

ص: ۳

[جلد دوازدهم]

[ادامه شعرا در قرن هشتم]

[ادامه آثار کمیاب در دانش عمر]

۶۸ رأی و عقیده خلیفه در دو متعه - متعه حج -

۱- از ابی رجاء نقل شده که گوید: عمران بن حصین گفت آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود ما را بآن سپس نازل نشد آیه ای که نسخ کند آیه متعه حج را و نهی نکرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا از دنیا رفت مردی برای خودش بعدا گفت آنچه میخواست. «۱»

صورت دیگر برای مسلم:

ما متمتع و کامیاب میشدیم ما و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و درباره آن قرآن نازل نشد. مردی برای خودش آنچه میخواست گفت

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴. و قرطبی نقل کرده آنرا باین لفظ در تفسیرش ج ۲ ص ۳۶۵.

ص: ۴

و در لفظ دیگری برای او: گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متمتع شد و ما هم با او متمتع شدیم، و در عبارة چهارم او بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره را پس نازل نشد درباره آن کتابی و ما را نهی از آن نکرد. مردی آنچه میخواست برای خودش گفت.

لفظ بخاری:

ما متمتع میشدیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن نازل شد. مردی برای خودش آنچه میخواست گفت. «۱»

و در لفظ دیگری برای او:

نازل شد آیه متعه در کتاب خدا پس ما آنرا بجا آوردیم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قرآن نازل نشد که آنرا تحریم کرده باشد و پیامبر هم تا از دنیا رفت نهی از آن نکرد. مردی آنچه میخواست برای خودش گفت. «۲»

و در بعضی از نسخه‌های صحیح بخاریست، که محمد یعنی بخاری گفت: میگویند که او عمر بود. قسطلانی در ارشاد گوید چونکه او بود که از آن نهی میکرد. و ابن کثیر آنرا در تفسیرش ج ۱ ص ۲۳۳ یاد کرده از بخاری. پس گفت: این آنکسیست که بخاری گفته او را که

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۵۱ طبع سال ۱۲۵۲ م.

(۲) صحیح بخاری کتاب تفسیر سوره بقره ج ۷ ص ۲۴ طبع سنه ۱۲۲۷.

ص: ۵

تصریح کرده بآن که عمر بود که مردم را از حج تمتع نهی میکرد.

و ابن حجر گوید: در فتح الباری ج ۴ ص ۳۳۹ و اسماعیلی آنرا از بخاری نقل کرده همینطور پس آن عمده حمیدی و بخاری بود که اشاره باین کرد بروایه حریری از مطرف و در آخرش گفت: مردی برایش گفت آنچه میخواست، یعنی عمر چنین بود در اصل که آنرا مسلم نقل کرده و ابن التین گوید: محتمل است که قصد کرده عمر یا عثمانرا. و کرمانی بعید دانسته و گفته مقصود از آن عثمانست و بهتر آنست که تفسیر بعمر شود زیرا که او اول کسی بود که از آن نهی کرد و کسانیکه بعد از او بودند او را در این پیروی کردند. پس در صحیح مسلم است: که پسر زبیر نهی از آن میکرد و ابن عباس امر بآن مینمود، پس از جابر پرسیدند پس اشاره کرد که اوّل کسیکه نهی از آن کرد عمر بود.

و قسطلانی در ارشاد ج ۴ ص ۱۶۹ گوید: مردی برای خودش آنچه خواست گفت، و او عمر بن خطاب بود. نه عثمان بن عفان برای آنکه اول کسیکه نهی از آن کرد عمر بود پس کسانیکه بعد از او آمدند در این مطلب پیرو او بودند پس در صحیح مسلم تا آخر کلمه ابن حجر یاد شده است.

و نووی در شرح مسلم گوید: او عمر بن خطاب بود برای آنکه او اوّل کسی بود که نهی از متعه کرد پس کسیکه بعد از او بود از عثمان و غیر او در این مطلب پیرو او بودند.

لفظ دو شیخ:

ما متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و درباره آن قرآن نازل شده، پس هر آینه گفت مردی برای خودش آنچه

ص: ۶

خواست. (سنن کبری ج ۵ ص ۲۰)

لفظ نسائی:

بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه حج نمود و ما هم باو متعه نمودیم. گوینده‌ای در آن برای خودش گفت (تحریم کرد)

آنرا در سنن ج ۵ ص ۱۵۵ نقل کرده و احمد در مسندش ج ۴ ص ۴۳۶ نزدیک بلفظ مسلم کوتاه بدون ذیل آورده است. و در لفظ اسماعیلی: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه کردیم و در آن قرآن نازل شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم ما را منع نکرد.

۲- از ابی موسی: نقل شده که او فتوا بمتعه میداد پس مردی باو گفت: آرام باش به برخی از فتوایت، پس بدرستیکه تو نمیدانی امیر مؤمنین چه بوجود آورد در مناسک و آئین حج بعد تو تا آنکه او را دیدم و سؤال کردم از او، پس عمر گفت: من میدانم که پیامبر و اصحابش متعه کردند در حج (از زنانشان کامیاب شدند) و لکن من کراهت داشتم که مردم با زنانشان در سایه درخت اراک عروسی و آمیزش کنند آنگاه حرکت کنند در حج در حالیکه از سرهایشان آب میچکد (یعنی آب غسل).

مدارک کتاب:

مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۴۷۲ و ابن ماجه در سنن ج ۲ ص ۲۲۹، و احمد در مسندش ج ۱ ص ۵۰ و بیهقی در سنن ج ۵

ص: ۷

ص ۲۰ و نسائی در سنن ج ۵ ص ۱۵۳ و در تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۸۸، و شرح موطاء زرقانی ج ۲ ص ۱۷۹ موجود است.

۳- از مطرف از عمران بن حصین نقل شده: گوید من برآستی تو را حدیث میگویم بحدیثی در امروز که خدا تو را بآن سود دهد بعد از امروز، بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گروهی از خاندانش در مدت ده سال عمره رفتند (و متعه نمودند در حج) پس آیه‌ای نازل نشد که آنرا نسخ و باطل کند و خود آنحضرت هم نهی نکرد از آن تا آنکه از دنیا رفت هر کسی بعد از او اظهار عقیده‌ای کرد آنطور که میخواست که نظر دهد.

و در لفظ دیگر مسلم: مردی اظهار عقیده کرد بنظر و رأی خودش آنطور که میخواست، یعنی عمر. و در لفظ ابن ماجه: و نهی نکرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و نسخ آنهم نازل نشد بعد از آن مردی برای خودش آنچه میخواست بگوید، گفت.

صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۲۹ مسند احمد ج ۴ ص ۴۳۴، سنن کبری ج ۴ ص ۳۴۴، فتح الباری ج ۳ ص ۳۳۸.

صورت دیگر:

از مطرف گفت عمران بن حصین بمن گفت: من تو را حدیث گویم حدیثی که شاید خدا تو را بسبب آن سودی بخشد، بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره سپس نهی از آن نکرد تا از دنیا رفت و در باره آن آیه‌ای از قرآن نازل نشد که آنرا تحریم کند و این مسلم بود برای من تا آنکه داغ شدم و سوختم پس ول

ص: ۸

کردم سپس داغی را رها کردم پس دوباره برگشت.

و در لفظ دارمی: است که متعه در کتاب خدا حلالست پیامبر از آن نهی نکرد و آیه‌ای درباره منع آن نازل نشد، مردی برای خودش آنچه میخواست گفت. صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴، سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵.

صورت سوم:

از مطرف گوید: عمران بن حصین فرستاد بسوی من در بیماریکه در آن از دنیا رفت، پس بمن گفت من بتو حدیث میگویم باحادیثی که شاید خداوند بسبب آنها بعد از من بتو نفعی بخشد پس اگر زنده ماندم آنرا بر من کتمان کن و اگر مردم پس اگر خواستی آنرا بازگو کن که آن بر من مسلم است. و بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره را پس درباره آن کتاب خدا نازل شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی نکرد، مردی در آن آنچه میخواست برای خودش گفت.

صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴، مسند احمد ج ۴ ص ۴۲۸، سنن نسائی ج ۵ ص ۱۴۹.

۴- از محمد بن عبد الله بن نوفل گفت: شنیدم سالیکه معاویه حج کرد سؤال میکرد سعد بن مالک را چه میگوئی تمتع عمره را بحج گفت: خوب نیکوئی است، پس گفت: عمر بود که منع میکرد از آن پس تو از عمر بهتری، گفت: عمر بهتر از من بود ولی پیامبر صلی الله علیه و آله تمتع بحج نمود و او بهتر از عمر بود.

(سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵)

ص: ۹

۵- از محمد بن عبد الله روایت شده: که شنید سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس در سالیکه معاویه بن ابی سفیان حج کرد آنها گفتگو درباره تمتع عمر بحج میکردند پس ضحاک گفت: این کار را نمیکند کسی مگر آنکه نادان باشد امر خدای تعالی را پس سعد گفت چه اندازه بد گفتی ای پسر برادر، ضحاک گفت: پس بدرستیکه عمر بن خطاب نهی از این کرد. سعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کرد و ما هم با آنحضرت تمتع بحج نمودیم.

مدارک این حدیث:

موطاء مالک ج ۱ ص ۱۴۸، کتاب ام شافعی ج ۷ ص ۱۹۹ سنن نسائی ج ۵ ص ۵۲، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۵۷، پس گفت: این حدیثی صحیح است احکام القرآن جصاص ج ۱ ص ۳۳۵، سنن بیهقی ج ۵ ص ۱۷، تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۳۶۵ و گفت: این حدیث صحیح است. زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۸۴ و یاد نموده صحیح دانستن ترمذی آنرا، مواهب اللدینه قسطلانی، شرح مواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۵۳.

۶- از سالم روایت شده که گفت: من نشسته بودم با پسر عمر در مسجد که مردی از اهل شام آمد. پس از او پرسید از تمتع عمره را بحج، پس پسر عمر گفت: خوب زیباست. گفت: پدرت بود که از آن نهی میکرد، پس گفت: وای بر تو اگر بابای من از آن نهی میکرد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا مینمود و بآن امر میفرمود، آیا بگفته پدرم عمل کنم یا بفرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلند شو

ص: ۱۰

برو از پیش من. «۱»

صورت دیگر:

از عبد الله بن عمر از متعه حج پرسیدند گفت آن حلال است پس سؤال کننده باو گفت: براستیکه پدرت از آن نهی کرد، پس گفت آیا دیدی اگر پدرم نهی کرد از آن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورد آیا فرمان پدرم را پیروی شود یا فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس آنمرد گفت: بلکه فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس گفت هر آینه حقیقه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجای آورد.

صورت سوم:

سالم گوید: از پسر عمر از متعه حج پرسیده شد پس امر بآن نمود پس باو گفته شد: که تو مخالفت میکنی با پدرت، گفت: که پدرم نگفت آنچه را که شما میگوئید، جز این نیست که گفت، عمره را از حج جدا کنید یعنی که عمره در ماههای حج تمام نمیشود مگر به قربانی و پیشی کشی برای خانه خدا، و قصد کرد که خانه خدا در غیر ماههای حج زیارت شود، پس شما آنرا حرام قرار دادید و مردم را بر آن شکنجه و عقوبت کردید و حال آنکه خدای عز و جل آنرا حلال و رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل بآن نموده بود، گفت: پس وقتی بر او اصرار کردند گفت: آیا پس کتاب خدای عز و جل شایسته تر است

(۱) تفسیر قرطبی ج ۱ ص ۳۶۵ نقل از دار قطنی.

پیروی شود یا عمر. (سنن کبری ج ۵ ص ۲۱)

صورت چهارم:

سالم گوید: عبد الله بن عمر بود که فتوا میداد بآنچه که خدای عز و جل نازل فرموده بود از رخصت در تمتع و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا سنت قرار داده بود، پس بعضی از مردم به عبد الله بن عمر گفتند چگونه مخالفت میکنی پدرت را در حالیکه نهی از این کرده بود پس عبد الله بایشان گفت: وای بر شما! آیا از خدا نمیترسید، اگر دیدید که عمر ... نهی از این میکرد خیری میخواست در آن و در آن تمام عمره را میخواست پس چرا شما حرام میکنید و حال آنکه خدا آن را حلال و رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن عمل نموده بود. آیا پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که سنتش پیروی و عمل شود یا عمر ... بدرستی که عمر نگفت این را برای تو: که عمره در ماههای حج حرام است و لکن او گفت: که تمامترین عمره آنست که آنرا از ماههای حج جدا کنید.

۷- از سعید بن جبیر از ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه حج کرد، پس عروه گفت: ابو بکر و عمر نهی از متعه کردند، پس ابن عباس گفت: چه میگوید عریّه (یعنی عروه) گفت میگوید ابو بکر و عمر نهی از متعه کردند، پس ابن عباس گفت:

میبینم ایشانرا که بزودی هلاک میشوند، میگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و میگویند، ابو بکر و عمر گفتند «۱»

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳۳۷، کتاب مختصر العلم ابی عمر ص ۲۲۶، تذکره الحفاظ ذهبی ج ۳ ص ۵۳ زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۱۹.

ص: ۱۲

۸- احمد در مسندش ج ۱ ص ۴۹، از ابی موسی: نقل کرده که عمر ... گفت: آن سنت رسول خدا بود یعنی متعه و لکن من ترسیدم که مردم با زنها عروسی کنند زیر سایه درخت اراک پس از آن بروند با آنها بحج.

۹- از ابن عباس نقل شده که او گفت بکسی که معارضه میکرد او را در متعه حج بابی بکر و عمر، نزدیک است که بر شما سنگی از آسمان فرود آید: میگویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و میگوئید:

ابو بکر و عمر گفت (زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۱۵ و حاشیه شرح المواهب ج ۲ ص ۳۲۸).

۱۰- از حسن روایت شده که عمر خواست نهی از متعه حج کند پس ابی: باو گفت: این کار برای تو نیست چونکه ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله تمتع نمودیم و ما را از این نهی نکرد پس عمر از آن دست کشید، و خواست که نهی از

حله‌های رنگی کند چونکه با ادرار رنگ میشد پس ابی (بن کعب) باو گفت این کار هم برای تو نیست زیرا که آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله پوشید و ما هم در عهد آن حضرت پوشیدیم.

احمد امام حنبلی‌ها در مسندش ج ۵ ص ۱۴۳ نقل کرده و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۴۶ یاد کرده آنرا بنقل از احمد و گفته راویان آن مردان صحیح هستند، و سیوطی در جمع الجوامع چنانچه در ترتیب آن ج ۳ ص ۳۳ بنقل از احمد یاد کرده و در الدر

ص: ۱۳

المنثور ج ۱ ص ۲۱۶ بنقل از مسند ابن راهویه و احمد نقل کرده.

و لفظ آن اینست:

که عمر بن خطاب خواست که نهی از متعه حج کند پس ابی بن کعب برخاست و گفت این کار بر تو نیست چونکه کتاب خدا بآن نازل شده و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نمودیم پس عمر پائین آمد (از منبر)

ابن قیم جوزیه در زاد المعاد ج ۱ ص ۲۲۰، از طریق علی بن عبد العزیز بغوی یاد کرده و لفظ او اینست.

بدرستیکه عمر خواست که مال کعبه را بردارد و گفت کعبه توانگر و بینیا از این مالست و خواست که اهل یمن را نهی کند از اینکه با ادرار رنگ نکنند، و خواست که از متعه حج نهی کند، پس ابی بن کعب گفت: که دیده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش این مال را و با آنکه برای آنحضرت و اصحابش نیازی بآن مال بوده و آنرا نگرفته و تو هم آنرا نگیر و بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش که میپوشیدند لباس یمانی را و نهی از آن نکردند و دانسته بودند که آنها را با بول و ادرار رنگ میکنند، و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردیم در حج پس پیامبر نهی از آن نکرد و خدای تعالی هم درباره آن نهی نازل نکرد.

۱۱- بخاری در صحیح خود از ابی جمره نصر بن عمران نقل کرده گوید: سؤال کردم ابن عباس ... را از متعه پس مرا امر بآن نمود و سؤال کردم او را از هدی و پیشکشی برای کعبه پس گفت در متعه حج، یک کره شتر یا گاو یا گوسفند یا شرکت در خونی.

ص: ۱۴

گفت: و مثل آنکه بعضی از مردم کراحت داشتند آنرا پس خوابیدم و در خواب دیدم مثل اینکه انسانی فریاد میکند حج میروم و متعه متقبله، پس آمدم نزد ابن عباس که خدا از هر دو راضی باشد پس خوابم را بازگو کردم پس گفت الله اکبر، سنت و آئین ابو القاسم صلی الله علیه و آله است. «۱»

قسطلانی در ارشاد الساری ج ۳ ص ۲۰۴ گوید: (و مثل آنکه بعضی از مردم کراحت داشتند آنرا) یعنی مثل عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و غیر آن دو نفر از کسانی که نقل خلاف در این مسئله نموده‌اند.

۱۲- از ابن سیرین: نقل شده که از او سؤال از متعه عمره بحج شد گفت: آنرا عمر بن خطاب و عثمان بن عفان مکروه داشتند، پس اگر علمی باشد آن دو از من اعلم و داناترند و اگر رأی و عقیده باشد پس رأی آنها از من بالاتر است، ابو عمر آنرا در جامع بیان العلم ج ۲ ص ۳۱ و در مختصر آن ص ۱۱۱ نقل کرده است.

۱۳- از اسود بن یزید نقل شده که گفت: در آن بین که من در عصر عرفه با عمر بن الخطاب در عرفه ایستاده بودم ناگاه دیدم مردی را که موی فروری داشت و از او بوی خوشی می‌آمد، پس عمر باو گفت آیا تو محرم هستی، گفت بلی. پس عمر گفت: نیست هیئت تو و وضع تو بوضع محرم، جز این نیست که محرم ژولیده مو و خاک‌آلود و بد بو است، گفت من متمتع آمدم و با من همسر منست و البته امروز محرم

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۱۴ کتاب حج باب فمن تمتع بالعمرة الى الحج و سیوطی آنرا در الدر المنثور ج ص ۲۱۷ بنقل از بخاری و مسلم یاد کرده.

ص: ۱۵

شدم، پس عمر در این موقع گفت: متمتع نشوید در این ایام زیرا که اگر من رخصت و اجازه دهم در متعه و کامیابی ایشان از همسرانشان هر آینه عروسی کنند با زنانشان در سایه درخت بید سپس حرکت کنند با آنها برای حج.

ابو حنیفه نقل کرده آنرا چنانچه در زاد المعاد ابن قیم است ج ۱ ص ۲۲۰، پس گفت: ابن حزم گوید: و چه عیبی داشت این و چه خوبست این کار و پیامبر صلی الله علیه و آله طواف کرد و آمیزش کرد با همسرانش سپس صبح کرد در حالیکه محرم بود و خلاقی نیست در اینکه جماع و آمیزش پیش از احرام بچشم بر هم زدن جایز است. و الله اعلم.

م- ابو یوسف قاضی در کتاب الآثار ص ۹۷ روایت کرده از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم از عمر بن خطاب که او در آن بین که در عرفات ایستاده بود ناگاه مردی را دید که از سرش طیب و چیز خوش بوئی می‌چکد، پس عمر باو گفت آیا محرم نیستی وای بر تو پس گفت: آری ای امیر المؤمنین گفت: چرا میبینم تو را که از سرت طیب و عطر می‌چکد و حال آنکه محرم ژولیده موی و خاک‌آلود است، گفت من تهلیل و تلبیه گفتم برای عمره مفرده و وارد مکه شدم و با من عیالم بود پس از عمره فارغ شدم تا آنکه عصر روز ترویبه شد تهلیل و تلبیه برای حج گفتم، گفت پس عمر دید: که دیروز از زنش و عطر متمتع و کامیاب شده، پس عمر در این موقع نهی از متعه کرد و گفت: بخدا قسم که خیال میکنید آزاد بگذارم بین شما و متعه را شما با زنانتان زیر درخت بید عرفه با آنها آمیزش و جماع کنید سپس بروید بقصد حج.

۱۴- از ابن عباس نقل شده که گفت: شنیدم عمر میگفت: قسم

ص: ۱۶

بخدا که من شما را نهی میکنم از متعه و حال آنکه آن در کتاب خدا موجود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بجا آورد یعنی عمره در حج را نسائی آنرا در سنن ج ۵ ص ۱۵۳ نقل کرده است.

۱۵- از عبد الله بن عمر نقل شده که گفت: بدرستیکه عمر بن خطاب گفت: فاصله بیاندازید بین حج و عمره خودتان چونکه این تمامتر است برای حج یکی از شما، و تمام کند عمره خود را که معتمر و عمره کننده باشد در غیر ماههای حج.

مدارک این بدعت:

موطاء مالک ج ۱ ص ۲۵۲، سنن بیهقی ج ۵ ص ۵، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۷۹. م- و آنرا ابن ابی شیبیه نقل کرده چنانچه در الدر المنثور ج ۱ ص ۳۲۸ موجود است و لفظ آن اینست:

عمر گفت: فاصله بیاندازید بین حج و عمره خودتان، قرار دهید حج را در ماههای حج و عمره را قرار دهید در غیر ماههای حج که تمامتر است برای حج و عمره شما.

۱۶- از سعید بن مسیب نقل شده: که گفت: بدرستیکه عمر بن خطاب نهی کرد از متعه در ماههای حج و گفت: من آنرا بجا آوردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی من نهی میکنم از آن و این برای آنستکه یکی از شما میآید از افقی از آفاق (از شهری از شهرها) ژولیده مو و خسته عمره گذارد در ماههای حج و جز این نیست که ژولیده گی و خستگی و تلبیه او در عمره اوست آنگاه وارد میشود پس طواف خانه میکند و محل میشود و لباس میپوشد و خود را خوشبو میکند و بر اهل و همسرش واقع میشود یعنی آمیزش میکند اگر با او باشد تا

ص: ۱۷

آنکه روز ترویج میشود شروع به حج میکند و بسوی منی بیرون میرود.

تلبیه برای حج میکوید در حالیکه نه ژولیده گی در اوست و نه خستگی و نه تلبیه ای مگر یگروز و حال آنکه حج افضل از عمره است.

اگر ما آزاد گذاریم بین ایشان و بین متعه هر آینه در زیر درخت اراک و بید دست بگردن آنان میکنند با آنکه اهل خانه خدا برایشان نه گوسفندیست که شیر دهد و نه زراعتی که حاصل دهد و فقط بهار ایشان در کسانی است وارد بر ایشان میشود.

سیوطی آنرا در جمع الجوامع یاد کرده چنانچه در ترتیب آن کنز الاعمال ج ۳ ص ۲۳ نقل از حل حم ج م ن ق کرده است.

م ۱۷- قاضی ابو یوسف در کتاب الاثار ص ۹۹ از ابو حنیفه عن حماد از ابراهیم نقل کرده گوید: جز این نیست که عمر نهی از افراد یعنی افراد متعه کرده فامًا قران پس نهی نکرده است.

۱- از جابر بن عبد الله گوید: ما بودیم که متعه میکردیم با یک مشت خرما و آرد در عهد و ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر تا آنکه پس از آن عمر نهی کرد در کار عمرو بن حریث.

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵، جامع الاصول ابن اثیر، تیسیر الوصول ابن دبیع ج ۴ ص ۲۶۲، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۴۴۴ فتح الباری ابن حجر ج ۹ ص ۱۴۱، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴.

۲- از عروه بن زبیر: بدرستیکه خوله دختر حکیم وارد بر عمر

ص: ۱۸

بن خطاب شد پس گفت که ربیع بن امیه استمتاع کرد و کامیاب شد از زن بزا و زاینده‌ای پس از او آبستن شد پس عمر بیرون رفت در حالیکه عبایش را میکشید از ناراحتی، پس گفت: این متعه است و اگر من جلوتر درباره آن رأی داده بودم هر آینه او را سنگسار میکردم.

سندهای آن صحیح و راویانش تمامی مورد اعتماد مالک آنرا در موطأ ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده و شافعی در کتاب ام ج ۷ ص ۲۱۹ و بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۲۰۶ آورده است.

۳- از حکم گوید: علی رضوان الله علیه فرمود: اگر اینکه عمر ... نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر شقی و بدبخت.

صورت دیگر:

از حکم: پرسیدند از این آیه، آیه متعه نساء، آیا منسوخه است گفت نه و علی علیه السلام فرمود: اگر اینکه عمر نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر شقی جنایتکار.

مدارک این:

تفسیر طبری ج ۵ ص ۹ با سندهای صحیح، تفسیر ثعلبی، تفسیر رازی ج ۳ ص ۲۰۰، تفسیر ابی حیان ج ۳ ص ۲۱۸، تفسیر نیشابوری، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰ بچندین طریق.

۴- از ابی جریح از عطاء گوید شنیدم ابن عباس میگفت خدا رحم کند بر عمر متعه نبود مگر رحمتی از خدا که بآن ترحم نموده بود بر امت محمد و اگر عمر آنرا نهی نکرده بود هر آینه محتاج بزنا نمیشد مگر اندکی از مردم (پست بدبخت)

ص: ۱۹

مدارک این:

احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۷۹، بدایه المجتهد ابن رشد ج ۲ ص ۵۸ النهایه ابن اثیر ج ۲ ص ۲۴۹، غریبین هروی، فائق زمخشری ج ۱ ص ۳۳۱ تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۱۳۰ و در آن عوض الا شقی: الا شقی مگر بدبخت و همینطور در تفسیر سیوطی ج ۲ ص ۱۴۰ از طریق در حافظ عبد الرزاق و ابن المنذر از عطاء لسان الغرب ابن منظور ج ۱۹ ص ۱۶۶، تاج العروس ج ۱۰ ص ۲۰۰ و از اول حدیث حذف کرده رحم الله عمر، و زیاد کرد او و ابن منظور از عطاء گفت: قسم بخدا مثل اینکه من میشنوم قول او را الا شقی مگر بدبخت.

۵- حافظ عبد الرزاق در تصنیف خود از ابن جریر نقل کرده گوید خبر داد مرا ابو الزبیر از جابر گفت: عمرو بن حرث وارد کوفه شد پس متعه کرد کنیز را و آمد با آن نزد عمر در حالیکه آن آبستن بود پس از او پرسید و او اعتراف کرد گفت: پس این در وقتی بود که عمر از آن نهی کرده بود (فتح الباری ج ۹ ص ۱۴۱)

۶- حافظ ابن ابی شیبہ از نافع نقل کرده: که از پسر عمر از متعه پرسیدند پس گفت حرام است پس باو گفتند: که ابن عباس فتوا بحلال بودن آن میدهد گفت پس چرا زمان عمر لبش را حرکت نداد و سخنی در این باره نگفت.

الدّر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰، جمع الجوامع نقل از ابن جریر

۷- طبری از جابر نقل کرده که گفت: مردم بودند که متمتع و کامیاب از زنان میشدند (به صیغه کردن آنها) تا آنکه عمر بن الخطاب نهی کرد ایشانرا.

ص: ۲۰

۸- از سلیمان بن یسار از ام عبد الله دختر ابی خثیمه نقل شده که مردی از شام آمد و وارد بر او شد پس گفت که عزوبت سخت فشار آورده بر من پس یکزن برایم بیاور تا از او متمتع و کامیاب شوم (به صیغه کردن آن)

گفت پس او را بر زنی هدایت و راهنمایی کردم پس با او ازدواج کرد و چند نفر از مردان عادل را بر این زناشوئی شاهد گرفت، پس آنچه خدا مقدر کرده و خواسته بود که بماند ماند سپس بیرون رفت پس عمر بن خطاب از این قضیه با خبر شد و فرستاد بسوی من و پرسید آیا این قصه که بمن رسیده راست است گفتیم: آری، گفت: پس هر گاه آمد مرا خبر کن.

پس چون مردی آمد من عمر را خبر کردم پس فرستاد عقب او و گفت: چه موجب شد بر اینکه تو این کار را کردی، گفت: من در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و کردم و آنحضرت ما را نهی نکرد تا آنکه خدا او را برد، پس از آن با ابی بکر بودیم او هم ما را منع نکرد تا از دنیا رفت، آنگاه با تو پس نرسید بما درباره آن نهی و منعی، پس عمر گفت: اما قسم بآنکسیکه جانم در دست اوست اگر پیش تر مطلع از نهی من شده بودی هر آینه تو را سنگسار میکردم بیان کنی تا آنکه زناشوئی از زنا کردن شناخته شود.

(کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴، از طریق طبری)

۹- حافظ عبد الرزاق و حافظ ابو داود در پاسخ خود و ابن جریر طبری از علی امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

اگر سبقت نگرفته بود رأی عمر بن خطاب هر آینه امر میکردم به متعه و صیغه گرفتن پس از آن زنا نمیکرد مگر بدبخت جنایتکار. (کنز العمال

ص: ۲۱

ج ۸ ص ۲۹۴)

۱۰- عطاء گوید: جابر بن عبد الله وارد شد در حالیکه از عمره آمده بود پس ما آمدیم نزد او در منزلش پس مردم سؤال کردند او را از چیزهایی سپس متعه را یاد کردند، پس گفت: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر و عمر متعه میکردیم، و در عبارت احمد: تا آنکه در آخر خلافت عمر شد ...

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵ در باب نکاح متعه، مسند احمد ج ۳ ص ۳۸۰، و یاد کرده آنرا فخر الدین ابو محمد زیلعی در تبیان الحقایق شرح کنز الدقائق و لفظ آن: ما متعه و صیغه میکردیم در زمان پیامبر خدا و ابو بکر و نیمی از خلافت عمر سپس نهی کرد مردم را از آن.

۱۱- از عمران بن حصین گفت: نازل شد آیه متعه (صیغه) در کتاب خدای تعالی و بعد از آن آیه‌ای نیامد که آنرا نسخ و باطل کند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد ما را به متعه کردن و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و صیغه میکردیم و او از دنیا رفت و ما را نهی از آن نکرد، بعد از آن مردی روی هوای خودش آنچه خواست گفت. «۱»

مفسرین یاد کرده‌اند: در نزد قول خدای تعالی: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» «۲» پس آنچه را که کامیاب بآن شدید از زنان پس مزد و مهر آنرا بعنوان وجوب بدهید در بیان

(۱) مصادر این حدیث در صفحه ۸ گذشت.

(۲) سوره نساء آیه ۲۴.

ص: ۲۲

دلیل کسیکه متعه نکاح و عقد موقت را جایز میداند، و برخی از ایشان در مقام اثبات نسبت جواز بعمران بن حصین یاد نموده‌اند.

تفسیر ثعلبی، تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۲۰۰ و ۲۰۲، تفسیر ابی حیان ج ۳ ص ۲۱۸، تفسیر نیشابوری.

۱۲- از نافع از عبد الله بن عمر روایت شده: که از او پرسیدند از صیغه کردن زنها، پس گفت حرام است اما محققا اگر عمر بن خطاب کسی را در صیغه گرفتن می‌گرفت هر آینه او را سنگباران می‌کرد. «۱»

۱۳- عمر ... بود که می‌گفت: قسم بخدا نیاورند مردی را نزد من که متعه را روا و جایز بداند مگر آنکه او را سنگسار کنم. «۲»

۱۴- از ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری گفتند ما تا نیمی از خلافت عمر صیغه می‌کردیم تا آنکه عمر مردم را منع کرد از آن در کار عمرو بن حریث. «۳»

م- و ابن رشد آنرا نقل کرده در بدایه المجتهد ج ۳ ص ۵۸ از جابر بلفظ: اینکه ما صیغه می‌کردیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمی از خلافت عمر سپس عمر مردم را نهی کرد از آن.

۱۵- از ایوب روایت شده که عروه باین عباس گفت: آیا از خدا نمیترسی که رخصت و اجازه می‌دهی در متعه، پس ابن عباس

(۱) سنن کبری بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶.

(۲) سبط بن جوزی آنرا در مرآه الزمان یاد کرده.

(۳) عمده القاری عینی ج ۸ ص ۳۱۰.

ص: ۲۳

گفت ای عریّه برو از مادرت به پرس، پس عروه گفت اما ابو بکر و عمر صیغه و متعه نکردند، پس ابن عباس گفت بخدا قسم نمی‌بینم شما را که دست از نهی و منع‌تان بردارید تا آنکه خداوند شما را عذاب کند ما شما را از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می‌گوئیم و شما ما را از ابو بکر و عمر خبر می‌دهید.

حواله دادن ابن عباس فصل داوری را بر مادر عروه بن زبیر اسماء دختر ابو بکر برای این بود که زبیر او را صیغه کرده بود و او عبد الله بن زبیر را برای او زائیده بود.

راغب در کتاب محاضرات ج ۲ ص ۹۴ گوید عبد الله بن زبیر سرزنش و ملامت کرد عبد الله بن عباس را بحلال دانستن صیغه پس ابن عباس باو گفت برو از مادرت به پرس چگونه منقل بخور و آتش روشن شد بین او و بین پدرت زبیر، پس او را سؤال کرد، پس گفت من تو را نزائیدم مگر در صیغه بودن پدرت.

و ابن عباس گفت اول منقلی که روشن شد در متعه منقل آل زبیر بود.

مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۳۵۴، از مسلم القری نقل کرده که گفت: پرسیدم از ابن عباس از متعه حج پس رخصت داد در آن و بود ابن زبیر که نهی از آن میکرد، پس ابن عباس گفت: این مادر پسر زبیر است که حدیث میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن رخصت داد پس بروید بر او وارد شوید و از او به پرسید، گوید:

پس ما داخل بر او شدیم پس برخورد کردیم بزن چاق کور، پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت در آن داد.

مسلم باین عبارت آنرا از دو طریق نقل کرده سپس گفته: پس

ص: ۲۴

اما عبد الرحمن در حدیث او (متعه) است و نگفته (متعه حج) و اما ابن جعفر پس گفت: شعبه گوید: مسلم (یعنی القری) گوید نمیدانم منظورش متعه حج بود یا متعه زنان.

و متعه اگر چه اطلاق شده در لفظ عبد الرحمن و نمیداند مسلم کدام یک از دو متعه است آن اما ابو داود طیالسی نقل کرده در مسندش ص ۲۲۷، از مسلم القری که گفت: ما وارد شدیم بر اسماء دختر ابی بکر پس از او پرسیدیم از متعه و صیغه کردن زنها، پس گفت این کار را ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کردیم.

بلی در آنچه که احمد در مسندش ج ۶ ص ۳۴۸ نقل کرده (متعه حج) است، روایت کرده آنرا از طریق شعبه و شنیده بوده حکایت آنرا از مسلم مردّد بودن او را و شاید بعد از این آنرا مقید کرده به (نمیدانم که صیغه مقصودش بوده یا متعه حج) برای حفظ کردن بزرگواری پسر زبیر و مخفی ماندن بر خواننده که آن (مدعی خلافت) فرزند صیغه بوده است.

م- ۱۶- ابن کلبی نقل کرده که سلمة بن امیه بن خلف جمی کامیاب شد از سلمی کنیز حکیم بن امیه بن اوقص اسلمی (یعنی او را صیغه کرد) پس برای او فرزندی زائید پس سلمه او را انکار کرد پس بگوش عمر رسید. پس متعه و صیغه را نهی کرد، و نیز روایت شده که سلمه استمتاع کرد کامجویی کرد بزنی (بصیغه کردن او) پس این خبر بعمر رسید پس او را تهدید کرد.

(اصابه ج ۲ ص ۶۳)

ص: ۲۵

متعّتان متعه حج و متعه زنان

۱- از ابی نضره روایت شده گوید: که من نزد جابر بن عبد الله بودم پس شخصی پیش او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر اختلاف دارند در متعه، پس جابر گفت ما هر دو را انجام دادیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد پس ما تکرار نکردیم آنرا. «۱»

صورت دیگر:

از ابی نضره از جابر رضی الله عنه گفت، گفتم: ابن زبیر نهی میکند از متعه و ابن عباس امر میکند بآن گفت بر دست منست جریان حدیث ما متمتع میشدیم و متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و با ابو بکر، پس چون عمر خلیفه شد مردم را خطاب کرد و گفت: براستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این رسولست و بدرستی که قرآن این قرانست و بدرستی که آن دو متعه بودند بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و من از آن نهی میکنم و هر کس مرتکب شود مجازات میکنم، یکی از آن دو متعه و صیغه کردن زنانست و من دست پیدا نکنم بر مردیکه ازدواج کرده با زنی تا مدتی مگر آنکه او را

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵، سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶.

ص: ۲۶

در زیر سنگ پنهان میکنم و دیگری متعه حج. «۱»

صورت سوم:

از جابر بن عبد الله گفت: ما کامیاب میشدیم از دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، متعه حج و متعه زنان، پس عمر ما را نهی کرد. از آن پس ما آنرا ترک کردیم. «۲»

صورت چهارم:

از ابی نضره گوید: ابن عباس بود که امر متعه میکرد از ابن زبیر از آن نهی میکرد پس من این را بجابر بن عبد الله انصاری یادآور شدم، پس گفت: حدیث بر دست من دور زده، ما متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس چون عمر برخاست گفت: بدرستی که خدا حلال کرد برای رسولش آنچه خواست بچیزیکه خواست پس تمام کنید حج و عمره چنانچه خدا امر کرده و منتهی شوید و دست بردارید از صیغه کردن این زنها نیاورند مرا بمردیکه نکاح کرده، تزویج کرده زنی را تا مدتی معینی مگر آنکه او را من

(۱) سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶ و گوید: آنرا مسلم در صحیح خود از طریق دیگر از لهام نقل کرده است.

(۲) امام حنبلیها احمد در مسندش ج ۳ ص ۳۵۶ و ۳۶۳ بدو طریق یکی از آنها طریق عاصم که تمام راویانش صحیح و تمامی باتفاق مورد اعتمادند و سیوطی آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ یاد کرده است از طبری.

ص: ۲۷

سنگسار کنم. «۱»

صورت پنجم:

قتاده گوید: شنیدم ابو نضره میگفت بجابر بن عبد الله گفتیم: که پسر زبیر نهی میکند از متعه و ابن عباس امر بآن میکند، جابر گفت جریان حدیث بر دست منست ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله صیغه میکردیم، پس چون عمر بن خطاب بخلافت رسید و گفت بدرستیکه خدای عز و جل بود که حلال کرد برای پیامبرش آنچه خواست و بدرستیکه قرآن نازل شد منازلش پس جدا کنید حجتان را از عمره خودتان و پیروی کنید نکاح این زنانرا پس نیاورند مرا بمردیکه ازدواج کرده زنی را تا مدتی معلومی مگر آنکه او را سنگسار کنم.

(مسند ابی داود طیالسی ص ۲۴۷)

امینی طاب الله ثراه و جعل الله الجنه مثواه گوید: چون سنگسار کردن کسیکه زنی را صیغه کرده مشروع نبود و هیچ یک از فقهاء سنی حکم بآن نداده برای شبه عقد در اینجا، جصاص بعد از ذکر حدیث گوید: پس یاد کرد مر رجم و سنگسار کردن را در صیغه جایز است از اینکه از جهت تهدید و بیم دادن باشد که تا مردم از آن منزجر شوند.

۲- از عمر بتحقیق که او در خطبه‌اش گفت:

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۶۷، احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۱۷۸، سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۱، تفسیر رازی ج ۳ ص ۲۶، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳، الدر المنثور ج ۱ ص ۲۱۶.

ص: ۲۸

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا نهی عنهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء»

دو متعه بودند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نهی میکنم از آن دو و مجازات میکنم مرتکبین آنها متعه حج و متعه زنان.

و در لفظ جصاص است اگر جلوتر نهی کرده بودم هر آینه سنگسار کنم یا اگر کسی را که مرتکب شده و متعه حج یا زنی را صیغه نموده البته سنگسار کنم. «۱»

مأمون عباسی استدلال کرده بر جواز متعه باین حدیث و مصمم شد که حکم بآن کند چنانچه در تاریخ ابن خلکان ج ۲ ص ۳۵۹ ط ایران است و عبارتش در آنجا اینست دو متعه بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر عهد ابو بکر ... بودند و من از آن دو نهی

(۱) البیان و التبین جاحظ ج ۲ ص ۲۲۳، احکام القرآن جصاص ج ۱ ص ۳۴۲ و ۳۴۵، و ج ۲ ص ۷۱۴، تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۳۷۰، المبسوط سرخسی حنفی در باب القرآن از کتاب حج و آنرا صحیح دانسته، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۴۴۴، پس گوید ثابت شده از عمر، تفسیر فخر الرازی ج ۲ ص ۱۶۷ و ج ۳ ص ۲۰۱ و ۲۰۲، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳، نقل کرده آنرا از کتاب ابی صالح و طحاوی، و ص ۲۹۴، از ابن جریر طبری و ابن عساکر، ضوء الشمس ج ۲ ص ۹۴.

ص: ۲۹

میکنم.

این خطبه عمر در دو متعه از مطالب مسلمۀ نزد اهل سنت است با الفاظ یاد شده است مگر اینکه احمد امام حنبلی‌ها حدیث را نقل کرده بلفظ دوم برای جابر و حذف کرده از آن چیز را که خیال کرده خدمتی برای مبدأ (خلیفه) است و لفظ آن اینست پس چون عمر ... متولی خلافت شد مردم را خطاب کرد و گفت: بدرستی که قرآن همان قرانست و رسول خدا هم همان رسول است و آن دو متعه بودند بر عهد و زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از آن متعه حج بود و دیگری متعه زنان.

۳- حافظ ابن ابی شیبۀ از سعید بن مسیب نقل کرده و گفته که عمر نهی از دو متعه کرد متعه زنان و متعه حج، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ نقل از مسدّد.

۴- طبری از عروه بن زبیر نقل کرده که او باین عباس گفت هلاک کردی تو مردم را گفت برای چه، گفت فتوا میدهی ایشانرا در دو متعه و حال آنکه میدانی که ابو بکر و عمر از آن دو نهی کردند، پس گفت آیا جای تعجب و شگفتی نیست که من او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میکنم و او از ابو بکر و عمر مرا خبر میدهد، پس گفت آن دو دانایتر بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروتر از تو بآن بودند، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳، مرآه الزمان سبط حنفی ص ۹۹.

۵- راغب در محاضرات ج ۲ ص ۹۲ گوید: یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت بچه کسی اقتدا کردی در جواز متعه گفت بعمر بن خطاب، گفت چطور و عمر سخت‌ترین مردم بود در متعه گفت:

ص: ۳۰

برای آنکه خبر صحیح اینست که او بالای منبر رفت و گفت: بدرستی که خدا و رسول او حلال کردند برای شما دو متعه را و من حرام کننده‌ام آن دو را بر شما و کیفر میکنم بر آن پس قبول کردیم شهادت او را و نپذیرفتیم تحریم او را.

۶- طبری در تاریخش ج ۵ ص ۳۲ نقل کرده از عمران بن سواده گوید: نماز صبح را با عمر بجا آوردم پس قرائت کرد سبحان و سوره‌ای را با آن پس از آن منصرف شد و برخاستم با او پس گفت آیا حاجتی داری گفتم، حاجتی دارم، گفت: پس ملحق شو، گوید پس ملحق شدم و چون داخل منزل شد بمن اجازه داد پس دیدم او بر روی تختی است که بالای آن چیزی نیست، پس گفتم: نصیحتی دارم، گفت مرحبا آفرین بر ناصح و خیر خواه در صبح و شام.

گفتم: اَمّت تو چهار عیب از تو گرفته است، گفت پس سر شلاقش (درّه) را گذارد در زیر چانه‌اش و ته آنرا بر رانش سپس گفت، بیار، گفتم: (۱) یادآور شدند که تو عمره را حرام کردی در ماه‌های حج و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر ...

این کار را نکردند و آن حلال بود، عمر گفت: آن حلالست اگر ایشان عمره میکردند در ماه‌های حج میدیدند آنرا که کافی از حجشانست پس این مقدار و اندازه مقدار سال آن خواهد بود پس ایّام حجشان میگذرد و آن بهائی و نورست از نور خدائی درست رفتیم.

گفتم: و میگویند که تو حرام کردی متعه زنان را و آن رخصتی از خدا بود که ما از آن بهرمند میشدیم بمشتی گندم یا خرما و بعد از سه روز (و یا سه بار آمیزش) از هم جدا میشدیم.

ص: ۳۱

عمر گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا حلال کرد در زمان ضروره و تنگدستی پس از آن مردم برگشتند به توانگری و فراوانی و گشایش زنده‌گی سپس نمیدانم کسی را از مسلمین که عمل بآن کند و نه بآن برگردد، پس اکنون هر کس بخواهد بمشتی گندم یا خرما ازدواج کند و بعد از سه روز هم بطلاق جدا شود.

گوید: گفتم و تو آزاد ساختی جاریه و کنیز را بزائیدن که اگر بچه‌اش را زائید آزاد است بدون آزاد کردن آقايش گفت: ملحق کردم حرمتی را بحرمتی و نخواستم مگر خیر و صلاح را و استغفار میکنم

گفتم: و شکایت میکنند از تو خشونت کردن با رعیت و شکنجه تازیانه را گفت پس بلند کرد شلاقش را پس از آن دست کشید بر آن از سر تا آخرش، پس از آن گفت: من هم پالکی محمد بودم، و زمیل و همدیف آنحضرت بود در غزوه و جنگ قرقره الکدر، پس قسم بخدا که من پس میچرانیدم تا سیر میکردم و آب میدادم تا سیراب میکردم و شتر را موقع دوشیدن و منع کردم شترانی را که بچپ و راست میرفتند و از راه میانه و مستقیم نمیرفتند و من دفاع میکنم از مقام خودم و راه خود را میروم و منضم میکردم آنرا که از مقصد منحرف میشد و ملحق میکردم و میرسانیدم مرکبائی را که بد راه میرفتند و بسیار زجر میکردم و کمتر میزدم و عصا را میکشیدم و با دست دفع میکردم اگر اینها نبود هر آینه پوزش میطلبیدم و عذرخواهی میکردم.

گوید: پس این مطلب بگوش معاویه رسید، پس گفت بخدا قسم که او عالم برعیتشان بود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج ج ۳ ص ۲۸، از ابن قتیبه و طبری نقل کرده است.

ص: ۳۲

۷- طبری در (التبیین) نقل کرده از عمر که او گفت سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که من حرام کننده آنها و عقوبت کننده بر مرتکبین آنها هستم: ۱- متعه حج ۲- متعه نساء ۳- حی علی خیر العمل در اذان.

و قوشچی یاد کرده آنرا در شرح تجرید و بزودی برخورد خواهی کرد گفته او را در آن و شیخ علی بیاضی حکایت کرده آنرا در کتابش (الصراط المستقیم).

این جزئی است از احادیث دو متعه که آن از چهل حدیث میگذرد بین حدیث صحیح و حسن که اعلان میکند از اینکه دو متعه بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول بود و درباره هر دو قرآن نازل شده و ثابت شده است اباحه هر دو بسنت پیامبر «ص» و اول کسیکه از آن دو نهی کرد عمر بود، و عسکری آنرا در اولیاتش شمرده و سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۹۳ یاد کرده و قرمانی در تاریخش حاشیه کامل ج ۱ ص ۲۰۳ گوید اول کسیکه متعه را حرام کرد عمر بود.

نگرشی در دو متعه

این جمله نیست از آنچه را که از احادیث درباره آن دو متعه وارد شده است و آنها چنانچه میبینی خود بخود وافیست برای اثبات تشریع آن دو بر عهد پیامبر از جهت قرآن و سنت پیامبر «ص» بدون آنکه نسخ و بطلانی آمده باشد در پی حکم آنها و اضافه کن بآنها از احادیث بسیاریکه دلالت بر اباحه آنها میکند و ما آنرا یاد

ص: ۳۳

نکردیم برای خالی بودن آنها از نهی عمر و نبود نهی او درباره دو متعه مگر رأی مخصوص یا صرف اجتهادی در برابر نص صریح قرآن و سنت.

اما متعه حج پس منع و نهی کرد از آن وقتیکه آنرا کاری زشت میپنداشت اینکه مردم توجه بحج دارند از سرهایشان آب میچکد بعد از آمیزش و جماع زنهای بعد از تمام شدن عمره، لکن خداوند سبحان بینا تر بحال بنده گانش بود از او و پیامبرش صلی الله علیه و آله میدانست این را موقعیکه تشریع کرد مباح بودن متعه حج را از جهت حکم قطعی ابدی تا روز قیامت چنانچه آن نص احادیث گذشته و آینده است و نباشد آنچه را که عمر آورده مگر استحسانیکه اختصاص بخودش دارد و اعتنائی بر آن نیست در برابر کتاب و سنت.

این آنچیزیستکه خلیفه آنرا دیده در مستند و مدرک حکمش و در اینجا گفته های بیهوده و بی ارزشی است که گفته اند آنرا تا آنکه تقویت کنند این فتوای مخصوص او را و خوب جلوه دهند.

آنچه که خلیفه بر آن اقدام کرد به تنهایی و تمام آنها مخالف آنستکه خودش بشخصه تصریح کرده و آنها عذرهای ساختگی است.

و بینباز از حق نمیکند چیزها، و از آنهاست.

۱- اینکه متعه‌ایکه عمر نهی از آن کرده آن فسخ حج است بعمره‌ایکه بعد از آن حج میشود و آنرا دفع و رد میکند نصوص صحیح‌های یاد شده از ابن عباس و عمران بن حصین و سعد بن ابی وقاص و محمد بن عبد الله بن نوفل و ابو موسی اشعری و حسن و بعد از آن نصوص علماء بر اینکه نهی شده از خلیفه متعه حج و جمع کردن بین حج و عمره است.

ص: ۳۴

و بعضی گفته‌اند: که همه اینها تصریح خود عمر است بر این و علت نهی کردن او هم از آن گفته اوست، من میترسم که مردم با زنها عروسی کنند زیر درخت اراک (بید) پس از آن بروند با آنحال حج نمایند، و گفته او: اگر من رخصت میدادم بایشان در متعه هر آینه عروسی میکردند با آنها در زیر سایه درخت بید آنگاه با آنها حرکت میکردند بسوی حج، و گفته او: خوش نداشتم که مردم عروسی کنند با آنها در زیر سایه بید سپس بروند به حج که از سرشان آب بچکد (یعنی آب غسل جنابت).

و شیخ بدر الدین عینی حنفی در عمده القاری شرح صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۶۸ گوید: عیاض و غیر او بطور قطع گویند:

متعه‌ایکه عمر و عثمان نهی کردند از آن فسخ و تبدیل حج بعمره بوده نه عمره‌ایکه بعد از آن حج میکنند گفتیم: در پاسخ او برایشان ایراد میشود آنچه که در روایت مسلم آمده که بعضی از طرق آن تصریح کرده بودند آن متعه حج، و در روایتی از او آمده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نمود با برخی از همسرانش در دهی حج، و در روایتی از مسلم است که آنحضرت جمع کرد بین حج و عمره، و مقصود او تمتع یاد شده است و آن جمع بین حج و عمره است در یک سال. ۱- ه

۲- اختصاص و ویژه‌گی اباحه متعه بصحابه پیامبر در عمره ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط، نسبت داده شده این گفته عثمان و صحابی بزرگوار ابی ذر غفاری و بر این اشکال میشود چنانچه در زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۱۳ است که این آثار و اخباریکه دلالت میکند بر اختصاص اباحه متعه بصحابه مردد بین دو

ص: ۳۵

دسته است یا خبریستکه باطل و صحیح نیست البته از کسیکه باو نسبت داده شده است و بین خبر صحیح از گوینده‌ایکه معصوم نیست که معارضه نمیشود با آن نصوص تشریع کننده معصوم پس در صحیح مسلم و بخاری و غیر آنهاست از سراقه بن مالک که گفت: این تمتع و کامیابی ما ای رسول خدا (از همسرانمان) در حج برای امسال است یا برای همیشه، فرمود: نه بلکه برای همیشه است، نه بلکه برای همیشه است. «۱»

و در صحیح دیگر از سراقه است گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست برای خطبه و فرمود: بدانیکه عمره داخل در حج شد تا روز قیامت. «۲»

و در صحیح از ابن عباس است که گوید: عمره داخل در حج شد تا روز قیامت «۳» ترمذی بعد از آن در صحیح خود ج ۱ ص ۱۷۵ گوید و در این باب از سراقه بن مالک، و جابر بن عبد الله است و

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۴۸، کتاب حج باب عمره تنعیم، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۴۶، کتاب آثار قاضی ابو یوسف ص ۱۲۶، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۳۰، مسند احمد ج ۳ ص ۳۸۸ و ج ۴ ص ۱۷۵، سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۸۲، صحیح نسائی ج ۵ ص ۱۷۸، سنن بیهقی ج ۵ ص ۱۹.

(۲) مسند احمد ج ۴ ص ۱۷۵، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۲۹ سنن بیهقی ج ۴ ص ۵۵۲.

(۳) صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۵۵، سنن دارمی ج ۲ ص ۵۱ صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۷۵، سنن ابی داود ج ۱ ص ۲۸۳.

سنن نسائی ج ۵ ص ۱۸۱، سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۴۴ تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۲۳۰ و آنرا صحیح دانسته.

ص: ۳۶

معنای این حدیث اینست که باکی نیست بعمره در ماه‌های حج، و همینطور تفسیر کرده آنرا شافعی و احمد و اسحق، و معنای این حدیث اینستکه اهل جاهلیت در ماه‌های حج عمره نمیکردند پس چون اسلام آمد اجازه داد پیامبر صلی الله علیه و آله در این موضوع و فرمود:

«دخلت العمره فی الحج الی یوم القیامه»

عمره داخل حج شده تا روز قیامت یعنی باکی نیست بعمره کردن در ماه‌های حج.

و در صحیح‌های از خود عمر است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل آمد نزد من و من در وادی عقیق بودم پس فرمود: در این وادی مبارک دو رکعت نماز بگذار و گفت: عمره‌ای در حجّه‌ای پس حقیقه عمره داخل در حج شد تا روز قیامت (بیهقی در سننش ج ۵ ص ۱۳ نقل کرده و گفته که آنرا بخاری در صحیح خود روایت نموده).

پس چه چیز جری کرده و جرئت داد خلیفه را بر سنتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر بآن داده و جبرئیل آنرا آورده و خودش آنرا بازگو کرده است.

و سندی در حاشیه سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۳۱ گوید: ظاهر حدیث بلال موافقت نهی عمر از متعه است و جمهور بر خلاف آنست و اینکه متعه اختصاصی بصحابه ندارد پس برای همین حمل کردند متعه را بفسخ و خدا داناتر است ا ه.

و این حدیث بلال از احادیثیستکه دلالت میکند که متعه

ص: ۳۷

اختصاص بصحابه دارد و در آن احمد گوید: این مرد شناخته نشده این حدیثیست که اسنادش معروف نیست، حدیث بلال در نزد من ثابت نیست.

و ابن قیّم در زاد المعاد بعد از نقل گفته احمد گوید: گفتم و از آن چه را که دلالت میکند بر صحّت قول امام احمد و اینکه این حدیث صحیح نیست اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از متعه داد که آن برای همیشه است پس ما گواهی میدهم بخدا قسم که این حدیث بلال از رسول خدا صلی الله علیه و آله درست نیست، و آن دروغ و غلطی است بر او و چطور مقدّم داشته شود روایت بلال بر روایات افراد مورد اعتماد، تا آنجا که گوید مجوزون فسخ گویند: این قول فاسد است که شکی در آن نیست بلکه این رأی و عقیده نیست که در آن شکی نیست و بتحقیق که تصریح کرده باینکه آن رأی کسیست که او بزرگتر از عثمان و ابی ذر و عمران بن حصین است پس در دو صحیح و لفظ بخاریست که ما متمّع شدیم و متعه کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن نازل شد درباره آن، پس مردی گفت برأی خودش آنچه میخواست و در لفظ مسلم: است نازل شده آیه متعه در کتاب خدا عز و جل، یعنی متعه حج و امر فرمود ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن پس از آن هم آیه ای نازل نشده که متعه حج را نسخ کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم از آن نهی نفرمود تا از دنیا رفت مردی آنچه خواست برأی خودش گفت، در لفظی:

اراده کرده عمر را، و عبد الله بن عمر گفت بکسیکه سؤال کرده بود از او از متعه و گفته بود که پدرت نهی کرد از آن، امر و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که پیروی شود یا پدرم، و ابن

ص: ۳۸

عباس گفت بکسیکه معارضه کرده بود با او بابتی بکر و عمر، نزدیک است بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و شما میگوئید، ابو بکر و عمر گفت.

پس این پاسخ علماء است نه جواب آنکه میگوید: عثمان و ابو ذر داناتر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند از شما و آیا نگفت ابن عباس و عبد الله بن عمر: که ابو بکر و عمر داناتر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما بودند و نبود هیچیک از صحابه و نه هیچکس از تابعین که باین جواب راضی باشد در دفع نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان اعلم بخدا و رسول او بودند و پرهیزکارتر بر او از اینکه مقدّم بدانند بر گفته معصوم رأی غیر معصوم را.

پس از آن نصّ از معصوم ثابت شده که آن (متعه حج) باقی است تا روز قیامت و بتحقیق که قائل ببقاء آن شده است علی بن ابی طالب که رضوان خدا او را باد و سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و ابن عباس و ابو موسی و سعید بن مسیب و قاطبه تابعین و پیروان آنان.

و دلالت میکند بر اینکه این رأی و اجتهاد محض بود که نسبت داده نمیشود باینکه آن به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل باشد اینکه عمر بن خطاب ... وقتیکه نهی از آن کرد ابو موسی اشعری گفت:

ای امیر مؤمنان چه احداث کردی در شأن مناسک حج، پس گفت:

اگر ما کتاب پروردگارمان را بگیریم، و عمل کنیم، پس بدرستی که خدا میفرماید: **وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ حَجَّ وَ عَمْرَهُ** را برای خدا اتمام کنید، و اگر سنت رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** را بگیریم، پس بدرستی که پیامبر خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** حلال نکرد تا آنکه قربانی کند

ص: ۳۹

پس این اتفاقی بود از ابو موسی و عمر بر اینکه منع بهم زدن حج را را بمتعه و احرام بآنرا ابتداء جز این نیست که آن رأی محض او بوده که احداث کرد در مناسک حج از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** نیست و اگر چه استدلال کرده برای آن بجزیه که استدلال نموده و ابو موسی بود که فتوا میداد مردم را بفسخ حج در تمام خلافت ابو بکر و اوائل خلافت عمر تا آنکه عمر مذاکره کرد در نهی کردن آن، و اتفاق کرده اند بر اینکه این رأی بود که عمر ... آنرا احداث در مناسک نمود پس از آن صحیح است از او که رجوع نمود از آن. ا. ه. «۱»

و عینی: در عمده القاری ج ۴ ص ۵۶۲ گوید: پس اگر بگوئی: که از ابی ذر روایت شده که او گوید، متعه مخصوص اصحاب محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** بود، در صحیح مسلم، میگویم: گویند:

این گفته صحابی مخالف کتاب و سنت و اجماع و قول کسیست که بهتر از او بوده است.

اما کتاب پس قول خدای تعالی: **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ «۲»** پس آنکه تمتع کرد عمره را بحج، و این عمومی است و مسلمین اجماع کرده اند بر اباحه و جواز تمتع در تمام عصرها، و جز این نیست که در فضل آن اختلاف کرده اند.

و اما سنت: پس حدیث سراقه:

«المتعه لنا خاصه اوهی الی الابد»

آیا متعه برای ما تنهاست یا برای همیشه است فرمودند: بلکه آن برای همیشه است، و حدیث یاد شده در صحیح مسلم در صفة

(۱) زاد المعاد ج ۱ ص ۲۱۵.

(۲) بقره آیه ۱۹۳.

حج مانند این: و معنایش اینست که اهل جاهلیت بودند که تمتع را جایز نمی‌دانستند و نمیدیدند عمره را در ماه‌های حج مگر هرزه‌گی و عیاشی، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود که خداوند تشریع فرمود: عمره را در ماه‌های حج و تجویز کرد متعه را تا روز قیامت، سعید بن منصور آنرا روایت کرده از گفته طاووس و زیاد کرده در آن، پس چون اسلام آمد امر کرد مردم را که عمره کنند در ماه‌های حج، پس داخل شد عمره در ماه‌های حج تا روز قیامت و مخالفت کرد ابو ذر را علی علیه السلام و سعد و ابن عباس و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین، عمران گوید: ما متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن درباره آن نازل شد پس نهی نکرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن و آیه‌ای آنرا نسخ نکرد، پس مردی برای خودش آنچه خواست گفت مورد اتفاق همه است.

و سعد بن ابی وقاص گوید: ما کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله را یعنی متعه را و این یعنی آنکه نهی از آن کرد در آنروز کافر بعرض یعنی خانه مکه بود، مسلم آنرا روایت کرده ا ه، مقصود بآن معاویه ابن ابی سفیان است چنانچه در صحیح مسلم است

پس رأی خلیفه و امر آن بعمره در غیر ماه‌های حج برگشت برای جاهلیت است چه قصد کند یا نکند، زیرا که اهل جاهلیت همچنانکه شنیدی مردمی بودند که نمیدیدند عمره را در ماه‌های حج، ابن عباس گوید: قسم بخدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نبرد عایشه را در ذی حجه مگر آنکه قطع کند باین امر اهل شرک را، و گوید: آنها بودند که عمره در ماه‌های حج را از بدترین

ص: ۴۱

هرزه‌گی‌ها و شهوت‌رانی‌ها در روی زمین میدانستند. «۱»

۳- حدیثیکه ابو داود نقل کرده آنرا در سننش ج ۱ ص ۲۸۳، از سعید بن مسیب که مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آمد پیش عمر بن خطاب ... پس گواهی داد نزد او که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرضیکه از دنیا رفت نهی میکردند از عمره در حج.

و پاسخ داده از آن بدر الدین عینی در عمدة القاری ج ۴ ص ۵۶۲ به قولش: جواب داده شده از این باینکه آن حالتی است که مخالف کتاب و سنت و اجماع است مثل حدیث ابی ذر بلکه آن حالش پست‌تر است از آن زیرا که در اسنادش سخنها و ایرادهائست ا ه

و زرقانی در شرح موطاء ج ۲ ص ۱۸۰ پاسخ داده از آن که اسنادش ضعیف و بریده است چنانچه حفاظ بیان کرده‌اند.

عطف کن بحديث این مردیکه شناخته نشده و شاید هنوز هم بدنیا نیامده باشد حدیثی را که ابو داود در سننش ج ۱ ص ۲۸۳ نقل کرده آنرا از معاویه بن ابی سفیان که گفت باصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از چنین و چنان و سوار شدن بر پوست پلنگ، گفتند، بلی، گفت:

پس میدانید که او نهی کرد از نزدیک کردن بین حج و عمره را (حج قرآن) پس گفتند: اما این را پس نه پس گفت: اما او نهی کرد با آنها و شما فراموش کردید.

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۹، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۵۵، سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۴۵، سنن نسائی ج ۵ ص ۱۸۰.

ص: ۴۲

بار خدایا تو منزّهی، چه چیز جرئت داد و جری کرد ایشان بر نوامیس و احکام دین، پس اگر مانند متعه حجّیکه حکمش شامل میشود در هر سال صدها هزار نفر از مردم را که قرآن درباره آن نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده پس از آن نهی کرده از آن و تمام صحابه فراموش کردند و در میان ایشان بسیاری بودند که دوران صحبتشان طولانی بود با آنحضرت و هیچیک از ایشان لب نگشود بسخن و یاد نکرد آنرا مگر معاویه بن ابی سفیانی که اسلامش متأخر از بیشتر آنها بوده که قطعا و قهرا ادراک صحبتش اندک و شنیدنش کمتر بوده و آنرا اظهار نکرده و حرفی نزد مگر بعد از مدّتها که از عمرش گذشته بود در روزیکه حکومت را متصرّف شده بود و خوشش آمده بود که قدم بگذارد جای قدم کسانی که از او مقدّم بودند پس چه توقعی باقی میماند باحکام در این موقع و چه اطمینانی حاصل میشود برای مسلمان بر آن و بجائی حق سوگند که تمام اینها نیست مگر بازی بشریعت پاک اسلامی و راه یافتن و درز کردن هواهای نفسانی در آن و نیست شریعت در نزد این گروه مردان (معاویهها و صدامها و اربابهایشان ...) مگر قوانین سیاسیه وقتیه که میگردد بنظر و دید آنکه بر مردم حکومت و کشور را اداره میکند رأی کسیکه متولی زمام آن شده است.

و این دو حدیث را جفت و منضم کن بروایتیکه احمد «۱» آنرا نقل کرده در روایتی از اینکه اوّل کسیکه از حج تمتع نهی کرد معاویه

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۲۹۲، و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۵۷ نقل کرده.

ص: ۴۳

بود و حال آنکه ابو بکر و عمر و عثمان متعه حج نمودند، و در روایت دیگر «۱» است که ابو بکر از آن نهی کرد پس آن مخالف است در روایت معاویه با تمام آنچه که گذشت از صحاح و در روایت ابو بکر که مخالف با اکثر آنهاست، و من خیال میکنم که آنکه تلفیق کرده روایت اول را خواسته بار گناه عمر را سبک کرده باشد بانداختن نهی را بر گردن معاویه و کسیکه دوّمی را آفریده و ایجاد کرده قرار داده این رأی را از سنّت و روش شیخین (ابو بکر و عمر) تا آنکه تقویت کند طرف آنرا غافل از اینکه قرآن و سنّت نیامده بر هر قول و فتوائی که جانب‌داری از آنها کند برای سخن هر گوینده باشد و فتوای هر فتوا دهنده‌ای.

عینی در عمدة القاری ج ۴ ص ۵۶۲ گوید: پس اگر گفتی: که عمر و عثمان و معاویه نهی از آن کرده‌اند، گویم: که علماء صحابه بر ایشان انکار کرده و مخالفت در فعلشان با آنها کرده‌اند و حق با منکرین ایشانست نه غیر ایشان. اه

و نسبت تمتع بعثمان در حدیث احمد و ترمذی نبود مگر از غافل احمقی از احادیث بسیاریکه دلالت میکند بر نهی آن از تمتع که آنرا امامان حدیث و حافظین در صحاح و مسانیدشان نقل کرده‌اند «۲» و در آنها اعتراض است بر مثل علی امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام و تمتع آنحضرت بقولش (یعنی عمر) مبینی مرا که نهی کنم مردم را

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳۳۷، ۳۵۳.

(۲) صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۹، ۷۱، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۴۹، صحیح نسائی ج ۵ ص ۱۵۲، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۴۷۲، سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۲، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۸۲.

ص: ۴۴

از چیزی و حال آنکه تو آنرا میکنی، پس آنحضرت علیه السلام فرمود:

نیستم من که ترک کنم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگفته احدی از مردم «۱» و در حدیث دیگر نزد بخاری: پس علی علیه السلام فرمود: قصد نداری مگر آنکه نهی کنی از کاریکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده «۲».

و بتحقیق رسید سختگیری و شدة انکار عثمان بر کسیکه حج تمتع نماید تا حدیکه نزدیک بود کشته شود مولای ما امیر المؤمنین از جری کردن او مردم را.

ابو عمر در کتاب العلم ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده و در مختصر آن صحیفه ۱۱۱، از عبد الله بن زبیر بازگو کرده که او گفت من با عثمان در جحفه بودم و با او گروهی و جمعی از مردم شام بودند و در میان آنان حبیب بن مسلمه فهری بوده که تمتع عمره را پرسیدند، گفت:

تمام کنید حج را و آنرا در ماه‌های حج خلاص نمائید پس اگر تاخیر انداختید این عمره را تا آنکه زیارت کنید این خانه را دو زیارت بهتر است پس بدرستیکه خدا وسعت در خیر داده است.

پس علی علیه السلام فرمود: قصد کردی (که حمله کنی و تصرف نمائی) در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و رخصتی را که در کتابش به بندگان اجازه داده که بر ایشان تنگ بگیری در آن و از آن نهی نمائی و حال آنکه آن برای نیازمند و دور از خانه بوده آنها

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۹ طبع سنه ۱۲۷۹ در ده جلد سنن نسائی ج ۵ ص ۱۴۸ سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۵۲ و ج ۵ ص ۲۲.

(۲) و مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۳۴۹ نقل کرده آنرا.

ص: ۴۵

تهلیل و احرام بعمره و حج با هم نموده پس عثمان رو بمردم کرد و گفت آیا من نهی از آن کردم، من از آن نهی نمیکنم جز این نیست که رائی بود که من بآن اشاره کردم پس هر کس خواست بآن عمل کند و هر کس خواست آنرا ترک نماید، گوید: پس فراموش نمیکنم گفته مردی از اهل شام را با حبیب بن مسلم: نگاه کن باین که چطور مخالفت با امیر المؤمنین میکند، قسم بخدا که اگر مرا فرمان دهد گردنش را میزنم، گفت: پس حبیب، دستش را بلند کرد و محکم بسنیه او زد و گفت: ساکت شو خدا دهانت را پر از خاک کند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله داناترند بآنچه را که در آن اختلاف میکنند.

و بآنچه ما یاد کردیم ظاهر میشود فساد بقیه گفته شده از وجوهیکه ممکن بود توجیه کند و بپذیرد عذر رأی خلیفه را و کسیکه میخواهد تفصیل بیش از این را در این موضوع بداند پس بر اوست که رجوع کند بزاد المعاد ابن قیم جوزیه ج ۱ ص ۱۷۷ تا ۲۲۵.

اما متعه نساء صیغه کردن زن و زناشوئی موقت

پس آنچه که ظاهر میشود از سخنان عمر اینستکه او آنرا از زنا و بی عفتی محسوب داشته و برای همین در حدیثیکه در صفحه ۲۰ گذشت. روشن کنید تا نکاح از زنا شناخته شود و در آنوقت و در زمان تمام صحابه از حدیث فسخ نه عین بود و نه اثری و هر گاه بین

ص: ۴۶

ایشان خلاقی رخ میداد در این موضوع استناد میکردند تجویز کننده گان بکتاب و سنت و مانعون تمسک میجستند بگفته عمر و نهی او از آن چنانچه نفی میکند نسخ را بتمام صراحت قول خلیفه (انا انهی عنهما) من نهی از آن میکنم و آن صریح و روشن چیز استکه گذشت از امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله بن عباس از نسبت دادن نهی را بعمر فقط و بزودی میآید از ابن عباس قول او که آیه متعه محکم است یعنی نسخ شده و در ص ۱۸ گذشت از حکم: که آن نسخ نشده است و بهمین استناد کرده هر کسیکه از صحابه و پیروان آنرا جایز و مباح دانسته است و از ایشانست یاد شده گان زیر:

۱- عمران بن حصین، حدیثش گذشت در صفحه ۷ و ۸ و ۲۱

۲- جابر بن عبد الله، حدیثش در ص ۱۷، ۱۹، ۲۱ و ۲۵ گذشت

۳- عبد الله بن مسعود، میاید حدیث قرائت او. «فما استمتعتم به منهنّ الی اجل» پس آنچه را بهره‌مند شده و کامیاب بآن شدید از زنان تا مدتی، و ابن حزم در «المحلّی» و زرقانی در شرح موطاء او را از کسانی محسوب داشته که بر اباحه آن استوار و ثابت بوده.

و حفاظ از او نقل کرده‌اند که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد میکردیم و نبود برای ما زنانی پس گفتیم ای رسول خدا آیا ما خود را اخته و خواجه نکنیم، پس ما را از این نهی کرد و اجازه داد بما که ازدواج کنیم به لباسی تا مدت سپس فرمود:

«لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» حرام نکنید چیزهای پاک و لذّت

ص: ۴۷

بخشیکه خدا بر شما حلال کرده است. «۱»

جصاص بعد از ذکر حدیث گوید: بدرستیکه آیه از تلاوت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اباحه و جواز متعه است و آن قول خدای تعالی است لا تحرموا طیبّات ما احل الله لکم. «۲»

و ابن کثیر یاد کرده آنرا در تفسیرش ج ۲ ص ۸۷ نقل از بخاری و مسلم و از خودش اضافه کرده در آن آنگاه خواند عبد الله آیه را.

۴- عبد الله بن عمر، امام حنبلی‌ها احمد در مسندش ج ۲ ص ۹۵ باسنادش از عبد الرحمن بن نعم، نعیم، اعرجی گوید:

مردی از پسر عمر از متعه پرسید و من در پیش او بودم، «از متعه کردن زن»، پس گفت: بخدا قسم ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله زناکار و بی عفت نبودیم.

۵- معاویه بن ابی سفیان، ابن حزم او را در (المحلّی) و زرقانی در شرح موطاء از کسانی شمرده که ثابت و یا بر جابر جواز و اباحه آن بوده است و خلاف آن گذشت و می‌آید برای تو قول تفضیل ما در آن.

(۱) صحیح بخاری ج ۸ ص ۷ کتاب نکاح، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۵۴، صحیح ابی حاتم بستی، احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۸۴، سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۰، تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۱۳۰، نقل از صحیح بستی، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۸۷، الدر المنثور ج ۲ ص ۳۰۷ نقل از ۹ نفر از امامان و حافظین حدیث.

(۲) سوره مائده آیه ۸۹.

۶- ابو سعید خدری، در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی.

۷- سلمه بن امیه بن خلف در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی.

۸- معبد بن امیه بن خلف در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی.

۹- زبیر بن عوام، رجوع کن به صفحه ۲۳ و ۲۴.

۱۰- خالد بن مهاجر بن خالد مخزومی، گوید: در آن میان که او نشسته بود در نزد بار و بنه‌اش مردی آمد نزد او پس از متعه استفتاء کرد پس او را اجازه داد، پس پسر ابی عمره انصاری باو گفت: یواش و آرام، پس گفت چیست بخدا قسم که من متعه کردم و صیغه نمودم در زمان امام المتقین (علی بن ابیطالب علیه السلام) «۱»

۱۱- عمرو بن حرث، حدیثش گذشت در صفحه ۱۷ و در آنچه را که طبری از سعید بن مسیب نقل کرده گوید: ابن حرث و ابن فلان هر دو تا متعه کردند در زمان ابو بکر و عمر و برای آنها از زن صیغه و متعه فرزند بدنیا آمد. «۲»

۱۲- ابی بن کعب، می‌آید قرائت او فما استمتعتم به منهن الی اجل.

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۹۶، سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۵.

(۲) کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳.

ص: ۴۹

۱۳- ربیعۃ بن امیه، حدیث آن گذشت در ص ۱۸.

م- ۱۴- سمیر، در اصابه، شاید او سمره بن جندب باشد گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردیم و صیغه می‌گرفتیم «۱».

۱۵- سعید بن جبیر، ابن حزم او را از کسانی که استوار و پایدار در جواز و اباحه متعه بوده شمرده و قرائت می‌آید.

۱۶- طاوس یمانی، ابن حزم او را از ثابتین و پایداران بر اباحه متعه محسوب داشته.

۱۷- عطاء ابو محمد مدنی، ابن حزم او را از ثابتین و پایداران بر اباحه متعه محسوب داشته.

۱۸- سدی، چنانچه در تفسیرش موجود است و قرائتش می‌آید.

۱۹- مجاهد، بزودی میآید قول او در آیه متعه و اشاره نکرده بآن قول بنسخ را.

۲۰- زفرین اوس مدنی، چنانچه در بحر رائق ابن نجیم ج ۳ ص ۱۱۵ یاد شده است.

ابن حزم در (المحلی): بعد از شمردن عده‌ای از کسانی که ثابت و استوار بر اباحه متعه بودند از صحابه گوید: و روایت کرده آنرا جابر از تمام صحابه در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و ابو بکر و عمر تا اواخر خلافت عمر، سپس گوید: و از تابعین و پیروان طاوس و سعید بن جبیر و عطاء و سایر فقهاء مکه گویا و ثابت

(۱) اصابه ج ۳ ص ۸۰.

ص: ۵۰

در جواز آن بوده‌اند.

و ابو عمر صاحب (الاستیعاب) گوید: اصحاب ابن عباس از اهل مکه و یمن تمامشان متعه را حلال میدانستند بر مذهب ابن عباس و سایر مردم آنرا حرام کردند. «۱»

و قرطبی در تفسیرش ج ۵ ص ۱۳۲ گوید: اهل مکه زیاد متعه میکردند و (فخر الدین) رازی در تفسیرش ج ۳ ص ۲۰۰ گوید:

در آیه متعه اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا این نسخ شده یا نه پس بیشتر از امت رفته‌اند باینکه آن نسخ شده است و بیشتر از ایشان گفته‌اند که آن باباحه و جواز خود همانطور که بوده باقیست.

و ابو حیان در تفسیرش بعد از نقل حدیث اباحه آن گوید و بنا بر این جماعتی از اهل بیت و تابعین آنرا حلال میدانند.

و باباحه متعه قائل شده مثل ابن جریح عبد الملک بن عبد العزیز مکی متوفای ۱۵۰، شافعی گوید: ابن جریح هفتاد زن را صیغه کرد و از آنها کامیاب شد.

و ذهبی گوید: ابن جریح حدود نود زن صیغه کرد «۲».

و سرخسی در مبسوط گوید: تفسیر المتعه اینست که بگویند بزنی، من متمتع و کامیاب بتو میشوم این مقدار از مدت را باین اندازه از مال، و این نزد ما باطل و پیش مالک بن انس جایز و این ظاهر قول ابن عباس است.

(۱) تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۱۳۳، فتح الباری ج ۹ ص ۱۴۲.

ص: ۵۱

و فخر الدین ابو محمد عثمان بن علی زبلی در تبیان الحقایق شرح کنز الدقایق گوید: مالک گوید: آن، نکاح متعه، جایز است برای آنکه آن مشروع است پس باقی خواهد بود تا ناسخ ظاهر شود، و از ابن عباس حلال بودن آن مشهور است و پیروی کرده او را بر این بیشتر اصحابش از اهل و مکه و او استدلال میکرد بر این بقول خدای تعالی: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ «۱» پس آنچه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید بایشان مهرهایشانرا.

و از عطاء نقل کرده که او گفت: شنیدم جابر را که میگفت، ما متعه کردیم بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر و نصفی از خلافت عمر پس از آن عمر نهی کرد مردم را از آن و آن حکایت شده از ابی سعید خدری و شیعه تماماً معتقدند بجواز و حلال بودن آنند.

و نسبت داده شده جواز متعه بمالک در فتاوی فرغانی تالیف قاضی فخر الدین حسن بن منصور فرغانی، و در خزانه الروایات در فروع حنفیه تالیف قاضی جکن حنفی و در کتاب کافی در فروع حنفیه و در عنایه شرح هدایه تالیف اکمل الدین محمد بن محمود حنفی و ظاهر میشود از شرح موطاء زرقانی که آن یکی از دو قول مالک است

بلی قومی آمدند که خوش داشتند که بتراشند برای نهی عمر دلیل قوی و محکمی، پس ادعا کردند نسخ آیه را یکمرتبه بکتاب و بار دیگر به سنت و آرایشان در اینجا متناقض و مخالف یکدیگر بود و هر

(۱) سوره نساء آیه ۲۸.

ص: ۵۲

یک دیگری را تکذیب میکرد چنانچه هر یک از گوینده گان آنها خدشه و مغشوش میساخت قول دیگر را، پس برخی بودند که میگفتند آیه متعه نسخ شده بقول خدای تعالی: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ «۱» ای پیامبر هر گاه طلاق دادید زنهارا پس طلاق بدهید ایشانرا برای عده ایشان.

و بعضی بودند که میگفتند: آنرا قول خدای سبحان: وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* «۲» و آنکسانیکه نگهبان و نگهدار عورتشانند مگر بر همسرانشان یا آنچه را که دستهایشان مالک آن شده که ایشان ملامتی بر ایشان نیست نظر باینکه عقد شده متعهای و صیغه موقت زن نیست و ملک یمین هم نیست.

و سومی میگوید: آن نسخ شده بآیه میراث زیرا که برای متعه میراثی نیست.

تمام اینها ادعاء خالی از وجه و دلیل است آیا کسی خیال میکند که این آیات و بودن آنها ناسخ آیه متعه بر آن گروه اصحاب مخفی بوده و حال آنکه در میان آنان کسانی بودند از مجوزین آن که شناختی ایشانرا و در میان ایشان چه افراد بزرگواری بوده‌اند که مقدم آنها آقا و مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام میباشد که عارف بکتاب خدا قرآن جزء جزء آن و حرف حرف آنست، و گذشت در ص ۱۴۵ ج ۱۱ از حرالی قول او که پیشینیان و پسینیان میدانند که فهم کتاب

(۱) سوره طلاق آیه ۱.

(۲) سوره مؤمنون آیه ۵-۶.

ص: ۵۳

خدا منحصر بعلم علی علیه السلام است، پس چگونه از خاطر آن بزرگوار و بر شاگردش مانند ابن عباس مفسر قران رفته ناسخ بودن این آیات آیه متعه را و چطور قائل با باحه و حلیت آن شده‌اند و توجهی نکردند بگفته هر نهی کننده‌ای از آن پس متمسکین باین آیات در نسخ از چه کسی گرفته‌اند و این علم از کجا برایشان آمده، که مساوی و برابر با نادانیت.

و اگر این خواب‌های پریشان راست باشد و ابن عباس روایت کرده باشد نسخ را به بعضی از روایتها چنانچه نسبت باو داده‌اند «۱» و با این وضع معتقد با باحه آن شده و تا آخر عمرش گویای آن بوده، و امت بزرگی پیروی او کرده‌اند در آن، پس، مصیبت بزرگتر و بزرگتر است و هرگز و حاشا که این بوده باشد روش و سیره ابن عباس که این مقدار و باقیست و امانت اوست بودایع و امانات علم و دین (که او را خبر امت و ترجمان قرآن میگویند)

بنا بر این آیه اولی (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ) جز این نیست که خداوند سبحان اراده کرده بان جدائی بطلاق را نه مطلق جدائی را و گر نه هر آینه شامل ملک یمین هم شده و آنرا هم نسخ میکرد و حال آنکه هیچکس آنرا نگفته و احدی هم آنرا از زنا و هرزگی نشمرده است.

و اما آیه دوم (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفُوجِهِمْ حَافِظُونَ ...) پس

(۱) احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۷۸، سنن بیهقی ج ۷ ص ۳۰۶.

ص: ۵۴

قول در آن بنفی زوجیت و زناشوئی در متعه مصادر محضه و ادعاء صرف است زیرا که قائل با باحه و جواز آن میگوید متعه و صیغه هم زناشوئی و زوجیت و قطعاً آن نکاح است و بنا بر این قرطبی گوید: چنانچه می‌آید، علماء از گذشتگان و

آینده‌گان پیشین و پسین اختلاف نکرده‌اند که متعه نکاح و زناشوئی تا مدت معین میراثی در آن نیست و از قاضی چنانچه بزودی خواهی دید، گوید: علماء اتفاق کرده‌اند بر اینکه این متعه نکاح و ازدواج تا مدتی میراثی در آن نیست.

پس استدلال باطلاق این آیه بر اباحه نکاح متعه اولی است از تمسک بآن در نسخ آیه متعه.

پس از آن قول بنسخ باین آیه نسبت داده شده باین عباس و آن مثل نسبت دادن رجوع از قول با باحه متعه بنسخ ساقط از اعتبار است این بطلال گوید: اهل مکّه و یمن روایت کرده‌اند از ابن عباس اباحه و جواز متعه را و از او روایت شده رجوع از این عقیده بسندهای ضعیف و جواز متعه از او صحیح‌تر است. «۱»

و اما آیه میراث پس آن بیگانه از مقام است چونکه نفی وراثت را سنت و اخبار نبویه آورده در خصوص نکاح موقت و زوجیت غیر دائم پس آن دور و کنار از نفی گره زناشوئی و عنوان زوجیت است چنانچه مثل آن نفی میراث آمده در فرزندی که پدر خود را بکشد یا کافر گردد بدون اینکه نفی اصل فرزندی شود.

و اما نسخ سنت:

پس قول سخن در آن بسیار و آراء و عقاید در آن اختلاف

(۱) فتح الباری ج ۹ ص ۲۴۲.

ص: ۵۵

کرده‌اند اختلاف بیم‌آور و حیرت‌انگیزی که هر یک از آن مناسب با دیگری نیست، و خواننده راه‌گزینی برای او از این خلاف و تناقض در گفتار نیست برای اختلاف آنچه را دست جعل و وضع آنرا ایجاد کرده و آفریده است که در آن از روایات بسیاریست که برابر آن.

روایاتیست که سنت ثابت و تاریخ صحیح آنرا حفظ نموده است پس جعل و اختراع کرده هر یک از رجال و راویان سازنده و جعل‌کننده نسخ بحسب و خیال اندیشه و سلیقه خودش غافل از بافته و ساخته برادرش و برای تو است توجه و دقت بجمله‌ای از این گفته‌ها

۱- متعه در اول اسلام جایز بود رسول خدا روز خیر از آن نهی کرد.

۲- مباح نبود مگر برای ضرورت و ناچاری در اوقاتی سپس حرام شد آخر سال حجه الوداع، حازمی گوید آنرا.

۳- نیازی بنسخ نیست فقط تا سه روز مباح است پس بتمام شدن و سپری شدن آن اباحه پایان یابد.

۴- مباح بود و در غزوه تبوک از آن نهی شد.

۵- سال اوطاس مباح شد پس از آن نهی شد.

۶- در حجه الوداع (حج آخرین پیامبر) مباح شد و بعد از آن نهی شد.

۷- مباح بود در سال فتح مکه از آن نهی شد.

۸- روز فتح مکه مباح شد و همانروز از آن نهی شد.

۹- هرگز حلال نشد مگر در عمره القضاء.

۱۰- متعه زنا و هرزگیست هرگز در اسلام مباح و روا نبوده نحاس گوید.

ص: ۵۶

۱۱- مباح شد پس از آن در سال خیبر از آن نهی شد سپس در سال فتح بآن اجازه داده شده آنگاه بعد از سه روز حرام شد.

۱۲- در صدر اول اسلام مباح شد سپس در روز خیبر حرام شد پس در آن در غزوه اوطاس مباح شد آنگاه حرام گشت.

۱۳- در صدر اسلام و سال اوطاس و روز فتح مکه و عمره القضاء مباح و حلال بود و در روز خیبر و غزوه تبوک و حجه الاسلام حرام گردید.

۱۴- مباح شد سپس نسخ شد پس از آن مباح شد بعد از آن نسخ شد سپس مباح شد آنگاه نسخ شد.

۱۵- هفت مرتبه مباح شد و هفت بار نسخ شد، منسوخ شد، ۱- خیبر، ۲- حنین، ۳- عمره القضاء، ۴- سال فتح مکه، ۵- سال اوطاس، ۶- غزوه تبوک، ۷- حجه الوداع «۱»

و اگر قصد کردی اطلاع و آگاهی پیدا کنی بر عقاید اندیشه‌های متناقضه در اطراف احادیث این گفتارها و کلمات طولانی و دراز و پهن در آنرا پس قول اول را میزان بگیر که نقل کرده است حدیث آنرا پنج نفر از امامان حدیث صحیح در کتابهای

(۱) رجوع کن احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۸۲، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۴، زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲ فتح الباری ج ۹ ص ۱۳۸، ارشاد الساری ج ۸ ص ۴۱، شرح صحیح مسلم نووی حاشیه ارشاد ج ۶ ص ۱۲۴ - ۱۳۰، شرح موطاء زرقانی ج ۲ ص ۲۴.

صحیحشان و غیر ایشان از پیشوایان حدیث در مسانید و مدارکشان و «۱» منتهی کرده‌اند اسناد آنرا به علی امیر المؤمنین علیه السلام پس مردم سخن گفته‌اند در آن، برخی گفتند «۲» که تحریم متعه روز خیبر صحیح و شکی در آن نیست و دیگری میگوید «۳» این چیزی است که هیچ کس از اهل تاریخ و راویان خبر آنرا نمیشناسد که متعه روز خیبر حرام شده باشد و سومی میگوید: «۴» آن غلط اشتباه است و در غزوه خیبر متعه با زنها نشد، و چهارمی میگوید: «۵» که تاریخ در حدیث جز این نیست که آن در نهی از گوشت خراهای اهلی است نه در نکاح متعه و زناشویی موقت پس بعضی از راویان خیال کرده و آنرا ظرف تحریم متعه قرار داده‌اند. ۱ ه

چگونه این پندار غلط و خیال باطل مخفی شده بر گروه بزرگی از علماء آنان که از ایشانست شافعی و معتقد شده‌اند که روز خیبر حرام شده چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲ و چطور از یاد مثل

(۱) صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۳، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۷، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۰۴، سنن دارمی ج ۲ ص ۱۴۰ صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۰۹، سنن نسائی ج ۶ ص ۱۲۶.

(۲) قاضی عیاض گوید: و زرقانی آنرا در شرح موطاء ج ۳ ص ۲۴، حکایت کرده.

(۳) سهیلی در روض الانف ج ۲ ص ۲۳۸ گوید.

(۴) ابو عمر صاحب استیعاب گفته آنرا و زرقانی در شرح مواهب ج ۲ ص ۲۳۹ حکایت کرده از او و در شرح موطاء ج ۲ ص ۲۴

(۵) ابن عیینه گوید چنانچه در سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۱ و زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۳.

مسلم رفته و دور از او مانده و نقل کرده آنرا در صحیحش بلفظ، نهی شده از متعه زنها روز خیبر و در لفظ دیگر، نهی شده از نکاح متعه روز خیبر «۱» و در لفظ و عبارت سوم او، نهی شده از آن روز خیبر و در تعبیر چهارم از او: نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از متعه زنها روز خیبر.

و پنجمی آمده «۲» که خدشه و تضعیف میکند احادیث بقیه اقوال را و میگوید: پس باقی نمانده خبر صحیح صریحی جز خیبر و فتح با سخنان و کلماتیکه درباره حدیث خیبر واقع شده.

این شأن و حال صحیح‌ترین روایت‌هایی است که امامان حدیث در نهی از متعه نقل کرده‌اند، و بدبختی و گرفتاری در بقیه مستند و مدرک این گفته‌ها و اقوال بزرگتر و بزرگتر است.

و زشت‌تر و وحشت‌انگیزتر از همه اینها فریادها و دادهای قرن بیستم صاحب (الوشیعه) موسی (جار الله) است زیرا که او یک بدبختی و مصیبت بزرگی آورده که دست بازی‌کنان با قرآن و سنت کوتاه از آنست در قرنهای گذشته و برای و عقیده ناقص و مذهب ساختگی که مخالف رأی و مذهب همه پیشین و گذشتگان از امت است و مساعد او نیست در بافته‌هایش هیچ مبدائی از مبادی اسلامی و

(۱) و باین لفظ خطیب نقل کرده آنرا در تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۰۲ و ج ۸ ص ۴۶۱.

(۲) زرقانی در شرح موطاء ج ۲ ص ۲۴.

ص: ۵۹

هیچ چیزی از کتاب و سنت را.

گوید: و برای امت درباره متعه سخن دراز و پهنی است: و من میبینم که متعه از بقایای نکاح جاهلیت است و ممکنست که آن از بعضی از مردم در صدر اسلام واقع شده و ممکن است که شارع بزرگوار آنرا برای برخی از مردم مقرر کرده باشد در سالهایی از باب آنچه نازل در آن شده مگر آنچه که گذشت ... و بتحقیق که نازل شده در سخت‌ترین محرمات «۱» متعه یک امر تاریخی بود و حکم شرعی باذن و اجازه از شارع درباره آن نبوده، و اگر یک مدعی ادعاء کند که متعه حلال خالص بوده از شارع و اقرار از او پس باشد و هر آینه ما میگوئیم که باکی بآن نیست و برای ما سخنی در این نیست بر رد آن.

فقط کلام و سخن من اکنون در اینست که متعه آیا ثابت شده در قرآن یا نه.

کتابهای شیعه ادعاء میکند که درباره متعه نازل شده قول خداوند جلّ جلاله: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ* ...

پس آنچه را که تمتع نمودید بآن از زنها پس مهرهایشان را بدهید

و من میبینم که ادب بیان امتناع میکند و عربیت این جمله کریمه خودداری میکند از اینکه این جمله جلیله کریمه درباره متعه نازل شده

(۱) اشاره و قیاس کرده آن خبیث به آیه ۲۷ و ۲۸ سوره نساء *وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ* ... نکاح نکنید آن زنی را که پدران شما با او نکاح کرده مگر آنچه در پیشین گذشت ...

وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ و اینکه جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه که در سابق گذشت یعقوب نبی که با دو خواهر ازدواج کرد در یک زمان. مترجم.

ص: ۶۰

باشد برای آنکه ترکیب این جمله فاسد و باطل میشود و تربیت و نظم این آیه سودمند مختل و معطل میماند اگر بگوئیم که آن درباره متعه نازل شده. ص ۳۲

اما متعه نکاح و نکاح متعه پس قرآن درباره آن و در آن نازل نشده، و برای این معنای بزرگ این باب بسته شده برای دفع کردن آنچه را که در کتب شیعه منتشر شده که قول خدا: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ... درباره نکاح متعه نازل شده ص ۱۲۱.

متعه اصلا در شرع اسلام مباح نبوده و نسخ آن نسخ حکم شرعی نبوده جز این نیست که نسخ کرده امر جاهلی را به تحریم ابدی ص ۱۳۲.

حدیث متعه از عجائب احادیثیست که جماعتی از صحابه میگویند حتی آنکه جماعتی از تابعین که از آنها طاوس و عطاء و سعید بن جبیر و گروهی از فقهاء مکّه گفته‌اند، حاکم روایت کرده در علوم حدیث از امام او زاعی که او میگفت: پنج چیز از قول اهل حجاز ترک شده که از آنست متعه ص ۱۳۲.

گوید: ابن جریح فقیه مکّه حقیقه اسراف و زیاده‌روی در سخن کرده باباحه متعه چنانچه اسراف در عمل متعه نمود تا جائیکه وصیت کرد درباره هفتاد زن و گفت: آنها را تزویج نکنید چونکه آنان مادران شمایند، و ابو عوانه در صحیحش از ابن جریح از این مسرف متمتع روایت کرده که او بایشان در بصره گفت: شهادت دهید که من

ص: ۶۱

برگشتم از متعه،: گواه گرفت ایشانرا بعد از آنکه هیجده حدیث بر ایشان حدیث نمود که باکی بمتعه نیست و بعد از آنکه از متعه سیر شد و از کار افتاد و از انجام کار ناتوان و عاجز شد، گفت من برگشتم

استبعاد کرده بنهایت استبعاد را از اینکه مؤمن بداند لغت قرآن کریم را و ایمان باعجاز آن داشته باشد و بفهمد حق فهمیدن افاده نظم و ترتیب را میگوید: که قول خدای جل جلاله: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً نازل درباره متعه زنان شده باشد، قولیست که نمیشود مگر از جاهل و نادانیکه ادعاء میکند و توجه ندارد ص ۱۴۹.

کتابهای شیعه نسبت داده میشود به باقر و صادق که بدرستیکه فما استمتعتم به منهن، نازل درباره متعه شده و بهترین دو احتمال اینست که سند جعلی باشد و گر نه پس باقر و صادق جاهلند ص ۱۶۵

یافت نمیشود در کتاب غیر شیعه قولی برای هیچکس که (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) نازل در متعه زنها باشد و اَمّت اجماع کرده‌اند بر تحریم متعه و کسی نگفته که قول خدا. فما استمتعتم به منهنّ، نسخ شده باشد. ص ۱۶۶

حکومت‌های امت‌های اسلامی ارشاد نموده در شرافت دین و صلاح دنیایشان از فقهاء اَمّت، پس حکومت دولت ایرانی چنانیکه هست چندین مرتبه شروع کرد از جلوتر در باطل کردن متعه فقهاء میبینیم امروز بفضل پادشاه بزرگ و شاهنشاهش که متعه را نسخ کرده قطعی جدّی.

براستیکه حکومت دولت ایران که کوشش و تلاش میکند در اصلاح زندگانی اَمّت و دنیای آنها و در تعمیر و آباد ساختن وطن و زنده

ص: ۶۲

کردن آن شروع کرده در اصلاح دین اَمّت پس منع کرده جدّی متعه فقهاء شیعه را. ص ۱۸۵

ج- این جمله‌هائی است که ما جمع‌آوری کردیم از اوراق الوشیعه که سیاه کرده آنرا مردک در مسئله متعه و این اوراق سیاه دور است از ادب دین، ادب علم، ادب عفت، ادب کلام، ادب اجتماع، و میان آن و آنچه که اسلام آورده فاصله بسیار است پس ما آنرا مقابله نمیکنیم در آن مگر بسلام.

اما بسط و توسعه سخن در متعه پس نیازی برای ما نیست که تماس با آن داشته باشد بعد آنچه را که مبالغه کرده و اطاله دادن را در آن محققین اصحاب ما و مخصوصا متأخرین از ایشان «۱» پس این مردک بعد از آن آمده و حمله بر ایشان میکند بسخنان زشت و باکی ندارد و افتراء و تهمت میزند بایشان بزبان قبیح و هرزه برای او مهم نیست و فقط آنچه برای ما مهم است بیدار کردن ادراک و احساس کاوش‌گر است بدروغ‌های مردک و جنایتهای بزرگ او بر علم و قرآن و اهل آن بکتمان کردن رأی پیشینان در آن و تکذیب کردن او حقایق ثابتۀ دائمی بر اَمّت را بسخنان و کلمات بی معنی و یاوه‌گوئی‌ها و پخش کردن چیزهائیکه مخالف قرآن و سنت نبویّه است در میان گروه دانشمندان و او با جهل و نادانیش بکتاب و سنت خود را فقیه

(۱) امثال اعلام و بزرگان مانند آقای ما سید عبد الحسین شرف الدین و آقای ما سید محسن امین و شیخ و استاد ما شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و استاذ توفیق فکیکی کتابی جداگانه درباره متعه تألیف کرد و در آن حق مطلب را اداء کرده‌اند ..

ص: ۶۳

و دانشمندی از فقهاء اسلامی میبیند، پس بر آن اسلام سلام باد (که مانند موسی جار اله فقیه آن باشد).

متعه در قرآن مجید

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
«۱» پس آن چه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید بایشان مهرهایشانرا که فرض کرده شده و نیست گناهی بر شما در آنچه بآن راضی شدید به آن از بعد مهر واجب بدرستیکه خداوند دانای درست کردار است

موسی صاحب (الوشیعه) خیال کرده که قول بنزول آیه از ادعاهای شیعه فقط است و در غیر کتابهای ایشان یافت نمیشود کسی که قائل بآن باشد، و قول بآن نمیشود مگر از نادانیکه ادعاء کرده و نفهمیده، پس ما یاد میکنیم مقداری از آنچه را که در کتابهای ملت و همکیشان اوست تا آنکه خواننده بداند که نیشهای این مردک احمق نادان بد زبان ناسزاگویکه متوجه میشود.

۱- احمد امام حنبلیها در مسندش ج ۴ ص ۴۳۶ با سندهاییکه تمام رجال و راویان آن مورد وثوق و اعتمادند از عمران بن حصین نقل کرده گوید: آیه متعه در کتاب خدای تبارک و تعالی نازل شده و ما بآن عمل کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آیهای نازل نشد که آنرا نسخ کند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم

(۱) سوره نساء آیه ۲۴.

ص: ۶۴

نهی فرمود تا از دنیا رفت.

و در صفحه ۴۶ تا ۵۰ گذشت که عدهای از مفسرین آنرا یاد کرده‌اند در سوره نساء در آیه متعه و باین حدیث شمرده کسیکه شمرده که عمران بن حصین از کسانیکست که ثابت و پا بر جا بر مباح بودن متعه بوده است.

۲- ابو جعفری طبری متوفای ۳۱۰ در تفسیرش ج ۵ ص ۹ نقل کرده باسنادش از ابی نضره گوید: پرسیدم از ابن عباس از متعه زنان گفت آیا نخواندی سوره نساء را گفت: گفتم: چرا، گفت: پس قرائت نکردی در آن فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ الی اجل مسمی، پس آن چه را که متعه کنید از ایشان تا مدت معین گفتم باو: اگر چنین قرائت کرده بودم از تو نمیپرسیدم، گفت: پس بدرستیکه آن چنین بوده است، و در حدیث است: که ابن عباس گفت: سه بار قسم خورد که خدا چنین نازل نمود.

و از قتاده در قرائت ابی بن کعب نقل کرده: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ الی اجل مسمی: و نقل کرده باسناد صحیح از شعبه از حکم گوید: پرسیدم از او از این آیه که آیا نسخ شده گفت: نه.

و روایت کرده از عمر بن مره: که شنید از سعید بن جبیر که میخواند: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ الی اجل مسمی.

و از مجاهد: نقل شده که بدرستیکه در آیه یعنی نکاح متعه است.

و از ابی ثابت نقل شده: که ابن عباس قرانی بمن داد که در آن بود فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ الی اجل مسمی.

۳- ابو بکر جصاص حنفی متوفای ۳۷۰ در «احکام القرآن»

ص: ۶۵

ج ۲ ص ۱۷۸ نقل کرده آنچه که گذشت از حدیث ابن عباس و ابی بن کعب در قرائت آیه و یاد کرده از طریق ابن جریح و عطاء خراسانی از ابن عباس که آن نسخ شده بقول خدای تعالی: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ ای پیامبر هر گاه زن‌ها را طلاق دادید پس برای عده داشتن طلاق دهید، پس اگر آن آیه درباره متعه نازل نشده باشد چگونه نسخ شده و دانستی بطلان نسخ آنرا بآن و غیر آن.

۴- حافظ ابو بکر بیهقی متوفای ۴۵۸ نقل کرده باسنادش در سنن کبری ج ۷ ص ۲۰۵، از محمد بن کعب از ابن عباس رضی الله عنه گوید: متعه در اول اسلام بود، و مردم این آیه را چنین قرائت میکردند: فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی. الحدیث

۵- حافظ ابو محمد بغوی شافعی متوفای ۵۱۰/۱۶ در تفسیرش حاشیه تفسیر خازن ج ۱ ص ۴۲۳ گوید: حسن و مجاهد گویند: که آیه درباره نکاح صحیح است و دیگران گفته‌اند: آن نکاح متعه است تا آنجا که گوید: عموم اهل علم معتقدند «۱» که نکاح متعه حرام است و آیه نسخ شده است و ابن عباس رضی الله عنهما معتقد بود که آیه محکم و رخصت داده در نکاح متعه، سپس روایت کرده حدیث ابی نضره یاد شده را بلفظ طبری.

۶- ابو القاسم جار الله زمخشری معتزلی متوفای ۵۳۸ در (الکشاف) ج ۱ ص ۳۶۰ گفته‌اند: آیه درباره متعه زنان نازل شده

(۱) از آنچه قبلاً بیان کردیم معلوم میشود عدم صحّت این نسبت دروغین بعموم اهل علم ..

ص: ۶۶

و از ابن عباس نقل کرده که آن محکم و بحلیتش باقیست و نسخ نشده است و او بود که قرائت میکرد: فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی.

۷- قاضی ابو بکر اندلسی متوفای ۵۴۲ در (احکام القرآن) ج ۱ ص ۱۶۲ گوید: در آیه دو قول است، اول اینکه اراده کرده استمتاع مطلق نکاح که جماعتی گفته‌اند که از ایشانست حسن و مجاهد و یکی از دو روایت ابن عباس.

دوم- اینکه مراد متعه زنانست بازدواج ایشان تا مدت معین آنگاه روایت کرده از ابن عباس و حبیب بن ابی ثابت، و ابی بن کعب.

۸- ابو بکر یحیی بن سعدون قرطبی متوفای ۵۶۷ گوید: در تفسیرش ج ۵ ص ۱۳۰ نزد بیان اختلاف در معنای آیه: جمهور گفته‌اند که مقصود نکاح متعه است که در اول اسلام بوده است، و ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسّی فآتوهنّ اجورهنّ، خوانده‌اند.

و گوید در میان خلاف است درباره کسیکه زنی را متعه کرده: و در روایت دیگری از مالک سنگسار نمیشود، برای اینکه نکاح متعه حرام نیست و لیکن برای اصل دیگری که برای علماء ما است غریب است آنها به تنهایی بآن فتوا داده غیر سایر علماء و آن اینست که آنچه بسنت حرام شده آیا آن مثل آنستکه بقران حرام شده باشد یا نه، پس از روایت بعضی مدنی‌ها از مالک معلوم میشود که آن دو یکسان و برابر نیستند و این ضعیف است.

و ابو بکر طرسوسی گوید: و رخصت نداده در نکاح متعه مگر

ص: ۶۷

عمران بن حصین و ابن عباس و بعضی از صحابه و گروهی از اهل بیت (رسالت) و درباره قول ابن عباس شاعر میگوید.

اقول للركب اذ طال الثواء بنا
يا صاح هل لك من فتيا ابن عباس

میگویم بمسافر وقتیکه طولانی شد منزل برای ما، ای رفیق من آیا برای توسل فتوای ابن عباس.

فی بضه رخصه الاطراف ناعمه
تكون مثواک حتی مرجع الناس

در تمتع و کامیابی با زنان نرم و نازک بدن رخصت است که در اقامتگاه و منزلت باشد تا برگشت مردم و سایر علماء و فقهاء از صحابه و تابعین و گذشتگان صالح بر اینند که این آیه نسخ شده ص ۱۳۳.

امینی (نور الله ضریحه) گوید: پس دیدیکه قول بنزول آیه در متعه رای علماء و فقهاء از صحابه و تابعین و پیشین شایسته است جز اینکه ایشان نسبت داده‌اند بآنها نزد قول قرطبی نسخ را و تو شناختی و دانستی سخن حق را درباره آن.

و نیز قرطبی گوید: در تفسیرش ج ۵ ص ۳۵ در قول خدای تعالی: وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا تَرَضِیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ گناهی بر شما نیست در آنچه را که راضی شدید بآن از بعد مهر واجب گوید گوینده‌گان بانیکه آیه در متعه است، این اشاره است بآنچه زن و مرد راضی میشدند بر آن از زیادی در مدت متعه در اول اسلام زیرا که زنی بود که در مدت یکماه بیک دینار مثلا شوهر میکرد پس چون ماه منقضی میشد و تمام میگشت پس چه بسا مرد میگفت مدّت مرا زیاد

کن تا مهر تو را زیاد کنم، بیان کرده که این جائز بود در موقع رضایت طرفین.

م- ابو الولید محمد بن احمد قرطبی مشهور بابن رشد متوفای ۵۹۵ در بدایه المجتهد ج ۲ ص ۵۸ گوید: از ابن عباس مشهور شده حلال بودن متعه و پیروی ابن عباس نموده بر قول بحلیت آن اصحاب او از اهل مکه و یمن و روایت کرده‌اند که ابن عباس برای این استدلال میکرد بقول خدای تعالی: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ* پس آنچه را که متعه نمودید از ایشان پس مهریه آنها را واجبست بدهید و گناهی بر شما نیست و در حدیثی از اوست (الی اجل مسمی).

۹- ابو عبد الله فخر الدین رازی شافعی متوفای ۶۰۶ در تفسیر کبیرش ج ۳ ص ۲۰۰ یاد کرده دو قول در آیه را و گوید: یکی از آن دو قول بیشتر علماء است.

و قول دوم: اینکه مقصود باین آیه حکم متعه است و آن عبارت از اینست که مردی زنی را اجیر کند بمال معلوم تا مدت معینی پس با او آمیزش و جماع کند، و اتفاق کرده‌اند که آن در اول اسلام حلال بوده است، و اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا آن نسخ شده یا نه پس بیشتر از امت برآنند که آن نسخ شده و بقیه از ایشان گفته‌اند که آن همانطور که حلال بوده بحلیتیش باقیست (تا روز قیامت) و این قول از ابن عباس و عمران بن حصین روایت شده، اما از ابن عباس سه روایت است «سپس راویان را یاد کرده» پس گوید: و اما عمران بن حصین، پس او گوید: آیه متعه در کتاب خدای تعالی نازل شده و بعد از آن آیه‌ای نیامده که آنرا نسخ کند و رسول خدا

صلی الله علیه و آله ما را بآن فرمان داد و ما هم متعه نمودیم و از دنیا رفت پیامبر در حالیکه ما را از آن نهی و منع نکرده بودند سپس مردی آنچه خواست برای خودش گفت.

و در صفحه ۲۰۱ یاد کرده قرائت ابی بن کعب و ابن عباس را چنانچه از طبری گذشت و در ص ۲۰۳ گوید: بدرستیکه قرائت ابی و ابن عباس بر فرض ثبوت آن دلالت نمیکند مگر بر اینکه متعه مشروع بوده و ما نزاعی در آن نمیکنیم فقط چیزیکه ما میگوئیم اینست نسخ عارض بر آن شده.

۱۰- حافظ ابو زکریا نووی شافعی متوفای ۶۷۶ در شرح صحیح مسلم ج ۹ ص ۱۸۱ یاد کرده که عبد الله بن مسعود قرائت کرده: «فما استمتعتم به منهن الی اجل».

۱۱- قاضی ابو الخیر بیضاوی شافعی متوفای ۶۸۵ در تفسیرش ج ۱ ص ۲۵۹ گوید: گفته‌اند آیه درباره متعه‌ای نازل شده که سه روز بود در وقتیکه مکه فتح شد سپس نسخ شد چنانچه روایت شده که آنحضرت علیه الصلوة و السلام مباح کرد پس از

آن صبح کرد که میگفت: ای مردم من شما را امر کردم به تمتع و کامجویی از این زنها بدانید که خدا حرام کرد این را تا روز قیامت «۱» و آن نکاح موقت است بوقت معلوم که موسوم بآن شده.

۱۲- علاء الدین بغدادی متوفای ۸۴۱: در تفسیر معروفش بتفسیر خازن ج ۱ ص ۳۵۷ گوید: گروهی گویند: مقصود

(۱) این سخن و روایت مجعول و ساختگی را باطل میکند اقوال و روایات بسیاریکه در صفحه ۶۰ یاد نمودیم.

ص: ۷۰

از حکم آیه آن نکاح متعه است و آن اینستکه تزویج کند زنی را تا مدّة معلومی بچیز معلومی پس هر گاه این مدت منقضی و سپری شد آنزن هم از او جدا شود بدون طلاق و استبراء کند رحم خود را و میان آنها هم میراثی نیست و این در اوّل اسلام معمول بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی از متعه نمود آنگاه یاد کرد حدیث سیره یاد شده در لفظ بیضاوی را پس گوید: و باین جهت علماء از صحابه و کسانیکه بعد از ایشان بوده‌اند معتقد شده‌اند که نکاح متعه حرام و آیه نسخ شده است، و اختلاف کرده‌اند در ناسخ آن پس بعضی گفته‌اند نسخ بسنّت و حدیث شده است و آن آنستکه گذشت از حدیث سیره و این بنا بر مذهب کسیستکه میگوید: سنّت نسخ میکند قرآنرا و مذهب شافعی اینستکه سنّت میتواند ناسخ قرآن باشد، پس بنا بر این میگوید: بدرستیکه ناسخ این آیه قول خدای تعالی است در سوره مومنون و الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ... و کسانیکه این حافظ عورتشان هستند، پس از آن یاد کرده روایات ابن عباس را که از آنهاست که آیه محکم و نسخ نشده (و حکمش تلقیا تا قیامت باقیست)

۱۳- ابن جزی محمد بن احمد غرناطی متوفای ۷۴۱ در تفسیرش (التسهیل) ج ۱ ص ۱۳۷ گوید: ابن عباس و غیر او گویند «۱»، معنایش اینست هر گاه کامیاب از همسر شدید و آمیزش و جماع واقع شد پس واجبست دادن اجرة و آن صدق کامل است.

(۱) این نسبت را باین عباس تکذیب میکند قرائت او آیه را فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمى و این قرائت از او ثابت است چنانچه گذشت و خواهد آمد.

ص: ۷۱

و بعضی گفته‌اند: که آن در نکاح متعه است و آن نکاح تا مدتی بدون میراث و در اوّل اسلام جایز بود و این آیه نازل شد در وجوب صدق و مهر در آن سپس حرام شد پیش بیشتر علماء پس بنا بر این آیه نسخ شده است بخبریکه ثابت در تحریم نکاح متعه است و برخی گفته‌اند: آیه فرائض آنرا نسخ کرده است برای آنکه نکاح متعه میراثی برایش نیست، و بعضی

گفته‌اند: وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ آنرا نسخ کرده و از ابن عباس روایت شده جواز نکاح متعه، و روایات شده که او برگشته از آن عقیده «۱».

۱۴- ابو حیان محمد بن یوسف اندلسی متوفای ۷۴۵ در تفسیرش ج ۳ ص ۲۱۸ قرائت ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی یاد کرده و گوید:

که ابن عباس و مجاهد و سدی و غیر ایشان گویند: بدرستیکه آیه در نکاح متعه است. و ابن عباس بابی نضره گفته که آیه را خدا چنین نازل کرده (الی اجل مسمی).

۱۵- حافظ عماد الدین بن کثیر دمشقی شافعی متوفای ۷۷۴ در تفسیرش ج ۱ ص ۴۷۴ گوید و استدلال شده بعموم این آیه بر نکاح متعه و شکی نیست در اینکه آن مشروع بوده در اول اسلام سپس بعد از این نسخ شده پس از آن بعد از ذکر بعضی از اقوال نسخ گوید و ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی قرائت

(۱) و چگونه برگشته از آن در حالیکه آیه را محکم میداند و میگوید نسخ نشده و گذشت و میآید خبریکه تکذیب میکند این افترا و نسبت را باو و تا آخر عمرش قائل و معتقد باباحه آن بود.

ص: ۷۲

میکردند: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی و مجاهد گوید:

درباره نکاح متعه نازل شده و لکن جمهور بر خلاف این رفته‌اند و عمده چیزیکه ثابت شده در دو صحیح (مسلم و بخاری) از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام. «۱»

۱۶- حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ در (الدر المنثور) ج ۲ ص ۱۴۰ گوید: طبرانی و بیهقی در سننش از ابن عباس نقل کرده که متعه در اول اسلام بود و مردم این آیه را چنین میخواندند: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی.

و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن انباری در مصاحف و حاکم و تصحیح کرده آنرا از طریقهائی از ابی نضره گوید: قرائت کردم بر ابن عباس و بتحقیق گذشت در ص ۲۲۹.

و عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده نقل کرده‌اند و ابن انباری در مصاحف از سعید بن جبیر قرائت ابی بن کعب: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل، و عبد الرزاق از عطاء نقل کرده قرائت ابن عباس را و ابن جریر از سدی در آیه نقل کرده گفته: این متعه است.

و عبد الرزاق و ابو داود نقل کرده‌اند در ناسخ آن و ابن جریر نقل کرده از حکم که سؤال از این آیه شد که آیا نسخ شده گفت:

نه.

۱۷- ابو السعود عمادی حنفی متوفای ۹۸۲ در تفسیرش (حاشیه تفسیر رازی): ج ۳ ص ۲۵۱ گوید: بعضی گفته‌اند: که

(۱) و دانستی بعضی از گفته‌ها را در اطراف این حدیث در ص ۴۴.

ص: ۷۳

آیه نازل شده درباره متعه‌ایکه زناشویی و نکاح تا وقت معلوم است از یکروز یا بیشتر موسوم باین شده است، برای آنکه غرض از آن مجرد کامجویی و تمتع بزنست و کامجویی باو هم در مقابل مالیست که میدهد باو و آن در موقعیکه مکّه فتح شد سه روز مباح بود سپس نسخ شد برای آنچه روایت شده که آنحضرت آنرا مباح کرد آنگاه صبح کرد در حالیکه میگفت: ای گروه مردم من شما را فرمان دادم که متمتع و کامیاب شوید از این زنها اما بدانید که خدا آنرا حرام کرد تا روز قیامت و برخی گفته‌اند: دو مرتبه مباح حلال شد و دو بار حرام.

۱۸- قاضی شوکانی متوفای ۱۲۵۰ در تفسیرش ج ۱ ص ۴۱۴ گوید: بتحقیقکه اهل علم اختلاف کرده‌اند: در معنای متعه، و حسن و مجاهد و غیر ایشان گویند: معنا اینست: «مِمَّا انْتَفَعْتُمْ» پس از آنچه که کامیاب شدید و سود و لذّت بردید بآمیزش و جماع از زنها بنکاح شرعی پس بدهید اجرت ایشانرا یعنی مهرهای ایشانرا، و جمهور گفته‌اند: که مقصود باین آیه: نکاح متعه ایستکه در صدر اسلام بوده است، و تأیید میکند این را قرائت ابی بن کعب، و ابن عباس و سعید بن جبیر: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی فاتوهنّ اجورهنّ، پس آنچه را که تمتع و لذّت بردید از زنها تا مدّت معینی پس مهرهای ایشانرا بدهید، سپس نهی کرد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله چنانچه این صحیح است از حدیث علی علیه السلام گوید: نهی نمود پیامبر از نکاح متعه و از گوشت

ص: ۷۴

خرهای اهلی در روز خیر. «۱» پس از آن یاد نمود حدیث نهی از آنرا در روز فتح مکّه و روز حجة الوداع، پس گفت: پس اینست ناسخ و از سعید بن جبیر حکایت شده نسخ آن بآیه میراث زیرا که متعه میراثی در آن نیست «۲» و از عایشه و قاسم بن محمد نقل شده منسوخ بودن آن بآیه، وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و کسانیکه حافظ و نگهبان عورتشانند.

۱۹- یاد کرده شهاب الدین ابو الثناء سید محمود آلوسی بغدادی متوفای ۱۲۷۰ در تفسیرش ج ۵ ص ۵ قرائت ابن عباس و عبد الله بن مسعود آیه را: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی، سپس گوید: و نزاعی نزد ما نیست در اینکه آن حلال بود سپس حرام شد و الصواب و قول درستیکه مختار این نویسنده است اینستکه تحریم و اباحه هر کدام دو بار شده و پیش از

روز خیبر حلال بود پس در روز خیبر حرام شد «۳» بعد از آن در روز فتح مکه مباح شد و آن روز اوطاس بود برای متصل بودن آن دو سپس در آنروز حرام شد بعد از سه روز تحریم موکدی تا روز قیامت.

(۱) دانستی حال را در این حدیث صحیحکه آن عمده و مهمترین مستند قوم است در نهی از متعه رجوع کن به ص ۵۵ و ۵۶

(۲) نسبت قول نسخ را بسعید تکذیب میکند شمردن پیشینیان او را در جمله افرادی که ثابت بودن بر قول باباحه آن.

(۳) دانستی در ص ۵۵ از سهیلی که این چیزستکه آنرا هیچکس از اهل سیر و راویان اثر نمیشناسد.

ص: ۷۵

با من بیا:

بیا با من ای خواننده تا سؤال کنیم از این مردک، موسی جار الله، از این کتابها آیا اینها از مراجع و مدارک اهل سنت نیست در علم قرآن، آیا این گروه از بزرگان و پیشوایان در تفسیر نیستند، آیا بر پژوهشگر و کنجکاو واجب نیست که مراجعه باین کتابها کند پس نقض و ابرام نماید و گفته‌ها را با هم سنجیده و ترجیح دهد که آیا برابری میکند یاوه‌های آن با مثل ابن عباسیکه مترجم قرآن و ابی بن کعبیکه نزد ایشان قاری‌ترین صحابه و عبد الله بن مسعودیکه (عالم بقرآن و سنت) است و نیز عمران بن حصین و حکم و حبیب بن ابی ثابت و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد، آیا هر کدام از ایشانرا جاهل مدعی غیر ملتفت میبیند، آیا این اهانت او سب و ناسزای بصحابه و پیشینیان صالح و شایسته نیست که متهم نموده شیعه را بآن نزد خویشان خود.

یا رجال و مردان بزرگ قوم خود را از شیعه میداند که با زبانهای تیز و برنده ایشانرا قطعه قطعه و پاره پاره میکند، پس اگر نزد او ارزشی نیست برای مثل بخاری و مسلم و احمد و طبری و محمد بن کعب، و عبد بن حمید، و ابی داود، و ابن حریح، و جصاص و ابن انباری و بیهقی و حاکم، و بغوی، و زمخشری و اندلسی و قرطبی و فخر رازی و نووی، و بیضاوی و خازن و ابن جزی، و ابی حیان، و ابن کثیر، و ابی السعود، و سیوطی، و شوکانی، و آلوسی پس ایشان از بزرگان و اعلام او در علم و دینند.

بلی: از خاطر ما نمیرود که دروغها و افسانه‌های ثبت شده

ص: ۷۶

این مردک و نسبت قول بنزول آیه متعه بشیعه فقط تماماً مقدمه برای سب و ناسزاگوئی بساحت مقدس دو امام بزرگوار معصوم حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوٰة والسلام است و او هر کس که صاحب انصاف و وجدان باشد میدانند که چهار امام قوم او (۱- ابو حنیفه امام حنفی‌ها ۲- محمد بن ادرس شافعی امام شافعی‌ها ۳- مالک ابن

انس امام مالکی‌ها ۴- احمد بن حنبل امام حنبلی‌ها در علمشان خوشه‌چین علم آن دو بزرگوار میباشند) پس اگر نزد ایشان چیزی از علم پیدا شود پس از این سرچشمه گوار است و حضرت باقر و صادق همان حضرت باقر و صادقند، و موسی الوشیعه هم همین موسی الوشیعه و خداوند همان خدای دادگر عادل است و الی الله المشتکی، و شکوه و شکایت من بسوی خداست.

و بیایید از مردک سؤال کنیم از ادب بیانیکه او فهمیده و بر این گروه بزرگان در قرنهای گذشته مخفی مانده و از نقصانیکه او شناخته و پیشوایان قوم او بر تقدیر نزول آیه در متعه ندانسته‌اند آن چیست و کجاست، و از چه کسی اختیار کرده و چه کسی آنرا گفته و چه دلیلی برای اوست و از چه کسی آنرا فرا گرفته و برای چه آنرا پیشینیان و پسینیان کتمان کرده‌اند تا نوبت باو رسیده است: گمان نمیکنم که او بتواند پاسخی دهد که تشنه‌ای را سیراب کند و شاید او برگرداند ناسزاهای رکیک خود را بمردمی دیگر.

حدود متعه در اسلام

۱- اجرت و مهریه.

ص: ۷۷

۲- مدّت معین.

۳- عقدیکه شامل ایجاب و قبول باشد.

۴- جدائی بسپری شدن مدّت یا بذل.

۵- عدّه امه کنیز و حرّه زن آزاد نازا و باردار (زن آبستن).

۶- عدم میراث.

بدرستیکه این حدود را فقهاء در کتب فقهیه خود و محدثین در صحاح و مسانیدشان و مفسرین در ذیل آیه کریمه‌ایکه یاد شد نقل کرده‌اند، پس اتفاقشان واقع شده بر اینکه آن حدود شرعیّه اسلامیّه است که چاره‌ای از آن نیست، چه قائل باباحه دائمی و همیشه باشد یا اباحه موقتّه منسوخه: پس مجال سخن این مردک کجاست:

که آن از نکاح‌های جاهلیّت تاریخیّه بوده و باذن شارع نبوده است.

و کجا در جاهلیّت نکاحی باین حدود بوده است و بتحقیق ضبط کرده‌اند که نکاح‌ها و عاداتها و تقالید آنرا و در آن چیزی نبود که مشابه نکاح متعه باشد. بلی: این مردک افترا میزند و اعتنائی و توجّهی بگفته خود ندارد، و ما در پیش یاد کردیم گروهی از کسانیکه حدود نکاح متعه را یاد کرده‌اند در جزء سوم ص ۳۳۱، و برای چه ابن جریج زباده‌روی و اسراف در

انجام فاحشه‌ایکه نازل در شدیدترین محرمات در گمان و خیال (موسی صاحب الوشیعه) شده کرده و اگر ابن جریح مستخف و سهل انگار و لالابالی در دین بوده است، پس برای چه تمام صاحبان شش صحیح از او نقل حدیث کرده و مسانید و اسانید خود را مشحون و پر از روایات او نموده و از او دوازده هزار

ص: ۷۸

حدیثیکه فقهاء نیازمند باو هستند شنیده‌اند، پس اگر مثل او فاسد و خراب یا روایت او فاسد باشد هر آینه واجب شود که اوراق اکثر از جوامع حدیث نابود شود و در این وقت ارزشی برای این صحاح شما باقی نمی‌ماند، و اگر چنانستکه او (موسی الوشیعه) پنداشته است، پس چرا پیشوایان و بزرگان علم رجال او را مدح و تعریف نیکوئی نموده‌اند، و چگونه احمد امام حنبلی‌ها او را محکمترین مردم دیده و چگونه کتابهای او را کتب امانت نامیده‌اند.

آنگاه چه گناهی بر این مرد (یعنی ابن جریح) است اگر عمل کند بآنچه که اجتهاد او منتهی بآن شده و حال آنکه او هیچ‌ده حدیث در این موضوع روایت میکند، و اما حدیث عدول او از رأیش پس اگر درست باشد نقل این مرد از ابی عوانه و راست باشد اسناد ابی عوانه، و اگر بود هر آینه روشن و ظاهر شده و فقهاء آنرا نقل کرده و منحصر و محصور نمیشد نقل آن بیکی از یکی و خصوصا ابن جریحی که او علما و عملا مصرّ بر متعه کردن و صیغه گرفتن بود، و من گمان میکنم که نسبت عدول باین مرد مثل نسبت عدول بحبر و عالم بزرگ امت عبد الله بن عباس باشد که آنرا تکذیب نموده است آنکه تکذیب کرد چنانچه دانستی.

و اما آنچه نسبت داده (موسی الوشیعه) بحکومت ایران در داخل کردن منع از متعه را در جمله اصلاحاتش و نسخ کرده آنرا نسخ قطعی مسلم و آنرا منع کرده منع قطعی پس آن مثل بقیه

ص: ۷۹

تهمت‌ها و ساختگی‌های اوست پس چه اندازه دلیل او را از کار انداخته و راه بر او تنگ شده و دلیل پیچ شده که براهین او را وامانده کرده تا دروغ و تهمت زده و استدلال کرده بچیزیکه گوش دنیا آنرا نشنیده است و کتاب و سنت را مقابله کرده بتاریخ ساختگی و دروغین بر حکومت اسلامی‌ایکه چیز تازه‌ای هرگز نیاورده در متعه و بر فرض تحقق تهمت او بر حکومت ایران چه ارزشی برای منع حکومت است برابر آنچه که پیامبر بزرگ و قرآن مقدس او اعلام فرموده است.

بخوان و بخند یا گریه کن:

قوشجی متوفای ۸۷۹ در شرح تجرید در مبحث امامت یاد کرده که عمر بر بالای منبر گفت: «ایها الناس ثلاث کنّ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا انھی عنهن و احرمنهن و اعاقب علیهن»

متعّه النساء و متعّه الحج و حَى علی خیر العمل»، سه چیز بود معمول در زمان رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیّه و آلّه و من از آنها نهی میکنم و هر کس مرتکب شود او را شکنجه و مجازات بر آن میکنم ۱- متعّه و صیغه کردن زنان ۲- متعّه حج ۳- گفتن حَى علی خیر العمل سپس آقای قوشچی از طرف عمر عذرخواهی کرده، بقول خودش:

این مطلب از چیزهائی نیست که موجب بدگوئی و مذمت عمر شود زیرا که مخالفت مجتهد با غیر او در مسائل اجتهادیه بدعت نیست.

نیستیم که ما فرض کنیم که نیرومند و قهرمانی در علم برابر میاندازد پیامبر بزرگ اسلام صَلَّی اللّٰه علیّه و آلّه را بیکی از امتش و قرار میدهد هر یک از آن دو را مجتهد و حال آنکه آنچه را که پیامبر امین میگوید آن عین و متن چیزستکه در لوح محفوظ ثبت شده و نیست

ص: ۸۰

آن مگر وحی الهام غیبیکه باو میشود او را شدید القوی تعلیم نموده پس کجاست آن از اجتهادیکه عبارت از ردّ فرع بر اصل و بکار انداختن ظن و گمان در طریق استنباط و اینکه جایز از مخالفت اجتهادیّه آن وقتیستکه مجتهدی با مجتهدی مثل خودش برابر هم قرار بگیرند نه کسیکه اجتهاد کند برابر نص و خبر صریح روشن و فتوا و رأی دهد در مقابل تصریحات شریعیّه از قول شارع و عمل او.

آنگاه کدام شخص منصف و معتدلی است که بگوید آقای صاحبان عقل و سید پیامبران و مرسلین و این مردک در یک عرضند از جهت فهم و ادراک تا آنکه برابری دهد بین رأی آنها و چه ارزشی است برای آراء همه عالمیان هر گاه مخالف باشد با آنچه پیامبر و شارع معصوم آورده، لکن من معذور میدانم قوشچی را برای التزام او برد کردن آنچه را که نصیر الدین طوسی آورده برای آنکه نسبت عجز و سستی در استدلال باو داده نشود، پس برای او چاره‌ای نیست از اینکه بیاورد هر چه را حرکت میکند و راه میرود خواه دلیل برای او باشد یا و زر و گناه.

م- و ابن قیم در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۴ گوید: اگر گفته شود: پس چه میکنید بآنچه که مسلم در صحیحش روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت: ما بودیم که بیک مشت خرما و آرد متعّه میکردیم در عهد و زمان رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیّه و آلّه و ابو بکر تا عمر نهی کرد درباره عمرو بن حریث و در آنچه ثابت شده از عمر که او گفت دو متعّه بودند در زمان رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیّه و آلّه (معمول) من از آن دو نهی میکنم، متعّه زنّها و متعّه حج، گفته میشود:

مردم درباره این دو مطلب دو دسته و گروهند: یک گروه میگوید:

ص: ۸۱

بدرستیکه عمر همان عمر است آنرا حرام کرد و از آن نهی نمود. و رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیّه و آلّه امر نمود به پیروی کردن آنچه را که خلفاء راشدین دستور داده و مقرر نمودند «۱» و این گروه درست نمیداند حدیث سیره بن معبد را در تحریم

متعّه در سال فتح مکه «۲» زیرا که آن از روایت عبد الملک بن ربیع بن سیره از پدرش از جدش مییاشد، و ابن معین درباره او سخن گفته و بخاری جایز ندیده نقل حدیث او را در صحیحش با شدّة نیازی که بآن داشته است، و بودن آن اصلی از اصول اسلامی، و اگر پیش او درست بود خودداری از نقل آن و استدلال بآن نمیکرد، گفتند: و اگر حدیث سبره صحیح بود بر ابن مسعود مخفی نمی ماند تا آنکه روایت کند که ایشان متعّه میکردند و استدلال بآیه مینمود، و نیز و اگر صحیح بود عمر نمیگفت که متعّه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من از آن نهی میکنم و کسی را که مخالفت کند مجازات میکنم بلکه میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کرده و از آن نهی فرمود، گفتند:

و اگر صحیح بود (حدیث سبره) در زمان صدیق (ابو بکر) کسی متعّه نمیکرد و آن زمان خلافت بود حقیقه.

و گروه دوّم حدیث سبره را صحیح دانسته و اگر آن صحیح نباشد پس حدیث علی (ع) که رضوان خدا بر اوست صحیح است: که

(۱) میآید بحث در اطراف این حدیث و این سنت در این جزء خواهد آمد.

(۲) تحریم متعّه در سال فتح مکه قول ابن عبینه و گروهیست چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲.

ص: ۸۲

رسول متعّه زنهارا حرام کرد پس لازمست حمل کردن حدیث جابر را بر اینکه آنچه را که جابر خبر داده از آن که ما متعّه میکردیم تحریم بگوشش رسیده و مشهور نشده بود تا زمان عمر پس چون درباره آن نزاع و کشمکش واقع شد حرمتش ظاهر و معروف شد و باین کیفیت جمع میشود آن احادیثیکه درباره آن وارد شده و بالله التوفیق.

امینی (قدس الله نفسه الزکیه) گوید: کجا ممکن است جمع بین احادیث این باب که متناقض با یکدیگر است از جهت های گوناگون بیک صحیح خیال شده، و چه وقت صحیح شده و چگونه تمام میشود نسبت ساختگی آنرا بامیر المومنین علیه السلام و در جلوی دست امت گفته صحیح و ثابت اوست که فرمودند:

«لو لا ان عمر نهی عن المتعّه ما زنی الا شقی»

، اگر عمر نهی از متعّه نکرده بود زنا نمیکرد مگر بدبخت بی آبرو «۱» و بتحقیق از آنحضرت ضبط شده مذهبش بحلیّت متعّه، چنانچه فرزندان خانه رفیع و بلندش معتقدند اباحه آنرا چه آنهاییکه گذشتند و چه آنهاییکه باقی هستند، و از چیزهاییکه همه پذیرفته و قبول کرده اند: گفته ابن عباس است: «لو لا نهی عمر لما احتاج الی الزنا الا شفا» «۲» اگر عمر نهی از متعّه نکرده بود هر آینه محتاج و نیازمند بزنا نمیشد مگر بی آبروی فرومایه و کیست آنکه امت را خبر داده از نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از متعّه غیر علی علیه السلام تا آنکه در زمان عمر ظاهر و مشهور شد و چه وقت منع و نهی از آنحضرت صلی الله علیه و آله مشهور بوده و حال آنکه اوّل

(۱) رجوع کن بآنچه گذشت در صفحه ۱۸ و ۱۹ این جزء.

(۲) حدیثش گذشت در صفحه ۱۸.

ص: ۸۳

کسیکه آنرا آورد و آشکار کرد بنهی از آن عمر بود که میگفت: «متعنان کانتا علی عهد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و انا نهی عنهما و اعاقب»، دو متعه در زمان رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله معمول بود و من از آن دو نهی میکنم و هر کس مرتکب شود مجازات مینمایم.

و گفت: «متعنان کانتا علی عهد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و علی عهد ابی بکر و انا نهی عنهما»، دو متعه در زمان پیامبر خدا صَلَّى الله عليه و آله و در زمان ابی بکر معمول بود و من از آن دو نهی میکنم، و گفت: «ان الله و رسوله قد احلّا لکم متعتین و انی محرّمهما علیکم»، بدرستی که خدا و رسول او دو متعه را بر شما حلال کرد و من حرام کننده آنهایم بر شما.

و گفت: «ثلاث کن علی عهد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله انا محرمهنّ، متعه الحج و متعه النساء و حیّ علی خیر العمل» سه چیز بودند در زمان پیامبر خدا معمول و متداول من حرام کننده آنهایم: متعه حج و متعه زنها و حیّ علی خیر العمل.

پس آیا پاسخ داد یکنفر صحابی او را بر رد کردن ادعّاء او را بر حلال بودن متعه در عهد پیامبر و ابو بکر یا در نسبت تحریم او را بخودش و آیا اجماع اصحاب پیامبر بر حلیّت متعه در عهد و زمان ابو بکر خلاف دین خدا و سنت پیامبر اوست، بلی آدم غرق شده بهر خس و خاشاکی متوسل میشود: «لا تقولوا لما تصفّ السیتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب، ان الذين یفترون علی الله الکذب لا یفلحون» (۱) و نگوئید برای وصف کردن زبانشان

(۱) سوره نحل آیه ۱۱۶.

ص: ۸۴

دروغ را که این حلال است و این حرام تا ببندید بر خدا دروغ را بدرستی که آنان که میبندند بر خدا دروغ را رستگار نمیشوند.

۷۰ رأی خلیفه درباره کسیکه گوید: من مؤمنم

از مسند عمر ... از سعید بن یسار روایت شده که گفت:

بگوش عمر رسید که مردی در شام گمان میکرد که او مؤمن است، پس نوشت بفرماندارش: که او را بفرست پیش من پس چون وارد شد عمر گفت: توئی که گمان میکنی که تو مؤمن هستی، گفت: آری ای امیر مؤمنین، گفت: وای بر تو و از کجا این ادعا را میکنی، آیا نبودند با رسول خدا صلی الله علیه و آله اصنافی از مردم، مشرک و منافق و مؤمن، پس تو از کدام یک این سه گروهی، پس عمر دستش را بسوی او دراز کرد برای شناختن آنچه را که گفت تا دست او را گرفت.

و از قتاده گوید: عمر گفت هر کس بگوید من عالم هستم پس او جاهل است و هر کس بگوید که من مؤمنم، پس او کافر است. کنز العمال ج ۱۰۳. «۱»

امینی (روح الله روحه) گوید: من نمیدانم چیست این مشگله‌ایکه موجب احضار و آوردن آنمرد از شام شده و در اطراف او هزاران نفر از مؤمنین بودند که سخن او را میگفتند که ما مؤمن هستیم

(۱) بیهقی در شعب الایمان و ابن ابی شیبیه در الایمان چنان چه در کنز العمال ج ۱ ص ۱۰۳ نقل کرده است.

ص: ۸۵

و او خیال میکرد که او امیر ایشانست و نه پرسید از آنها از آنچه را که از شامی پرسیده بود، آنگاه چطور این مشگله بساده‌ترین پاسخ حل شد، آیا خلیفه نمیدانست این را که انسان هر گاه مشرک یا منافق نبود حتما و یقینا بدون شک مؤمن است، یا او تصور میکرد که مؤمنیکه اعتماد و اطمینان بایمان خود دارد برایش جایز نیست که بگوید:

(انا مؤمن) من مؤمنم، برای اینکه این سخن کفر است چنانچه در حدیث قتاده است، و این تعبّد و پرستش بقول عمر است، ولی خداوند سبحان در قرآنش مردمی را مدح کرد باینکه گویند ما ایمان آوردیم مانند قول خدای تعالی: «حواریون گفتند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ» «۱» ما یاران خدائیم ایمان آوردیم بخدا و قول او «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أُنْزِلَتْ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ» «۲» پروردگار ما ایمان آوردیم بآن چه که نازل کردی و پیروی کردیم این پیامبر را، و قول او «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا» «۳» پروردگار ما بدرستیکه ما شنیدیم ندا کننده‌ای فریاد میزد برای ایمان که به پروردگارتان ایمان آورید، پس ما ایمان آوردیم و قول او: «قَالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» «۴» میگویند ایمان آورده‌ایم و گواهی بده باینکه ما مسلمانییم، و قول او: «يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا» «۵» میگویند

(۱) سوره آل عمران آیه ۵۲.

(۲) سوره آل عمران آیه ۵۳.

(۳) سوره آل عمران آیه ۱۹۳.

(۴) سوره مائده آیه ۱۱۱.

(۵) سوره مائده آیه ۸۳.

ص: ۸۶

پروردگار ما ایمان آوردیم، و قول او: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ گفتند ما ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان، قول او: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»^۲ و ثابتین در علم میگویند ما ایمان آوردیم بقران تمام آن از نزد پروردگار ماست و بعضی از ایشان هستند که وقتی مخاطب بقول خدای علی عظیم میشوند: «أَوَلَمْ تُؤْمِنُ» آیا ایمان نداری، میگوید: بلی «۳» و برخی از ایشان هستند که گویند: «سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»^۴ تو منزهی بسوی تو توبه نمودم و من اول مؤمنینم.

و از اوضح واضحات عدم فرق بین قول گوینده است که بگوید ایمان آوردیم بقران چیز یا بگوید ما مؤمن هستیم یا من مؤمنم بچنانم هر گاه اطمینان بایمان خود دارد و کسیکه فرق گذارد میان آنها پس او یقینا بی پروا و لا ابالی است.

و شاید خلیفه ناظر دشواری و تنگی پاسگاه در ایمان بوده و کمی نجات و خلاصی از نهانیهای صفات شرک و نفاق حتی مکرر از حدیفه از خودش میپرسید که آیا مؤمنست یا منافق غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۱۲۹ گوید: اخبار و آثار معرفی میکند بتو خطر امر را بسبب دقایق نفاق و شرک نهانی و اینکه او ایمن از آن نیست حتی اینکه عمر بن خطاب ... از حدیفه از خودش میپرسید که آیا او در

(۱) سوره اعراف آیه ۱۲۱.

(۲) سوره آل عمران آیه ۶.

(۳) سوره بقره آیه ۲۶۰.

(۴) سوره اعراف آیه ۱۴۱.

ص: ۸۷

منافقین یاد شده و آیا او از منافقین است و آیا رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ او را از منافقین محسوب داشته یا نه.

«۱»

م- و حذیفه صاحب سرّ و راز مخفی و نگو بود در شناخت منافقین و برای همین بود که عمر بر مرده‌ای نماز نمیخواند مگر آنکه حذیفه نماز بر او بخواند می‌ترسید که مبدا از منافقین باشد ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۴۴ چنین گفته است.

۷۱ ورود اسقف نجران بر خلیفه

اسقف و کشیش بزرگ نصارای نجران وارد بر امیر مؤمنین عمر بن خطاب شد در اول خلافتش و گفت: ای امیر مؤمنان، بدرستی که زمین ما سرد سیر و آمدن بآنجا مخارجش سنگین و سخت است که لشکر نمیتواند تحمل آنرا کند و من ضامنم که مالیات زمین را در هر سال کاملاً بیاورم و تقدیم کنم گوید: پس ضمانت او را پذیرفت و او در هر سال حمل میکرد مالیات را و میآورد و تقدیم میکرد و عمر مینوشت برائت او را از این پس یکمرتبه اسقف با جماعتی آمد و او پیر مرد خوش‌سیما و نیکوروی و با هیبت بود، پس عمر او را دعوت بخدا و پیامبر و قرآن او نمود و برای او چیزهایی را از فضیلت اسلام و آنچه که مسلمین بسوی او میروند از نعمتهای ابدی و کرامت بازگو

(۱) باقلانی آنرا در التمهید ص ۱۹۶ و ابن ابی جرهمه در بهجة النفوس ج ۴ ص ۴۸ یاد کرده است.

ص: ۸۸

کرد پس اسقف گفت: ای عمر آیا در قرانتان میخوانید: «و جنه عرضها كعرض السماء و الارض» «۱» و بهشتیکه عرضش مانند عرض و پهنای آسمان و زمین است، پس آتش و دوزخ کجاست، پس عمر ساکت شد و بعلى علیه السلام عرض کرد: شما بگو پاسخ او را، پس على علیه السلام باو فرمود: من پاسخ تو را میدهم ای اسقف آیا دیده‌ای که هر گاه شب میآید روز کجاست و وقتی روز میآید شب کجا میرود، پس اسقف گوید: من نمیدم کسی را که بتواند جواب این مسئله را بدهد. این جوان کیست ای عمر: پس عمر گفت: على بن ابيطالب (ع) داماد پیامبر خدا صَلَّى الله عليه و آله و پسر عموی او و پدر حسن و حسین است، پس اسقف گفت ای عمر مرا خبر بده از قطعه‌ای از زمین که یکبار خورشید بر آن تابید و دیگر نتابید بر آن نه پیش از آن و نه پس از آن.

عمر گفت از این جوان سؤال کن پس از آنحضرت پرسید:

فرمود: من جواب تو را میدهم، آن دریائی بود که برای بنی اسرائیل شکافته شد و خورشید بر آن یکبار تابید و دیگر نتابید نه قبل از آن و نه بعد از آن، پس اسقف گفت مرا خبر بده از چیزیکه در دست مردم است شبیه بمیوه‌های بهشتی (که هر چه از او بر میدارند تمام نمیشود) عمر گفت از جوان به پرس، پس سؤال کرد از او: فرمود من بتو پاسخ میدهم آن قرانست که اهل دنیا بر آن جمع میشوند و نیاز خود را از او میگیرند و بر میدارند و از او چیزی کم نمیشود پس همینطور میوه‌های بهشت، پس اسقف گفت راست گفتی، مرا خبر

بده آیا برای آسمانها قفلی هست، پس علی علیه السلام فرمود آری قفل آسمانها شرک بخداست، پس اسقف گفت کلید این قفل چیست فرمود: شهادت ان لا اله الا الله چیزی زیر عرش حاجب و مانع آن نمیشود، پس گفت راست گفتی، مرا خبر بده از اول خونیکی بروی زمین ریخته شده خون که بود، علی علیه السلام فرمود اما ما نمیگوئیم چنانچه آنها میگویند خون خشآف (خون شبکور و خفاش) و لکن اول خونیکی بر روی زمین ریخت خون نفاس و زایمان و جفت حواء بود وقتیکه هابیل بن آدم را زائید گفت راست گفتی یک مسئله دیگر باقی ماند، مرا خبر بده خدا کجاست، پس عمر خشمگین و غضبناک شد، پس علی علیه السلام فرمود من پاسخ تو را میدهم و هر چه میخواهی سؤال کن ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرشته آمد و سلام کرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود از کجا فرستاده شدی گفت از آسمان هفتم از پیش پروردگارم، سپس فرشته دیگری آمد پس از او پرسید از کجا آمدی گفت از زمین هفتم از نزد پروردگارم، پس سومی از مشرق آمد و چهارمی از مغرب و از هر کدام پرسید از کجا آمدید پس گفتند از نزد خدا پس خداوند عز و جل هم اینجاست و هم آنجاست «فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» در آسمان خدا و در زمین خداست. «۱»

(۱) مترجم گوید: نظیر این سؤال و جواب که خدا کجاست تکرار شده و علی علیه السلام به بعضی این جواب را داده و به برخی هم فرموده جواب تو را هم از تورات میدهم و هم از قرآن و اما تورات میگوید موسی علیه السلام بفرشته ای برخورد یا فرشته ای نزد آنحضرت آمد پرسید از کجا میائی گفت از نزد خدا ... تا آخر و اما قرآن میگوید: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ هَيْجَ سَهْ نفری نیستند که آهسته سخن میگویند مگر آنکه چارمین ایشان خداست و هیچ پنج نفری نیستند مگر آنکه ششمین آنها خداست و هیچ کمتر یا بیشتر از این عدد نیست مگر آنکه او با آنهاست، پس یهود تصدیق کرده و مسلمان شد.

حافظ عاصمی در کتاب زین الفتی در شرح سوره هل اتی آنرا نقل کرده است.

۷۲ شلاق زدن به روزه داریکه بر کنار شراب نشسته

احمد - امام حنبلی ها نقل کرده در کتاب اشربه و نوشیدنیها از عمر بن عبد الله بن طلحه خزاعی که آوردند پیش عمر بن خطاب گروهی را که در موقع میگساری و شرابخوری دستگیر شده بودند و در میان آنها مرد روزه داری بود پس عمر آنها را شلاق زد و آن روزه دار و صائم را هم با آنها شلاق زد گفتند که او روزه دار است گفت: چرا با آنها نشست. «۱»

آیا خلیفه دانسته بود علت و جهت نشستن آنمرد را با ایشان

(۱) کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۱ منتخب کنز حاشیه مسند احمد ج ۲ ص ۴۲۷.

ص: ۹۱

در مجلس میگزاری و حال آنکه او روزه‌دار بود و با ایشان مشارکت در عمل نداشت، پس شاید ضرورت او را ناچار بنشستن در آن مجلس کرده بود و توان جدائی از ایشان را نداشت از ترس آسیب و صدمات ایشان یا ضرر دیگری در آینده اگر از ایشان جدا میشد یا اینکه قصد نهی از منکر کردن بایشان روزه‌دار بیچاره را ملزم کرده بمصاحبت با ایشان و نرمی در اول کار و هر گاه یکی از این احتمالات داده شود حد ساقط خواهد بود زیرا که فرمودند:

«ان الحدود تدراً بالشبهات»

حدود به شبهه‌ها ساقط میشود.

و بر فرض اینکه احتمال هیچ یک از اینها هم نباشد پس بدرستی که نهایت چیزیکه اینجا باشد اینست که آنمرد را بجهت تأدیب تعزیر کنند و در ص ۳۵۲ ج ۱۱ دانستی حد تعزیر را و اینکه آن از ده ضربه تجاوز نمیکند پس چگونه یکسان قرار داد میان او که شراب نخورده و روزه داشته با آنهاییکه میگزاری کردند در جلد و شلاق زدن.

۷۳ رأی خلیفه در مشک بیت المال

یکبار برای عمر مشگی آوردند پس دستور داد که میان مسلمین تقسیم کنند آنگاه دماغ خود را بست پس باو گفتند چرا بینیت را گرفتی پس گفت و آیا از آن بویش منتفع میشود و روزی وارد بر همسرش شد پس با او بوی مشک یافت گفت این چی گفت من از مشک بیت المال مسلمین فروختم و با دست خودم وزن کردم پس چون انگشتم را در

ص: ۹۲

در این اثاث خانه مالیدم بوی گرفت، پس گفت: بده بمن آن متاع را پس آنرا گرفت و آب بر آن ریخت پس بویش نرفت، پس شروع کرد بمالیدن در خاک و بر آن آب ریختن تا بویش رفت. «۱»

پس باید فقیه زبردست و جامع اینطور باشد و آیا خلیفه پرده میزد در جلوی چراغهای مسلمین تا آنکه بنور آن روشن نشود یا سدّی میزد بر محل وزش باد صبا و قتیکه بوئی از کشتزاری مسلمین حمل میکرد و امثال این انتفاعات قهریه‌ایکه دخیل برضاء مالک در آن نیست، منکه نمیدانم، انا لا ادری.

۷۴ اجتهاد خلیفه در نماز میّت

از ابی وائل نقل شده گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر میت هفت تکبیر و پنج تکبیر و شش تکبیر میگفتند یا گفت چهار تکبیر، پس عمر بن خطاب جمع کرد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس هر مردی آنچه دیده بود خبر داد پس عمر آنها را بر چهار الله اکبر مثل طولانی ترین نماز متحد نمود.

و از سعید بن مسیب روایت شده که حدیث میکرد از عمر گوید:

تکبیرات چهار و پنج بود پس عمر مردم را بر چهار تکبیر گفتن بر میت جمع نمود «۲».

(۱) الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۱۴.

(۲) سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۷، فتح الباری ج ۳ ص ۱۵۷ و در حدیث دوم گوید اسناد صحیح است و در حدیث اول اسناد حسن است ارشاد الساری ج ۲ ص ۴۱۷.

ص: ۹۳

و ابن حزم در (المحلی) گوید: استدلال کرده کسیکه منع کرده از بیش از چهار الله اکبر گفتن را بخبریکه ما آنرا روایت کردیم از طریق وکیع از سفیان ثوری از عامر بن شقیق از ابی وائل گوید: عمر مردم را جمع کرد پس با ایشان مشورت کرد در تکبیر بر جنازه میت پس گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله: هفت و پنج و چهار الله اکبر گفتند، پس عمر مردم را بر چهار تکبیر جمع نمود. ه

و طحاوی از ابراهیم نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم در تکبیر بر جنازه مختلف بودند نمیخواستی که بشنوی مردی میگوید شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت تکبیر میگفت و دیگری میگفت: شنیدم رسول خدا پنج تکبیر میگفت، و دیگری میگفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار الله اکبر میگفت مگر آنکه میشنیدی پس در این مردم اختلاف کردند و بهمین منوال بودند تا ابو بکر مرد، پس چون عمر ... متولی امر خلافت شد و اختلاف مردم را بر این دید جدا بر او دشوار آمد پس فرستاد بسوی مردانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت: بدرستی که شما گروه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی اختلاف میکنید بر مردم کسانیکه بعد از شما میآیند اختلاف میکنند و وقتی اجتماع بر امری کردید مردم بر آن اجتماع و اتحاد خواهند نمود پس تامل کنید کاریرا که اجتماع بر آن کنید پس مثل اینکه آنها را بیدار کرد. پس گفتند خوب چیزیست آنچه دیدی و گفتی ای امیر

ص: ۹۴

مومنین پس بفرما بر ما پس عمر گفت: «بلکه شما برای من اشاره کنید راهنمایی نمائید چونکه منم بشری مانند شمایم» پس امر را بین خود شور کردند پس اجماع و اتحاد نمودند نظرشانرا بر اینکه قرار دهند تکبیر بر جنازه ها و اموات را مثل الله اکبر در نماز عید قربان و عید فطر چهار تکبیر پس جمع شد نظرشان بر این. (عمده القاری ج ۴ ص ۱۲۹).

و عسکری در اولیاتش گوید: و سیوطی در تاریخ خلفاء ص ۹۳ و قرمانی در تاریخ خود، حاشیه کامل، ج ۲ ص ۲۰۳، بدرستیکه عمر اوّل کسی بود که مردم را جمع کرد بر چهار تکبیر گفتن بر نماز میّت

امینی (رحمه الله علیه) گوید: آنچه از سنت و عمل صحابه ثابت شده در اختلاف عدد در تکبیر بر جنازه محمول بر مراتب فضل است در میّت یا خود نماز و این کشف میکند از کفایت کردن هر یک از این اعداد پس اختیار یکی از اینها و جمع بر آن و منع از بقیّه چنانچه منع از بدعه میشود رایی است و اجتهادپست برابر سنت و عمل صحابه

و از مطالب آشکار و روشن بعد خواندن آنچه واقع شد از رد و بدل بین خلیفه و صحابه اینکه در اینجا فسخی نبوده و جز این نیست که هر یک از ایشان یاد کرده‌اند آنچه را که مشاهده کرده‌اند بر عهد و زمان پیامبر، پس دعوای نسخ و عقب انداختن چهار تکبیر را بر این عددها سخنی باطل است و برای همین استدلال بآن هیچکس از کسانی که باستدلال او توجه میشود ننموده، و فقط منحصر کردند دلیل را بر تعیین عمر و منع او بعد از باطل کردن آنچه گفته شد از دلیل منع چنانچه شنیدی از ابن حزم و او چنانست که میبینی رایی است که مخصوص قائل اوست که مقاومت نمیکند با سنت ثابت و

ص: ۹۵

آن بگفته مردانی ترک نمیشود.

و مرهون و بی اساس میکند این جمع و منع را اعراض صحابه از آنها احمد در مسندش ج ۴ ص ۳۷۰ نقل کرده‌اند عبد الاعلی گوید:

پشت سر زید بن ارقم نماز خواندم بر جنازه پس پنج تکبیر گفت پس ابو عیسی عبد الرحمن بن ابی لیلی برخاست بطرف او پس دست او را گرفت و گفت: فراموش کردی، گفت: نه و لیکن من نماز خواندم پشت سر ابو القاسم حبیب خدا صلی الله علیه و آله پس پنج الله اکبر گفت پس من آنرا هرگز ترک نمیکنم.

و بغوی از طریق ایوب بن نعمان روایت کرده که او گفت: حاضر شدم جنازه سعد بن حبه را پس زید بن ارقم پنج تکبیر بر او گفت.

(اصابه ج ۲ ص ۲۲)

و طحاوی از یحی بن عبد الله تیمی نقل کرده که گوید: نماز خواندم یا عیسی مولای حذیفه بن یمان بر جنازه‌ای پس پنج تکبیر بر او گفت آنگاه توجّهی بما نمود و گفت: نه شک کردم و نه فراموش نمودم و لکن تکبیر گفتم چنانچه مولای من و ولی نعمت من، یعنی حذیفه بن یمان نماز خواند بر جنازه‌ای پس پنج الله اکبر گفت سپس رو بما کرد و گفت نه شک کردم و نه فراموش و لکن تکبیر گفتم چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج تکبیر گفت.

(عمده القاری ج ۴ ص ۱۲۹)

ابن قیّم جوزیه در زاد المعاد «۱» گوید: پیامبر صلی الله علیه

(۱) ج ۱ ص ۱۴۵، و در حاشیه شرح مواهب زرقانی ج ۲ ص ۷۰.

ص: ۹۶

و آله امر میفرمود بخالص کردن دعا برای میت و چهار تکبیر میگفت و صحیح است از آنحضرت که پنج تکبیر هم گفتند «۱» و صحابه بعد از آنحضرت چهار و پنج و شش تکبیر میگفتند و زید بن ارقم پنج تکبیر گفت و گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله پنج تکبیر گفتند، مسلم «۲» آن را یاد کرده و امام علی بن ابیطالب (ع) که رضوان خدا بر جنازه سهل بن حنیف «۳» شش الله اکبر گفت و آنحضرت بر اهل بدر شش تکبیر میگفتند و بر غیر ایشان از صحابه پنج تکبیر و بر سایر مردم چهار تکبیر «۴» دارقطنی آنرا بازگو کرده و سعید بن منصور از حکم از ابن عیینه یاد کرده که او گفت، بودند که بر اهل بدر پنج و شش و هفت تکبیر میگفتند و این یک آثار صحیحی است پس موجبی برای منع از آن نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله منع نکرد از زیادت از چهار تکبیر را بلکه خود آنحضرت و اصحاب او بعد از او این کار را میکردند و کسانی که منع از زیادت از چهار تکبیر کردند کسانی هستند از ایشان که استدلال بحديث ابن عباس نموده‌اند که آخرین جنازه‌ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن نماز خواند چهار تکبیر گفت، گفتند:

(۱) ابن ماجه در سنن ج ۱ ص ۴۵۸ نقل کرده.

(۲) ابو داود در سنن ج ۲ ص ۶۷ و ابن ماجه در سنن ج ۱ ص ۴۵۸ و احمد در مسند ج ۴ ص ۳۶۸، ۳۷۱ و بیهقی در سنن کبری ج ۴ ص ۳۶، فتح الباری ج ۳ ص ۱۵۷ نقل کرده است.

(۳) بیهقی در سنن کبری ج ۴ ص ۳۶ نقل کرده.

(۴) بیهقی در ج ۴ ص ۳۷ و ابن حجر در فتح الباری ج ۳ ص ۱۵۷ نقل از ابن المنذر نقل کرده است.

ص: ۹۷

و این آخر دو امر بود و البته عمل میشود بآخری پس آخرین از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله داشته باش این را و این حدیث را که خلّال در علل: گفته: خبر داد مرا حارث گوید: از امام احمد سؤال کردند از حدیث ابی الملیح از میمون از ابن عباس پس حدیث را بازگو کرد، پس احمد گفت این دروغ است اصلی و اساسی برای آن نیست، آنرا فقط محمد بن زیاد طحّان روایت کرد و او مردی بود که جعل و اختراع حدیث میکرد و استدلال کردند باینکه میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده که ملائکه و فرشتگان وقتی بر آدم علیه السلام نماز خواندند چهار الله اکبر گفتند، و گفتند: این سنت و آئین شماس است ای پسران آدم، و این حدیث را اثرم درباره او گوید:

یاد محمد بن معاویه نیشابوری که در مکه است در میان آمد، پس ابو عبد الله شنید گفت: دیدم که احادیث او مجعول ساختگی است و بعضی از آنها از ابی الملیح از میمون بن مهران از ابن عباس یاد کرده: که فرشتگان وقتی بر آدم نماز خواندند چهار تکبیر گفتند: و ابو عبد الله آنها بزرگ دانسته و گفت ابو الملیح صحیح ترین حدیث و پرهیزکارترین مردم برای خدا بود از اینکه مثل این روایت را بازگو کند و استدلال کردند بآنچه بیهقی روایت کرد از حدیث یحیی از ابی از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرشتگان وقتی بر آدم علیه السلام نماز خواندند پس چهار تکبیر گفته و گفتند این روش و سنت شماست ای فرزندان آدم، و این صحیح نیست چونکه مرفوع و موقوف روایت شده و اصحاب معاذ بودند که پنج تکبیر میگفتند: علقمه گوید: گفتم بعد از آنکه که قومی از اصحاب معاذ از شام آمدند و بر مرده ای از خودشان پنج تکبیر گفتند، پس عبد الله گفت بر مرده وقتی در تکبیر

ص: ۹۸

نیست، تکبیر بگو وقتی که امام تکبیر گفت پس وقتی امام منصرف شد منصرف شو این صریح کلام ابن قیّم است و در آن فایده هائی است.

۷۵ خلیفه و مسائل سلطان روم

احمد، امام حنبلی ها، در باب فضائل نقل کرده گوید:

حدیث کرد ما را عبد الله قواریری حدیث کرد ما را مؤمل از یحیی بن سعید از ابن مسیب گفت عمر بن خطاب بود که میگفت: «اعوذ بالله من معضله لیس لها ابو حسن» پناه میبرم از مشکله ای که ابو حسن علی علیه السلام در آن نباشد، ابن مسیب گوید: و برای این قول سببی است و آن اینست که، پادشاه روم نامه ای بعمر نوشت و از او مسائلی پرسید پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت پس جوابی نزد آنها نیافت، پس آنها را بر امیر المؤمنین علیه السلام معروض داشت پس آنحضرت در سریع ترین اوقات به بهترین پاسخ او را داد.

مسائل ملک روم:

ابن مسیب گوید: سلطان روم بعمر نوشت: از قیصر پادشاه بنی الاصر بعمر خلیفه مومنین، مسلمین، اما بعد، پس من بتحقیق که میپرسم از تو مسائلی را پس مرا از آن خبر بده.

۱- آن چیست که خدا خلق نکرده آنها؟

۲- و آن چیست که خدا نمیداند آنها؟

۳- و آن چیست که نزد خدا نیست؟

- ۴- و آن چیست که تمامش دهانست؟
- ۵- و آن چیست که تمامش پاست؟
- ۶- و آن چیست که تمامش چشم است؟
- ۷- و آن چیست که تمامش بال است؟
- ۸- خبر بده از مردیکه برایش فامیل نیست؟
- ۹- خبر بده از چهار چیزیکه رحم و شکمی آنها را برنداشته؟
- ۱۰- و از چیزیکه نفس میکشد ولی روح در آن نیست؟
- ۱۱- و از صوت ناقوس که چه میگوید؟
- ۱۲- و از حرکت کننده‌ایکه یکبار حرکت کرد؟
- ۱۳- و از درختیکه سواره صد سال در سایه‌اش می‌رود و تمام نمیشود مثلش در دنیا چیست؟
- ۱۴- و از مکانیکه یکبار بیشتر خورشید بر آن نتایید؟
- ۱۵- و از درختیکه بدون آب روئید؟
- ۱۶- و از اهل بهشت که میخورند و مینوشند و برایشان مدفوعی از بول و غایط نیست مثلشان در دنیا چیست؟
- ۱۷- و از سفره گسترده بهشتی که در آن قدحهای است و در هر قدح انواعی رنگارنگ غذا است که مخلوط بهم نمیشوند مثلشان در دنیا چیست؟
- ۱۸- و از حوریّه و کنیزیکه از سیبی در بهشت بیرون می‌آید و چیزی از آن کم نمیشود؟
- ۱۹- و از کنیزیکه در دنیا برای دو مرد است ولی در آخرت برای یکمرد است؟
- ۲۰- و از کلیدهای بهشتی که آن چیست؟

ص: ۱۰۰

پس علی علیه السلام نامه را خواند و فوراً پشت آن نوشت:

جواب نامه قیصر روم و مسائل او:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، که من مطلع و آگاه شدم که نامه تو ای پادشاه و من پاسخ تو را میدهم بکمک و نیرو و برکت خدا و برکت پیامبران محمد صلی الله علیه و آله:

۱- اما چیزیکه خدای تعالی آنرا نیافریده، آن قرانست چونکه آن کلام خدا و صفت اوست و همینطور کتابهای نازل شده و خدای سبحان قدیم است و هم چنین صفات او.

۲- و اما چیزیکه خدا نمیداند پس قول شماست که برای او فرزند و همسر و شریک است، نیست خدا که فرزندی اختیار کند و با او خدائی نیست زائیده نشده و نمی‌زاید (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ).

۳- و اما چیزیکه پیش خدا نیست ظلم و ستم است، نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگانش.

۴- و اما آنچه تمامش دهانست آن آتش است که هر چه از هر طرف در او افکنده شود میخورد.

۵- و اما آنچه تمامش پاست: آبست.

۶- و اما آنچه تمامش چشم است: خورشید است.

۷- و اما آنچه تمامش بال است: باد است.

۸- و اما آنکه فامیلی برایش نیست: حضرت آدم علیه السلام.

۹- و اما آنکه شکمی آنها را برنداشت: چهار چیز است:

۱- عصای موسی، ۲- قوچ ابراهیم، ۳- آدم و ۴- حواء.

ص: ۱۰۱

۱۰- و اما آنکه نفس میکشد بدون روح آن صبح است برای گفته خدای و الصبح اذا تنفس.

۱۱- و اما ناقوس: پس آن میگوید «طفا طفا، حقا حقا مهلا مهلا عدلا عدلا صدقا صدقا، ان الدنيا قد غرّتنا و استهوتنا تمضي الدنيا قرنا قرنا ما من يوم يمضي عنا الا او هي منا ركننا ان الموت قد اخبرنا اننا نرحل فاستوطننا». بدرستیکه دنیا ما را فریب داد و بازی داد دنیا قرن قرن میگذرد هیچ روزی از ما نمیگذرد جز اینکه رکنی از ما را سست و خراب میکند براستیکه مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت پس ما دل بسته و وطن نمودیم.

۱۲- و اما حرکت کننده: پس طور سینا هنگامیکه بنی اسرائیل عصیان نمودند و بین آن و زمین مقدسه چند شبانه روز فاصله بود پس خدا قطعه از آنرا کند و برای آن دو بال از نور قرار داد پس روی سر آنها نگاه داشت و این است قول خدای تعالی:

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ «۱» و زمانیکه ما بلند کردیم کوه را بالای سر ایشان مثل آنکه آن ساییانی بود و گمان کردند که آن بر ایشان فرود آید، و بنی اسرائیل را فرمود: اگر ایمان نیاورید آنرا بر شما فرود آورم پس چون توبه آوردند بجای خودش برگردانید.

۱۳- و اما مکانیکه نتابید بر آن آفتاب مگر یکمرتبه: پس آن زمین دریا بود وقتیکه خدا آنرا شکافت پس خدا آنرا شکافت برای موسی علیه السلام و آب بلند شد مانند کوهها و زمین خشکید بتابش

(۱) سوره اعراف آیه ۱۷۰.

ص: ۱۰۲

آفتاب بر آن سپس آب برگشت بجای خودش.

۱۴- و اما درختیکه سواره در سایه اش صد سال میرود، آن درخت طوبی و آن سدره المنتهی در آسمان هفتم است بسوی آن منتهی میشود اعمال بنی آدم و آن از درختهای بهشتی است در بهشت قصری و خانه ای نیست مگر آنکه در آن شاخه ای از شاخه های آنست و نظیرش در دنیا خورشید است که اصلش یکیست و نورش در همه جاست.

۱۵- و اما درختیکه بدون آب روئیده شد پس آن درخت یونس بود و این معجزه ای برای او بود برای قول خدای تعالی:

وَ أَتَيْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ «۱» و ما رویانیدیم بر او درختی از کدو.

۱۶- و اما غذاء اهل بهشت پس مثل آنها در دنیا جنین و طفل در رحم مادر است که او تغذیه میکند از طریق بند ناف و ابداء بول و غایط و مدفوعی ندارد.

۱۷- و اما انواع غذاهائیکه در یک ظرف است پس مانندش در دنیا تخم پرنده گان است که در آن دو رنگ سفید و زرد است و مخلوط و آمیخته بهم نمیشود.

۱۸- و اما جاریه از سیب بیرون میآید پس نظیرش در دنیا کرم است که از سیب بیرون میاید و سیب تغییر نمیکند.

۱۹- و اما جاریه و کنیزیکه بین دو نفر است پس آن درخت خرمائی است که در دنیا برای مومنی مثل من و برای کافری مانند تو

(۱) و الصافات آیه ۱۴۸.

ص: ۱۰۳

است، ولی در آخرت آن فقط مال منست نه تو برای آنکه آن در بهشت است و تو داخل آن نخواهی شد.

۲۰- و اما کلیدهای بهشت: پس لا اله الا الله محمد رسول الله است.

ابن مسیب گوید: پس چون قیصر روم نامه را خواند گفت: این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری، آنگاه پرسید از جواب دهنده، پس باو گفتند که این جواب پسر عم محمد صلی الله علیه و آله است، پس بآنحضرت نوشت، سلام علیک، اما بعد: پس من مطلع شدم بر جواب تو و دانستم که تو از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف بشجاعت و علمی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خودتان را و روحیکه در کتاب شما خدا یاد کرده در قولش: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي «۱» و سؤال میکنند تو را از روح بگو که روح از امر پروردگار منست، پس امیر المومنین علیه السلام باو نوشت. اما بعد: پس روح نکته لطیفه و لمعه شریفه نیست از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده اش آنرا از خزائن ملکش بیرون آورده و در ملکش ساکن گردانیده پس آن در نزد او برای تو وسیله است و برای او نزد تو امانت، پس هر گاه گرفتی مالت را که نزد اوست میگیرد مال خودش را که پیش تو است و السلام

زین الفتی در شرح سوره هل اتی حافظ عاصمی، و تذکره خواص الامه سبط ابن جوزی حنفی ص ۸۷.

(۱) سوره اسراء آیه ۸۷.

ص: ۱۰۴

۷۶ آگاهی خلیفه در احکام

از ابن اذینه عبدی گوید: آمدم پیش عمر و از او پرسیدم از کجا عمره کنم گفت: برو نزد علی علیه السلام و از او سؤال کن، پس آمدم نزد او پرسیدم پس علی علیه السلام بمن گفت از هر کجا که شروع کردی، یعنی میقات زمینست «۱» گوید: پس پیش عمر آمدم و آن مطلب را برای او بازگو کردم، پس گفت من نمیدیدم برای تو مگر آنچه که پسر ابی طالب گفت ابن حزم

آنرا در (المحلی) ج ۷ ص ۷۶ با سند و عن فلان و عن نقل کرده است و ابو عمرو و ابن سمان آنرا در (الموافق) یاد کرده چنانچه در ریاض النضره ج ۲ ص ۱۹۵ و ذخایر العقبی ص ۷۹ موجود است، محب الدین طبری در (اختصاص امیر المومنین بحواله کردن جمعی از اصحاب بآنحضرت مسائلشان را)

معاویه و عایشه و عمر را از ایشان شمرده است پس نقل کرده از طریق احمد در حدیث: اینکه عمر هر گاه چیزی بر او مشکل میشد از او فرا میگرفت، سپس یاد کرد جمله‌ای از مراجعات عمر را بآنحضرت سلام الله علیه، پس اعلمیت عمر که موسی صاحب (الوشیعه) یا غیر او از بزرگان قوم خیال کرده‌اند کجاست.

(۱) موطاء مالک ج ۱ ص ۲۸۵، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۷۳ سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۰۴، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۷، و در مختصر آن ص ۲۲۶، اجابه زرکشی ص ۸۸.

ص: ۱۰۵

۷۷ رأی خلیفه در مناسک

مالک - امام مالکی‌ها، نقل کرده از عبد الله بن عمر، که عمر بن خطاب در عرفه برای مردم خطبه خواند و مناسک حج را به ایشان آموخت و از جمله مطالبی که گفت این بود: هر گاه شما منی آمدید، پس کسیکه رمی جمره کرد (سنگ زد) پس بر او حلال شود آنچه بر حاجی حرام بود مگر زن و عطر (بوی خوش) هیچکس تماس با زنها نگیرد و استعمال طیب (بوی خوش) نکند مگر آنکه طواف خانه نماید.

و در حدیث دیگر: اینکه عمر بن خطاب گفت: کسیکه رمی جمره کند (سنگ بزند) سپس سر بتراشد یا تقصیر کند (کمی از موی سبیل یا ریش گیرد) و قربانی کند شتر یا اگر با او هست پس حلال است برای او آنچه حرام بوده مگر زن و بوی خوش تا آنکه طواف خانه نماید.

در لفظ ابی عمر:

از سالم بن عمر از پدرش که عمر گفت: هر گاه سنگ‌ریزه زدید (رمی جمره) و قربانی کردید و سر تراشیدید پس بر شما حلال شود هر چیزی مگر زن و بوی خوش سالم گفت: و عایشه گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش‌بوی کردم برای محل شدن او پیش از اینکه طواف خانه کند، سالم گوید: پس سنت رسول خدا

ص: ۱۰۶

صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که پیروی شود. «۱»

صاحب (ازاله الخفاء) گوید: بعد ذکر دو حدیث اول گوید:

گفتم فقهاء ترک کرده‌اند قول او (و طیب بوی خوش) را چون حدیث عایشه و غیر آن نزد ایشان صحیح بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خود را خوش بوی میساخت پیش از آنکه طواف افاضه نماید.

امینی (قدس الله سره) گوید: افسوس بر امتیکه بایشان مناسک حج پیاموزد کسیکه نمیداند آنچه را که بسبب آن حلال میشود بر محرم آنچه بر او حرام شده بود. و آفرین بر خلیفه‌ایکه فقهاء ترک کنند قول او را وقتیکه آنرا مخالف سنت نبویه ببینند و آن ثابت شده بود بحدیث عایشه و غیر او، آنرا پیشوایان صحاح و مسانید مانند بخاری در صحیحش ج ۴ ص ۵۸ و مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۳۰ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۷۳ و ابو داود در سننش ج ۱ ص ۲۷۵، و دارمی در سننش ج ۲ ص ۳۲، و ابن ماجه در سننش ج ۲ ص ۲۱۷ و نسائی در سننش ج ۵ ص ۱۳۷ و بیهقی در سننش ج ۵ ص ۲۰۵ نقل کرده‌اند و اضافه کن بر آن بیشتر جوامع حدیث و کتب فقهیه را اگر تمامش نباشد.

م- و بیهقی نقل کرده مثل حدیث عایشه را از ابن عباس و زرکشی آنرا در (الاجابه) ص ۸۹ یاد نموده.

(۱) موطاء مالک ج ۱ ص ۲۸۵، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۷۳ سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۰۴، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۷، و در مختصر آن ص ۲۲۶، اجابه زرکشی ص ۸۸.

ص: ۱۰۷

۷۸ اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن

۱- زمخشری در ربیع الابرار در باب لهو و لذات و قصف و لعب «۱» و شهاب الدین ابشیهی در (المستطرف) ج ۲ ص ۲۹۱ گوید: خداوند تعالی درباره شراب سه آیه نازل کرد: اول قول خدای تعالی: یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ «۲» سؤال میکنند از تو میگساری و قمار بازی بگو که در آن دو گناه بزرگ و سودهایی برای مردم است، پس از مسلمین بودند کسانی که میگساری میکردند و کسانی بودند که ترک کردند تا اینکه مردی شراب خورد و بنماز ایستاد پس در نماز هذیان و یاوه گفت پس خداوند تعالی: نازل نمود: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ «۳» ای کسانی که ایمان آورده‌اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه شما مست و دور از ادراک و شعور هستید تا بدانید چه میگوئید، پس برخی از مسلمین ادامه بشرابخواری دادند و بعضی آنرا ترک کردند تا آنکه عمر شراب خورد پس استخوان فک شتری را گرفت و سر عبد الرحمن ابن عوف را شکست

(۱) برخورد کردیم چندین نسخه از کتاب ربیع الابرار را در کتابخانه‌های ایران و عراق.

(۲) سوره بقره آیه ۲۱۹.

(۳) سوره نساء آیه ۴۳.

ص: ۱۰۸

آنگاه نشست بنوحه خواندن بر کشته‌های بدر بشعر اسود ابن یعفر که میگفت:

و کان بالقلیب قلیب بدر
من الفتیان و العرب الکرام

و بود در کنار چاه عمیق بدر از جوانان و بزرگان عرب.

و کان بالقلیب قلیب بدر
من الشیزی المکلّ بالسنام

و بود در کنار چاه عمیق بدر از کاسه‌های چوبی که آراسته بسنام بود.

ایو عدنی ابن کبشه ان سنحی
و کیف حیاة اصداء و هام

آیا مرا وعده میدهد پسر بزرگ عرب که ما بزودی زنده میشویم و چگونه است زندگی پوسیده‌ها و کرم‌ها.

أیعجز ان یرد الموت عنّی
و ینشرنی اذا بلیت عظامی

آیا عاجز است از اینکه مرگ را از من بگرداند و مرا زنده میکند وقتی که استخوان من پوسیده است.

ألا من مبلغ الرحمن عنّی
بأنّی تارک شهر الصیام

آیا کسی نیست که بخدا برساند از من که من البتّه تارک ماه روزه هستم.

فقل لله: يمنعني شرابي

و قل لله: يمنعني طعامي

ص: ۱۰۹

بگو بخدا باز گیرد نوشابه مرا و بگو بخدا که باز دارد طعام و غذای مرا.

پس این جریان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید پس خشمگین بیرون آمد در حالیکه عبایش بزمین میکشید پس بلند کرد چیز را که در دستش بود پس عمر را زد، پس عمر گفت: پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب پیامبر او، پس خداوند تعالی نازل فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ جَز
این نیست که شیطان میخواهد میان شما دشمنی و کینه توزی در میگساری و قماربازی بیاندازد و مانع شود شما را از یاد خدا و از نماز گذاردن پس آیا دست برمیدارید و میپذیرید نهی خدا را.

پس عمر گفت: انتهینا انتهینا، پذیرفتیم، پذیرفتیم دست برداشتیم دست برداشتیم و طبری آنرا در تفسیرش ج ۲ ص ۲۰۳ بتغییری در شعرها روایت کرده جز اینکه در آن جای عمر در موضع اول (رجل) یاد کرده.

۲- از عمر بن خطاب ... گوید: وقتی تحریم شراب نازل شد عمر گفت: بار خدایا برای ما روشن کن درباره شراب بیانیکه کافی باشد، پس نازل شد آیه‌ایکه در بقره است: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ گوید پس عمر را خوانده و بر او قرائت فرمود پس گفت بار خدایا بیان کن بر ما درباره شراب بیان شفا دهنده‌ای، پس نازل شد آیه‌ایکه در سوره نساء است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ص: ۱۱۰

لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ أَوْ أَنْتُمْ غُرُودٌ آتُونَ وَ بِحَقِّ غُرُودٍ آتُونَ نَزَلَ فِي الْحَالِ طَبِيعِي بِيْرُونَ رَفْتَهَ ائِد: پس هر گاه اقامه میشد جارچی رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد میکرد: بدانید نباید مستی نزدیک نماز شود پس عمر را خوانده و بر او خواندند، پس گفت: بار خدایا بیان کن برای ما بیان واضح و آشکاری، پس نازل شد: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ جَز این نیست که شیطان میخواهد میان شما دشمنی و کینه توزی در میگساری و قماربازی ایجاد کند و مانع شما از ذکر خدا و نماز شود، پس آیا شما منتهی و متنبه نمیشوید، عمر گفت: انتهینا انتهینا «۱»

(۱) ابو داود در سنن ج ۲ ص ۱۲۸ نقل کرده و احمد در مسندش ج ۱ ص ۵۳، و نسائی در سنن ج ۸ ص ۲۸۷ و طبری در تاریخ ج ۷ ص ۲۲ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۲۸۵، و جصاص در احکام القرآن ج ۲ ص ۲۴۵، و حاکم در مستدرک ج ۲ ص ۲۷۸ و آنرا صحیح دانسته و ذهبی در تلخیصش بیان کرده و قرطبی در تفسیرش ج ۵ ص ۲۰۰، و ابن کثیر در تفسیرش ج ۱ ص ۲۵۵-۵۰۰ و ج ۲ ص ۹۲ نقل از احمد و ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و علی بن مدینی نموده و علی بن مدینی گوید: اسنادی صالح و صحیح است و یاد کرده تصحیح ترمذی و تقریر او را و در تیسیر الوصول جلد ۱ ص ۱۲۴ و تفسیر خازن ج ۱ ص ۵۱۳ و تفسیر رازی ج ۳ ص ۴۵۸ و فتح الباری ج ۸ ص ۲۲۵، و الدر المنثور ج ۱ ص ۲۵۲ نقل از ابن ابی شیبہ و احمد و عبد بن حمید و ابی داود و ترمذی و نسائی و ابی یعلی و ابن جریر و ابن منذر. و ابن ابی حاتم و النحاس در ناسخ و ابی الشیخ و ابن مردویه و حاکم و بیهقی و ضیاء مقدسی در المختارش یافت میشود.

ص: ۱۱۱

۳- از سعید بن جبیر نقل شده: که مردم بر روش جاهلیت بودند تا آنکه امر یا نهی شدند، پس بودند که در اول اسلام میگساری میکردند، تا آنکه نازل شد: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ* سؤال میکنند از تو از شراب و قمار بگو که در آن دو گناه کبیره و سودهائی برای مردم است، گفتند ما برای سودش میخوریم نه برای گناهش، پس مردی شراب خورد و جلو ایستاد که امامت کند بر ایشان پس خواند: *قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ* اعد ما تعبدون بگو ای کسانی که کفر ورزیده‌اید میپرستم آنچه شما میپرستید، پس نازل شد: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ* ای کسانی که بخدا گرویده‌اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه از خود بیخود هستید پس گفتند ما مینوشیم در غیر موقع نماز، پس عمر گفت: بار خدایا نازل کن بر ما درباره شراب بیان کفایت کننده‌ای، پس نازل شد: *إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ الْإِيهَ* جز این نیست که شیطان میخواهد، پس عمر گفت: «انتھینا» (تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۲۰۰).

۴- از حارثه بن مضرب نقل شده که گوید: عمر ... گفت بار خدایا بیان کن برای ما درباره شراب، پس نازل شد: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ*

ص: ۱۱۲

الایه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه شما مست و بیشعور هستید تا بدانید که چه میگوئید، پس پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را فرا خواند و آیه را بر او تلاوت نمود پس گویا اینکه موافق با خواسته عمر نبود، پس گفت بار خدایا بیان کن برای ما درباره شراب، پس نازل شد: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ*» ای کسانی که ایمان آورده‌اید جز این نیست که مشروب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلید از کارهای شیطان نیست پس از آن دوری کنید تا آنکه منتهی شد، بقول خدا: *فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ* پس آیا منتهی میشوید و نهی

را میپذیرید، پس پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را خواند و آیه را بر او تلاوت نمود، پس عمر گفت: منتهی شدیم و دست برداشتیم ای پروردگار.

حاکم در (المستدرک) ج ۴ ص ۱۴۳ نقل کرده و آنرا صحیح دانسته او و ذهبی در تلخیصش و ترمذی در صحیح ج ۲ ص ۱۷۶ از طریق عمرو بن شرجیل و یاد کرده آنرا آلوسی در روح المعانی ج ۷ ص ۱۵ طبع منیریّه.

۵- و ابن منذر از سعید بن جبیر نقل کرده گوید: چون نازل شد و آیه: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ عِدَّةٌ نُوشِدْنَد برای گفته او: منافع للناس و عده‌ای ترک کردند برای قول او (اثم کبیر) که از ایشان بود عثمان بن

(۱) سوره مائده آیه ۹۳.

ص: ۱۱۳

مطعون. «۱»

تا آنکه نازل شد آیه‌ایکه در سوره نساء است: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ نَزْدِيكٍ نَمَاز نَشْوِيْد در حالیکه مست و از خود بیخود هستیْد، پس قومی ترک کردند و جمعی هم سر کشیْدند و نوشیْدند، در روز موقع نماز نمیخوردند و در شب مینوشیْدند تا نازل شد آیه‌ایکه در مائده است: إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ... تا آخر آیه عمر گفت: مقرون بقمار و بتها و تیر قرعه‌ها شده‌ای مرگ بر تو باد و دور باشی، پس مردم ترک کردند.

و طبری از سعید بن جبیر نقل کرده چیزیکه نزدیک باین است و در آخرش دارد تا آنکه نازل شد: إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ... پس عمر گفت امروز نابود شدی مقرون بقمار شده‌ای.

و ابن منذر از محمد بن کعب قرظی نقل کرده حدیثی که در آنست: آنگاه نازل شد آیه چهارمیکه در سوره مائده است پس عمر بن خطاب گفت: منتهی شدیم ای پروردگار ما

امینی (طاب الله ثراه) گوید: نخواستیم به بازگو کردن این

(۱) این افتراء و تهمت است بر این صحابی بزرگوار و امامان حدیث و تاریخ تصریح کرده‌اند بر اینکه او از کسانی بود که شراب را بر خود حرام کرده بود در جاهلیّت و گفته بود که نمینوشم شرابی را که عقل را زایل میکند و میخندد بر من کسیکه پست‌تر از منست و مرا بر آن میدارد که با دختر خودم آمیزش کنم. مراجعه کن به الاستیعاب ج ۲ ص ۴۸۲ و الدر المنثور ج ۲ ص ۳۱۵ را.

احادیث اثبات شرابخواری و میگساری را بر خلیفه در ایام دوره جاهلیت زیرا که اسلام قطع میکند آنچه قبل از آن بوده لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «۱»: نیست بر کسانی که ایمان آوردند و عملی صالح کردند گناهی در آنچه خوردند هر گاه پرهیزکار شدند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند سپس پرهیز کردند و ایمان آوردند پس پرهیز کردند و نیکی نمودند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

بلکه نهایت برادری آگاه کردن خواننده است بر مقدار علم خلیفه به کتاب خدا و حدود معرفت اوست بمفاهیم و مقاصد آیات خدا و اینکه او نمی دانست و نمی شناخت منع را از قول خدای تعالی: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ: سؤال میکنند تو را از مشروب و قمار بگو در آن دو گناه کبیره است و بتحقیق که نازل کرده بیانی برای نهی از آن و اصحاب هم آنرا شناخته اند و عایشه گوید:

چون سوره بقره نازل شد، در آن نازل شد تحریم شراب پس رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله نهی از آن کرد «۲».

و بیان قطعی و جدی در مقام معرفی از خطر و منع بهتر از آن نبود و مخصوصا بملاحظه امثال قول خدای تعالی:

(۱) سوره مائده آیه ۹۴.

(۲) خطیب بغدادی در تاریخش ج ۸ ص ۳۵۸ نقل کرده و سیوطی در الدر المنثور از او حکایت نموده ج ۱ ص ۲۵۲.

إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ «۱» جز این نیست که پروردگار من حرام کرد زشتیها را آنچه ظاهر باشد و آنچه باطن باشد و گناه و ستم ناحق را از آیات وارده در (اثم) است که بتمام صراحت حرام شده اثمیکه فریاد زده آیه اولی بوجود آن در خمر و شراب و اثم: گناهست، و اثم و اثم گنهکار است که گاهی اطلاق بخود شراب میشود مثل قول شاعر:

و تری المسک بیننا مستعارا

نشر بالاثم بالصواع چهارا

ما مینوشیم شراب را با پیمانه و پیاله علنا و بطور آشکارا و میبینی مشک را میان ما که عاریه و وام گرفته شده و قول دیگری:

نوشیدم شراب را تا آنکه عقلم یاوه و گم شد و هم چنین شراب عقلها را زایل میکند و از بین میبرد و منافع شراب نیست مگر قیمت و بهاء آن مانند تحریم آن و آنچه باو میرسد از آشامیدن آن از لذت و بتحقیق تصریح شده بر این چنانچه در تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۰۲.

و جصاص در احکام القرآن ج ۱ ص ۳۸۰ گوید: این آیه اقتضاء و ایجاب میکند حرام بودن شرابرا که اگر آیه دیگری وارد نشود در حرمت آن هر آینه آن کافی و بینباز کننده از دیگریست و این هر آینه قول خداست: قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ بَـگـو در آن دو گناه کبیره

(۱) سوره اعراف آیه ۳۱.

(۲) لسان العرب ج ۱۴ ص ۲۷۲ تاج العروس ج ۸ ص ۱۷۹.

ص: ۱۱۶

است و گناه تماش حرام است بقول خدای تعالی: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمُ بَـگـو جز این نیست که پروردگارم حرام کرد بدیها را چه ظاهر باشد و چه نباشد و اثم را. و خبر داد که اثم و گناه حرام است و اکتفا نکرد بر خبر دادن باینکه در آن گناه است حتّی آنرا توصیف نمود باینکه کبیر و بزرگ است برای تأکید کردن منع از آن، و قول خدا منافع للناس، دلالتی نیست در آن بر اباحه آن برای آنکه مقصود منافع و سود دنیویست و بدرستیکه در سایر محرمات هم سودهائی برای فاعل آن در دنیا هست مگر اینکه این منافع جبران ضرر آنرا از عقاب و عذابیکه بسبب ارتکابش مستحق شده نمیکند، پس یاد کردن او منافع آنرا دلالت بر جواز و اباحه آن نمیکند مخصوصا اینکه تأیید کرد منع آنرا با ذکر منافعش بقولش در سیاق آیه وَ إِنَّمَهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا و گناه آن دو بزرگتر و بیشتر از منافع آنست، یعنی آنچه که مستحق میشود بسبب آن دو از عذاب را بزرگتر از سود دنیائی که از آن دو طلب میشود.

پس اگر گفته شود: در قول خدای تعالی: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ دلالتی نیست بر تحریم کمی از شراب برای آنکه مقصود آیه چیزبست که ملحق و عارض میشود از آثار آن گناه بسبب مست شدن و ترک نماز کردن و تجاوز بمحارم کردن و کشتار نمودن پس هر گاه گناه و جنایت بسبب این کارها حاصل شد پس ادا کرده ما را مقتضای ظاهر آیه از حرمت ولی دلالتی نیست در آن بر تحریم کمی از آن.

گفته شود باو: معلوم است که در مضمون قول خدا: فِيهِمَا إِنْهُمْ كَبِيرٌ نوشیدن آن مستتر و پنهانست برای آنکه جسم شراب آن فعل خدای تعالی است و در آن گناهی نیست و البته گناه و جنایت که

ص: ۱۱۷

مستحق عذابست بسبب افعال ماست در آن پس وقتی نوشیدن در آن مستقر باشد تقدیر آن اینست: «فی شربها و فعل المیسر اثم کبیر» در نوشیدن شراب و فعل قمار گناه کبیره است پس شامل میشود این نوشیدن قلیل و کم و زیاد آنرا چنانچه اگر شراب حرام باشد هر آینه معقول بود که مقصود بآن نوشیدن آن و انتفاع بآن باشد پس این ایجاب میکند حرمت کم و زیاد آنرا. اه

پس تمام اینها از نظر خلیفه دور مانده و بیان شافی و قطعی میخواست بعد از این آیه و آیه سوره نساء بقولش: بار خدایا بیان کن برای ما بیان قطعی را و از آن دست برداشت و منتهی از آن نشد مگر بعد از مدتی از عمرش بعد از نزول قول خدای تعالی فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس آیا پایان نمیدهد.

قرطبی در تفسیرش ج ۶ ص ۲۹۲ گوید: چون عمر فهمید که این تهدید سختی زیادتیر بر معنای (انتها) است گفت: انتهینا پایان دادیم و دیگر نمیکنیم.

و ابن جزی کلبی در تفسیرش ج ۱ ص ۱۸۷ گوید: در آن توقیف و آگهی است که متضمن زجر و وعید است و برای همین وقتی آیه نازل شد عمر گفت: انتهینا انتهینا، توبه کردیم توبه کردیم.

و زمخشری در کشاف ج ۱ ص ۴۳۳ گوید: از بلیغ‌ترین آنچه نهی بآن شده مثل اینکه گفته است: بحقیقت که تلاوت شد بر شما آنچه در آنست از انواع موانع و نواهی پس آیا شما با این موانع دست برمیدارید و منتهی میشوید یا شما بر همان روش قبلی هستید که گویا موعظه نشده و منعی از شما نگشته است.

و بیضاوی در تفسیرش ج ۱ ص ۳۵۷ گوید: در قول خدای

ص: ۱۱۸

تعالی (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) اعلان و آگهیست باینکه امر در منع و ترسانیدن بنهایت رسیده و عذرها و بهانه‌ها منقطع شده و دیگر پذیرفته نمیشود و نبود این تاویل از خلیفه و بیان خواستن بعد از بیان و منتهی نشدن پیش از منع شدید و تهدید مگر برای عشق و علاقه بشراب و بودن او شرابخوارترین مردم در جاهلیت چنانچه افشاء میکند و فاش میسازد او را قول خود او در خبریکه ابن هشام در سیره‌اش ج ۱ ص ۳۶۸ نقل کرده است من دور از اسلام بودم و در جاهلیت میخانه و میکده داشتم شراب را دوست داشتم و مینوشیدم و برای ما محفلی بود که در آن بزرگان قریش در بازار (جنب مسجد الحرام) جمع میشدند در نزدیک منزل عمر بن عبد بن عمران فخرومی پس من شبی بیرون آمدم بسراغ دوستانم را که در مجلسشان بودند

پس آمدم و هیچکس از ایشانرا ندیدم پس گفتم: من اگر بروم بفلان میفروش که در مکه شراب میفروخت شاید من پیش او شرابی بیابم و از آن بنوشم.

و در آن خبریکه بیهقی در سنن کبری ج ۱۰ ص ۲۱۴ نقل کرده از عبد الله بن عمر از قول پدر بزرگوارش در دوران خلافتش:

بدرستیکه من شرابخوارترین مردم بودم در جاهلیت و شراب مثل زنا نیست. «۱»

و از اینجا خلیفه اختصاص بدعوت پیدا کرد که پیامبر بزرگوار

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۶۸، کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۷ منتخب کنز در حاشیه مسند احمد ج ۲ ص ۴۲۸ خلفاء راشدین عبد الوهاب بخار ص ۲۳۸.

ص: ۱۱۹

بر او آیات نازل در شراب را قرائت فرمود و او از کسانی بود که آنرا تأویل میکرد و دست از آن بر نمیداشت تا آنکه آیه منع شد و تهدید بآیه مائده نازل شد و آن آخرین سوره بود از قرآن که نازل گردید «۱» و برخی از آن آیاتی بود که در حجة الوداع «۲» نازل شد.

و در الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۲، از محمد بن کعب قرطبی نقل کرده که او گوید: سوره مائده بر رسول خدا در حجة الوداع در میان مکه و مدینه نازل شد در حالیکه آنحضرت سوار شترش بود، و روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مائده را در حجة الوداع قرائت فرمود و گفت: آی مردم بدرستیکه سوره مائده آخرین سوره ایست که نازل شده پس حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید، (تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۳۱)

و بعد از همه این مطالب آیا خلیفه نمیدانست که شرابخواری از بزرگترین گناهان کبیره است چنانچه خبر میدهد از آن صحیحه حاکم از سالم بن عبد الله گوید: که ابو بکر و عمر و عده ای از مردم نشستند بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بازگو کردند بزرگترین گناهان کبیره را پس نزد ایشان علمی و دانشی درباره آن نبود پس مرا فرستادند بسوی عبد الله بن عمر و سؤال کردم از او پس مرا خبر داد که بزرگترین کبائر میگساری و شرابخوریست پس آمدم و پیش

(۱) مستدرک حاکم ج ۲ ص ۳۱۱، جامع ترمذی ج ۲ ص ۱۷۸ الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۲، نقل از احمد و ترمذی و حاکم ابن مردویه و بیهقی و سعید بن منصور و ابن المنذر.

(۲) تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۳۰، ارشاد الساری ج ۷ ص ۹۵.

ایشان و آنها را خبر دادم پس منکر شدند این را پس همگی از جا پریده و آمدند در خانه او پس او بایشان خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل مردی را گرفت و او را مخیر ساخت بین اینکه یا شراب بخورد یا بیگناهی را بکشد یا زنا کند یا گوشت خوک بخورد یا کشته شود پس شراب را اختیار کرد و چون شراب نوشید و مست شد هر چه از او خواستند انجام داد «۱».

و برای اعتیاد او بمشروبات از اوّل مدت طولانی تا نزول آیه سوره مائده در حجه الوداع مشغول بمیگساری و شرابخواری سخت شد بعد از نزول این بیم و تهدید و بعد از قولش: انتهینا انتهینا و او بود که میگفت بدرستی که ما مینوشیم این شراب تند و تیز برای آنکه بسبب آن قطع کند گوشتهای شتر را در شکم و معده ما که ما را اذیت میکند پس کسیکه از مشروبش بچیزی خمار و مست و بیخود شود پس آنرا ممزوج بآب کند. «۲»

و میگفت: من مردی هستم که مبتلا بتورم شکم یا آتش و حرارت معده‌ام و مینوشم این شراب تند را پس شکم را ملایم میکند، ابن ابی شیبّه نقل کرده آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۹.

و میگفت: گوشت این شترها را در شکمهای ما هضم نمیکند مگر

(۱) مستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۴۷، الترغیب و الترهیب ج ۳ ص ۱۰۵، الدر المنثور ج ۲ ص ۳۲۳.

(۲) سنن کبری ج ۸ ص ۲۹۹، محاضرات الراغب ج ۱ ص ۳۱۹ کنز العمال ج ۲ ص ۱۰۹ نقل از ابن ابی شیبّه.

شراب تند «۱».

م، و او بود که شراب تند را مینوشید تا آخرین نفس، عمرو بن میمون گوید: من حاضر شدم نزد عمر موقعیکه مجروح شد شراب تیزی برایش آوردند نوشید (طب ج ۶ ص ۱۵۶).

و تیزی و تندی شرابش باندازه‌ای بود که اگر دیگری از آن مینوشید هر آینه او مست و بیخود میشد و بر آن اقامه حد میشد مگر اینکه خلیفه از آن متأثر نمیشد برای اعتیادش یا اینکه آنرا میشکست و مینوشید، شعبی گوید: یکنفر اعرابی از پیاله و جام عمر آشامید پس بیهوش شد پس عمر او را حد زد سپس گفت: و البته او را حدّ زد برای مستی نه برای نوشیدن. (العقد الفرید ج ۳ ص ۴۱۶).

و در لفظ جصاص در احکام القرآن ج ۲ ص ۵۶۵ آمده: که یکنفر اعرابی از شراب عمر نوشید. پس عمر او را هشتاد شلاق زد پس اعرابی گفت: جز این نیست که من از شراب تو نوشیدم، پس عمر شرابش را طلبید و آنرا بوسیله آب ملایم کرد سپس از آن آشامید و گفت: کسی را که شرابش او را خمار و گیج و مانند مستها کند پس آنرا بسبب آب بشکند و فرو نشاند سپس جصاص گوید: و آنرا ابراهیم نخعی از عمر مثل آن روایت کرده و در آن گفته: که عمر بعد از آنکه اعرابی را زد از آن شراب نوشید.

و در جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۲ گوید: این چنین آنرا فرو نشانید و بشکنید با آب هر گاه شیطاننش بر شما غلبه کرد و او دوست میداشت شراب تند و تیز را.

(۱) جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۰، ۲۱۵.

ص: ۱۲۲

و از ابن جریر نقل شده: که مردی در راه مدینه سرکشید شرابی را که برای عمر بن خطاب آماده کرده بودند پس مست شد پس عمر او را وا گذاشت تا از مستی در آمد پس او را شلاق و حد شراب زد سپس آنرا با آب ممزوج کرد و از آن آشامید. «۱»

و از ابی رافع روایت شده: که عمر بن خطاب ... گفت هر گاه از تندی باده و شراب ترسیدید آنرا بسبب آب فرو نشانید و بشکیند نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۲۶ نقل کرده و آنرا از ادله کسانی شمرده که نوشیدن مسکر را مباح میدانند.

م- و قاضی ابو یوسف در کتاب الآثار ص ۲۲۶ از طریق ابی حنیفه از ابراهیم ابی عمران کوفی تابعی نقل کرده گوید: که عمر بن خطاب .. مرد مستی را گرفت پس خواست که برای او راه فراری قرار دهد پس ممکن نشد چونکه مستی بر او غالب شده بود، پس گفت او را حبس کنید و وقتی بهبودی یافت و مستی او بر طرف شد او را بزنید سپس بقیه مشروب او را گرفت و چشید و گفت: اوه این شراب مردها را بیخود میکند سپس آبی در آن ریخت و آنرا ملایم کرد و خود نوشید و باصحابش هم نوشانید و گفت: این چنین کنید بشرابتان هر گاه شیطاننش بر شما غالب شد.

و عجیب و شگفت آمیز شلاق زدن کسیست که از ظرف عمر آشامیده و مست شده است بجهت اینکه او اگر نمیدانست که در ظرف و کوزه مسکر است و نوشید پس بر او حدی و عقوبتی نیست چنانچه ابو

(۱) حاشیه سنن بیهقی ابن ترکمانی ج ۸ ص ۳۰۶، کنز العمال ج ۳ ص ۱۱۰.

ص: ۱۲۳

عمر در (العلم) ج ۳ ص ۸۶ نقل کرده و در صفحه ۳۴۸ از خود خلیفه: که حدی نیست مگر برای کسیکه آنرا دانسته، و اگر میدانسته که در ظرف و قدح خلیفه شراست پس بدرستیکه برای او در سر کشیدن و نوشیدن آن تأسی و تقلید بخلیفه است و فرق بین آن دو اینست که آنمرد را مست نمود چون معتاد نبود و خلیفه را مست نکرد برای آنکه معتاد بآن بود پس مثل اینکه مدار نزد خلیفه در حلال بودن مشروبات و حدّ زدن بر آن بر مست شدن و نشدن بنسبت بشخص هر نوشنده است و از آن خبر میدهد گفته او: مشروب آنستکه عقل را زایل کند «۱» و حدّ و مجازات و حرام بودن بطور مطلق برای هر مست کننده‌یست و اگر چه نزدیک شود صفت مستی بمانعی از خصوصیات مزاجها یا در کم نوشیدن پس صفت مستی مربوط بمشروب فقط است نه بشارت و نوشنده و دلالت میکند بر این احادیث صحیح بسیاری بر اینکه شراب اندکی که مستی نیابد از آنچه زیادش مست کننده است حرام است مانند قول آنحضرت صلی الله علیه و آله من نهی میکنم شما را از کم آنچه که زیادش مست میکند. «۲»

و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله از طریق جابر و پسر عمر و پسر عمرو: هر چه که زیادش مستی میآورد پس قلیل و کم او حرام است.

(۱) پنج نفر از صاحبان شش صحیح نقل کرده‌اند چنانچه در تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۴ موجود است.

(۲) دارمی در سنن ج ۲ ص ۱۱۳ و نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۰۱ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۲۹۸ نقل کرده است.

ص: ۱۲۴

«ما اسکر کثیره فقليله حرام»

ابو داود در سنن ج ۸ ص ۱۲۹ و احمد در مستدرک ج ۲ ص ۱۶۷ و ج ۳ ص ۳۴۳ و ترمذی در صحیح ج ۱ ص ۳۴۲ و ابن ماجه در سنن ج ۲ ص ۳۳۲ و نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۰۰ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۲۹۶ و بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ و خطیب در تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۲۷ آنرا نقل نموده‌اند.

و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله:

«کل مسکر حرام و ما اسکر منه الفرق فمل الکف منه حرام»

هر مست‌کننده‌ای حرام است و هر سطلی که گنجایش ۱۶ رطل داشته باشد و تولید مستی کند پس کف دستی از آنهم حرام است.

و در لفظ دیگر: هر چه که سطل بزرگی از آن تولید مستی کند پس جرعه‌ای از آنهم حرام است.

ابو داود در سنن ج ۲ ص ۱۳۰ و ترمذی در صحیح ج ۱ ص ۳۴۲ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۲۹۴ و بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۲۹ و ابن اثیر در جامع الاصول چنانچه در التیسیر ج ۲ ص ۱۷۳ آنرا نقل نموده‌اند.

و از سعد روایت شده: که پیامبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود از قلیل هر چه زیادش مستی می‌آورد، آنرا نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۰۱ نقل کرده است.

و سندی در شرح سنن نسائی گوید: هر چه که مستی حاصل میکند بزیاد نوشیدن آن پس قلیل آن و کثیر کم و زیادش حرام است هر چند که قلیلش مسکر نباشد و مستی نیاورد و جمهور و عموم علماء

ص: ۱۲۵

این را گرفته و بر آن اعتماد است نزد علماء حنفی ما.

و اعتماد بر قول باینکه حرام شراب مستکننده است و آنچه پیش از مست شدن باشد حلال است محققین آنرا رد کرده‌اند چنانچه مصنف رحمه الله تعالی (یعنی نسائی) هم آنرا رد کرده است.

و در تفسیر طبری ج ۲ ص ۱۰۴ از قتاده روایت شده: که حرمت شراب در آیه سوره مائده آمده چه قلیلش و چه کثیرش آنچه مستی آورد یا مستی نیاورد، و عبد بن حمید آنرا نقل کرده چنانچه در (الدر المنثور) ج ۲ ص ۳۱۶ موجود است.

ابو حنیفه «۱» نقل کرده باسنادش از رسول خدا صلی الله علیه و آله قول آنحضرت را، شراب حرام شده برای خودش قلیل آن و کثیر آن اندک و زیاد آن و مستکننده از هر مشروبی.

م- و خطیب آنرا در تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۹۰ روایت کرده از ابن عباس و لفظ آن اینست: «حرمت الخمر بعینها قلیلها و کثیرها و المسکر من کل شراب» شراب خودش ذاتا حرام است کم آن و زیاد آن و مستکننده از هر مشروبی (حرام است).

و عمر البته حلال کرد شراب را وقتیکه پخته شود و دو سومش ۲/۳ برود و چون وارد شام شد باو شکایت کردند بیماری و بآه زمین را تا آنکه گفتند: آیا برای تو رواست که قرار دهی برای خودت از این شراب چیزیکه مستی نیاورد، گفت: بلی، آنرا به پزید و طبخ کنید تا آنکه دو سومش ۲/۳ برود و یک سومش ۱/۳ بماند پس امر کرد عمر ایشانرا که از آن بنوشند و نوشت بفرماندارانش اینکه

(۱) جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۸۳.

بمردم بدهید شرابی را که دو سومش رفته و یک سومش باقی مانده باشد «۱».

و محمود بن لبید انصاری گوید: که عمر بن خطاب هنگامیکه وارد شام شد اهل شام باو شکایت کردند و بآه زمین و سنگینی آنرا و گفتند ما را اصلاح نمیکند مگر این شراب، پس عمر گفت بنوشید این عسل را، گفتند عسل ما را اصلاح نمیکند، پس مردی از اهل زمین شام گفت آیا برای تو هست که قرار دهیم برای این شراب چیزیکه مستی نیاورد گفت: آری، پس آنرا پختند تا دو ثلثش ۲/۳ رفت و یک سوم باقی ماند پس برای عمر آوردند پس انگشتش را داخل آن نمود سپس دستش را بلند کرد پس دنبال آن کش آمد، پس گفت:

این شراب است این مانند شراب شتر است پس دستور داد عمر ایشانرا که آنرا بنوشند پس عباد بن صامت گفت: حلال کردی آنرا بخدا قسم، پس عمر گفت: نه بخدا قسم، بار خدایا: که من حلال نمیکم بر ایشان چیزیرا که تو بر ایشان حرام کردی و حرام نمیکم بر آنها چیزیرا که تو حرام کردی، امام مالکی‌ها آنرا در موطاء ج ۲ ص ۱۸۰ در جامع تحریم شراب نقل کرده.

پس حج نمود ابو مسلم خولانی و داخل بر عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و شروع کرد عایشه از او سؤال کردن از شام و از سردی زمین آن پس ابو مسلم او را پاسخ میداد، پس عایشه

(۱) سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱، سنن نسائی ج ۸ ص ۳۲۹، سنن سعید بن منصور چنانچه در کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۹، ۱۱۰، تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۸، جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۱.

ص: ۱۲۷

گفت چگونه بر سرمای آنجا تحمل میکنید، پس گفت ای مادر مومنین آنها شرابی که مخصوص آنهاست مینوشند که بآن طلاء میگویند، پس عایشه گفت راست گفت خدا و حبیب من تبلیغ کرد، شنیدم حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: بدرستیکه مردمی از امت من شراب مینوشند و اسم دیگری بر آن میگذارند. «۱»

م- و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله: بزودی بعد از من امتحان و آزمایش میشوند باموالشان و منت میگذارند بدینشان بر پروردگارشان و آرزو میکنند رحمت خدا را و ایمن میشوند غضب او را و حلال میکنند حرام او را بشبهات دروغی و هواهای نفسانی و ندانستگی، پس حلال میکنند شراب را بنام نبیذ (آب انگور و کشمش) و پول حرام و نامشروع و رشوه را باسم هدیه و پیشکشی و ربا را بنام معامله (نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۵).

و از ابن عباس از طلاء و شراب پرسیدند، پس گفت: و چیست این طلاء که شما از من میپرسید، پس برای من بیان کنید چیزیرا که از من سؤال میکنید، گفتند: آن انگور است که میفشرد آنگاه میبزند آنگاه آنرا در دنان میریزند، گفت دنان

«خمره» چی، گفتند: ظرفهائی قیر اندود است، گفت: قیر اندود است گفتند: بلی، گفت: آیا مست میکند، گفتند: هر گاه زیاد از آن بنوشد مست میکند گفت: پس هر مسکری حرام است.

(۱) و در لفظ ابی نعیم: بزودی میآشامند امت من بعد از من شراب را که اسم دیگری بر آن میگذارند و میباشد کمک ایشان بر شربشان فرماندارانشان. الاصابه ج ۳ ص ۵۴۶.

ص: ۱۲۸

و پیش از همه اینها قول و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است: »

اجتنب کل مسکر

یتش قلیله و کثیره» دوری کن هر مسکریرا که مستی و (نأشگی) میآورد از کم و زیاد آن، نسائی آنرا در سننش ج ۸ ص ۳۲۴ نقل کرده و ابی ربیع در تبسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۲ از او حکایت نموده است.

این آراء و اجتهاداتی است که از نواحی پراکنده در باب مشروبات جمعآوری شده و اختصاص بخلیفه دارد که مساعد با آن نیست دلیلهای شرعیه از کتاب و سنت بلکه آن فتنه و آزمایشی است و لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

۷۹ جهل خلیفه بغسل از جنابت

از رفاعه بن رافع نقل شده که گفت: در آن میان که من پیش عمر بن خطاب بودم مردی وارد بر او شد و گفت: ای امیر مومنین: این زید بن ثابت است که در مسجد نشسته و فتوا میدهد برآیش در غسل جنابت کسیکه آمیزش میکند ولی انزال منی از او نمیشود، پس عمر گفت او را بیاورید پیش من پس زید آمد و چون عمر او را دید گفت ای دشمن خودت بمن رسیده که برآی خودت فتوا میدهی مردم را پس زید گفت ای امیر مؤمنین، بخدا قسم من این کار را نکردم لکن من شنیدم از عموهایم حدیث پس حدیث کردم آنرا از ابی ایوب و از ابی بن کعب و از رفاعه بن رافع، پس عمر رو کرد برفاعة بن رافع و گفت: و شما این کار را میکنید هر گاه یکی از

ص: ۱۲۹

شما آمیزش کرد با زنش پس کسل شد و آبش نیامد غسل نکند، پس گفت:

ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را میکردیم و در آن برای ما حرمتی و منعی نیامد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در آن نهی نشد، گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این را میدانست، گفت: نمیدانم، پس عمر فرمان داد بجمع شدن مهاجرین و انصار، پس همگی جمع شدند پس مشورت کرد با ایشان پس مردم گفتند که در این کار غسلی

نیست مگر آنچه از معاذ و علی که رضوان خدا بر آنها باد نقل شده که آنها گفتند وقتی ختان و سر حشفه و ختنه‌گاه از ختنه‌گاه زن تجاوز کرد و داخل شد غسل واجب شود پس عمر گفت: این و شما اصحاب بدر و شما اختلاف کردید پس بعد از شما اختلاف شدیدتر خواهد بود گوید: پس علی علیه السلام فرمود: ای امیر مومنین: هیچکس دانای‌تر باین موضوع از آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله از همسرانش پرسیده نیست، پس فرستاد نزد حفصه، پس گفت مرا علمی باین مسئله نیست پس پیش عایشه فرستاد، پس عایشه گفت: اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل «هر گاه سر ختنه‌گاه بگذرد از ختنه‌گاه غسل واجب شود، پس عمر گفت: نشنوم مردی را که این کار را بکند مگر آنکه او را با شلاق زدن بدرد می‌آورم، و در لفظی: بمن نرسد که کسی اینکار را کرده و غسل نمیکند مگر آنکه بعنوان عقوبت شکنجه میکنم.

احمد امام حنبلی‌ها در مسندش ج ۵ ص ۱۵ نقل کرده آنرا و ابن ابی شیبہ در تصنیفش و ابو جعفر طحاوی در معانی الآثار و حکایت کرده آنرا از دو نفر آخری عینی در عمده القاری ج ۲ ص ۷۲ و یاد کرده آنرا قاضی ابو المجالس در «المنتصر من المختصر من مشکل

ص: ۱۳۰

الاثار ج ۱ ص ۵۱ و هیشمی نقل کرده آنرا از طریق احمد و طبرانی در الکبیر و گفته راویان احمد تمامی مورد اعتمادند، رجوع کن مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۶۶ و الاجابه زرکشی ص ۸۴.

این روایت هم افشاء و اظهار میکند بی معرفتی این گروه اصحاب را که با ایشان خلیفه مشورت نموده بحکم شرعی و در مقدم ایشان شخص خلیفه است، سوای امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاذ و عایشه، و چه اندازه فرق است بین بی معرفتی خلیفه بمثل این حکمی که لازم است مکلف آنرا بشناسد پیش از بسیاری از واجبات و بین بی معرفتی غیر او برای آنکه مردم باو اقتداء و تاسی میکنند در احکام نه بغیر او.

۸۰ خلیفه و وسعت دادن به دو مسجد

عبد الرزاق از زید بن اسلم نقل کرده که گفت: برای عباس بن عبد المطلب خانه‌ای بود در کنار مسجد مدینه پس عمر گفت: آنرا بمن بفروش و خواست آنرا داخل مسجد کند، پس عباس قبول نکرد که آنرا باو بفروشد. پس عمر گفت: پس آنرا بمن هبه کن، این را هم نپذیرفت، پس عمر گفت: خودت آنرا داخل مسجد کن پس قبول نکرد. پس گفت برای تو چاره‌ای نیست مگر اینکه یکی از این سه کار را بکنی پس نپذیرفت، گفت: پس میان من و خودت مردی را حکم و داور قرار بده پس ابی بن کعب را اختیار کرد پس شکایت را نزد او بردند پس ابی بعمر گفت من نمبینم که تو آنرا از خانه‌اش بیرون

ص: ۱۳۱

کنی مگر آنکه او را راضی نمائی، پس باو گفت آیا این حکم و قضاوت در کتاب خدا و حدیث او دیده‌ای یا از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای.

ابی گفت: بلکه سنتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمر گفت: این کدامست، گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که سلیمان بن داود وقتی بیت المقدس را بنا کرد هر دیواریرا که بنا میکرد چون صبح میشد خراب میشد پس پسرش باو سفارش کرد که بنا نکن در حق مردی مگر آنکه آنرا راضی کنی، پس عمر او را وا گذاشت و عباس بعد از این آنرا داخل مسجد کرد و توسعه بآن داد.

صورت دیگر

ابن سعد از سالم ابی النصر رضی الله عنه نقل کرده که گفت:

چون مسلمین زیاد شدند در عهد عمر ... مسجد بر ایشان تنگ شد پس عمر آنچه اطراف مسجد بود از خانه‌ها خرید مگر خانه عباس بن عبد المطلب و اطاقهای مادران مومنین همسران پیامبر را پس عمر عباس گفت: ای ابو الفضل بدرستی که مسجد مسلمین تنگ شده بر ایشان و من خریدم آنچه را که اطراف آن بود از منازل پس توسعه داده شد بآن بر مسلمین در مسجدشان مگر خانه تو و حجره‌های مادران مؤمنین، و اما حجره‌های همسران پیامبر پس راهی بآن نیست و اما خانه تو پس هر چه میخواهی از بیت المال بگیر و آنرا بفروش که توسعه دهم بآن در مسجدشان، عباس گفت این کار را نمیکنم، عمر گفت: اختیار کن از من یکی از سه کار را ۱- یا اینکه

ص: ۱۳۲

آنرا بفروش بهر چه میخواهی از بیت المال مسلمین، ۲- و یا اینکه یک زمینی از هر جای مدینه بخواهی در اختیار تو میگذارم و برای تو از بیت المال مسلمین میسازم، ۳- و یا اینکه تصدق کن بر مسلمین بآن پس توسعه داده شود بآن در مسجدشان، پس عباس گفت: نه، و نه یکی از این سه پیشنهاد، پس عمر گفت: قرار بده میان من و خودت هر کسی را که خواستی پس گفت ابی بن کعب رضی الله عنه را قاضی قرار دادم، پس رفتند پیش ابی و قصه را برای او بازگو کردند، پس ابی گفت اگر خواستید برای شما حدیثی بگویم که آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، پس گفتند برای ما حدیث کن، پس گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: که خداوند وحی کرد بداود: که برای من خانه‌ای بنا کن تا در آن یاد شوم پس برای او نقشه بیت المقدس را کشید پس برخورد کردند بیکی از چهار گوشه آن به خانه مردی از بنی اسرائیل پس داود از او خواست که بفروشد آنرا باو پس قبول نکرد پس داود با خودش حدیث کرد که از او بگیرد، پس وحی شد باو: که ای داود من تو را دستور دادم که خانه‌ای بسازی که من در آن یاد شوم پس قصد کردی که داخل خانه من کنی غصب را و غصب از شأن من نیست و اینکه فرزندان تو هم آنرا بنا نکنند گفت پروردگارا پس از فرزندان من گفت از فرزندان تو، گفت گوید عمر ... گرفت اطراف لباس ابی بن کعب را و گفت من آمدم پیش تو برای چیزی پس تو آوردی بچیزیکه از آن سخت‌تر بود هر آینه باید البته بیرون آئی از عهده آنچه که گفتی پس او را کشان کشان بمسجد آورد و بر دسته و گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهداشت که در میان ایشان ابو ذر

ص: ۱۳۳

رضی الله عنه بود پس ابی گفت: من قسم میدهم شما را بخدا که مردیکه حدیث بیت المقدس را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده وقتیکه خدای تعالی امر کرد داود را که بنا کند آن خانه را برخیزد و بازگو کند پس ابو ذر گفت: من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری گفت منهم آنها از رسول خدا شنیدم پس ابی را ول کرد، پس ابی رو کرد بعمر و گفت: ای عمر، آیا مرا متهم میسازی بر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس عمر گفت:

ای ابو المنذر نه بخدا قسم من تو را بر آن متهم نساختم و لکن من ناخوش داشتم که حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر نباشد.

صورت سوم:

حاکم باسنادش از عمر بن خطاب نقل کرده که او عباس بن عبد المطلب گفت: که من شنیدم رسول خدا میفرمود: ما زیاد میکنیم در مسجد و خانه تو در نزدیکی مسجد است پس بما بده آنها که زیاد کنیم آنها در مسجد و من برای تو زمینی و خانه‌ای وسیع‌تر از آن میدهم، عباس گفت: نمیکنم، گفت من بزور آنها از تو میگیرم گفت این کار هم برای تو نخواهد بود پس قرار بده میان من و خودت کسی را که قضاوت کند بحق گفت: و آن کیست، گفت: حذیفه بن یمان گوید: پس آمدند نزد حذیفه و قصه را برای او گفتند، پس حذیفه گفت: نزد من در این باره خبریست، گفت چیست آن خبر گفت:

بدرستیکه داود پیامبر صلوات الله علیه خواست که زیاد کند در بیت المقدس و خانه یتیمی نزدیک مسجد بود پس از او خواست پس او

ص: ۱۳۴

قبول نکرد، پس تصمیم گرفت داود که آنها بزور از او بگیرد پس خدای عز و جل باو وحی کرد که من پاک میکنم خانه‌ها را از ظلم و ستم برای خانه خودم گوید: پس آنها واگذارد، پس عباس باو گفت چیزی باقی ماند، گفت نه، گفت: پس عمر داخل مسجد شد پس ناگاه دید که ناودان عباس بسمت مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است تا آنکه آب باران از آن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شود، پس عمر با دستش ناودان را کند و گفت این ناودان نباید جاری در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، پس عباس باو گفت: قسم بآنکسیکه محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاد او این ناودان را در این مکان قرار داد و تو آنها میکنی ای عمر، پس عمر گفت: بیا پاهایت را بگذار برگردن من و آنها بجای خودش بگذار پس عباس پا بر گردن عمر گذارد و ناودان را بجای اولش گذاشت سپس عباس گفت: من خانه را بتو بخشیدم که آنها زیاد کنی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عمر آنها افزود در مسجد سپس خانه‌ای وسیع‌تر از آن در زوراء باو بخشید.

حاکم گوید: و من یافتم برای آن شاهی از حدیث اهل شام از سعید بن مسیب که عمر بن خطاب وقتی خواست که زیاد کند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نزاعی واقع شد بر خانه عباس بن عبد المطلب میان او و عباس، تا پایان حدیث.

صورت چهارم:

از عبد الله بن ابی بکر گفت: بود برای عباس خانه‌ای در قبله مسجد و مردم زیاد شدند و مسجد تنگ شد پس عمر بعباس گفت: تو

ص: ۱۳۵

در وسعت هستی پس این خانه‌ات را بده که بمسجد بیفزایم و مسجد را توسعه بدهم پس عباس قبول نکرد این را پس عمر گفت من بتو پول میدهم و تو را راضی میکنم، گفت: نمیکنم هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن من سوار شد و با دست خودش ناودانش را درست کرد من نمیکنم، عمر گفت بزور از تو خواهم گرفت، پس یکی از دو بدیگری گفت: میان من و خودت حاکمی قرار بده پس ابی بن کعب را قاضی قرار داده و نزد او آمدند و در خانه از او اجازه خواستند پس ابی ساعی آنها را نگه داشت آنگاه بآنها اجازه داد و گفت: من شما را معطل کردم برای این بود که کنیزم داشت سر مرا میشست، پس عمر قصه خود را برای او گفت آنگاه عباس حکایت خود را برای او بازگو کرد پس ابی گفت به پیش من علمیت از آنچه شما در آن اختلاف دارید و من البته قضاوت میکنم میان شما بآنچه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم او را که میفرمود: بدرستیکه داود چون خواست بنا کند بیت المقدس را و خانه‌ای برای دو یتیم بود از بنی اسرائیل در قبله مسجد پس خواست از آنها بخرد آنها حاضر نشدند پس گفت من البته آنها را میگیرم پس خداوند عز و جل وحی کرد بداد: که بینایترین خانه‌ها از مظلومه و ستم خانه منست و من حرام کردم بر تو ساخت بیت المقدس را گفت: پس سلیمان: پس آنها بخشیدند بسلیمان، پس عمر گفت بابی و کیست برای من که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرمود: پس ابی بکر گفت: آیا تو گمان میکنی که من دروغ بر رسول خدا بسته‌ام بیرون برو از خانه‌ام، پس عمر بسوی انصار رفت و گفت: هر کدام از شما شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چنین و چنان فرمود

ص: ۱۳۶

گواهی دهد پس این گفت من و آن گفت من تا آنکه جمعی از مردان و بزرگان صحابه گواهی دادند پس چون عمر این را دانست گفت:

اما قسم بخدا اگر نبود غیر از تو هر آینه قول تو را امضاء میکردم و لیکن خواستم که تحقیق بیشتر کنم.

صورت پنجم

بیهقی باسنادش از ابی هریره نقل کرده گوید: وقتی عمر بن خطاب خواست که زیاد کند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد آن زیادی بر خانه عباس بن عبد المطلب پس عمر خواست آنرا داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله کند و عوض آنرا بدهد عباس نپذیرفت و گفت: این قطیعه و بخشش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اختلاف کردند پس ابی بن کعب را میان خود حاکم قرار دادند و آمدند بمنزل او و باو سید المسلمین میگفتند پس دستور داد برای آنها فرش

و بالشتی قرار داده و بر آن نشستند در برابر او پس عمر هر چه میخواست بازگو کرد و عباس هم یاد نمود قطیعه و بخشش رسول خدا صلی الله علیه و آله را، پس ابی گفت بدرستیکه خداوند عز و جل امر نمود بنده و پیامبرش داود علیه السلام را که خانه‌ای برای او بنا کند گفت: ای پروردگارم و این خانه کجاست فرمود: جائیکه میبینی که فرشته‌ای شمشیرش را کشید پس آنرا دید بر صخره و قلّه بیت المقدس و نبود در آنجا در آنروز مگر خانه جوانی از بنی اسرائیل پس داود علیه السلام آمد نزد او پس گفت: من مأمور شدم که در این مکان خانه‌ای بنا کنم برای خدای عز و جل پس جوان گفت باو: خدای تو فرمان داده آنرا بدون رضای من از من

ص: ۱۳۷

گیری، گفت: نه، پس خدا وحی کرد بداود علیه السلام بدرستیکه من قرار دادم گنج‌های زمین را بدست تو پس او را راضی کن پس داود آمد پیش آن جوان و گفت من مأمورم که تو را راضی کنم پس برای تو بآن خانه‌ات یک قنطار یک پوست گاو میش پر از طلاست گفت قبول کردم ای داود و آن بهتر است یا قنطار گفت بلکه آن بهتر است گفت پس مرا راضی کن، گفت: پس برای تو سه قنطار سه پوست گاو میش پر از طلاست، گفت: پس همواره بر داود سخت می‌گرفت تا آنکه راضی شد از او به نه (۹) قنطار، عباس گفت: بار خدایا من نمیگیرم برای آن ثوابی را و من آنرا تصدق کردم بر گروه مسلمانها پس قبول کرد عمر ... و آنرا داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد.

صورت ششم:

از ابن عباس گوید: برای عباس خانه‌ای در کنار مسجد مدینه بود پس عمر بن خطاب گفت: بفروش آنرا یا ببخش بمن آنرا تا اینکه آنرا جزو مسجد نمایم پس او نپذیرفت، پس گفت میان من و خودت مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را حاکم قرار بده پس ابی بن کعب را قرار دادند پس او بنفع عباس قضاوت کرد، پس عمر گفت هیچکس از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جری‌تر از تو بر من نیست، پس ابی بن کعب گفت یا ناصح‌تر و خیرخواه‌تر از من بر تو نیست آنگاه گفت: ای امیر مومنین آیا نرسیده بتو حدیث داود بدرستیکه خداوند عز و جل امر کرد او را بساختن بیت المقدس پس داخل کرد در آن خانه زنی را بدون اذن او پس چون بجلو

ص: ۱۳۸

گیری مردان از آنزن رسید خدا منع کرد داود را از بناء و ساختن آن، داود گفت: ای پروردگار من اگر منع کردی مرا از ساختن آن پس آنرا در فرزندان من قرار بده، پس عباس گفت: آیا اینطور نیست که برای خود قضاوت کردی بآن و مال من گردید، گفت: آری گفت:

پس من تو را گواه میگیرم که من آنرا برای خدا قرار دادم.

بلاذری گوید: چون عثمان بن عفان خلیفه شد منازلی خرید و بمسجد توسعه داد و منازل اقوامی را گرفت و برای آنها بهاء و قیمت آنرا گذارد، پس آنها نزد خانه ضجه و ناله کردند، پس گفت: جز این نیست که حکم و ملایمت من بر شما را جری کرد بر من، مثل این کار را عمر کرد قبلا پس شما اقرار کردید و راضی شدید، سپس دستور داد همه آنها را زندانی کردند تا آنکه عبد الله بن خالد بن اسید شفاعت کرد درباره ایشان پس آنها را آزاد ساخت.

و طبری و غیر آن گویند: در سنه ۱۷ هجری عمر بن خطاب عمره کرد و مسجد الحرام را ساخت و در آن توسعه داد و بیست شب در مکه اقامت کرد و خراب کرد خانه‌های مردمی را از همسایگان مسجد که حاضر بفروش منازلشان نشدند و بهاء منازلشان را در صندوق بیت المال گذارد تا بعدها گرفتند. «۱»

(۱) تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۰۶، فتوح البلدان بلاذری ص ۵۳، سنن بیهقی ج ۶ ص ۱۶۸، مستدرک حاکم، کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۲۷، تذکره الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۷ تاریخ ابن شحنه حنفی حاشیه کامل ج ۷ ص ۱۷۶، الدر المنثور ج ۴ ص ۱۵۹، وفاء سمهودی ج ۱ ص ۳۴۱-۳۴۹.

ص: ۱۳۹

امینی (رحمه الله) گوید: گرفتن مجموع این روایات بما درسی میدهد که خلیفه عالم بحکم موقع توسعه دادن مسجد الحرام و مسجد النبی نبوده تا آنکه ابی بن کعب باو خبر داده و موافقت با ابی نمود در روایتش ابو ذر و مردی دیگر لکن او در موقع وسعت دادن بمسجد الحرام بخلاف روایت رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمود از جائیکه نمیدانست و عجیب تر از این عمل عثمان است و آن بعد از ظهور این سنت نبویه و علم بآن خانه‌های مردم را بزور گرفت و بمسجد افزود.

۸۱ سکوت خلیفه از حکم طلاق

از قتاده روایت شده که گفت عمر بن خطاب را از مردی پرسیدند که زنش را طلاق داده بود در جاهلیت دو طلاق و در اسلام یک طلاق، پس گفت: من تو را نه امر میکنم و نه نهی، پس عبد الرحمن گفت: لکن من تو را امر میکنم که طلاق تو در حال شرک ارزشی ندارد و چیزی نیست «۱».

عمر (خلیفه) نبود که دوری از امر و نهی کند در موقع حاجت و نیاز مسائل بشناخت حکم مسئله مگر برای عدم شناخت و ندانستگی و جهل و نادانی او کمتر از جهل و نادانی پسرش عبد الله بحکم طلاق در

(۱) کنز العمال ج ۵ ص ۱۶۱، منتخب الكنز در حاشیه مسند احمد ج ۳ ص ۴۸۲.

ص: ۱۴۰

حال حیض نیست و انتقام این را از او پدرش گرفت و از وی نفی صلاحیت برای خلافت را نمود در گفتگویی که میان او و ابن عباس جریان یافت و ما در جزو پنجم ص ۳۶۰ آنرا بازگو کردیم.

۸۲ رأی خلیفه در خوردن گوشت

از عبد الله بن عمر نقل شده که گوید: عمر میآمد کشتارگاه زبیر بن عوام ... در بقیع و در مدینه غیر از آن کشتارگاهی نبود پس میآمد و با او (دره) شلاق مخصوص او بود پس وقتی میدید مردی گوشتی خرید دو روز پی در پی او را با شلاقش میزد و میگفت آیا شکمت دو روز گرسنه مانده.

۲- از میمون بن مهران حکایت شده که مردی از انصار بعمر بن خطاب گذشت که گوشتی بدست گرفته بود پس عمر گفت باو: این چی، گفت: گوشت برای خانوادهام میبرم ای امیر مومنان گفت خوبست پس فردا باو گذشت و با او گوشت بود، پس باو گفت: این چی گفت گوشت اهل منست، گفت: خوبست، سپس روز سوم باو گذشت و با او گوشت بود پس گفت: این دیگه چی گفت ای امیر مومنان گوشت خانواده منست پس با شلاقش بر سر او زد آنگاه بالای منبر رفت و گفت: «ایاکم و الاحمرین اللحم و التبیذ» بر شما باد که از دو سرخی دوری کنید، گوشت و مشروب چونکه این دو تا فاسد کننده دین و

ص: ۱۴۱

تلف کننده مال است. «۱»

امینی (رضوان الله علیه) گوید: این فقه عجیبی است نمیشناسیم مفاد و معنای آنرا «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» «۲» بگو چه کسی حرام کرده زینتی را که خدا برای بنده گانش بیرون آورده و روزی های پاک و پاکیزه را و این جمع نمیشود با حدیثیکه از پیامبر بزرگ آمده از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله آقای خورشدها در دنیا و آخرت گوشت و آقای مشروبات در دنیا و آخرت آبست. «۳»

و آنچه که در روایت صحیحی از ابن عباس آمده از اینکه مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا من وقتی که گوشتی گیرم آمد آنرا توزیع و تقسیم بزنها میکنم و شهوت من تحریک میشود، پس گوشت را بر خودم حرام کردم، پس خداوند نازل فرمود ای کسانیکه ایمان آوردید حرام نکنید پاکهای آنچه که خدا بر شما حلال کرده بر شما و تجاوز از حد نکنید که خدا متجاوزین را دوست ندارد بخورید از آنچه که روزی شما نموده خدا که حلال و پاکیزه است «۴»

و بنا بر فرض کراهت در ادامه خوردن گوشت پس آیا دو روز یا سه روز پی در پی خوردن و ادامه دادن جرم و موجب تعزیر و

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۶۸، کنز العمال ج ۳ ص ۱۱۱ نقل از ابی نعیم، الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۲۴.

(۲) سوره اعراف آیه ۳۰.

(۳) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۵ ص ۳۵.

(۴) سوره مائده آیه ۸۹ - ۹۰.

ص: ۱۴۲

شکنجه بشلّاق عمریست و آیا مفسده و زیان گوشت بمفسده و زیان شراب حرام میرسد پس بوده باشد در آنوقت فاسد کننده دین و تلف کننده مال و اگر باین رأی عمل شود در اصناف و اقشار مسلمین هر آینه واجبست که شلّاق در حالی از احوال بیکار نباشد و مرتبا بر سر مسلمین آشنا شود.

۸۳ خلیفه و یهودی مدنی

از ابی الطفیل روایت شده که گوید: من حاضر شدم بر نماز بر ابی بکر صدیق سپس جمع شدیم بر عمر بن خطاب و با او بیعت کردیم و چند روزی ماندیم و بمسجد رفت و آمد میکردیم و پیش عمر میرفتیم تا آنکه او را امیر المومنین نامیدیم پس در بینیکه ما پیش او نشسته بودیم ناگاه یک یهودی از یهودیان مدینه پیش عمر آمد که یهودیها خیال میکردند او از فرزندان هارون برادر موسی بن عمران علیهما السلام است تا آنکه ایستاد در برابر عمر و گفت باو: ای امیر مؤمنان کدام یک شما داناتر به پیامبر شما و کتاب پیامبر شماست تا از او سؤال کنم از آنچه میخواهم پس عمر اشاره بعلی علیه السلام کرد و گفت: این اعلم و داناتر به پیامبر ما و قرآن پیامبر ماست.

یهودی گفت: آیا تو چنین هستی ای علی (ع): فرمود: به پرس از هر چه که میخواهی گفت من سؤال میکنم تو را از سه تا و سه تا و یکی علی علیه السلام فرمود و چرا نمیگوئی من میپرسم از تو از هفت چیز، یهودی گفت: از سه تای اوّل میپرسم اگر جواب درست

ص: ۱۴۳

دادی از سه تای دیگر و یکی میپرسم و اگر جواب ندادی یا غلط جواب دادی دیگر سؤالی نمیکنم.

علی علیه السلام باو فرمود: از کجا میدانی اگر پرسیدی و من تو را جواب دادم که خطا رفتم یا درست گفتم، گوید: پس یهودی دستی در آستین خود برد و کتاب کهنه‌ای بیرون آورد و گفت این کتاب میراث من از پدران و نیاکان منست باملاء و دیکته موسی و خط هارون و در آن این خصالستکه میخواهم از تو سؤال کنم، پس علی علیه السلام فرمود: قسم بخدا اگر جواب درست بتو دادم مسلمان میشوی یهودی بآنحضرت گفت: قسم بخدا اگر جواب درست دادی همین ساعت بدست تو مسلمان میشوم: علی علیه السلام فرمود: سؤال کن یهودی گفت: خبر بده بمن از اوّل سنگی که بر روی زمین گذارده شد و از اوّل درختیکه روی زمین روئیده شد و اوّل چشمه‌ایکه روی زمین جاری گردید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی بدرستی که اول سنگی که بر روی زمین نهاده شد یهود خیال میکند که صخره و قله بیت المقدس بود و دروغ گفتند آن حجر الاسود بود که آدم آنرا با خودش از بهشت بزمین آورد پس آنرا در رکن بیت الله الحرام قرار داد و مردم آنرا لمس میکنند و او را میبوسند و با آن تجدید عهد و پیمان میکنند در میان خودشان و خدا، یهودی گفت: گواهی میدهم بخدا قسم که تو راست گفتی.

علی علیه السلام باو فرمود: و اما اول درختیکه بر روی زمین روئیده شد یهود پنداشته که آن درخت زیتون بود و دروغ گفته و لیکن آن درخت خرما نوعی است (خرمای عجوه) که آدم آنرا از بهشت

ص: ۱۴۴

با خود بزمین آورد و کاشت پس اصل همه خرماها از عجوه است، یهودی گفت شهادت میدهم بخدا که راست گفتی.

فرمود: و اما اول چشمه‌ایکه بر روی زمین جاری شد یهود گمان کرده که آن چشمه‌ئی است که زیر صخره بیت المقدس است و دروغ پنداشته و لیکن آن چشمه حیات و آب زنده‌گیست که رفیق موسی (یوشع) ماهی نمک سود شور را فراموش کرد پیش آن و چون آب بماهی رسید زنده شد و در آب پرید و موسی و رفیقش عقب او را گرفتند تا بخضر رسیدند، پس یهودی گفت بخدا قسم که راست گفتی.

علی علیه السلام فرمود: سؤال کن گفت: مرا خبر بده از منزل محمد که در کجای بهشت است علی علیه السلام فرمود: منزل محمد از بهشت، بهشت عدن در میان بهشتها است نزدیکترین بهشتها بعرش خدای رحمن عز و جل است، یهودی گفت شهادت میدهم بخدا قسم که راست گفتی.

علی علیه السلام فرمود: به پرس، گفت: خبر بده مرا از وصی محمد در اهلش چه اندازه میماند بعد از آنحضرت و آیا میمیرد یا کشته میشود، علی علیه السلام فرمود: ای یهودی سی سال بعد از او میماند و رنگین میشود این از این و اشاره کرد بسر و محاسن مبارکش گوید: پس یهودی از جا پرید و گفت: شهادت میدهم ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله.

حافظ عاصمی در زین الفتی در شرح سوره هل اتی نقل کرده و در حدیث افتاده است چنانچه میبینی و در آن تصریح عمر است بر اینکه علی علیه السلام اعلم امت است به پیامبر آن و کتاب او، و موسی صاحب الوشیعه میگوید: عمر اعلم امت است علی الاطلاق بعد از

ص: ۱۴۵

ابی بکر، و الانسان علی نفسه بصیره، و آدمی بر خودش بیناتر است

۸۴ خلیفه اول کسیست که در فرائض میراث قائل بعول شد

از ابی عباس روایت شده گوید: اول کسیکه زیاد کرد فرائض ارث را عمر بن خطاب بود وقتیکه برای او فرائض پیچیده شد و دفع کرد بعضی را بر بعضی گفت: بخدا قسم نمیدانم کدامیک شما را خدا جلو انداخت و کدام را عقب و مرد پرهیزکاری بود، پس گفت نمیبینم چیز را که وسیع تر باشد برای من از اینکه مال را بر شما تقسیم کنم بحصّه‌ها و داخل کنم بر هر صاحب حقی آنچه داخل میشود بر آن از برگشت فریضه و زیاد شدن سهام.

و از عبید الله بن عبد الله بن عتبّه بن مسعود نقل شده که گوید: من و زفر بن اوس بن حدّثان وارد شدیم بر ابن عباس بعد از آنیکه نابینا شده بود و بازگو کردیم فرائض میراث را پس گفت شما خیال میکنید آنکه حساب ریگ روان را از جهت عدد دارد احصا نکند در مال نصف و نصف و ثلث را هر گاه نصف و نصف برود پس جای ثلث کجاست.

پس زفر باو گفت: ای پسر عباس اول کسیکه زیاد کرد فرائض را کی بود گفت: عمر بن خطاب بود گفت: و چرا، گفت: وقتیکه پیچیده میشد بر او و بعضی بر بعضی بار میشدند گفت: قسم بخدا نمیدانم چه کار کنم با شما، بخدا قسم نمیدانم کدامیک را خدا مقدم داشت و کدام را مؤخر، گفت: و من نمیبینم در این مال چیز را بهتر از این

ص: ۱۴۶

باشد که تقسیم کنم بر شما بحصّه‌ها و سهم‌های شما، سپس ابن عباس گفت: و قسم بخدا اگر مقدّم میداشت کسی را که خدا مقدم داشته و مؤخر میگذاشت کسی را که خدا عقبش انداخته فریضه زیاد نمیشد پس زفر باو گفت: و کدام مقدّم و کدام مؤخر است پس گفت هر فریضه‌ای که زایل نشود مگر بفریضه‌ای پس این آنستکه خدا مقدّم داشته و این فریضه شوهر است که برای او نصف است پس اگر زایل برع و $\frac{1}{4}$ شد چیزی از او کم نشود و زن برایش ربع $\frac{1}{4}$ است پس اگر از او زایل شود برمیگردد به هشت یک $\frac{1}{8}$ از او کم نمیشود و خواهران برایشان دو ثلث است و یک خواهر برایش نصف است پس اگر دخترها بر آنها داخل شود برای آنها ما بقی خواهد بود پس این گروه آنهایی هستند خدا تاخیرشان انداخته پس اگر بدهد کسی را که خدا فریضه او را مقدّم داشته کاملاً پس از آن تقسیم کند آنچه مانده میان کسانی که خدا عقبشان انداخته بسهام فریضه زیاد نشود پس زفر گفت باو: پس چه چیز تو را باز داشت که اشاره کنی باین رأی بر عمر گفت هیبت و رعب و خشونت او بخدا قسم. «۱»

و در اوائل سیوطی و تاریخ او ص ۹۳، و محاضره سکتواری ص ۱۵۲: نقل شده که عمر اول کسی بود که در فرائض قائل بعول شد.

امینی (قدس الله روحه) گوید: چی ممکنست که من بگویم

(۱) احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۰۹، مستدرک حاکم ج ۴ ص ۳۴۰، و آنرا صحیح دانسته و سنن کبری ج ۶ ص ۲۵۳ کنز العمال ج ۶ ص ۷.

بعد از قول خلیفه: قسم بخدا نمیدانم چه کار کنم بشما و قسم بخدا نمیدانم کدام را خدا جلو انداخته و کدام را عقب یا بعد از قول ابن عباس، و قسم بخدا اگر مقدّم داشته بود آنرا که خدا مقدّم داشته و مؤخر داشته بود آنرا که خدا مؤخر داشته بود فریضه سهامش زیاد نمیشد.

چگونه مردی دوری نمیکرد از قضاوت کردن در فرائض و حال آنکه اینست قول او: «وای بر شما در رأی دادن» و او کسیست که در خطبه اش میگفت بدانید که اصحاب رأی دشمنان سنن هستند احادیث آنها را خسته کرده که آنرا حفظ کنند پس فتوا برایشان دادند پس گم راه شدند و مردم را هم گمراه کردند بدانید که ما اقتدا کننده ایم نه مشروع کننده و ما پیروی میکنیم و بدعت نمیگذاریم گمراه نشویم مادامیکه متمسک باثر باشیم «۱» آیا چنین است اقتداء و پیروی کردن یا اینست آغاز و اوّل کار و بدعت گذاری در دین.

و چگونه جایز است برای مثل خلیفه که نداند فرائض را و حال آنکه اوست گوینده این جمله نیست جهلی مبعوض تر بسوی خدا و نه مضرتر برای جامعه مسلمین از جهل امام و کودانی او. «۲»

و چطور اشغال میکرد میدان و مجلس قضاوت را پیش از آنکه تفقه در دین خدا کند و حال آنکه اوست گوینده تفقهوا قبل ان تسودوا، تفقه کنید و فقه و احکام دین بیاموزید پیش از آنکه رئیس

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۷.

(۲) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۶۱.

شوید و بزرگی کنید. «۱»

۸۵ اجتهاد عمر در تقسیم کردن و مصادره کردن اموال عمّالش

او اوّل کسی بود که شرکت کرد با عمّال و نصف کرد اموال ایشانرا. «۲»

۱- از ابی هریره گفت: عمر بن خطاب مرا عامل و فرماندار بحرین کرد پس برای من دوازده هزار جمع شد پس چون مرا عزل کرد و من وارد بر عمر شدم بمن گفت: ای دشمن خدا و دشمن مسلمین یا گفت و دشمن کتاب خدا، دزدی کردی مال الله را گفت:

گفتم: من دشمن خدا و مسلمین، یا گفت دشمن کتاب او نیستم، و لیکن من دشمن کسی هستم که دشمن خدا و مسلمین باشد و لکن اسبھائی بچه آوردند و سھامی جمع شد، گفت: پس از من دوازده هزار گرفت و چون نماز صبح را خواندم گفتم: اللهم اغفر لعمر خدایا عمر را ببخش تا آنکه بعد از آن گفت: ای ابو هریره آیا عامل نمیشوی گفتم: نه، گفت: برای چه، بتحقیق که عامل شد کسیکه بهتر از تو بود یوسف گفت مرا قرار بده بر گنجینه‌های زمین، پس گفتم: یوسف پیامبر فرزند پیامبر بود و من ابو هریره پسر امیّه هستم و از شما میترسم از سه چیز و دو چیز گفت: پس چرا نگفتی: پنج

(۱) صحیح بخاری باب اغتباط در علم ج ۱ ص ۳۸.

(۲) شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۱۳.

ص: ۱۴۹

چیز، گفتم: میترسم که بر پشتم بزنی و آبرویم را به بری و مالم را بگیری و کراحت دارم که بگویم بدون حکم و حکم کنم بدون علم.

عمر طلبید ابو هریره را و باو گفت: دانستی که تو را من عامل بر بحرین گردانیدم و حال آنکه تو نعلین و کفش نداشتی پس از آن بمن رسید که تو اسبھائی خریده‌ای بهزار و ششصد دینار گفت: برای ما اسبھائی بود که کره زائیده و هدایائی بود که مردم میدادند که ملحق بآن شد، گفت: من برای تو حساب کردم روزی و مخارجت را و این زیادیت آنرا بده گفت: برای تو نیست، گفت: آری بخدا قسم که پشتت را بدرد میآورم سپس برخاست بسوی او با شلاقش و او را چنان محکم زد تا آنکه خون جاری شد آنگاه گفت: بیار آنها را گفت:

من آنرا نزد خدا حساب کردم (یعنی در راه خدا دادم) گفت:

این است اگر از حلال گرفتی آنرا بمیل و رغبت پرداختی، یا از دورترین نقاط بحرین مردم برای تو آوردند نه برای خداست و نه برای مسلمانها امیمه تو را نزائیده مگر برای خرچرانی و امیمه ما در ابو هریره بود.

۲- سعد بن ابی وقاصّ که باو میگفتند: مستجاب، برای قول پیامبر صلی الله علیه و آله: به پرهیزد دعاء سعد را، پس چون عمر مال او را نصف کرد سعد باو گفت: هر آینه من تصمیم گرفتم، عمر باو گفت بانیکه نفرین کنی مرا، گفت: بلی، گفت: در این موقع نیایی مرا بدعا کردن پروردگارم بدبخت.

و بلاذری در فتوح البلدان ص ۲۸۶ نقل کرده از ابن اسحاق گوید: بنا کرد سعد بن ابی وقاصّ عمارتی چند طبقه و برای آن دری از چوب قرار داد و اختصاص داد بر قصرش درب مخصوصی منبت کاری شده

ص: ۱۵۰

بطلا و نقره، پس عمر بن خطاب برانگیخت محمد بن مسلمه انصاریرا تا آنکه درب عمومی و خصوصی را سوزانید و سعد را وا داشت در مساجد کوفه پس سعد نگفت درباره عمر مگر خیر.

و سیوطی گوید: فرمانداد عمر عمّالش را پس نوشتند اموالشانرا از جمله سعد بن ابی وقاص پس نصف مالشان را گرفت.

۳- وقتیکه عزل کرد عمر ابو موسی اشعیرا از بصره نصف کرد اموال او را.

۴- نوشت عمر بن خطاب بعمر و بن عاص و او فرماندار عمر بر مصر بود، از عبد الله عمر بن خطاب بعمر و بن عاص: سلام علیک:

بتحقیق بمن رسیده که شایعه‌ای برای تو منتشر شده که دارای اسب و شتر و گاو و گوسفند و برده‌گانی شده‌ای و خاطر من هست پیش از این تو مالی نداشتی پس بنویس برای من از کجا این اموال را آوردی و آنرا کتمان نکن.

پس عمرو بن عاص باو نوشت: بسوی عبد الله امیر مؤمنین سلام علیک، پس من شکر و سپاس میگذارم بتو خدائی را که جز او خدائی نیست، اما بعد: پس نامه امیر مؤمنین رسید بمن که در آن یاد شده آنچه برای من شایع شده و اینکه او مرا میشناخت که پیش از این من مالی نداشتم و من اعلام میکنم امیر مومنان را که من در زمینی هستم که نرخ در آن ارزان و من علاج میکنم از حرفه دام داری و زراعت آنچه که اهل آن علاج میکنند و در روزی امیر مومنین توسعه است، بخدا قسم اگر خیانت با تو حلال بود من بتو خیانت نمیکردم، پس ای مرد کوتاه کن که برای حسبهائی هست که آن بهتر از عمل کردن برای توست اگر برگردیم بآن زنده‌گی خواهیم کرد بآن، و قسم بجان خودم که در

ص: ۱۵۱

پیش تو کسیستکه زنده‌گی او مذموم است و حال آنکه مذمتی برای او نیست پس بدرستیکه مرا اینطور بود و من قفلی تو را نگشودم و در عمل تو شرکت نکردم.

پس عمر به او نوشت

اما بعد: پس بدرستیکه من بخدا قسم نیستم از آن افسانه‌هاییکه نوشتی و ترتیب کلام دادن در غیر مورد تو را بیناز نکند که خود را تزکیه و تبرئه کنی و من برانگیختم بسوی تو محمد بن سلمه را پس نصف کند مال تو را پس بدرستیکه شما فرمانداران نشسته‌اید بر چشمه‌های مال عذر و بهانه‌ای شما را مستثنی نمیکند جمع میکنید برای فرزندانان و مهیا میکنید برای خودتان اما قطعا شما برای خودتان بدنامی جمع میکنید و آتش را بارث میرید و السلام.

پس چون محمد بن سلمه بر او وارد شد عمرو برای او غذای فراوانی ترتیب داد پس محمد بن سلمه امتناع کرد از خوردن چیزی از آن، پس عمرو باو گفت: آیا حرام میدانی غذای ما را پس گفت اگر غذای میهمانی را پیش من گذارند میخورم آنرا و لیکن غذائی پیش من گذاردی که آن مقدمه شر است بخدا قسم آبهم پیش تو نمیآشامم، پس بنویس برای من هر چیز را که

برای تو است و آنرا پنهان نکن، پس تقسیم کرد تمام اموالش را تا آنکه یکجفت کفش باقی ماند پس یکی از آن دو را گرفت و دیگری را گذارد پس خشمناک شد عمرو بن عاص و گفت: ای محمد بن سلمه خدا زشت و بدنام کند زمانی را که عمرو بن عاص برای عمر بن خطاب در آن فرمانداری کرد بخدا قسم من میدیدم خطاب را که پشته‌ای از هیزم روی سرش حمل میکند بر سر پسرش هم مثل آنست از آن پدر و پسر نبود مگر در بردیکه

ص: ۱۵۲

بمچ دست نمیرسید، و بخدا قسم عاص بی وائل نبود که راضی شود پیوشیدن لباس دیباجیکه بطلا مزین شده باشد.

محمد باو گفت: ساکت شو بخدا قسم عمر از تو بهتر است و اما پدر تو و پدر او هر دو در آتش هستند و قسم بخدا اگر نبود زمانیکه تو در آن پیشی گرفتی هر آینه نمیگذاردم عاقل گوسفندیکه فراوانی آن تو را مسرور کند و نوزادان آن تو را خوشحال نماید، پس عمرو گفت: این سخنان من نزد تو امانت خداست و بعمر بازگو نکن

۵- ابو سفیان معاویه را دیدن کرد پس چون برگشت از پیش او وارد بر عمر شد پس عمر گفت: اجازه بده بما ابو سفیان، گفت:

چیزی بما نرسیده که تو را بآن اجازه بدهیم پس عمر انگشتی او را گرفت و آنرا برای هند (زن ابو سفیان) فرستاد و بفرستاده گفت:

بهند بگو ابو سفیان میگوید بنشانی انگشتی نگاه کن آن دو خرجین را که آوردم و بتو سپردم آنها را حاضر کن پس انقدر توقف نکرد عمر که دو خرجینکه در آن ده هزار درهم بود آوردند پس عمر آنها را انداخت در بیت المال، و چون عثمان خلیفه شد آنها را برگردانید بابی سفیان پس ابو سفیان گفت من نمیگیرم مالی را که عمر آنرا بر من عیب گرفت و مرا بآن سرزنش کرد.

۶- چون عمر بن خطاب عتبه بن ابی سفیان را والی طائف و صدقات آن نمود سپس او را معزول کرد باو در بعضی از راهها برخورد کرد و با او سی هزار درهم پول دید پس باو گفت: این پولها را از کجا آوردی گفت: بخدا قسم این نه برای تو است و نه برای مسلمانها و لیکن این مالیست بیرون میروم با آن برای خریدن مزرعه‌ای، پس عمر گفت: عامل و فرماندار خود را با او مالی یافتیم

ص: ۱۵۳

نیست راهی برای آن مگر بیت المال و آنرا از او گرفت پس چون عثمان خلیفه شد بابی سفیان گفت: آیا برای تو در این مال نیازی هست پس بدرستیکه من نبینم برای گرفتن پسر خطاب در آن راهی و جهتی را، گفت بخدا قسم که برای ما بآن نیاز است و لیکن رد نکن تو فعل کسیکه پیش از تو بوده پس برگرداند بر تو کسانیکه بعد از تو خواهند آمد.

۷- روزی عمر گذشت بساختمانی که با سنگ و کچ میساختند پس گفت: این بنا مال کیست گفتند: مال حاکمی از حکام تو در بحرین است، پس مصادره کرد مال او را و میگفت برای من بر هر خیانتکاری دو امین است آب و گل.

۸- عمر فرستاد بسوی ابی عبیده: که اگر خالد خودش را تکذیب کرد پس او فرماندار است بر آنچه که بر او بوده و اگر تکذیب نکرد خودش را پس او معزول است پس عمامه‌اش را بردارد و آنرا دو بخش و قسمت کند، پس تکذیب نکرد خودش را پس ابو عبیده مالش را تقسیم کرد تا آنجا که یکتای نعلینش را هم گرفت و یکتای دیگر را برای او گذارد و خالد میگفت سمعا و طاعه لامیر المؤمنین شنیدم و مطیعم امیر مومنان را.

و بگوش عمر رسید که خالد ده هزار دینار یا درهم باشعث بن قیس داده که قصد کرده بود احسان کردن باو را پس فرستاد بسوی ابو عبیده که بالای منبر رود و خالد را جلوی خود نگاهدارد و کلاه و عمامه او را از سرش بردارد و او را بعمامه‌اش ببندد که اگر ده هزاریکه باو داده از مالش بوده پس اسراف کرده و اگر از مال مسلمین بوده پس آن خیانت بوده.

ص: ۱۵۴

پس چون خالد وارد بر عمر شد باو گفت: از کجا این توانگری را پیدا کردی که ده هزار دینار از آنرا بعنوان جایزه میدهی، گفت از انفال و دو سهم، عمر گفت آنچه بر نود هزار زیاد باشد آن برای دوست پس ارزیابی کرد اموال و عروض آنرا و از آن بیست هزار گرفت سپس باو گفت: قسم بخدا که تو برای من بزرگواری و براستیکه تو حبیب منی و بعد از امروز برای من بر چیزی عمل نخواهی کرد و شهرها نوشت، که من خالد را از روی خشم یا ترس و بخلی و خیانتی معزول نکردم و لیکن مردم فریفته او شدند پس دوست داشتم که بدانند که براستیکه خدا فاعل ما یشاء و اوست که هر کار را میکند.

حلبی در سیره ج ۳ ص ۲۲۰ گوید: و اصل و ریشه عداوت میان خالد و آقای ما عمر بنا بر آنچه را که شعبی حکایت کرده این بود که در جوانی با هم کشتی گرفتند و خالد پسر دائی عمر بود پس خالد عمر را زمین زد و ساق پایش شکست پس معالجه کرد و بست تا خوب شد و چون بخلافت رسید اوّل کاری که کرد عزل خالد بود و گفت هرگز نباید متولی عملی و کاری برای من باشد و از این جهت فرستاد بسوی ابو عبیده که اگر خالد خودش را تکذیب کند ...

و ابن کثیر آنرا در تاریخ خود ج ۲ ص ۱۱۵ یاد کرده است.

و طبری در تاریخش از سلیمان بن یسار نقل کرده که گفت:

عمر هر وقت که بر خالد میگذشت، میگفت: ای خالد مال الله را از زیر نشیمنگاهت بیرون آر، پس میگفت: قسم بخدا از مال خدا چیزی پیش من نیست و چون اصرار کرد بر او خالد باو گفت: ای امیر مومنان ارزش آنچه در سلطنت و خلافت شما بدست آوردم چهل هزار درهم نیست، پس عمر گفت: من بچهل هزار درهم از تو گرفتم، گفت:

ص: ۱۵۵

باشد آن مال تو، عمر گفت: گرفتم آنرا و برای خالد مالی نبود جز اسباب و وسائل زنده‌گی و برده‌گانی که آنرا ارزیابی کردند پس قیمتش بهشتاد هزار درهم رسید پس عمر آن را نصف کرد و چهل هزار باو داد و مال را گرفت و پس بعضی باو گفتند: ای امیر مومنان، اگر برگردانی بخالد مالش را بهتر است، و گفت: جز این نیست که من تاجر مسلمین هستم و قسم بخدا که هرگز برنگردانم باو و عمر خیال میکرد که با این عملش تلافی زمین خوردنش را از خالد نموده و جبران شکست پایش شده و دلش خنگ شده است.

و در تاریخ این کثیر ج ۷ ص ۱۱۷ یاد شده: که عمر بعلى عليه السلام، بعد از مرگ خالد، گفت: پشیمان شدم بر آنچه که از من بخالد شده بود و گفت خدا رحم کند ابو سفیان (خالد) را هر آینه ما بودیم که گمان میکردیم درباره او چیزهایی را که نبود.

م- و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۱۱۵ یاد کرده از محمد بن سیرین که گفت خالد وارد بر عمر شد و پیراهن حریری در برداشت پس عمر باو گفت: این چی ای خالد، پس گفت و چه عیبی دارد ای امیر مؤمنان، آیا عبد الرحمن بن عوف حریر ننوشید، گفت: و تو مثل ابن عوفی و برای تو مثل آنچه برای ابن عوف باشد، من حکم کردم بر هر کس که در این خانه است اینکه هر یک از ایشان بگیرد هر چه بدست او میرسد از آن، گفت: پس حاضرین ریختند و پیراهن ابریشمی خالد را پاره کردند تا چیزی از آن باقی نماند.

و بلاذری یاد کرده جمعی از حکام را که عمر بن خطاب اموالشان را مصادره و تنصیف کرد حتی یک لنگه نعلین او را گرفت و تای دیگر را برای او گذارد و ایشان حکام والیان زیرند.

ص: ۱۵۶

۱- ابی هریره دوسی والی بحرین.

۲- سعد بن ابی وقاص والی کوفه و بانی آن.

۳- ابو موسی اشعری والی بصره.

۴- عمرو بن عاص بن وائل سهمی والی مصر (وزیر مشاور معاویه)

۵- ابو سفیان بن حرب بن امیه ...

۶- عتبه بن ابی سفیان والی طائف و متولی صدقان آن.

۷- عاملی از عمال او در بحرین ...

۸- خالد بن ولید عامل و والی ابو بکر در بعضی از نواحی (تا خالد را مصنف ره مشروحا یاد کرده).

۹- ابو بکره نفع بن حرث بن کلدہ ثقفی.

۱۰- نافع بن حرث بن کلدہ ثقفی برادر ابو بکر.

۱۱- حجاج بن عتیک ثقفی والی فرات.

۱۲- جزء بن معاویه عموی احنف که والی بر سرق بود.

۱۳- بشر بن محتفز والی جندی شاپور (اهواز).

۱۴- ابن غلاب خالد بن حرث از بنی دهمان متصدی بیت المال اصفهان.

۱۵- عاص بن قیس بن صلت سلمی والی منادر.

۱۶- سمره بن جندب والی بر بازار اهواز.

۱۷- نعمان بن عدی بن نضله الکعبی عامل دهات دجله.

۱۸- مجاشع بن مسعود سلمی داماد بنی غزوان والی بر زمین بصره و صدقات آن.

۱۹- شبل بن معبد بجلی احمسی متصدی دریافت غنائم

ص: ۱۵۷

جنگی.

۲۰- ابو مریم بن محرش حنفی والی رام هرمز.

و این گروه را ابو المختار یزید بن قیس در شعریکه تقدیم عمر بن خطاب کرده یاد نموده گوید:

فانت امین الله فی النهی و الامر

ابلق امیر المؤمنین رساله

برسان بامیر مؤمنان پیام مرا که تو امین خدا هستی بر امر و نهی.

و انت امين الله فينا و من يكن

امينا لربّ العرش يسلم له صدري

و تو ايمن خدا در ميان مائي و كسيكه امين صاحب عرش باشد سينه من براي او تسليم است.

فلا تدعن اهل الرساتيق و القرى

يسغون مال الله في الادم و الوفى

پس ول نكن اهل دهكده‌ها و دهات را كه مال الله را خرج كنند در خورد و خوراك و پس انداز كردن.

فارسل الى الحجاج فاعرف حسابه

و ارسل الى جزء و ارسل الى بشر

پس بفرست بسوى حجاج (بن عتيك) و حساب او را بررسى كن و بفرست بسراغ جزء (بن معاويه) و بسوى بشر (بن محتضر).

و لا تنسيّ النافعين كليهما

و لا ابن غلاب من سراة بنى نصر

و البته فراموش نكن هر دو نافع را (نافع بن حرث و نفيع

ص: ۱۵۸

بن حرث) و نه اين غلاب از برده‌گان بنى نصر را.

و ما عاصم منها بصفر عبابه

و ذاك الذى فى السوق مولى بنى بدر

و نيست عاصم را تهى دستى عيب و نقصى چونكه كسيستكه در بازار غلام بنى بدر بود.

و ارسل الی نعمان و اعرف حسابہ

و صهر بنی غزوان اُتی لذو خبر

و بفرست پیش نعمان (بن عدی) و حسابش را و ارسی کن و بسراغ (مجاشع) داماد بنی غزوان که من از او آگاهی دارم.

و شبلا فسله المال و ابن محرش

فقد کان فی اهل الرساتیق ذا ذکر

و شبیل (بن معبد) را بخواه و از مال الله از او سؤال کن و نیز از (ابو مریم) پسر محرش که در میان اهل دهات زبانزد بود.

فقا سمهم اهلی فداؤک اَنهم

سیرضون ان قاسمتهم منک بالشرط

پس تقسیم کن با ایشان خاندانم قریان تو باد که ایشان اگر تقسیم کردی از تو بنصف راضی خواهند شد.

و لا تدعونی للشهاده اَنّی

اغیب و لکنّی اری عجب الدهر

ولی مرا برای شهادت نخواه که من غیبت میکنم و لیکن میبینم شگفتی روزگار را.

نؤوب اذا آبوا و نغزو اذا غزوا

فانی لهم و فر و لسنا اولی وفر

ص: ۱۵۹

ما آماده میشویم هر گاه آنها آماده شوند و جنگ میکنیم هر وقت آنها بجنگند پس من برای آنها ذخیره‌ام و حال آنکه صاحب اندوخته نیستیم.

اذا التاجر الداری جاء بناره

من المسک راحت فی مفارقهم تجری

هر گاه تاجر سیار و دوره‌گردی یک خیک از مشک بیاورد بوی آن در سر رهگذرها جاری شود.

م- پس عمر تقسیم کرد اموال این گروه را پس نصفی از اموالشان را گرفت نعلی بنعل و در میان ایشان ابو بکر بود و گفت: من بر نمی‌گردانم چیز را بتو پس عمر گفت: برادر تو عامل بیت المال و مالیات قبیله بتو مالی داده که بآن تجارت کنی پس از او ده هزار گرفت و گفته‌اند که با او مناصفه کرد و نصف مالش را گرفت.

۲۱- و مصادره کرد اموال حرث بن وهب یکی از بنی لیث بکر بن کنانه را و باو گفت چه شد شتران و برده‌گانی را که بصد دینار فروختی، گفت در مخارجی که مرا بود صرف کردم پس در آن تجارت کردم، گفت: و اما قسم بخدا که تو را برای تجارت نفرستادیم، زود آنرا بده گفت: اما بخدا قسم بعد از این برای تو کار نخواهم کرد عمر هم گفت: منهم بخدا قسم بعد از تو را بکار نخواهم گرفت «۱».

(۱) فتوح البلدان بلاذری ص ۹۰، ۲۲۶، ۳۹۲، تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۶، ۲۰۵، العقد الفرید ج ۱ ص ۱۸، ۲۱، معجم البلدان ج ۲ ص ۷۵، صبح الاعشی ج ۶ ص ۳۸۶، ۴۷۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۵۸ ص ۳، ۱۰۴، سیره عمر ابن جوزی ص ۴۴، تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۱۸، ۱۱۵، ج ۸ ص ۱۱۳، سیره حلبی ج ۳ ص ۲۲۰، ۳۸۴، ۶۷۶، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۹۶، الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۸۰.

ص: ۱۶۰

امینی (نور الله مرقد) گوید: من نمیدانم اگر بینه پیش خلیفه اقامه شود بر اینکه این اموال اختلاس و سرقت از بیت المال مسلمین بوده پس چرا تماشش را صادر نکرد و اگر خیال کرده که اینجا اموال مملوکه بوده برای ایشان پس آیا معقولست که مقدر کند این را در تمام ایشان بنصف آنچه در دست ایشانست حتی نعل و کفش را و این یکی از روش‌های و سیره او محسوب شود.

سعید بن عبد العزیز گوید: عمر بود که قسمت میکرد باعمالش نصف آنچه بدست آورده بودند «۱» و اگر بینه‌ای بر این اقامه نشده پس چگونه بلند کرد و کوتاه نمود دستهای مردم را از آنچه در تصرف آنها بود و رد کرد ادعاهای ایشانرا باینکه از سود تجاره یا نتاج اسبشان یا منافع زراعتشان یا قیمت ملکشان بوده و برای چه ایشانرا محاکمه در این کار نکرد بحاضر کردن شهود و دقت در قضیه و ملزم بجرمه کرد بصرف سوء ظن و تهمت و حال آنکه «ید المسلم» دست مسلمان از امارات و علائم ملکیت است و ادعاء بودن معارض او مسموع و قابل قبولست و اگر چنین نباشد برای مسلمین بازاری بر پا نخواهد ماند.

بنا بر این ظاهر حال این گروه از صحابه‌ایکه جریمه شدند و اموالشان مصادره شد بمقتضای فقه خلیفه ایشان دزدانی هستند که

(۱) اصابه ج ۲ ص ۴۱۰.

ص: ۱۶۱

بزشت‌ترین دزدیها سرقت کرده‌اند برای اینکه دزد در بیشتر اوقات دزدی نمیکند مگر از یکنفر یا دو نفر یا بیشتریکه انگشت‌شمار باشد لیکن این جماعت بحکم این مصادره و مناصفه دزدانی از مال همه مسلمین هستند و پیش از این قضیه و بعدها امین ایشان بودند بر نفوس مسلمین و اعراض و اموال و احکامشان بعمل قرار دادندشان بر شهرها و بنده‌گان غیر اینکه در میان ایشان کسانی بودند که بعد از پرداخت جریمه خود را بر کنار کشید و دیگر زیر بار عمر نرفت، آیا صحیح است ایشان دزد و مختلس بودند، من نمیدانم یا آیا درست است که ایشان همگی عادل و پرهیزگار بودند، نیز بنده نمیدانم.

۸۶ خلیفه در خریدن شتر

از انس بن مالک روایت شده که گوید: یکنفر اعرابی با شتریکه مال او بود آمد که آنرا بفروشد پس عمر آمد پیش او و چونه میزد پس شروع کرد عمر یکی یکی شترانرا با پایش میزد تا اینکه شتر برانگیزد و عمر ببیند که پاهای شتر چگونه است، پس اعرابی مرتب میگفت بی پدر شتر مرا ول کن و عمر را گفته اعرابی منتهی نمیکرد که این کار را بدونه دونه شترها نکند پس اعرابی بعمر گفت: من خیال میکنم که تو مرد بدی هستی، پس چون از آن فارغ شد شترها را خرید و گفت آنها را بران و قیمتش را بگیر، پس اعرابی گفت: نمی‌رانم مگر آنکه جهاز و پلاسه‌ای آنها را بردارم، عمر گفت من آنها را با جهاز و پلاس خریدهام پس آنها هم مال منست چنانچه خریدهام اعرابی گفت

ص: ۱۶۲

شهادت میدهم که تو مردی بدی هستی، پس در آن میان که آنها نزاع میکردند علی علیه السلام آمد، پس عمر گفت راضی هستی باین مرد که میان من و تو قضاوت کند، اعرابی گفت: آری، پس برای آن حضرت قصه را بازگو کردند، پس علی علیه السلام فرمود: ای امیر مؤمنان اگر شرط کردی بر او که با پلاس و جهازشان بخری پس آنها مال شماست، چنانچه شرط کردی و گر نه متاعش را آرایش میدهد به بیشتر از قیمتش پس پلاسه‌ها و جهازهایشانرا از آنها برداشت و آنها را اعرابی راند و عمر پول شتران را باو داد «۱».

خداوند امیر المؤمنین علی علیه السلام را از طرف اعرابی بهترین پاداش را دهد که در آنروز برای او حفظ کرد پلاس و پالان شترهایش را از اینکه بدون عوض و قیمت بگیرد و اما حل کردن مشکله عمل خلیفه و فقه او را در این مقام پس آنرا موکول میکنیم به نظر کاوش پژوهنده آزاد.

از سعید بن مسیب روایت شده که گوید: مردی اجازه خواست از عمر بن خطاب در رفتن به بیت المقدس، پس باو گفت برو و آماده شو و هر گاه آماده شدی مرا خبر کن پس چون تجهیز سفر کرد آمد

(۱) کنز العمال ج ۲ ص ۳۳۱، منتخب الکنز حاشیه مستند احمد ج ۲ ص ۲۳۱.

ص: ۱۶۳

نزد او پس عمر با گفت عوض آن بعمره برو، گوید و عبور کرد باو دو مرد در حالیکه شتران صدقه را بازديد میکرد، پس بآن دو مرد گفت از کجا میائید، گفتند: از بیت المقدس، پس آنها را با شلاق زد و گفت: آیا حج است مانند حج بیت الله الحرام، گفتند: ما از آنجا عبور میکردیم. «۱»

امینی (رحمه الله) گوید: که بیت المقدس یکی از سه مسجدیست که باید برای زیارت آن شد رحال کرد و قصد زیارت و نماز خواندن در آنرا نمود، لیکن خلیفه از نظرش رفته این خبرهایی که از پیامبر رسیده و نشنیده آنها را از آنحضرت صلی الله علیه و آله یا حفظ نکرده یا فراموش کرده پس منع نمود آنمردی را که آماده زیارت آن بود و از او اجازه خواسته بود و شلاقش را بلند کرده و بر سر آن دو مرد کوبیده بود که از زیارت آن آمده بودند پس آنها از ترس اظهار کردند که ما از آنجا عبور کردیم و گذشتیم، و بر تو است صراحت احادیث این باب که آنرا بخوانی و تعجب کنی.

۱- از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«لا یشد الرجال الا الى ثلاثه مساجد المسجد الحرام، و مسجدی هنا و المسجد الاقصی

. شایسته نیست که شد رحال شود و رنج مسافرت را دید مگر برای سه مسجد ۱- مسجد الحرام ۲- این مسجد من ۳- مسجد الاقصی (بیت المقدس).

(۱) از رقی نقل کرده آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۷ ص ۱۵۷ یاد شده.

ص: ۱۶۴

مدارک آن:

آنرا احمد امام حنبلی ها نقل کرده در مسندش ج ۲ ص ۲۳۸ ۲۷۸ و بخاری در صحیحش چنانچه در سنن کبری ج ۵ ص ۴۴ و مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۹۲ و دارمی در سننش ج ۱ ص ۲۳۰ و ابو داود در سننش ج ۱ ص ۳۱۸ و ابن ماجه

در سنن ج ۱ ص ۴۳۰ و نسائی در سنن ج ۲ ص ۳۷ و بیهقی در سنن ج ۵ ص ۲۴۴ و بغوی در مصابح ج ۱ ص ۴۷ و هیثمی گوید در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳ روایت کرد آنرا احمد و بزّار و طبرانی در کبیر و اوسط و رجال احمد همه مورد اعتماد و وثوق میباشند.

لفظ دیگر ابی هریره:

البته فقط باید مسافرت نمود برای سه مسجد، مسجد کعبه و مسجد من و مسجد ایلیا، مسلم آنرا در صحیح ج ۱ ص ۳۹۲ و بیهقی در سنن ج ۵ ص ۲۴۴ نقل کرده.

امینی (قدس الله سره) گوید: ایلیا اسم شهر بیت المقدس است بعضی گفته‌اند معنایش بیت الله است، ابو علی (طبرسی) گوید: و بیت المقدس را ایلیا نامیده‌اند.

بقول فرزددق شاعر که میگوید:

و بیتان بیت الله نحن و لاته و قصر با علی ایلیاء مشرف

و دو بیت خانه خدایند که ما والیان آن هستیم و قصری به بالاترین نقطه شهر ایلیاء مشرف است.

ص: ۱۶۵

۲- از علی امیر المومنین علیه السلام بلفظ اول ابی هریره طبرانی آنرا نقل کرده چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳ یاد شده است.

۳- از عبد الله بن عمر بلفظ اول ابو هریره.

بزّار آنرا نقل کرده و هیثمی در مجمع ج ۴ ص ۴ گوید راویان آن مردان درستی هستند و در لفظ دیگری برای اوست.

شدّ رحال نشود و بار سفر بسته نگردد مگر برای زیارت سه مسجد: ۱- مسجد الحرام، ۲- مسجد مدینه، ۳- مسجد بیت المقدس.

طبرانی در کبیر و اوسط آنرا نقل کرده و هیثمی در مجمع گفته راویان آن همگی مورد اعتمادند.

۴- از عبد الله بن عمرو بن عاص بطور انتساب روایت شده: که سلیمان بن داود علیها السلام وقتی که بیت المقدس را بنا کرد از خدای عز و جل سه خصلت تقاضا کرد: ۱- قضاوتیکه مصادف و موافق با حکم الله باشد پس خدا باو داد، ۲- حکومت و

سلطنتیکه به هیچکس مثل آنرا نداده باشد بعد از او، پس خدا باو داد ۳- از خدای عز و جل خواست موقعیکه از بناء مسجد فارغ شد هیچکس نیاید آنرا که در آن نماز بخواند مگر آنکه از گناهانش بیرون رود مثل روزیکه از مادرش دنیا آمده.

ابن ماجه آنرا در سنن ج ۴ ص ۴۳۰ و نسائی در سنن ج ۲ ص ۳۴ نقل کرده است.

۵- از ابی سعید خدری بطور نسبت روایت شده: که سزاوار نیست برای رونده‌ای که با روینه خود را ببندد بسوی مسجدی که در

ص: ۱۶۶

آن نماز بخواند جز مسجد الحرام و مسجد الاقصی و این مسجد من

احمد آنرا در مسندش ج ۳ ص ۶۴ نقل کرده اول ابی هریره در ج ۳ ص ۷، ۴، ۳، ۵۱، ۷۷، ۷۸، و در صفحه ۴۵ بدل مسجد الاقصی، مسجد بیت المقدس، و بلفظ ابی هریره نقل کرده آنرا از ابی سعید، بخاری در صحیحش ج ۳ ص ۲۲۴ در باب روزه روز عید قربان و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۶۷ و ابن ماجه در سنن ج ۱ ص ۴۳۰ و خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح ص ۶۰.

۶- از ابی جعد ضمیری بطور نسبت روایت شده: شدّ رحال نشود ... بلفظ اول ابی هریره. آنرا بزّار و طبرانی در کبیر و اوسط روایت کرده و راویان آنرا تمامی مردان درستی بودند چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۴ یاد شده است.

۷- از بصره بن ابی بصره غفاری بطور نسبت روایت شده وسائل نقلیه را بکار نیندند مگر برای سه مسجد مسجد الحرام و این مسجد من و مسجد ایلیاء یا بیت المقدس، مورد تردید است که کدام از آن را گفته. بغیة الوعاة ص ۴۴۴.

م- ۸- از میمونه برده و کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله گوید:

ای رسول خدا ما را فتوا بده در بیت المقدس، فرمود: زمین محشر و زنده شدنست در روز رستاخیز بروید بانجا و در آن نماز بخوانید که نماز در آن مانند هزار نماز در غیر آنست، گفتم: آیا چه میفرمائی اگر توان حرکت بسوی آنرا نداشتم، فرمود: روغن زیتونی بفرست که در چراغ آن ریخته و روشن شود (چراغی برای آن اهداء و پیشکش کن) پس کسیکه این کار را کند مثل آنستکه آنجا آمده باشد.

ابن ماجه در سنن ج ۴ ص ۴۲۹ و بیهقی در سنن ج ۲

ص: ۱۶۷

ص ۴۴۲ نقل کرده.

این جمله‌ای از اخباری بود که درباره بیت المقدس و نماز خواندن در آن وارد شده و خداوند سبحان سیر داد در شب بنده مصطفی خود صلی الله علیه و آله را از مسجد الحرام بمسجد الاقصی و صحابه بقصد نماز خواندن در مسجد آن مسافرت بآنجا می‌کردند چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۴ و حافظ ابن عساکر کتاب مستقلى درباره آن تألیف کرده و نام آنرا (المستقصی فی فضائل مسجد الاقصی) گذارده است.

و هر گاه ما چشم‌پوشی از این احادیث هم کنیم پس براستی که شد رحال و بار بستن بسوی هر یک از مساجد از مباحات اولیه‌یست که نهی و منعی درباره آن وارد نشده پس معنای ارهاب و زدن با شلاق مخصوص در مثل آن چیست با اینکه کسیکه قصد کند مسجدی را که در آن نماز بخواند حساب میشود در اجر آن قدمهائی را که بر میدارد نزدیک باشد و دور باشد، چنانچه در صحاح موجود است ترمذی آنرا در صحیح ج ۱ ص ۱۸۴ نقل کرده، بلی مثل اینکه خلیفه میدیده که آمدن این گونه مساجد احیاء آثار پیامبر است و برای او در آن رأی و اجتهاد نادر است چنانچه ما در جلوتر صفحه ۲۹۸ از ج ۱۱ یاد کردیم.

۸۸ رأی خلیفه در مجوس

یحیی بن سعید نقل کرده باسنادش از عمر بن خطاب که او

ص: ۱۶۸

گفت: من نمیدانم چه معامله‌ای با مجوس کنم و آنها اهل کتاب نیستند، و در لفظی دیگری: گفت نمیدانم چه کنم در کار ایشان پس عبد الرحمن بن عوف گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: رفتار کنید با ایشان بروش اهل کتاب.

و از بجاله گوید: من منشی و نویسنده جزء بن معاویه بودم بر مناذر (یکی از دهات اهواز) پس نامه عمر برای ما آمد که نگاه کن مجوسی را از ناحیه خودت و از ایشان جزیه و مالیات بگیر چونکه عبد الرحمن بن عوف خبر داد مرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجوس (مجر) مالیات و جزیه گرفتند.

و از او روایت شده که گفت: عمر از مجوس جزیه نمیگرفت تا آنکه عبد الرحمن بن عوف شهادت داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجوسیان (هجر) جزیه گرفت. «۱»

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید: آیا تعجب نمیکنی از کسیکه متصدی امر خلافت بزرگ است و نمیداند مهمترین و حساس‌ترین لوازم خلافت را بآن زیرا که حکم مجوس از اولیات

(۱) الاموال ابی عبید ص ۳۲، موطاء مالک ج ۱ ص ۲۰۷، صحیح بخاری کتاب فرض الخمس باب الجزیه، مسند احمد ج ۱ ص ۱۹۰ جامع ترمذی ج ۱ ص ۱۹۲ و در تاریخ طبری ج ۱ ص ۳۰۰ بچند طریقی که بعضی از آن صحیح و برخی حسن

است سنن دارمی ج ۲ ص ۲۳۴، سنن ابی داود ج ۲ ص ۴۵، کتاب الرساله شافعی ص ۱۱۴ احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۱۱۴، فتوح البلدان بلاذری ص ۲۷۶ سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۴۸ و ج ۹ ص ۱۸۹، مصابیح بغوی ج ۲ ص ۹۷ و آنرا صحیح دانسته سیره ابن جوزی ص ۱۱۴ مشکاه المصابیح ص ۳۴۴، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۴۵.

ص: ۱۶۹

چیزهائیکه لازمست متولی سلطنت و حکومت اسلامی آنرا بشناسد از جهت امور مالی و دارائی و سیاست اسلامی و امور دینی.

آیا تعجب نمیکنی از تعطیل ماندن حکم مهمی مانند این چندین سال تا شهادت و گواهی عبد الرحمن بن عوف و اجراء حکم بعد از آن و این یکسال پیش از مرگ خلیفه بود «۱» و ممکن اینکه خلیفه مبتلا و گرفتار باین قصه و مثل آن شده باشد و عبد الرحمن یا مانند آن در دست رس او نبوده باشد که سؤال کند یا او را خبر دهند، پس در این موقع چطور عمل میکرده و اگر عبد الرحمن را مادرش نژائیده بود آقای عمر کارش را به کی رجوع میکرد و چه کسی در آنجا بود که علمش را باو بدهد و برساند و او کجا و آنکه او را متولی امر حکومت کرد (ابو بکر) از بیان صریح پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، کسیکه متولی چیزی از امر مسلمین شود پس استعمال کند مردیرا بر ایشان و حال آنکه او میداند که در میان ایشان کسی هست که سزاوارتر باین و داناتر از آنست بکتاب خدا و سنت رسول خدا پس خیانت کرده به خدا و پیامبر او و تمام مسلمین «۲» پس چیست این گروه را که ممکن نیست بر ایشان حدیثی را بفهمند.

(۱) رجوع بمشکاه المصابیح خطیب تبریزی ص ۳۴۴ کن.

(۲) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۵ ص ۲۱۱.

ص: ۱۷۰

۸۹ رأی خلیفه در روزه رجب

از خرشه بن حر^۳ گوید: عمر بن خطاب را دیدم میزد دستهای مردم را در روزه گرفتن در ماه رجب تا آنکه میگذارند آنرا در طعام و میگفت: رجب و چه رجبی، ماه رجب ماهی بود که اهل جاهلیت بزرگ میداشتند پس وقتی اسلام آمد متروک شد. «۱»

امینی (قدس الله سره) گوید: هر آینه از نظر خلیفه نابود شده آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص روزه رجب و تشویق در آن و ذکر ثوابهای بسیاریکه برای آنست از جهتی.

و حدیثیکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیده درباره روزه سه روز از هر ماهی تماماً که شامل رجب و غیر آن میشود از جهت دیگر.

و آنچه آمده از آنحضرت صلی الله علیه و آله در روزه خصوص ماههای حرام که از آنست ماه رجب از جهت سوّم و حدیثیکه از آن حضرت صلی الله علیه و آله در ترغیب در روزه گرفتن یکروز و افطار کردن روز دیگر از تمام سال و در آنست ماه رجب از جهت چهارم.

(۱) ابن ابی شیبّه و طبرانی در اوسط نقل کرده آنرا چنانچه در مجمع الزوائد حافظ هیشمی ج ۳ ص ۱۹۱ و کنز العمال ج ۴ ص ۳۴۱ یاد شده است.

ص: ۱۷۱

و آنچه آمده در بنده گی و عبادت کردن بمطلق روزه و تشویق در آن از هر ماهیکه باشد و این پنجمین جهتیکه مانع را از روزه ماه رجب برداشته پس بیا با من و آنرا بخوان.

گروه اوّل از احادیث:

از عثمان بن حکیم روایت شده گوید: پرسیدم سعید بن جبیر را از روزه ماه رجب، پس گفت: شنیدم ابن عباس رضی الله عنه را که میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه می گرفت تا آنکه میگفتیم:

افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم: روزه نمیگیرد.

و در لفظ بخاری: روزه می گرفت تا گوینده میگفت: نه بخدا قسم افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه گوینده میگفت: نه بخدا قسم روزه نمیگیرد. «۱»

۲- از امیر المومنین علی علیه السلام بطوریکه نسبت داده شده بآنحضرت آمده: ماه رجب ماه بزرگیست که حسنات را در آن خداوند دو برابر کند کسیکه یکروز از ماه رجب بگیرد چنانستکه سال را روزه گرفته است، و کسیکه هفت روز از آنرا روزه بگیرد بر او هفت در دوزخ بسته شود و کسیکه هشت روز از آنرا روزه بگیرد هشت در بهشت برای او باز شود و کسیکه ده روز از آنرا روزه بدارد چیزی از خدا نخواهد مگر آنکه باو مرحمت فرماید و کسیکه پانزده روز روزه بگیرد از آنرا نداکننده ای در آسمان ندا کند خداوند گناهان گذشته ات را بخشید از

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۵، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۸ مسند احمد ج ۱ ص ۳۲۶، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۱، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۱، تیسیر الوصول ج ۲ ص ۳۲۸.

اول عملت را شروع کن و کسیکه زیادت‌تر کند خدا بر او زیاد نماید. «۱»

۳- از ابی هریره بطور نسبت: رسیده تمام نیست روزه‌ای بعد از رمضان مگر رجب و شعبان مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۱، الغنیه ج ۱ ص ۲۰۰.

۴- از انس بن مالک بطور نسبت: که در بهشت قصریست که داخل آن نمیشود مگر روزه گیرنده ماه رجب، ابن شاهین در ترغیب آنرا نقل کرده چنانچه در کنز العمال ج ۴ ص ۳۴۱ یاد شده و جیلانی هم در (الغنیه) ج ۱ ص ۲۰۰ یاد کرده آنرا.

و بیهقی از انس مرفوعاً نقل کرده: که در بهشت نه‌ریست که باو رجب گفته میشود از شیر سفیدتر از عسل شیرینتر است کسیکه یک روز از رجب روزه بگیرد خدا او را از این نهر سیراب کند.

شیرازی آنرا در (اللقاب) روایت کرده و زرقانی در شرح المواهب ج ۸ ص ۱۰۸ و جیلانی در الغنیه ج ۱ ص ۲۰۰ و سیوطی در جامع الصغیر آنرا روایت کرده و مناوی در شرح آن ج ۲ ص ۴۷۰ گوید و این اعلان بزرگی بفضیلت رجب و مزیت روزه آنست.

۵- ابن عساکر از ابی قلّابه نقل کرده که او گوید: بدرستی که در بهشت قصریست برای روزه‌داران ماه رجب و قسطلانی در المواهب اللدنیه یاد کرده چنانچه در شرح آن ج ۸ ص ۱۲۸ و سیوطی در جمع

(۱) مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۱، الغنیه جیلانی ج ۱ ص ۱۹۸ و برای او در اینجا احادیثیست بالفاظ دیگر از امیر المومنین و جردانی آنرا در مصباح الظلام ج ۲ ص ۸۲، از طریق بیهقی در شعب الایمان از انس بن مالک نقل کرده.

الجوامع یاد کرده چنانچه در ترتیب آن ج ۴ ص ۳۴۱ موجود است.

۶- ابو داود از عطاء بن ابی رباح نقل کرده که: عروه بن زبیر بعد الله بن عمر گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ماه رجب را روزه می‌گرفت، گفت: بلی و آنرا بزرگ میداشت و این را سه بار گفت.

و قسطلانی آنرا در المواهب یاد کرده چنانچه در شرح آن ج ۱ ص ۱۲۸ یاد شده و رفاعی در «ضوء الشمس» ج ۲ ص ۶۷ یاد نموده است.

۷- از مکحول روایت شده که گفت: مردی از ابو الدرداء سؤال کرد از روزه ماه رجب پس باو گفت: پرسیدی از ماهیکه مردم جاهلیت آنرا در جاهلیت بزرگ میداشتند، و اسلام بآن نیفزود مگر فضیلت و بزرگی را و کسیکه یکروز از آنرا بقصد بنده‌گی

و عبادت خدا روزه بدارد که بآن ثواب خدای تعالی را در نظر بگیرد و خالصاً لله رضایت خدا را بخواهد روزه آنروزش فرو نشاند غضب خدای تعالی را و از او بسته شود دری از درهای آتش، و اگر باو باندازه پری و گنجایش زمین طلا داده شود پاداش او نخواهد بود و تکمیل نکند مر او را پاداش چیزی از دنیا غیر روز قیامت تا پایان حدیث ... جیلانی آنرا در الغنیه ج ۱ ص ۱۹۸ یاد کرده است.

و در اینجا احادیث بسیاریست در فضیلت روزه رجب و اولین پنجشنبه آن و روزه روز بیست و هفتم آن (روز مبعث) بخصوص از طریق ابی سعید خدری و امامین سبطین (حسن و حسین) و انس بن مالک و ابی هریره و سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و سلامه بن قیس و ابن عباس که ما جزئی از آنرا در سابق در جزء اول ص ۴۰۷

ص: ۱۷۴

یاد کردیم تمام آنرا در الغنیه ج ۱ ص ۱۹۶، ۲۰۵ جمع کرده و بعضی از آنرا صاحب مفتاح السعاده ج ۳ ص ۴۶ یاد نموده و جردانی در مصباح الظلام عده‌ای از آنرا در ج ۲ ص ۸۱، ۸۲ یاد کرده و رفاعی در (ضوء الشمس) ج ۲ ص ۶۷ سپس گفته: یاد شده در طبقات سبکی: که بیهقی تضعیف کرده حدیث نهی از روزه رجب را پس از آن از شافعی حکایت کرده در کتاب (الام القديم) که گفته است، مکروه دارم که مرد یکماه کامل را غیر از ماه رمضان روزه بگیرد برای اینکه جاهل گمان نکند که آن واجبست.

و شیخ عز الدین بن عبد السلام ... گوید: کسیکه نهی از روزه رجب کند جاهل است و آنچه نقل شده است استحباب روزه ماه های حرامست و آن چهار ماه است ۱- رجب ۲- ذی قعده ۳- ذی حجه ۴- محرم، و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ماه رجب شهر الله است، بعضی گفته‌اند: معنای آن چیست فرمود: برای آنکه آن مخصوص بآمرزش و در آن خونها مصون و محفوظ میماند و در حدیث است که فرمود: جبرئیل مرا خبر داد وقتی شب اول ماه رجب میشود خداوند فرشته‌ای را امر میکند که فریاد کند: مردم بدانید که ماه رجب طلوع کرد و آغاز شد پس خوشا بحال کسیکه در آن استغفار کند، و روایت شده که آدم علیه الصلوة و السلام گفت: ای پروردگار من مرا خبر بده به محبوب‌ترین اوقات و محبوب‌ترین روزها بسوی خودت، فرمود محبوب‌ترین روزها نزد من روزه نیمه رجبست پس کسیکه تقرب جوید بسوی من در روز نیمه رجب. بروزه گرفتن و نماز خواندن و صدقه دادن پس چیزی از من نخواهد مگر آنکه آنرا باو عطا کنم و استغفار و طلب آمرزش از

ص: ۱۷۵

من نکند مگر آنکه او را بیامرزم، ای آدم کسیکه صبح کند روز نیمه رجب را در حالیکه روزه باشد و بیاد من حافظ و نگهدار عورتش باشد و تصدق دهنده از مالش باشد برای او پاداشی نیست مگر بهشت ...

و بتحقیق که فقهاء چهار مذهب معتقد باستحباب روزه ماه رجب شده و آنرا از روزه‌های مستحب میدانند مگر اینکه حنا بله گفته‌اند بکراهت روزه گرفتن تمام ماه رجب مگر اینکه در بین آن افطار کند پس کراهتی ندارد «۱» و شاید آنها گرفته‌اند

چیزها که در احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴ یاد شده از قول او: و بعضی از صحابه مکروه دانسته‌اند که تمام رجب را روزه بدارند برای اینکه برابر و مشابه بماه رمضان نشود.

دسته دوم از احادیث:

۱- از معاذه عدویه گوید: از عایشه پرسیدم آیا پیامبر از هر ماهی سه روز روزه می‌گرفت، گفت: بلی، گفتم: از چه روزی از روزه‌های ماه، گفت: باکی نداشت که از چه روزی روزه بدارد.

و لفظ ابی داود و بیهقی است: که باکی نداشت از چه ماهی روزه بگیرد.

و در لفظ ابن ماجه است، گفتم: از چه روزی، گفت: باکی نداشت از چه روزی باشد. «۲»

(۱) الفقه علی مذاهب الاربعه ج ۱ ص ۴۳۹.

(۲) مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۲۱ نقل کرده و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۴۷ و ابن داود در سننش ج ۱ ص ۳۸۴ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۵۲۲ و بیهقی در سننش ج ۴ ص ۲۹۵ و خطیب تبریزی در مشکاه ص ۱۷۱.

ص: ۱۷۶

۲- از ابی ذر غفاری بطوریکه باو نسبت داده شده: کسیکه از هر ماه سه روز روزه بگیرد پس آن روزه تمام عمر است.

و در تعبیر دیگر او: حبیب من برای سه چیز سفارش فرمود که انشاء الله آنها هرگز ترک نکنم:

۱- سفارش فرمود: بنماز روز عید قربان ۲- و بخواندن نماز وتر پیش از خوابیدن ۳- و بروزه سه روز از هر ماهی. «۱»

۳- از عثمان بن ابی العاص بطوریکه باو نسبت داده شده است گوید: روزه داشتن خوبست سه روز از هر ماهی.

ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۱۹ و منذری در (الترغیب و الترهیب) ج ۲ ص ۱۳.

۴- از ابی هریره بطوریکه باو نسبت داده شده: روزه ماه صبر است «ماه رمضان» و از هر ماهی سه روز روزه گرفتن روزه دنیااست.

و از او روایت شده که گفت: خلیل من صلی الله علیه و آله بمن سه چیز سفارش نمود: ۱- روزه سه روز از هر ماهی ... و در تعبیر ترمذی، پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد نمود سه چیز

(۱) ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۴۶ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۵۲۲ و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۱۸، ۲۱۹ و منذری در الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۱ و ابن الاثیر در جامع الاصول چنانچه در تلخیصش ج ۲ ص ۳۳۰ نقل کرده است.

ص: ۱۷۷

و روزه سه روز از هر ماهی. «۱»

۵- از ابی درداء گوید: حبیب من صلی الله علیه و آله مرا بسه چیز سفارش نمود مادامیکه زنده باشم آنرا ترک نخواهم نمود هرگز روزه گرفتن سه روز از هر ماهی. «۲»

۶- از عبد الله بن عمرو بن عاص مرفوعا نقل شده: روزه سه روز از هر ماهی روزه تمام عمر دنیاست.

و در تعبیر دیگری از او: آیا تو را کافی نیست از هر ماهی سه روز.

و در تعبیر سوم از او: کافیست تو را از هر ماهی سه روز پس این روزه تمام دنیاست.

و در تعبیر چهارم از او: آیا تو را رهنمونی کنم روز عمر دنیا سه روز از هر ماهی.

و در تعبیر پنجم از او: از هر ماهی سه روز روزه بگیر. «۳»

۷- از قره بن ایاس بطوریکه باو نسبت داده‌اند: روزه سه

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۲۰، صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۰۰ سنن دارمی ج ۲ ص ۱۸، مسند احمد ج ۲ ص ۲۶۳، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۶، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۸، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۳ تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۳۰، الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۰.

(۲) مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۲۰۰ و منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده است.

(۳) صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۹، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۰ سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۰ سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۰، ۲۱۵، الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۰.

ص: ۱۷۸

از هر ماهی روزه تمام روزگار و افطار آنست. «۱»

۸- از ابن عباس بطوریکه باو نسبت داده‌اند: روزه ماه صبر است و روزه سه روز از هر ماهی میبرد و حشت سینه را.

حافظ منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ گوید: بزّار آنرا روایت کرده و راویانش مردان درستی هستند و احمد و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی روایت کرده‌اند از سه حدیث اعرابی و نام او را نبرده‌اند و بزّاز نیز آنرا از حدیث علی روایت کرده است.

۹- از عمرو بن شرحبیل مرفوعاً روایت کرده: آیا خبر دهم شما را بچیزی که میبرد ترس سینه را روزه سه روز از هر ماهی.

نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۰۸ و منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ نقل کرده.

۱۰- از ابی عقرب مرفوعاً: از هر ماهی سه روز روزه بگیر نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۲۵ نقل کرده آنرا.

۱۱- از عبد الله بن مسعود روایت شده که گفت: بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از اول هر ماهی سه روز روزه می‌گرفتند «۲»

(۱) احمد در مسندش ج ۵ ص ۳۴ باسناد صحیح و بزّار و طبرانی و ابن حبان در صحیحش چنانچه در الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۱ و جامع الصغیر ج ۲ ص ۷۸ یاد شده است.

(۲) ابو داود در سنن ج ۱ ص ۳۸۴ و ترمذی در صحیح ج ۱ ص ۱۴۳ و نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۰۴ و بیهقی در سنن ج ۴ ص ۲۹۴ و خطیب تبریزی در مشکاه ص ۱۷۲ نقل کرده‌اند.

ص: ۱۷۹

۱۲- از عبد الله بن عمر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گرفت سه روز از هر ماهی را. «۱»

۱۳- از ام سلمه روایت شده که گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از هر ماهی سه روز روزه می‌گرفت و بهمین تعبیر نیز از حفصه آمده است و در لفظی برای ام سلمه است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر میکرد که از هر ماهی سه روز روزه بگیرم. «۲»

و پیش از همه اینها حدیثیست که امامان حدیث از شخص عمر مرفوعاً نقل کرده‌اند: که سه روز از هر ماهی و رمضان تا رمضان بعد پس این روزه تمام دنیا یا تمام عمر است. «۳»

گروه سوم:

از باهلی مرفوعا روایت شده: که روزه بگیر ماه صبر (یعنی ماه رمضان) و سه روزه بعد از آن و روزه ماه‌های حرام را.

و در لفظ دیگری برای او: روزه بگیر از ماه‌های حرام و ترک کن، روزه بگیر از ماه‌های حرام و ترک کن، و روزه بدار از ماه‌های حرام و ترک کن.

(۱) نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۱۹ و در صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۸، از طریق خودش مرفوعا نقل کرده: روزه بگیر از ماه سه روز را.

(۲) سنن نسائی ج ۴ ص ۲۰۳ سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۵.

سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۴، مشکاة المصابیح ص ۱۷۲.

(۳) مسلم در صحیح ج ۱ ص ۳۲۱ و ابو داود در سنن ج ۱ ص ۳۸۰ و نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۰۹ و منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ و خطیب تبریزی در مشکاة ص ۱۷۱ نقل کرده‌اند.

ص: ۱۸۰

و در لفظ سوم برای او: روزه بگیر از ماه‌های حرام را و ترک کن سه بار فرمود آنرا «۱».

۲- از انس مرفوعا روایت شده: کسیکه سه روز از ماه حرام روز پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد عبادۀ دو سال برای او نوشته میشود.

طیالسی و ازدی و غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴ و حکایت کرده آنرا طیالسی و سیوطی در جامع الصغیر نقل کرده و آنرا حسن دانسته.

۳- ابو داود در سنن یاد کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام فرمود: بروزه از ماه‌های حرام که یکی از آنها رجب است.

و حکایت کرده آنرا از ابی داود قسطلانی در المواهب اللدنیة و نووی در شرح صحیح مسلم حاشیه ارشاد الساری ج ۵ ص ۱۵۰.

گروه چهارم:

۱- از عبد الله بن عمرو بن عاص روایت شده مرفوعا: که فرمود: محبوب‌ترین روزه‌ها بسوی خدا روزه داود است، و محبوب‌ترین نمازها نماز داود است، داود علیه السلام نیمی از شب را

(۱) ابو داود در سنن ج ۱ ص ۳۸۱ و ابن ماجه در سنن ج ۱ ص ۵۳۰ و بیهقی در سنن ج ۴ ص ۲۹۲ و در مواهب اللدیه و شرح المواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۲۷ نقل کرده‌اند.

ص: ۱۸۱

میخواید و ثلث ۳/۱ آنرا قیام میکرد و برمیخواست و یک ششم ۶/۱ آنرا میخواستید، یک روز میخورد و یکروز روزه میگرفت.

و در عبارت دیگر: روزه بگیر روزه داود علیه السلام، یکروز روزه بگیر و یکروز بخورد.

و در لفظ سوم او: روزه بدار بالاترین روزه‌ها را نزد خدا روزه داود علیه السلام را که یکروز روزه میگرفت و یکروز میخورد.

و برای این حدیث الفاظ بسیاریست که یافت میشود در صحاح و مسانید آنها رجوع کن صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۷، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۹، ۳۲۱، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۸، مسند احمد ج ۲ ص ۲۰۵، ۲۲۵، سنن دارمی ج ۲ ص ۲۰، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۳، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۰۹، ۲۱۵، سنن ابی ماجه ج ۱ ص ۵۲۳، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۶، ۲۹۹، الترغیب و التهیب ج ۲ ص ۳۲، ۳۶، ۳۷، مشکاة المصابیح ص ۱۷۱.

۲- مسلم و نسائی نقل کرده‌اند باسنادشان از عمر در حدیثی که گفت: چگونه است برای کسیکه یکروز روزه بگیرد و یکروز بخورد: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: این روزه داود علیه السلام است. «۱»

گروه پنجم:

۱- از ابی امامه روایت شده که گفت گفتم: ای رسول خدا مرا فرمان بده بامریکه خدای تعالی مرا بآن سودی و منفعتی دهد

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۱، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۰۹.

ص: ۱۸۲

فرمود: بر تو باد بروزه گرفتن برای آنکه هم وزنی برای آن نیست. «۱»

۲- از ابی سعید مرفوعا روایت شده: که کسیکه یکروز در راه خدا روزه بگیرد خدا صورت او را هفتاد سال از آتش دور بدارد. «۲»

۳- از ابی هریره مرفوعاً نقل شده: کسیکه یکروز در راه خدا عز و جل روزه بگیرد خدا دور بدارد صورت او را از آتش باین روز هفتاد سال.

و در لفظ دیگری برای او: کسیکه یکروز در راه خدای تعالی روزه بدارد خدا میان او و آتش خندقی قرار میدهد مثل آنچه میان آسمان و زمین است. «۳»

م- ۴- از عبد الله بن سفیان از دی مرفوعاً روایت شده که هیچ مردی نیست که روزه بگیرد در ماه خدا مگر آنکه خدا او را از آتش دور کند صد سال، طبرانی آنرا نقل کرده چنانچه در اصابه ج ۱ ص ۳۱۹.

(۱) سنن نسائی ج ۴ ص ۱۶۵، الترغیب ج ۲ ص ۱۴، تیسیر الوصول ج ۲ ص ۳۲۱.

(۲) مسلم نقل کرده آنرا در صحیحش ج ۱ ص ۳۱۸ و احمد در مسندش ج ۳ ص ۸۳ و بیهقی در سننش ج ۹ ص ۱۷۳ و ج ۴ ص ۲۹۶ و نسائی در سننش ج ۴ ص ۱۷۳ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۵۲۵ و تبریزی در مصابیح السنه ج ۱ ص ۱۳۵.

(۳) صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۵، سنن نسائی ج ۴ ص ۱۷۳ سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲۵، مشکاة المصابیح ص ۱۷۲، تاریخ خطیب بغدادی ج ۴ ص ۸.

ص: ۱۸۳

اضافه کن باین احادیث گروه‌های دیگری را که اطلاقی شامل روزه رجب میشود که از آنهاست آنچه درباره روزه چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه وارد شده بدون آنکه اختصاص بروزهای ماه داشته باشد دون دیگری.

و بعضی از آنها آنچه وارد شده درباره روزه ایام بیض از هر ماهی و اینکه آن روزه تمام ماه است و بعضی از آنها خبریستکه وارد شده در چهار روز از هر ماهی.

و بعضی از آنها روایاتیستکه درباره روزه دوشنبه و پنجشنبه در تمام ایام سال رسیده است. «۱»

و گمان نمیکنم بعد از تمام اینها وزنی باقی ماند برای آنچه که این ماجه تنهائی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از روزه رجب اگر این روایت صحیح باشد پس آن معارض است بآنچه که شناختی از احادیث متواتره معنوی یا از تواتر اجمالی از استحباب روزه ماه رجبیکه ترغیب در آن شده بصدر قطعی چنانچه علماء چهار مذهب فتوا بآن داده‌اند پس چگونه اعتماد بآن روایت شود و حال آنکه ضعیف است بمکان داود بن عطاء که احمد درباره او گوید: چیزی نیست و ابو حاتم گوید: قوی نیست بلکه ضعیف

(۱) یافت میشود احادیث این گروه در صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۹، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۱، ۳۲۲، سنن دارمی ج ۲ ص ۱۹، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۰، ۳۸۳، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۳، ۱۴۴ سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲۲، ۵۲۹، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۷، ۲۲۳ سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۴ الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۰، ۳۷.

ص: ۱۸۴

الحديث و منكر اوست و بخاری و ابو زرعه گویند: منكر الحديث و نسائی گوید: ضعیف است و دارقطنی گوید: متروک است و ابن حبان گوید: کثیر شک است در اخبار استدلال باو نشود بهیچ حالی برای زیادی لغزش و خطای او «۱» و سندی در شرح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۳۱ گوید: در متن حدیث، در اسنادش داود بن عطاء و ضعیف است و علماء رجال متفق بر تضعیف او هستند و زرقانی در شرح المواهب ج ۸ ص ۱۲۵ گوید: ذهبی و غیر او گوینده حدیث صحیحی نیست چونکه در آن راوی آن ضعیف و متروک است و حنبلی ها آنرا گرفته و میگویند مکروه است اختصاص دادن آنرا بروزه.

مضافا اینکه آن از متفردان ابن ماجه و کاوشگر فن حدیث اعتناء بآن نکند. ابو الحجاج مزی گوید: هر چه را که ابن ماجه به تنهایی روایت کرده آن ضعیف است مقصود اینستکه آنچه را که از حدیث جدا شده از امامان پنجگانه، صاحبان صحاح «۲» و به تنهایی نقل کرده است و برای این بسیاری از اعلام تصریح کرده‌اند و حدیث نهی منقوله ابن ماجه در جلوی چشمشان بوده بر عدم نهی از روزه رجب چنانچه در المواهب اللدنیه و ارشاد الساری ج ۵ ص ۱۴۸ و شرح المواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۲۷ یاد شده است.

و بعد از همه اینها نمیدانم برای چه دستهای مردم را میزد تا آنکه در طعام گذارند و غذا بخورند و چیست معنای قول گوینده:

رجب و چیست رجب جز این نیست که رجب ماهیست که اهل جاهلیت

(۱) تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۱۹۴.

(۲) تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۵۳۱.

ص: ۱۸۵

آنها بزرگ میداشتند پس چون اسلام آمد آنها ترک کرد رجوع کن به صفحه ۱۷۰ و تأمل کن در آنچه را که خلیفه آورده آنها از جهت فعل و قول.

۹۰ اجتهاد خلیفه در سؤالات از مشکلات قرآن

۱- از سلیمان بن یسار نقل شده: مردی را که باو صبیغ میگفتند وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از متشابهات قران پس عمر فرستاد و او را حاضر کرد و قبلا برای او دو شاخه درخت خرما آماده کرده بود، پس باو گفت: تو کیستی، گفت: من بنده خدا صبیغ هستم، پس عمر یکی از آن چوب درخت خرما را برداشت و او را زد و گفت: من بنده خدا عمرم، پس آن قدر بر سر و صورت او زد تا خون جاری شد از سرش، پس گفت ای امیر المومنین کافیت تو را چونکه آنچه در سرم میافتم رفت (یعنی عقلم).

و از نافع مولای عبد الله نقل شده که: صبیغ عراقی از چیزهائی از قران سؤال میکرد در مجامع مسلمین تا آنکه وارد مصر شد پس عمرو بن عاص او را فرستاد پیش عمر بن خطاب و چون فرستاده عمرو بن عاص با نامه آمد و آنرا خواند، پس گفت: مردی کجاست، گفت در بار و بنه است عمر گفت: ببین اگر رفته باشد که از من بتو شکنجه دردناک خواهد رسید، پس او را آورد پس عمر گفت: سؤال میکنی برای فتنه‌گری و فرستاد چوبهای تری آوردند و شروع کرد بزدن پشت و کفل او پس او را ول کرد تا خوب شد سپس شروع کرد بزدن او تا

ص: ۱۸۶

مجرع شد و بیهوش گردید آنگاه واگذارند تا بهبودی پیدا کرد پس او را باز طلبید که شکنجه دهد، صبیغ گفت: اگر میخواهی مرا بکشی پس مرا بکش کشتن خوبی، و اگر میخواهی مرا مداوا کنی بخدا قسم من خوب شدم، پس او را مرخص کرد که بوطن خود عراق برگردد و بابو موسی اشعری نوشت: که هیچکس از مسلمین حق مجالست و رفت و آمد با او را ندارد، پس این تنهائی سخت شد بر این مرد، پس ابو موسی بعمر نوشت، که این مرد توبه کرده و توبه‌اش خوبست، پس عمر نوشت: که مردم با او مجالست و رفت و آمد کنند.

و از سائب بن یزید نقل شده: گوید پیش عمر آمدم، و گفتند:

ای امیر المومنین: ما مردی را دیدیم که از تاویل مشکلات قران میپرسید پس عمر گفت: بار خدایا مرا مسلط بر او فرما پس در بین روزیکه عمر نشست بود و با مردم صبحانه میخورد که مردی آمد و بر او لباس و عمامه صفدی بود و صبر کرد تا فارغ شد، گفت: ای امیر مومنان:

و الذاریات ذروا فالحاملات و قرا، پس عمر گفت: تو همان هستی و برخاست بسمت او میج دستش را گرفت و مرتب او را شلاق زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: بآنکسیکه جان عمر بدست اوست اگر تو را سر تراشیده یافته بودم هر آینه سر از بدنت جدا میکردم، لباسی او را بپوشانید و سوارش کنید بر شتری و او را بیرون کنید تا بوطنش برسانید، سپس خطیبی برخیزد و بگوید: که صبیغ علمی طلب کرد پس خطاء کرد و همواره در میان قومش سرشکسته و بد نام و درمانده شد تا هلاک شد در حالیکه او بزرگ قومش بود.

و از انس روایت شده که عمر بن خطاب صبیغ کوفی را شلاق زد

درباره مسئله‌ایکه از مشكله قرآن پرسیده بود تا خون در پشتش جاری شد.

و از زهری رسیده: که عمر شلاق زد برای زیاد پرسیدنش از حروف قرآن تا آنکه خون از پشتش جاری شد. «۱»

غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۳۰ گوید: و عمر آنستکه باب سخن گفتن و جدل را بست و صبیغ را با شلاق زد و قتیکه ایراد کرد بر او سؤالاتی در تعارض دو آیه‌ای در کتاب خدا و او را ترک کرد و مردم را وادار کرد او را ترک کنند.

و این صبیغ آن صبیغ بن عسل و این عسیل هم گفته میشود و صبیغ بن شریک هم از بنی عسیل گفته‌اند.

۲- از ابی العدیس روایت شده گوید: ما نزد عمر بن خطاب بودیم که مردی آمد پیش او، پس گفت: ای امیر مومنان، الجوار الکس چیست، پس عمر زد با شلاقیکه با او بود در عمامه مردی تا از سرش افتاد و گفت: آیا حروری هستی، قسم بآنکسیکه جان عمر در دست اوست اگر سر تراشیده تو را دیده بودم هر آینه

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۴، ۵۵، تاریخ ابن عساکر ج ۶ ص ۳۸۴، سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۹، تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۳۲ اتقان السیوطی ج ۲ ص ۵، کنز العمال ج ۱ ص ۲۲۸، ۲۲۹ نقل از دارمی و نصر مقدسی و اصفهانی و ابن انباری و الکلائی و ابن عساکر، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۱۱، فتح الباری ج ۸ ص ۱۷ الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۴۵.

شپش را از سرت دور می‌کردم. «۱»

۳- از عبد الرحمن بن یزید نقل شده: که مردی از عمر از فاکهه و آبا پرسید پس چون ایشانرا دید که میگویند، با شلاق به طرف آنها حمله کرد. «۲»

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید: خیال میکنم که در گفته شاخه‌های خرما و زبان تازیانه و منطق شلاق مخصوص خلیفه (دره) جواب و پاسخ قاطعی است. از هر چه که انسانی نمیداند و بهمین هم اشاره کرده گفته خلیفه: ما نهی از تکلف شدیم در پاسخ از ساده‌ترین سؤالیکه هر عرب خالصی میداند بدان که آن معنای (اب) است که در خود قرآن مبین هم تفسیر شده بقول خدای تعالی: متاعا لکم و لانعامکم: خوراک برای شما و حیوانات شما.

و من نمیدانم که سؤال کننده‌گان و دانش‌پژوهان بچه جهت مستحق خونین شدن و بدرد آمدن شدند بمجرد سؤال از آنچه نمیداند از مشکل قرآن یا آنچه از ایشان از لغت آن پنهان شده است و در اینها چیزی نیست از آنچه که موجب الحاد و کفر شود لکن قصه‌ها جاری شده بر آنچه که میبینی.

آنگاه: گناه پاسخ دهنده‌گان علمی از سؤال (الاب) چه

(۱) کنز العمال ج ۱ ص ۲۲۹، نقل از الکنی حاکم، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۲۲.

(۲) فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۳، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۱۷.

ص: ۱۸۹

بوده و برای چه خلیفه با شلاق و دره‌اش بجان آنها افتاده و آیا باقی میماند قائمه‌ای برای اصول آموختن و یاد گرفتن و حال آنکه حال اینگونه است و شاید امت اسلامی محروم شده‌اند به برکت این شلاق از پیش افتادن و ترقی کردن در علم بعد از اینکه کارش باینجا بکشد که مانند ابن عباس هم به ترسد که از خلیفه سؤال کند از قول خدای تعالی: و ان تظاهرا علیه «۱» و گوید: دو سال صبر کردم که میخواستم سؤال کنم از عمر بن خطاب از حدیثی و مرا منع نمیکرد از او مگر هیبتش و گوید: یک سال صبر کردم که میخواستم سؤال کنم عمر بن خطاب را از آیه پس نتوانستم از هیبت او سؤال کنم از آن. «۲»

۹۱ رأی خلیفه در سؤال از آنچه واقع نشده

اضافه کن باجتهاد خلیفه در مشکلات قران رأی مخصوص او را در سؤال از آنچه واقع نشده چونکه او نهی میکرد از آن، طاوس گوید عمر بالای منبر گفت: سخت میگیرم بر مردیکه سؤال کند از آنچه نشده زیرا که خدا بیان نموده آنچه واقع شده است. «۳»

و گفت: حلال نیست برای هیچکس که سؤال کند از آنچه

(۱) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۵ ص ۸.

(۲) کتاب العلم ابی عمر ص ۵۶.

(۳) سیره عمر بن خطاب ابن جوزی ص ۱۱۸.

ص: ۱۹۰

واقع نشده بدرستی که خداوند تبارک و تعالی بتحقیق حکم فرموده در آنچه که واقع شده است.

و گفت بر شما سخت میگیرم که سؤال نکنید از آنچه که واقع نشده چونکه برای ما در آنچه واقع شده کاریست و یکروز مردی آمد پیش پسر عمر و از چیزی سؤال کرد، که نمیدانم آن چیست پس پسر عمر باو گفت سؤال نکن از آنچه واقع نشده زیرا که من شنیدم عمر بن خطاب لعن میکرد کسی را که سؤال کند از آنچه واقع نشده است. «۱»

پس کشیده شد لعن بزرگان صحابه باین پیش آمد و این ابتلاء و گرفتاری همگانی شده و اتفاق کردند که جواب ندهند از سؤال از آنچه واقع نشده است را.

پس این ابن عباس است که از او سؤال میکند میمون از مردی که ادراک کرده دو رمضان را، پس گفت آیا بود یا نبود، گفت بعدا نبود گفت: بلّیه را ول کن تا آنکه فرود آید، گفت: ما را مردی بآن راهنمایی کرد و گفت: بوده پس گفت از اولی اطماع میکند از هر یکی از آن سی مسکین را برای هر روزی یک مسکین. «۲»

و این ابی بن کعب است که مردی از او پرسیده و گفت: ای ابو المنذر چه میگوئی در چنان و چنان، گفت: ای پسرک من آیا آنچه سؤال کردی از آن بوده گفت: نه، گفت امّا نه، پس مرا

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۰، کتاب العلم ابی عمر ج ۲ ص ۱۴۳، و در مختصر آن ص ۱۹۰، فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۲۵، کنز العمال ج ۲ ص ۱۷۴.

(۲) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۷.

ص: ۱۹۱

مهلت بده تا بوده باشد و خودمانرا معالجه کنیم تا تو را خبر دهیم. «۱»

و مسروق گوید: من با ابی بن کعب راه میرفتم پس جوانی گفت: چه میگوئی: ای عمو چنان و چنان را ابی گفت: ای پسر برادرم آیا این بوده گفت نه گفت: پس ما را ببخش تا واقع شود «۲»

۹۲ نهی خلیفه از حدیث

و ردیف کن دو حادثه در مشکل قرآن و سؤال از آنچه واقع نشده را به بدعت سومی که ننگین تر از آن دو است و آن نهی و منع خلیفه است از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله یا زیاد گفتن آن و زدن و زندانی کردن او بزرگان صحابه را باین سبب.

قرظه بن کعب گوید: وقتی که عمر ما را بعراق فرستاد با ما چند قدمی آمد و گفت: آیا میدانید چرا شما را بدرقه کردم، گفتیم:

بلی برای بزرگداشت ما گفت: و با این شما میروید پیش مردم دهکده ایکه برای ایشان زمزمه‌ای بقرانست مثل زمزمه و صدای زنبور عسل پس آنها را مانع نشوید بنقل احادیث پس مشغولشان کنید، قرآن را تنها بگذارید، و کم کنید روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را و من شریک شمایم پس چون قرظه بن کعب وارد شد گفتند: برای ما

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۶.

(۲) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۶.

ص: ۱۹۲

حدیث بگو، گفت عمر ... ما را نهی کرد «۱».

و در لفظ ابی عمر: قرظه گفت: پس بعد از آن من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکردم.

و در لفظ طبری: عمر بود که میگفت: قرآن را مجرد کنید و آنرا تفسیر نکنید و کم کنید روایت از رسول خدا را و من شریک شمایم. «۲»

م- چون ابو موسی را بعراق فرستاد باو گفت: تو میروی بسوی مردمیکه برای ایشان در مساجدشان زمزمه‌ای بقرآن مانند زمزمه زنبور عسل است پس آنها را بهمان حالشان واگذار و مشغولشان باحدیث نکن و من در این موضوع شریک توام، ابن کثیر یاد کرده این را در تاریخش ج ۸ ص ۱۰۷ و گفته: این منع از حدیث معروف از عمر است.

و طبرانی نقل کرده از ابراهیم بن عبد الرحمن که عمر حبس کرد سه نفر را: ۱- ابن مسعود، ۲- و ابو درداء، ۳- ابو مسعود انصاری را پس بایشان گفت شما زیاد کردید حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ایشانرا زندانی نمود تا هلاک شد. «۳»

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۸۵، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۶.

مستدرک حاکم ج ۱ ص ۱۰۲، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۲۰ تذکره حفاظ ج ۱ ص ۳.

(۲) شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۲۰.

(۳) تذکره حفاظ ج ۱ ص ۷ مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۴۹ و آنرا صحیح دانسته محشی کتاب و گفته این منع صحیح است از عمر از جهات بسیاری و عمر سخت بود در منع از حدیث.

ص: ۱۹۳

و در لفظ حاکم در مستدرک ج ۱ ص ۱۱۰:

که عمر بن خطاب باین مسعود و ابو درداء و ابو ذر گفت چیست این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گمان میکنم که او ایشانرا در مدینه حبس کرد تا آنکه کشته شد.

و در لفظ جمال الدین حنفی است:

که عمر حبس کرد ابو مسعود و ابو درداء و ابو ذر را تا آنکه هلاک شد، و گفت: چي این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپس گفت: و از آنچه نیز از او روایت شده اینست که عمر باین مسعود و ابو ذر گفت: این حدیث چیست، گفت: خیال میکنم که حبس کرد ایشانرا تا آنکه کشته شد، پس گفت: و همینطور معامله کرد با ابو موسی اشعری یعنی او را هم زندانی نمود برای نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه نزد او عادل بود (المعتصر ج ۱ ص ۴۵۹).

و عمر بابی هریره گفت: هر آینه البته باید ترک کنی حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را یا آنکه تو را تبعید بزمین دوس خواهم کرد. «۱»

م- و بکعب الاحبار گفت: باید ترک کنی حدیث گفتن از اوّل (یعنی رسول خدا ص) یا آنکه تو را ملحق میکنم بزمین بوزینه گان

(۱) ابن عساکر نقل کرده آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۵ ص ۲۴۹، ابو زرعه آنرا نقل کرده چنانچه در تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶ است.

ص: ۱۹۴

(تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶).

و ذهبی در تذکره ج ۱ ص ۷ نقل کرده از ابی سلمه گوید: گفتم بابی هریره آیا در زمان عمر هم اینطور حدیث میکردی، گفت: اگر در زمان عمر حدیث میگفتم مانند آنچه که برای شما حدیث میگویم هر آینه با شلاق کشندهاش میزد.

و ابو عمر از ابو هریره نقل کرده: که من حدیث گفتم شما را با احادیثیکه اگر در عصر عمر بن خطاب گفته بودم هر آینه مرا با شلاقش میزد (جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۲۱).

م- و در لفظ زهری: آیا پس من بودم حدیث گوینده شما باین احادیث در حالیکه عمر زنده بود اما بخدا قسم در آنموقع که یقین داشتم که شلاق و تازیانه دردناک او پشت مرا مجروح کند، و در لفظ ابن وهب: بدرستیکه من هر آینه حدیث میگویم

احادیثیکه اگر در زمان عمر لب بآن میگشودم یا در پیش عمر تکلم میکردم سرم را میشکست (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷).

بعد از گذشتن این واقعه شعبی گفت: من دو سال یا یکسال و نیم با پسر عمر نشستم پس نشنیدم از او حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر یک حدیث. «۱»

و سائب بن یزید گوید: من مصاحب و همسفر سعد بن مالک شدم از مدینه تا مکه پس از او یکحدیث هم نشنیدم (سنن ابی ماجه).

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵.

ص: ۱۹۵

و ابو هريره گوید: ما در زمان عمر توان آنرا نداشتیم که بگوئیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا آنکه عمر هلاک شد (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷).

امینی (قدس الله سره) گوید: آیا بر خلیفه مخفی ماند که ظاهر کتاب (قرآن) امت را بینياز از سنت نمیکند و آن از قرآن جدا نیست تا هر دو بر پیامبر در کنار کوثر وارد شوند و آیا مستور مانده بر او که نیاز امت بسنت و حدیث کمتر از نیاز و حاجت او بظاهر قرآن نیست، و قرآن چنانچه او زاعی و مکحول گفته‌اند: نیازمندتر بسنت است از سنت بکتاب (جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۱).

یا آنکه در اینجا مردمی دیده که بازی با سنت نموده بجعل کردن و ساختن احادیث بر پیامبر معصوم و منزّه، و حق هم دیده پس عازم شده که قطع کند دست جرثومه‌هائی که افتراء بر آنحضرت صلی الله علیه و آله میزدند و کوتاه کند این دستهای آلوده گنهکار را از سنت شریفه، پس اگر این یا آنست پس گناه مانند ابو ذریکه راست گوئی و صداقت او زبانزد همگانی است، بقول پیامبر بزرگوار:

«ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی رجل اصدق لهجه من ابی ذر»

آسمان سایه نیفکنده و زمین روئیدنی نداده بر مردیکه راست گوتر از ابی ذر باشد «۱» یا مثل عبد الله بن مسعود صاحب سر

(۱) مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۴۲، ۳۴۴ و تفصیل این حدیث و مصادرش خواهد آمد.

ص: ۱۹۶

و رازدار رسول خدا و بالاترین کسیکه قرآن را خوانده و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام دانسته و فقیه در دین و عالم بسنت پیامبر «۱» یا مانند ابو درداء عویمر بزرگ صحابه رفیق و یار رسول خدا صلی الله علیه و آله «۲» پس چرا آنها را حبس کرد تا مرد، و برای چه بی حرمتی و اهانت کرد باین بزرگان در میان اجتماع مردم مسلمان و چرا آنها را کوچک کرد در چشم و نظر مردم، و آیا ابو هریره و ابو موسی اشعری از همین گروه بازرگانان حدیث و جعالین بودند تا آنکه مستحق این تعزیر و رانده شدن و زندان و تهدید گشتند، انا لا ادری، من نمیدانم.

بلی: تمام این رأیها نظرهای سیاسیه وقتیه است که بر امت مسدود کرده درهای علم را و آنها را در پرتگاه جهل و نادانی و میدان هواها انداخته هر چند که خلیفه قصد آنرا هم نکرده باشد لیکن او مسلح نمود بآن چنین روزیرا و دفاع کرد از خودش درگیری مشکلات را و نجات داد خود را بوسیله آن از مسائل مشکله و پیچیده.

م- و بعد از نهی کردن امت اسلامی از علم قرآن و دور کردن او را از آنچه در کتاب آنهاست از معانی بزرگ و دروس عالیه از ناحیه علم و ادب و دین و اجماع و سیاست و اخلاق و تاریخ و مسدود کردن باب آموزش و گرفتن باحکام و روش چیزیکه محقق نشده و موضوع آن واقع نشده و اعراض از آماده گی برای عمل بدین خدا پیش از وقوع واقعه و منع کردن امت را از دانستنیها و معلومات سنت شریفه و

(۱) مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۱۲، ۳۱۵.

(۲) مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۳۷.

ص: ۱۹۷

جلوگیری از نشر آن در میان مردم، پس به چه علم سودمند و بکدام حکم و حکمتی ترقی نموده و پیش میافتد امت بیچاره اسلامی بر امتهای دیگر و بچه کتاب و بچه سنت و روشی برایش سیادت عالم خواهد بود آخرین پیامبران شالوده آنرا ریخته بود پس این سیره و روش خلیفه ضربه محکمی است بر اسلام و بر امت اسلام و تعالیم آن و بر شرف و تقدم و برتری آن بداند آنرا (آقای خلیفه) یا نداند، و از همین موضوع و برای تائید این روش منفور حدیث نوشتن سنن است، بدان و آن ...

۹۳ حدیث نوشتن سنن

از عروه نقل شده: که عمر بن خطاب خواست سنتها را بنویسد پس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله استفتا کرد در این پس اشاره کردند بر او که بنویسد آنرا پس عمر آغاز بکار کرد و در آن یکماه استخاره میکرد با خدا سپس روزی را صبح کرد که عازم این کار شده بود، پس گفت: بدرستیکه من میخواهم که سنن را بنویسم و متذکر شدم مردمی را که پیش از شما بودند و کتابی نوشتند پس سخت بر آن مشغول شدند و کتاب خدا را واگذاشتند و من بخدا قسم کتاب خدا را هرگز آمیخته بچیزی نمیکنم «۱».

(۱) طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۰۶، مختصر جامع بیان العلم ص ۳۳.

ص: ۱۹۸

و جمعی پیروی از اثر و عمل خلیفه کرده و معتقد شدند بمنع از نوشتن سنن را در حالیکه مخالف با سنت ثابتۀ از شارع بزرگوار است. «۱»

۹۴ رأی خلیفه درباره کتابها

علاوه کن بر حوادث چهارگانه، ۱- واقعه مشکلات قران ۲- واقعه سؤال از آنچه واقع نشده، ۳- واقعه حدیث از رسول خدا، ۴- واقعه نوشتن سنن، رأی و اجتهاد خلیفه را در اطراف کتب و تالیفات، مردی از مسلمین آمد پیش عمر و گفت ما وقتی که فتح کردیم شهر مداین (پایتخت ایران) را کتابهایی در آن بدست آوردیم که در آن علمی از علوم عجم و کلام شگفت‌انگیزی بود پس عمر شلاق خود را خواست و شروع کرد بزدن آنمرد آنگاه قرائت کرد ما حکایت میکنیم بر تو بهترین حکایتها را و میگفت: وای بر تو آیا قصه و حکایتی بهتر از کتاب خدا هست، جز این نیست که هلاک شدند مردمی که پیش از شما بودند، برای آنکه ایشان اقبال و توجه کردند بر کتب علماء و کشیشهایشان و تورات و انجیل را واگذارند تا آنکه پوسید و از بین رفت آنچه در آنها از علم بود.

صورت دیگر:

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۱۲۵، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۱۰۴ ۱۰۶، مختصر جامع بیان العلم ص ۳۶، ۳۷.

ص: ۱۹۹

از عمر بن میمون از پدرش نقل شده که گوید: مردی را نزد عمر بن خطاب ... آوردند و گفت ای امیر مومنان، ما وقتی که مدائن را فتح کردیم کتابی در آن یافتیم که در آن کلام عجیب و شگفت‌آمیزی بود گفت آیا از کتاب خدا بود، گفت: نه، پس شلاقش را خواست و شروع کرد بزدن او و خواندن این آیات: تلک آیات الکتاب المبین انا انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون، ای محمد این آیات کتاب روشن است بدرستی که ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا شاید شما اندیشه نموده و بفهمید تا قول تعالی: وَ اِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ «۱» هر چند که تو پیش از آن از غافلها بودی، پس از آن گفت: جز این نیست که هلاک شدند کسانی که پیش از شما بودند چونکه ایشان اقبال کردند بکتب علماء و کشیشهایشان و تورات و انجیل را واگذارند تا پوسیده و کهنه شده و آنچه در آنها از علم بود از بین رفت.

و عبد الرزاق و ابن ضریس نقل کرده‌اند در فضائل قرآن و عسکری در (المواعظ) و خطیب از ابراهیم نخعی گوید: در کوفه مردی بود که کتب دانیال نبی را جستجو میکرد و این برنامه او بود که نامه‌ای از عمر رسید که او را بسوی عمر بفرستند، پس چون وارد بر عمر شد شلاقش را بلند کرده و بر سرش زد و شروع کرد بخواندن:

الر، تلک آیات الکتاب المبین، تا رسید بغافلین، گفت پس دانستی چه میخواهد، پس گفتم: ای امیر مومنان، مرا ول کن بخدا قسم چیزی از این کتابها را پیش خود باقی نمیگذارم جز آنکه

(۱) سوره یوسف علیه السلام آیه ۱-۳.

ص: ۲۰۰

آنها را میسوزانم پس او را رها کرد. «۱»

و در تاریخ مختصر الدول ابی الفرج ملطی متوفای ۶۴۸ ص ۱۸۰ از طبع بوک در اوکسنیا سال ۱۶۶۳ میلاد آمده چیزیکه متن آن اینست.

و زنده ماند (یحی غراما طیقی) تا آنکه عمرو بن عاص فتح کرد شهر اسکندریه را و داخل شد بر عمرو و شناخته بود مقام علمی او را پس عمرو ویرا احترام کرد و از او سخنان فلسفی شنید که عرب با آن مانوس و آشنا نبود پس مجذوب و فریفته آن شد و عمرو مردی زیرک و خوش‌گوش و صحیح‌الفکر بود پس ملازم او شده و از او جدا نمیشد پس روزی یحی باو گفت: پدرستیکه تو مسلط شدی بحاصل‌های اسکندریه و مهر‌گذاری بر هر صنفیکه در آن موجود است پس آنچه که برای تو سودمند است ما معارضه نمیکنیم با تو در آن و آنچه که برای تو سود و فایده‌ای نداری پس ما بر آن سزاوارتریم، پس عمرو گفت:

چیست آنچه تو بآن نیازمندی، گفت: کتابهائی فلسفیکه در خزینه دولتی و شاهی مانده است، پس عمرو گفت باو، این چیزیکه امکان ندارد برای من که در آن دستور بدهم مگر بعد از اجازه خواستن از امیر مومنین عمر بن خطاب ...

پس بعمر نوشت و سخن یحی را هم تذکر داد پس نامه عمر رسید باو که در آن گفته بود و اما کتابهائی را که یاد کردی پس اگر در آن چیزیکه موافق با کتاب خداست پس در کتاب خدا از آن

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۲، کنز العمال ج ۱ ص ۹۵.

ص: ۲۰۱

بینیازی و توانگریست و اگر در آن چیز است که مخالف کتاب خداست پس حاجتی بآن نیست پس اقدام کن بنا بودی آنها، پس عمرو بن عاص شروع کرد در تقسیم کردن آنها بر حمامهای اسکندریه و سوزانیدن آنها در گلخنهای حمامها پس تا مدت شش ماه حمام را از آنها گرم کردند، بشنو این قصه را و تعجب کن.

این جمله از کلام و سخنان ملطی است که جرجی زیدان آنرا در تمدن اسلام ج ۳ ص ۴۰ بتمامی یاد کرده و در حاشیه بر آن گفته نسخه چاپ شده در چاپخانه آباء بسوعین در بیروت تمام این جمله را از آن حذف کرده بسببیکه ما نمیدانیم.

و عبد اللطیف بغدادی متوفای ۶۲۹ هجری در کتاب (الافاده و الاعتبار) ص ۲۸ گوید: نیز دیدم در اطراف عمود و پایه سواری از این اسطوانه‌ها باقیمانده‌های شایسته‌ای که بعضی از آن صحیح و برخی شکسته بود و از حالش معلوم میشد که آنجا مسقف بوده و اسطوانه‌ها و پایه‌های طاق و سقف را نگه میداشته و اسطوانه سواری بر آن قبه‌ای بوده که او حامل آن بوده، و دیدم رواقی و سالتی را که ارسطوطالیس و شاگردان و پیروان او در آن بعد از او درس میگفته‌اند و آن خانه معلمی بود که اسکندر آنرا ساخته بود و قتیکه شهر اسکندریه را بنا کرد و در آن کتابخانه‌ها و مخازن کتبی بود که عمرو بن عاص آنها را بامر عمر سوزانید.

صورت تفصیل مطلب:

و قاضی اکرم جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف قفطی

ص: ۲۰۲

متوفای ۶۴۶ در کتاب خطی تراجم حکماء خود «۱» در بیوگرافی و شرح زنده‌گی یحیی نحوی گوید:

و یحیی نحوی زنده‌گی کرد تا عمرو بن عاص مصر و اسکندریه را فتح نمود و وارد بر عمرو شد و او شناخته بود مقام علمی و اعتقادی او را و آنچه که برای او واقع شد بانصاری، پس او را عمر و احترام نمود و برای او مکانی تعیین کرد و سخن او را در ابطال تثلیث و سه خدا بودن شنید پس او را متعجب آورد و نیز کلام او را درباره سپری شدن دنیا شنید و مجذوب و مفتون او شد و مشاهده کرد از ادله منطقه او و شنید از الفاظ فلسفیه او که عرب بآن مانوس نبود و بر او بزرگ و سنگین بود، و عمرو مردی زیرک و خوش شنوا و صحیح الفکر و درست اندیشه بود پس ملازم او شده و از او جدا نمیشد پس روزی یحیی باو گفت: که تو مسلط شدی بر خرمنها و حاصلهای اسکندریه و بر تمام اجناس موجوده معروفه آن مهر گذاری، پس اما آنچه برای تو در آن منفعت است من معارضه نمیکنم در آن با تو و اما آنچه نفعی و سودی برای شما در آن نیست پس ما سزاوارتر بآنیم پس دستور بده بجدا کردن آن، پس عمرو باو گفت: و چیست آنچه تو بآن نیازمندی. گفت: کتابهای فلسفیه که در خزائن دولتی و شاهی است و شما تسلط بر آن پیدا کردی و ما محتاج بآنیم و نفعی برای شما در آن نیست، پس عمرو گفت: چه کسی این کتابها را جمع کرده و قصه آن چیست، پس یحیی باو گفت: بطولوماوس

(۱) نسخه‌ای از آن در کتابخانه سلطنتی مصر نوشته شد سال ۱۱۹۷ یافت میشود چنانچه در تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۴۲.

ص: ۲۰۳

فیلا دلفوس از پادشاهان اسکندریه وقتی پادشاه شد دوستدار علم و علماء بود و از کتب علم جستجو کرده و دستور جمع کردن آن را داده و برای آن مخازنی جداگانه ترتیب داد و مردی را که معروف باین زمره (زمیره) بود متولی آن نموده و او را ترغیب نمود بکوشش در جمع آوری و تحصیل آن و مبالغه در قیمت‌های آن و تشویق بازرگانان آن پس او هم بخوبی انجام داد و در مدتی پنجاه هزار و یکصد و بیست کتاب جمع آوری کرد.

و چون پادشاه دانست جمع شدن کتب و حقیقت مقدار و رقم آنرا بزمیره گفت آیا میبینی که در روی زمین از کتابهای علمی چیزی باشد که پیش ما نباشد، پس زمیره باو گفت در دنیا هست چیزی از کتب در سند و هندوستان و فارس و جرجان و ارمنیه و بابل و موصل و پیش سلطان روم که پیش ما نیست، پس پادشاه از سخن او تعجب کرد و باو گفت ادامه بده بتحصیل کتب، پس همواره کتاب جمع میکرد تا آنکه مرد و این کتابها محفوظ و مصون بود پیوسته مراعات آنرا میکرد هر کس که متولی آن میشد از طرف پادشاهان و پیروان آنان تا زمان ما پس عمرو زیاد شمرد آنچه یحیی یاد کرده بود و از آن بتعجب آمده بود و باو گفت: امکان ندارد برای من که دستوری بدهم یا کاری کنم مگر بعد از اجازه گرفتن از امیر مومنین عمر بن خطاب و بعمر نوشت و تعریف کرد سخنی را که یحیی یاد کرده بود و از او خواست که چه کند درباره کتابها پس نامه عمر باو رسید که در آن نوشته بود و اما کتابهایی را که یاد کردی پس اگر در آن چیز هست که مخالف با کتاب خدای تعالی است، پس نیازی بآن نیست پس اقدام بنابودی آنها کن، پس عمرو بن عاص شروع کرد

ص: ۲۰۴

بتقسیم کردن آنها بر حمامهای اسکندریه و سوزانیدن آنها در آتش خانه‌های آنها و یاد کرده بود عدد حمامهای آنروز را و من فراموش کردم و یاد کردند که آنها را در مدت شش ماه گرم میکرد حمامها را، بشنو آنچه بر سر فرهنگ و علم آمده و تعجب کن. اه

و در فهرست ابن ندیم متوفای ۳۸۵ اشاره‌ای باین کتاب خانه سوخته شده نموده و در صفحه ۳۳۴ گفته: و اسحاق راهب در تاریخش حکایت کرده که بطولوماوس فیلا دلفوس از شاهان اسکندریه وقتی بسلطنت رسید کاوش نمود از کتابهای علمی و تولیت امر آنرا بمردی واگذار کرد که معروف بزمیره بود پس جمع کرد از این کتب بنا بر آنچه حکایت شده پنجاه و چهار هزار و یکصد و بیست جلد کتاب را و گفت باو: ای پادشاه بتحقیق که کتابهای بسیاری باقیمانده در سند و هند و فارس و جرجان و ارمان و بابل و موصل و نزد پادشاه روم.

و مؤسس این کتابخانه بطليموس اول همانکسيکه مدرسه معروف اسکندريه را باسم رواق بنا نمود و در آن جمع کرد تمام علوم آنزمان را از فلسفه و رياضيات و طب و حکمت و آداب و هيئت و آن مدرسه متصل بقصر شاهی بود و برای فرزند او بطليموس دوم ملقب بفيلاذلفوس (يعنی دوست برادرش) بسلطنت بيعت شد در زنده گی پدرش دو سال قبل از مردن او ۲۸۵ سال پيش از ميلاد مسيح يعنی سال ۹۰۷ قبل از هجرت و او در آنوقت ۲۴ سال داشت و در سال ۲۴۶ پيش از ميلاد يعنی سال ۸۶۸ سال قبل از هجره مرد پس تمام مدت حکومتش ۳۸ سال بود و او بر روش پدرش دوست دار علم و اهل آن و توجه بکتابخانه اسکندريه و جمع کردن کتابها

ص: ۲۰۵

در آن بود.

و این رای خليفه نسبت بتمام کتب در اقطار و بلاد و کشورهائیکه بدست مسلمين فتح شده بود تعميم داشت صاحب کشف الظنون ج ۱ ص ۴۴۶ گوید: که مسلمين وقتی فتح کردند بلاد فارس را و به کتابهای آنها برخوردند، سعد بن ابی وقاص بعمر بن خطاب نوشت که با این کتابها چه کار کنم آیا تقسيم کنم میان مسلمين، پس عمر باو نوشت، آنها را در آب بریز پس اگر در آن هدايت است که خدا ما را هدايت نموده به بهتر از آن و اگر از کتب ضلال و گمراه کننده است، پس خدای تعالی برای ما کافيست، پس آنها را در آب یا در آتش ريختند پس علوم فارس که در آن بود از بين رفت

و در ج ۱ ص ۲۵ در بين کلامش از اهل اسلام و علومشان گوید: که ایشان آنچه از کتب در فتوحات بلاد یافتند سوزاينده و از بين بردند.

و این خلدون در تاريخ خود ج ۱ ص ۳۲ گوید: پس علوم فراوان است و حکماء در امتهای نوع انسانی متعدّدند و آنچه که از علوم بما نرسیده پيش از آنست که رسیده است پس علوم فارسيکه عمر دستور نابودی آنرا داد در موقع فتح کجا رفت.

اميني (طاب الله ثراه) گوید: نظر نيست در کتب پيشينيان که بنا بر اطلاّش ممنوع باشد و خصوصاً هر گاه کتب علمی یا صنعتی و یا فلسفی و یا اخلاقی یا طبی یا فلکی یا رياضي و امثال آن باشد و بويژه آنهايکيه نسبت به پيامبری از پيامبران عليهم السلام مثل دانيال نبی داده شود اگر نسبت درست باشد و تحريف بآن راه پيدا نکرده باشد، بلی اگر از کتب ضلال باشد از داعيان و رهبران

ص: ۲۰۶

مبدء باطلی یا دين منسوخی یا شبهه ای که برخورد بمبادی اسلامی داشته باشد که نظر و تامل در آن حرام باشد برای کسانیکه قاصر و عاجز از جواب و بررسی هستند سوختن و نابودی آنها لازم است.

و اما کسیکه برای او فضيلت دفع کردن یا توانائی استدلال است پس بدرستیکه تامل کردن او در آن برای ابطال باطل و آشنا کردن مردم بحق صريح از بالاترين عبادتهاست.

و منافاتی نیست بین اینکه قرآن احسن القصص باشد و بین آنکه در میان کتابها علم مفیدی یا حکمت کامل یا صنعتی باشد که افاده کند اجتماع مردم را یا علمی در آن باشد که بشر استفاده کند بآن و اگر چه آنچه در قرآنست دورتر از این مقصود و عمیق تر از جهت پایان و محکمتر از حیث صنعت است اما کوتاهی فهم مردم از مقاصد عالیه قرآن کریم مردم را واگذارده که این علوم را استنباط نمیکند با اطمینان و اعتمادشان باینکه هیچ صغیره و کبیره‌ای و هیچ جزئی و کلی نیست مگر آنکه در آن بحساب آمده و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین ثبت شده است.

پس منع کردن از نظر و تأمل در این کتب جنایت بزرگیست بر اجتماع مردم و دور کردن از علوم است و شلای زدن ناظرین در آنرا قانون جهانی اسلامی مساعد نیست نه از جهت قرآن و نه از جهت سنت.

و خدا میداند که مسلمین چه خسارتی بردند و ضرری کردند به از بین بردن این ثروت علمی در اسکندریه و پراکنده کردن آن را در بلاد عجم از تمدن پیش رفته و صنعتهای جدید که ارتباطی به هدایت یا ضلالت ندارد چنانچه خلیفه در کتب فارس تصوّر کرده و

ص: ۲۰۷

آنها ربطی به موافقت کتاب یا مخالفت آنرا ندارند چنانچه خیال کرده در امر کتابخانه جهانی اسکندریه و زبانی برای مسلمین نبود اگر بر این ثروت علمی دست پیدا میکردند، پس ایشانرا آگاهی بر ثروت مالی و توسعه علمی و پیش روی در تمدن و ترقی در آبادی و کمال تندرستی میداد که هر یک از اینها ایجاد میکرد نیروئی در کشور و شکوهی را نزد دولتهائی و سرافرازی را در تمام عالم و وسعتی را در ادامه سلطنت، پس آیا نابود میکرد و از بین میبرد چیزی از این در کمک هدایت یا رخنه و سوراخی در دیوار اسلام مینمود.

بلی: این عمل منفور در پی داشت عقب افتادگی در علوم و تنگدستی و بینوائی در دنیا و بدنامی را که ملحق بعربیت و اسلام گردید، و در میان کاوش گران هستند کسانی که این عمل را توحش و بربریت خیال کرده و از کارهای ننگین جاهلین و نادانان حساب کند و ما حکم در آنرا موکول میکنیم بعقل سالم و منطق صحیح.

مضافا بر این خلیفه میتوانست که بیرون آورد از این کتابها چیزهائی را که ما اشاره بآن کردیم از آنچه سودمند اجتماع بشریست و نابود کند آنچه در آنها از الحاد و گمراهیست، لیکن او این کار را نکرد و تاریخ گذشت چنانچه قصّه واقع شد.

۹۵ خلیفه و قرائتها

از محمد بن کعب قرظی است که عمر بن خطاب گذشت بر مردیکه میخواند این آیه را: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ

ص: ۲۰۸

وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۱) و پیش افتاده‌گان اولی‌ها از مهاجرین و انصار و کسانی‌که ایشانرا پیروی خوبی کردند خدا از ایشان راضی و آنها هم از خدا راضی هستند، پس عمر دست او را گرفت و گفت: چه کسی تو را اینطور قرائت کرد، گفت: ابی بن کعب گفت: از من جدا نشو تا او را پیش تو آورم، پس چون آمد، عمر گفت: تو این آیه را چنین قرائت کردی برای این گفت: بلی، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی آنرا گفت: بلی، گفت: من میدیدم که ما بیک مقامی رسیده‌ایم که هیچکس بعد از ما بآن نخواهد رسید.

و حاکم و ابو الشیخ از ابی سلمه و محمد تیمی گفتند که عمر بن خطاب گذشت بر مردیکه میخواند: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» با واو پس گفت: کی تو را اینطور تعلیم کرد، گفت: ابی، پس دست او را گرفت و پیش او برد و گفت: ای ابو المنذر مرا خبر داد این مرد که تو او را اینگونه آموختی، ابی گفت: راست گفت و من آنرا هم چنین فرا گرفتم از دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر گفت تو این چنین فرا گرفتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آری، پس بر او تکرار کرد پس دو مرتبه در حال خشم گفت بلی بخدا قسم، نازل فرمود خدا آنرا بر جبرئیل علیه السلام (امین وحی) و نازل کرد جبرئیل بر قلب محمد صلی الله علیه و آله و از خطاب و پسرش در آن پروانه و اجازه‌ای نخواست، پس عمر بیرون رفت در حالیکه دستهایش را بلند کرده و میگفت: الله اکبر الله اکبر

(۱) سوره توبه آیه ۱۰۰.

ص: ۲۰۹

و در لفظی از طریق عمر بن عامر انصاری است، پس ابی گفت:

قسم بخدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا قرائت کرد برای ما و تو ریسمان میفروختی، پس عمر گفت: بلی، در این صورت خوب است، بنا بر این ما پیروی میکنیم ابی را.

و در تعبیری: عمر قرائت کرد، و الانصار (برفع) الذین بانداختن واو که صفت برای انصار باشد تا آنکه زید بن ثابت: باو گفت: که آن با واو است، پس عمر از ابی ابن کعب پرسید پس او تصدیق کرد زید را پس عمر برگشت باین قرائت و گفت ما نمیدیدیم مگر اینکه میگفتیم ما بیک پایه‌ای ارتقاء نموده‌ایم که هیچکس با ما بآن نخواهد رسید.

و در عبارتی: پس عمر گفت: بلی بنا بر این ما پیروی ابی میکنیم، و در لفظ طبری: بر اینصورت ما پیروی میکنیم ابی را.

و در لفظی: بدرستی‌که عمر شنید مردی قرائت میکرد آیه را با واو، پس گفت کی تو را چنین خواند، گفت: ابی، پس عمر ابی را خواست، پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا قرائت کرد برای من و تو در بقیع اسباب خورده میفروختی، عمر گفت: راست گفתי و اگر خواستی بگو که ما حاضر بودیم و شما نبودید و ما یاری کردیم و شما واگذار نمودید و ما منزل

دادیم و شما بیرون کردید پس از آن عمر گفت: من میدیدم که ما بیک مقامی رسیده‌ایم که بعد از ما کسی بآن مقام نخواهد رسید. «۱»

(۱) تفسیر طبری ج ۱ ص ۷، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۰۵، تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۲۳۸، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۸۳، تفسیر زمخشری ج ۲ ص ۴۶، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۶۹، کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۷، یاد کرده لفظ ابو الشیخ را پس از آن حکایت کرده از جمعی از حفاظ و یاد کرده تصحیح حاکم آنرا و در ص ۲۸۵ نقل کرده آنرا از ابی عبید در فضائلش و ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه و تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۷۹، روح المعانی طبع منریه ج ۱ ص ۸.

ص: ۲۱۰

۲- احمد (امام حنبلی‌ها) در مسندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: مردی آمد پیش عمر و گفت: گفتار ما را خورد مسعر گوید: یعنی پینگی و خواب گفت: پس عمر پرسید که تو از کجائی، پس خود را مرتب معرفی میکرد تا او را شناخت و معلوم شد او موسی است، پس عمر گفت: اگر بدرستیکه برای آدمی یک بیابان و یا دو بیابان باشد هر آینه سومی را طلب میکند پس ابن عباس گفت و پر نمیکند شکم فرزند آدم را مگر خاک سپس میپذیرد خدا توبه کسی را که توبه کند، پس عمر باین عباس گفت: از چه کسی شنیده‌ای این را گفت: از ابی، گفت: وقتی صبح شد پس بیا پیش من، گوید: پس برگشت نزد ام الفضل و این جریانرا برای او بازگو کرد پس مادرش گفت: و چیست تو را و کلام نزد عمر و ابن عباس ترسید که مبدا ابی فراموش کرده باشد، پس مادرش گفت: بدرستیکه ابی شاید فراموش نکرده باشد، پس صبحگاه عمر آمد و شلاقش با او بود و رفتیم با هم پیش ابی، پس بیرون آمد ابی بر آنها در حالیکه وضو گرفته بود و گفت از من مزی آمده بود پس آلت خود یا عورت خود را شستم (و شک از مسعر است) پس

ص: ۲۱۱

عمر گفت آیا این کافیست، گفت: بلی، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی گفت: آری، گفت و از او پرسید از آنچه ابن عباس گفته بود پس او را تصدیق کرد.

و در مسند از ابن عباس روایت شده گوید: مردی آمد پیش عمر و می‌رسید از او، پس شروع کرد بنگاه کردن باو و یکبار بسر او نگاه میکرد و یکبار بیای او که آیا چیزی از کسالت بر او هست پس از آن عمر باو گفت: چه اندازه مال داری، گفت: چهل شتر، ابن عباس گفت: پس گفتم: راست گفت خدا و پیامبر او، اگر برای این آدم دو بیابان از طلا هر آینه بیابان سومی را میخواهد و پر نمیکند درون پسر آدم را مگر خاک و خدا توبه میکند بر کسیکه توبه کند، پس عمر گفت: این چیست، گفتم: این چنین ابی خواند برای من گفت پس برویم پیش او، گفت: پس آمد نزد ابی و گفت: چه میگوید این، ابی گفت: این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا پس ثابت میدانی آنرا پس ثابت بدار آنرا.

و در حکایت شده از احمد، عمر گفت: در اینصورت ثابت میداری در مصحف، گفت: بلی.

و ابن ضریس از ابن عباس نقل کرده که گفت: گفتم ای امیر مومنان بدرستی که ابی بن کعب گمان میکند که تو ترک کرده از آیات خدا آیه‌ای را که نوشته‌ای آنرا گفت: بخدا قسم البته از ابی میپرسم پس اگر انکار کرد هر آینه تکذیب خواهی شد، پس چون نماز صبح را خواند رفت پیش ابی و اجازه خواست از او و برای او بالشتی گذارد و گفت: این خیال میکند که تو پنداشته‌ای که من آیه‌ای از کتاب خدا را ترک کرده و نوشته‌ام آنرا پس گفت: که من

ص: ۲۱۲

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود اگر برای فرزند آدم دو بیابان از مال باشد هر آینه طلب کند بیابان سوم را که اضافه بر آنها کند و پر نمیکند شکم و درون فرزند ادم را مگر خاک و خدا میپذیرد بر هر کسی که توبه کند، پس عمر گفت: آیا آنرا بنویسم گفت: من تو را نهی نمیکنم گوید: پس مثل اینکه ابی شک کرد که بگوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا قرآن نازل شده است «۱»

۳- از ابی ادريس خولانی گفت: ابی بن کعب قرائت میکرد:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» «۲» هنگامیکه قرار دادند کسانی که کافر شدند در دلشان حمیه و تعصب و آن حمیه جاهلیت بود و اگر شما تعصب میوزیدید چنانچه آنها ورزیدند هر آینه مسجد الحرام ویران شده بود، پس خدا نازل فرمود سکینه و اطمینانرا بر رسولش، پس این خبر بگوش عمر رسید سخت آشفته شد و فرستاد بسوی او پس وارد بر او شد و عده‌ای از اصحابش را خواست که در میان ایشان زید بن ثابت بود پس گفت چه کسی از شما سوره فتح را میخواند، پس زید خواند بر قرائت امروز ما پس عمر تند شد باو، پس ابی گفت: آیا سخن بگویم، گفت: بگو، گفت: هر آینه میدانی که من بودم که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد میشدم و بر من قرائت میکرد و تو دم در بودی، پس اگر دوست داری که مردم را بیاموزم بر آنچه پیامبر ص

(۱) مسند احمد ج ۵ ص ۱۱۷، کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۹ نقل از احمد و سعید بن منصور و ابی عوانه الدر المنثور ج ۶ ص ۳۷۸.

(۲) سوره فتح آیه ۲۶.

ص: ۲۱۳

مرا آموخت و گر نه یک حرف هم نخوانم و بیاموزم مادامیکه زنده باشم گفت: بلکه بیاموز مردم را.

و در لفظی: پس ابی گفت: قسم بخدا ای عمر تو میدانی که من حاضر میشدم و شما غایب بودید و من خوانده میشدم و شما ممنوع و محجوب بودید و چنین میکنی با من قسم بخدا که اگر دوست داری من ملازم منزلم بشوم و با هیچکس بجیزی سخن نگویم «۱».

۴- از ابن مجلز گوید: بدرستیکه ابی بن کعب قرائت کرد «مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولِيَانِ» «۲» از آن دو نفریکه مستحق مال ایشان شده‌اند، پس عمر گفت: دروغ گفتی، ابی گفت:

تو دروغ‌گوتری، پس مردی گفت: تکذیب میکنی امیر مومنان را گفت:

من سخت ترم برای بزرگداشت مقام امیر مومنان از تو، و لیکن او را تکذیب کردم در تصدیق کتاب خدا و تصدیق نکردم رهبر مسلمین را در تکذیب کتاب خدا، پس عمر گفت: راست گفت. «۳»

۵- از خرشه بن حرّ گفت: عمر بن خطاب با من لوح و صفحه

(۱) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۹۴، الدر المنثور ج ۶ ص ۷۹ حکایت کرده آنرا از نسائی و حاکم و یاد نموده تصحیح حاکم آنرا کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵، نقل از نسائی و ابن ابی داود در مصاحف و حاکم آنگاه گفت و ابن خزیمه بعضی از آنرا روایت کرده.

(۲) سوره مائده آیه ۱۰۷.

(۳) ابن جریر طبری و عبد بن حمید و ابن عدی آنرا نقل کرده‌اند چنانچه در الدر المنثور ج ۲ ص ۳۴۴ و کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵ یاد شده.

ص: ۲۱۴

صفحه‌ای دید که در آن نوشته بود: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» «۱» هر گاه اعلان و اذان نماز روز جمعه شد پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا، پس گفت: کی برای تو املا کرد و نوشت این را، گفتیم: ابی بن کعب، گفت: بدرستیکه ابی قاری تر و خواناتر ما بنسوخ است خواند آنرا (فامضوا الی ذکر الله) بروید بسوی ذکر خدا.

از عبد الله بن عمر رسیده که گوید: نشنیدم از عمر هرگز که بخواند آنرا مگر (فامضوا الی ذکر الله) از ابراهیم نقل شده که گفت: بعمر گفتند: که ابی بن کعب میخواند (فاسعوا إلى ذکر الله)، عمر گفت: ابی داناتر ماست بمنسوخ میخواند (فامضوا الی ذکر الله).

ابو عبید نقل کرده آنرا در فضائل قرانش و سعید بن منصور و ابن ابی شیبہ و ابن المنذر و ابن انباری در مصاحف و عبد الرزاق و شافعی و قربانی عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن چنانچه در الدر المنثور ج ۶ ص ۲۱۹ و کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵ یاد شده.

۶- از بجاله حکایت شده گوید: عمر بن خطاب عبور کرد بجوانیکه در قرآنی میخواند: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ «۲» پیامبر سزاوارتر است بمومنین از خودشان و همسران او مادران ایشانست و او پدر است برای آنها، پس عمر

(۱) سوره جمعه آیه ۹.

(۲) سوره احزاب آیه ۶.

ص: ۲۱۵

گفت: ای جوان این را پاک کن، گفت: این قرآن آبی است، پس رفت پیش او و سؤال کرد از او پس آبی باو گفت: پیامبر خدا مرا سرگرم و مشغول بقرآن میکرد، و تو را دست زدن در بازارها و دلّالی کردن مشغول میکرد و تند شد بر عمر. «۱»

۷- آبی بن کعب خواند: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا» «۲» و نزدیک زنا نشوید که آن عمل زشت و منفور و بد راهیست مگر آنکه توبه کند «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» پس براستی که خدا بخشنده و مهربانست، پس این را بعمر یادآور شدند پس آمد پیش آبی و از او سؤال کرد گفت: من آنرا از دو لب رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَا گرفتم و تو آنوقت کاری نداشتی جز دست زدن در فروختن (یعنی دلّالی کردن معاملات) (ابن مردویه و عبد الرزاق آنرا نقل کرده اند مثل کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۸).

۸- از مسور بن مخرمه روایت شده گوید: که عمر بن خطاب بعد الرحمن بن عوف گفت: آیا ندیدی در آنچه بر ما نازل شده:

«ان جاهدوا كما جاهدتم اول مرة» جهاد کنید چنانچه در اول

(۱) سعید بن منصور و حاکم آنرا نقل کرده و بیهقی در سنن ج ۷ ص ۶۹ و قرطبی در تفسیرش ج ۱۴ ص ۱۲۶ و از سعید و حاکم در کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۹ حکایت شده.

(۲) سوره نساء آیه ۲۲.

ص: ۲۱۶

مرتبه جهاد کردید، گفت: بیانداز آنچه از قرآن افتاده است «۱»

۹- از ابن عباس و عدی بن عدی از عمر نقل شده که او گفت:

ما بودیم که قرائت میکردیم در آنچه میخواندیم از کتاب خدا: «ان لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم» یا «ان کفرا بکم ان ترغبوا عن آبائکم» اینکه رو برنگردانید از پدرانتان که آن کفر است بشما یا کفر است شما را اینکه رو بگردانید و اعراض کنید از پدرانتان، سپس بزید بن ثابت گفت: آیا چنین است، گفت: بلی «۲».

۱۰- مالک و شافعی از سعید بن مسیب از عمر نقل کرده‌اند در خطبه‌ای از او که گفت: حذر کنید از اینکه هلاک شوید از آیه رجم گوینده‌ای میگفت: ما در کتاب خدا دو حد نماییم چونکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رجم و سنگسار کرد و ما هم سنگسار کردیم قسم بکسیکه جانم در دست اوست اگر نبود که مردم میگفتند عمر زیاد کرد در کتاب خدا هر آینه مینوشتیم (الشیخ و الشیخه فارجموهما البتّه) پیرمرد و پیره زنا البته سنگسار کنید چونکه ما آنرا خواندیم.

و در عبارت احمد از عبد الرحمن بن عوف آمده: اگر نه این بود که گوینده‌گان میگفتند یا سخن‌رانان سخنرانی میکردند که عمر

زیاد کرد در کتاب خدا چیزیکه از آن نیست هر آینه آنرا همچنانکه

(۱) ابو عبید نقل کرده آنرا در اتقان ج ۲ ص ۴۲ و کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۸.

(۲) بخاری در صحیحش ج ۱۰ ص ۴۳ نقل کرده آنرا و ابو عبید در اتقان ج ۲ ص ۴۲.

ص: ۲۱۷

نازل شده مینوشتیم.

و در تعبیر بخاری از ابن عباس است: که خداوند برانگیخت و مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را بحق و بر او نازل کرد قرآن را پس از آنچه را که خدا نازل کرد آیه رجم بود پس ما آنرا قرائت کردیم و فهمیدیم و ضبط کردیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگسار کرد و ما هم بعد از آن (زانی را) سنگباران کردیم پس من میترسم که طولانی شود زمان بر مردم که گوینده‌ای بگوید: قسم بخدا ما نیافتیم آیه رجم را در کتاب خدا پس گمراه شوند به ترک فضیلتیکه خدا آنرا در قرآن نازل نموده و رجم در کتاب خدا سزاوار ثابت است بر کسیکه زنا کرده هر گاه محصن و عفیف بود از مردان و زنان یعنی مرد زن‌دار و یا زن شوهردار بود هر گاه چهار شاهد گواهی دادند یا ریسمانی (میان فاعل و مفعول) انداختند که بند شد یا اقرار کردند چهار مرتبه.

و در لفظ ابن ماجه از ابن عباس آمده: که من ترسیدم که زمان بر مردم طولانی شود تا اینکه گوینده‌ای بگوید: نمیبینم رجم را در کتاب خدا پس گمراه شوند بترک واجبی از واجبات خدا بدانید بدرستیکه رجم و سنگسار کردن حق است هر گاه مرد همسر داشته باشد و بیینه و برهان اقامه شود یا آنکه زن حامل و آبستن باشد یا اقرار کند و ما خواندیم آنرا: الشیخ و الشیخه

اذا زنيا فارجموها البته، پیره مرد و پیره زن هر گاه زنا کردند سنگسارشان کنید البته پیامبر خدا رجم کرد و ما هم بعد از آن حضرت سنگسار کردیم.

و در لفظ ابی داود است: و قسم بخدا اگر نبود که مردم بگویند عمر زیاد کرد در کتاب خدا هر آینه آنرا مینوشتیم در قرآن.

ص: ۲۱۸

و در تعبیر بیهقی: و اگر نبود کراهت من که در کتاب خدا زیاد کنم هر آینه آنرا در مصحف مینوشتیم چونکه من میترسم بعد از این مردمی بیایند که آنرا نیابند پس ایمان بآن نیاورند. «۱»

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید: تمام اینها روشن میکند از کم بودن علم خلیفه از ترتیل قرآن کریم و اینکه آن افراد یاد شده از او اعلم و داناتر بقرآن بوده‌اند و جز این نیست که او را دلّالی معاملات در بازار یا ریسمان فروش یا قرعه‌کشی مشغول کرده بود از آموختن و برای او (بقول ابی بن کعب) کاری نبود مگر دست بهم زدن در فروش و دلّالی کردن.

چه میشود خلیفه را در حالیکه او پیشوا و رهبر مردم است در کتاب و سنّت که پیروی میکند عقاید و آراء مردم را در کتاب خدا و در مصحف شریف محو و اثبات میکند بگفته مردم بعد از این و جدا نمیکند بین کتاب و سنّت را و گوشش را بعاریه و گرو این و آن میدهد و قبول میکند از این گفته او را که ثبت کند در قرآن و رای دیگری را تصدیق میکند در انداختن و ساقط کردن چیزی از قرآن و آیاتی

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۲۹، ۵۰، اختلاف حدیث شافعی چاپ شده در حاشیه کتاب الام ج ۷ ص ۲۵۱، موطا مالک ج ۲ ص ۱۶۸، صحیح بخاری ج ۱۰ ص ۴۳، صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۳، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۹۹، سنن دارمی ج ۲ ص ۱۷۹، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۱۵، سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۳۰، مسند طرابلسی ص ۶، سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۱۱، ۲۱۳، احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۳۱۷.

ص: ۲۱۹

تحریف شده از قرآن میبیند منع میکند آنرا از داخل کردن در قرآن از ترس گفتن گوینده‌گان و سخنرانی کردن سخنرانان، و این آن تحریفیستکه آنرا نسبت بشیعه میدهند و حمله میکنند بآن بر ایشان حمله و هجوم غارت‌گران و چپاول‌گران را و حال آنکه شیعه از روز نخست پدرشان (یا از نخستین پدرشان) بیزار و منزّه از این بد نامی بوده‌اند و محققین از ایشان اتفاق کرده‌اند بر نفی تحریف نفی قطعی و جدی چنانچه ما در پیش در جزء سوم ص ۱۰۱ توضیح دادیم.

و چه قدر فرق است بین کسیکه این مقام و کار اوست و بین کسیکه تابعی بزرگوار ابو عبد الرحمن سلمی قاری که اتفاق بر وثوق و جلالت او کرده‌اند گوید: من ندیدم پسر مادریکه قاری تر بکتاب خدای تعالی باشد از علی علیه السلام نیز گوید:

ندیدم قاری تر از علی علیه السلام که قرآن را عرضه کرد بر پیامبر صلی الله علیه و آله و او از کسانیست که حفظ کرده تمام آنرا بدون شک نزد ما «۱» و به تحقیق که گذشت برخی از احادیث علم آنحضرت بکتاب ص ۳۹۴ ج ۱۱

۹۶ اجتهاد خلیفه در نامها و کنیه‌ها

۱- از زید بن اسلم از پدرش حکایت شده که عمر بن خطاب

(۱) طبقات قراء ج ۱ ص ۵۴۶، مفتاح السعاده ج ۱ ص ۳۵۱.

ص: ۲۲۰

پسری را زد که کنیه ابو عیسی داشت، و مغیره بن شعبه مکنی بابی عیسی بود پس عمر باو گفت: آیا تو را کافی نیست که مکنی بابی عبد الله باشی، پس گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا کنیه ابو عیسی داد، عمر گفت: بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بتحقیق که بر او گناه گذشته و آینده‌اش بخشیده شده و ما در مجلسمان (و یا بلفظ ابو داود در جلجتنا و تغ تغمان) هستیم پس همواره او را بکنیه ابو عبد الله صدا میزد تا هلاک شد.

صورت دیگر

مغیره اجازه خواست بر عمر پس گفت: کی، گفت: ابو عیسی گفت: ابو عیسی کیست، گفت: مغیره بن شعبه، گفت: پس آیا برای عیسی پدری است، پس بعضی از صحابه گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مکنی بکنیه ابو عیسی نمودند، پس گفت: بدرستیکه پیامبر صلی الله علیه و آله گناه او بخشیده شده و ما نمیدانیم با ما چه میشود او را کنیه ابو عبد الله داد. «۱»

۲- کنیز عبید الله بن عمر آمد پیش عمر که از او شکایت کند، پس گفت: آیا مرا معاف نمیکنی و نجات نمیدهی از ابی عیسی، گفت: ابو عیسی کیست، گفت: پسر عبید الله، گفت: لعنت بر

(۱) سنن ابو داود ج ۲ ص ۳۰۹، سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۱۰ استیعاب ج ۱ ص ۲۵۰، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۳۹، الکنى الاسماء دولابی ج ۱ ص ۸۵، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۶۲، نهایه ابن اثیر ج ۱ ص ۱۹۸، اصابه ج ۲ ص ۴۱۳، ج ۳ ص ۴۵۳.

ص: ۲۲۱

تو او را بکنیه ابو عیسی میخوانی و عبید الله را خواست و گفت وای بر تو خود را کنیه ابو عیسی داده‌ای پس ترسید و ناراحت شد و گرفت دست او را و گاز گرفت تا آنکه فریاد زد پس آنرا با شلاقش زد و گفت وای بر تو آیا برای عیسی پدر است، آیا نمیدانی کنیه عرب چیست، ابو سلمه، ابو حنظله، ابو عرفطه، ابو مره.

۳- عمر ... نوشت باهل کوفه: هیچکس را باسم پیامبری موسوم نکنید و دستور داد به جماعتی که تغییر دهند اسامی پسرانشان را که محمد نامیده بودند تا آنکه باو جماعتی از صحابه گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده بایشان در نام‌گذاری فرزندان‌شان بنام آنحضرت پس آنها را ول کرد. «۱»

۴- از حمزه بن صهیب: حکایت شده که صهیب مکنی بابی یحیی بود و میگفت: که او از عرب است و بسیار بمردم طعام میداد، پس عمر باو گفت: ای صهیب تو را چه میشود که کنیه و لقب ابو یحیی گرفته‌ای و حال آنکه برای تو فرزندی نیست و میگوئی که تو از عرب هستی و اطعام فراوان میکنی و این اسراف و زیاده‌روی در مال است، پس صهیب گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مکنی بابی یحیی نمود، و اما قول تو در نسب پس من مردی از نمر بن قاسط از اهل موصلم ولی من بچه کوچکی بودم اسیر شدم که اهل و خویشان خود را گم کردم و اما قول تو در طعام، پس بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود اطعام طعام کنید و جواب سلام دهید پس این مرا بر آن داشت که اطعام طعام کنم.

(۱) عمده القاری ج ۷ ص ۱۴۳.

ص: ۲۲۲

و در عبارتی برای ابی عمر: عمر گفت: نیست چیزی در تو که من تو را ای صهیب عیب کنم و تنقیص نمایم مگر سه خصلت اگر اینها نبود هیچکس را بر تو مقدم نمیداشتم، آیا تو مرا از آنها خبر میدهی، صهیب گفت: هیچ چیزی تو از من نمیپرسی مگر آنکه راست آنرا بتو میگویم، گفت میبینم که تو خود را منتسب بعرب میدانی و حال آنکه زبان تو عجمی است و خود را مکنی بابی یحیی که نام پیامبر است نموده‌ای و در مالت اسراف و زیاده‌روی میکنی.

گفت: اما اسراف مال من خرج نکردم آنرا مگر در راه حق و اما مکنی به ابی یحیی بودنم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا کنیه ابو یحیی داد آیا آنرا ترک کنم برای تو و اما نسبتم بعرب پس براستیکه رومیان مرا در کودکی اسیر کردند پس زبان آنها را فرا گرفتیم و من مردی از نمر بن قاسط هستم اگر تو بشکافی از من سرگینی را هر آینه خود را نسبت بآن دهم (کنایه از اینکه هر ریشه و منبت و نژادیکه تو پیدا کنی من خود را باو منسوب خواهم کرد) «۱»

۵- عمر بن خطاب شنید که مردی صدا میزند (یا ذالقرنین) گفت آیا از نامه‌های پیامبران خلاص شدیدی که اسامی فرشتگانرا بلند میکنید. «۲»

(۱) احمد در مستدرش ج ۶ ص ۱۶ نقل کرده و حاکم در مستدرک ج ۴ ص ۲۸۸ و ابن ماجه قسمتی از آنرا در سنن ج ص ۴۰۶ و ابو عمر در استيعاب در ترجمه صهيب ج ۱ ص ۳۱۵ و هيثمی در مجمع الزوائد ج ۸ ص ۱۶.

(۲) حياه الحيوان ج ۲ ص ۲۱، فتح الباری ج ۶ ص ۲۹۵.

ص: ۲۲۳

امینی (رحمه الله عليه) گوید: این روایات روشن میکند از مواردی از جهل و نادانی را:

۱- نهی کردن خلیفه از نام گذاری باسم پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و فرمان دادن او به کسانی که محمد نام بودند که آنها را تغییر دهند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سه پسر برای او متولد شود و یکی از آنها را محمد نگذارد پس نادانی کرده. «۱»

و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه محمد نامیدید پس او را زنید و محروم نش کنید.

و فرمود: صلی الله علیه و آله: هر گاه فرزندان را محمد نامیدید پس او را اکرام کنید و در مجلس باو جا دهید و صورت و چهره را بر او زشت و کریه نکنید. «۲»

و فرمود: صلی الله علیه و آله: بدرستی که خدا بنده را ننگه میدارد روز قیامت در برابر خود که نام او احمد یا محمد است پس خداوند تعالی باو میفرماید: بنده من آیا حیاء نکردی از من که مرا معصیت کردی و حال آنکه نام تو نام حبیب من محمد است، پس بنده از خجلت و شرمندگی سرش را ب زیر انداخته و میگوید: بار خدایا بدرستی که من کردم (آنچه نباید بکنم) پس خداوند عز و جل میفرماید:

ای جبرئیل بگیر دست بنده مرا و او را وارد بهشت کن بدرستی که من

(۱) طبری و ابن عدی و هيثمی در مجمع الزوائد ج ۸ ص ۴۹ و سیوطی در جامع الصغیر در حرف میم نقل کرده اند.

(۲) مجمع الزوائد ج ۸ ص ۴۸، السیره الحلبیه ج ۱ ص ۸۹.

ص: ۲۲۴

حیاء میکنم که عذاب کنم بآتش کسی را که نام او نام حبیب منست. «۱»

و فرمود صلی الله علیه و آله: کسیکه برای او نوزادی بدنیا آید پس او را برای محبت من و تبرک من محمد نامد او و نوزادش در بهشت خواهد بود. «۲»

و عایشه ... گفت زنی آمد پیش پیامبر صلی الله علیه و آله، پس گفت: ای رسول خدا بدرستی که من پسری زائیدم و او را محمد نامیدم و او را مکنی بابی القاسم نمودم پس بمن یادآور شدند که شما این را مکروه میدارید، پس فرمود: چیست آنکه حلال کرده اسم مرا و حرام کرده کنیه مرا یا: کیست که حرام کرده کنیه مرا و حلال کرده اسم مرا «۳».

و آنحضرت صلی الله علیه و آله محمد بن طلحه بن عبید الله را محمد نامید و او را مکنی بابی القاسم نمود «۴» و این محمد از آن افراد است که عمر نام او را تغییر داد. «۵»

(۱) المدخل ابن الحاج ج ۱ ص ۱۲۹.

(۲) ابن عساکر آنرا نقل کرد و مناوی آنرا در فیض القدير ج ۶ ص ۲۳۷ و حلبی در سیره النبویه ج ۱ ص ۸۹ یاد کرده است.

(۳) سنن کبری بیهقی ج ۹ ص ۳۱۰، مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۹، زاد المعاد ج ۱ ص ۲۶۲.

(۴) استیعاب ج ۱ ص ۲۳۶، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۲۲.

(۵) مجمع الزوائد ج ۸ ص ۴۸، ۴۹.

ص: ۲۲۵

م- و رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای از فرزندان عصر خودش را محمد نامید که از آنهاست:

محمد بن ثابت بن قیس انصاری «۱» و

محمد بن عمرو بن حزم انصاری «۲» و

محمد بن عماره بن حزم انصاری «۳» و

محمد بن انس بن فضاله انصاری «۴» و

محمد بن یفیدویه هروی «۵»

و آنحضرت صلی الله علیه و آله بمردی انصاری که میخواست نام پسرش را محمد بگذارد پس مردم خوش نداشتند و از آنحضرت پرسیدند فرمود: نام گذاری کنید بنام من. «۶»

و درباره مردیکه پسر برای او بدنیا آمد و او را قاسم نامید و باو گفتند ما تو را بکنیه و لقب ابو القاسم صدا نخواهیم زد پس از آنحضرت سؤال کرد، پس فرمود: موسوم باسم نمائید ولی مکنی

(۱) استیعاب ج ۱ ص ۱۳۳، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۱۳ اصابه ج ۳ ص ۴۷۶.

(۲) استیعاب ج ۱ ص ۲۳۸، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۲۷ اصابه ج ۳ ص ۴۷۶.

(۳) اصابه ج ۳ ص ۴۷۶.

(۴) استیعاب ج ۱ ص ۲۳۴، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۱۲، اصابه ج ۲ ص ۳۱۸.

(۵) اسد الغایه ج ۴ ص ۳۳۲، اصابه ج ۲ ص ۳۸۵.

(۶) مسند احمد ج ۳ ص ۳۶۹، ۳۸۵.

ص: ۲۲۶

بکنیه من نکنید. «۱»

مضافا بر این خوب بودن نامها از چیزهاییست که شریعت پاک ترغیب و تشویق در آن نموده و محمد بهترین آنهاست و بهترین نامها آنستکه عبادت بآن شود (چون عبد الله و عبد الرحمن و عبد الرحیم و عبد الکریم و ...) و ستوده باشد پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده: که شما روز قیامت بنامهایتان و نامهای پدرانتان خوانده میشوید پس نیکو گذارید نامهای خود را. «۲»

و فرمود: از حق فرزند بر پدرش اینست که اسم خوب بر او گذارد و او را خوب ادب کند. «۳»

و فرمود: هر گاه قاصدی نزد من فرستادید پس خوش صورت و خوش نام بفرستید. «۴»

و در جامع ترمذی ج ۲ ص ۱۰۷ از عایشه روایت کرده که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله نامهای زشت را تغییر میداد.

و از کسانیکه نامش را تغییر داد (عاصیه) دختر عمر بود پس او را رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیله نامید چنانچه در صحیح ترمذی ج ۲ ص ۱۳۷ و مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۸ یاد شده است ..

(۱) مسند احمد ج ۳ ص ۳۰۳.

(۲) سنن ابی داود ج ۲ ص ۳۰۷، سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۰۶ مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۸.

(۳) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۸ ص ۴۷.

(۴) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۸ ص ۴۷، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۵۸.

ص: ۲۲۷

۲- نهی کردن عمر از موسوم کردن باسامی پیامبران و حال آنکه آن بهترین نامهاست بعد از این نامهایی که مشتق از نامهای نیکوی خدا شده از محمد و علی و حسن و حسین و بتحقیق از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده قول آن بزرگوار: هیچ خانه‌ای نیست که در آن اسم پیامبری باشد مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی برانگیزد بسوی ایشان فرشته‌ای را که ایشان صبح و شام تقدیس کند. «۱»

و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بنامید بنامهای پیامبران و محبوب‌ترین اسمها نزد خدا عبد الله و عبد الرحمن و راست‌ترین آنها حارث و همام و قبیح‌ترین آنها حرب و مره است. «۲»

۳- قرق کردن و دلتنگ شدن او از کنیه ابو عیسی و استدلال کردن بقولش: پس آیا برای عیسی پدریست (فهل لعیسی من اب) آیا خلیفه خیال میکرد که هر کس مکنی و ملقب بابی عیسی باشد خود را پدر برای عیسی بن مریم میداند که کنیه بنام او گذارده تا آنکه باو گفته شود: (فهل لعیسی من اب) یا اینکه (آقای عمر) برای عیسائی که پدرش مکنی بنام او شده پدری نمیدید و خیال میکرد که پدران بنام فرزندان کنیه و لقب میگذازند و از اینجا بصهیب گفت: چیست تو را که کنیه و لقب ابو یحیی گذارده‌ای

(۱) مدخل ابن حاج ج ۱ ص ۱۲۸.

(۲) سنن ابی داود ج ۲ ص ۳۰۷، سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۰۶ استیعاب در ترجمه ابی وهب ج ۲ ص ۷۰۰، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۵۸، ۲۶۰ و آنرا صحیح دانسته.

ص: ۲۲۸

و حال آنکه برای تو پسری نیست (که یحیی موسوم باشد).

۴- و عجیب‌تر از همه اینها اینکه خلیفه بعد از شنیدنش از از مغیره که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مکنی و ملقب بای عیسی نموده از رأی و عقیده‌اش برنگشت و حال آنکه تصدیق کرده بود مغیره را در گفته‌اش لکن این را گناه بخشوده برای رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده و خواسته بود که او و دوست صمیمش مغیره گناه نکند چونکه نمیدانست چه میشود بایشان.

و ایکاش من میدانستم آیا ثابت کرده بودن این کنیه (ابو عیسی) را که گناهی بزرگ که در پی آن عذاب یا آمرزش باشد به دلیل قطعی و دندان شکنی، آنگاه دانسته که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب آن گناه شده پس حکم مغفرت و آمرزش برای او آمده بدلالیت آیه کریمه سوره فتح یا نه، ثابت نکرده این را مگر باین سفسطه از قولش: (هل لعیسی من اب) آیا برای عیسی پدر است.

اگر اولی باشد، که من آنرا نمیگویم، پس آفرین به پیامبر غیر معصوم، و پناه بر خدا از این سخن و اگر دوم باشد پس آفرین ...
بگوینده‌ایکه نمی‌داند.

۵- اینکه او بعد از آنکه خیال کرد این دو لقب و کنیه دو گناه است شروع کرد به تعزیر و کتک زدن و گزیدن دست را پیش از زدن و هرگز گوش روزگار نشنیده مانند این تعزیر ناگوار طاقت‌فرسا

۶- بدرستیکه از چیزهاییکه خلیفه اختیار کرده و برگزیده از القاب و کناء عرب: ابو مره است و حال آنکه گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از نام‌گذاری بمره، مضافا بر اینکه

ص: ۲۲۹

ابو مره کنیه و لقب ابلیس و شیطانست چنانچه در کتب تواریخ و لغات آمده. «۱»

و بعضی گفته‌اند که شیطان ملقب بابو مره شد برای آنکه دختری بنام مره داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله منع فرمود از نام گذاری بحیات و فرمود: که حیات شیطانست.

و ابو داود در سنن ج ۲ ص ۳۰۸ نقل کرده از مسروق که گفت: ملاقات کردم عمر بن خطاب ... را پس گفت تو کیستی:

گفتم: مسروق بن اجدع، پس عمر گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجدع شیطانست، پس گویا اینکه او فراموش کرده بود وقتیکه دستور داد که کنیه و لقب ابو مره گذارده شود یا نمیدانست که ابو مره لقب شیطانست یا برای او رأی و اجتهادی برابر رأی پیامبر اسلام است. و الله اعلم.

و همینطور لقب و کنیه ابی حنظله که ابن قَیم حنظله را از زشت‌ترین اسماء شمرده چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۲۶۰ گفته است.

۷- تصوّر و خیال او که ذی القرنین از نامهای فرشتگانست و از خاطر او رفته و دور شده که ذی القرنین جوانی رومی بود که خدا باو شاهی و سلطنت داد چنانچه طبری آنرا نقل کرده و در روایت صحیحی از امیر المومنین علیه السّلام آمده که او مردی بود خدا را دوست میداشت پس خدا هم او را دوست داشت و برای خدا

(۱) قاموس اللغة ج ۲ ص ۱۳۳، تاج العروس ج ۲ ص ۵۳۹ لسان العرب ج ۷ ص ۱۸.

ص: ۲۳۰

نصیحت کرد و خدا هم خیر او را خواست نه پیامبر بود و نه فرشته «۱»

و در قرآن کریم آیت سودمندست در ذکر ذی القرنین مثل اینکه آنها همگی از یاد خلیفه رفته و بر او مخفی شده نام‌گذاری رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المومنین علی علیه السّلام را به ذی القرنین که در ملاء عام و حضور همه مردم فرمود:

«يا ايها الناس اوصيكم بحب ذی قرنيها اخي و ابن عمي علي بن ابيطالب فانه لا يحبه الا مومن و لا يبغضه الا منافق من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد ابغضني»

«۲» آی مردم من شما را سفارش و توصیه میکنم بدوستی ذی القرنین برادرم و پسر عمویم علی بن ابیطالب پس بدرستیکه او را دوست نمیدارد مگر مومن و دشمن نمیدارد مگر منافق کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

و بعلی علیه السّلام فرمود: بدرستیکه برای تو در بهشت خانه‌ایست، و کنز (گنج) هم روایت شده، و تو صاحب دو قرن آنی و شارحین حدیث گفته‌اند: یعنی صاحب دو طرف بهشت هستی و ملک و مساحت آن بزرگ‌تر است و سیر میکنی تمام بهشت را چنان چه ذی القرنین تمام زمین را سیر کرد یا صاحب دو قرن امت پس امه ضمیر و حذف شده از ظاهر کلام هر چند که جلوتر ذکر آن نشده مثل قول خدای تعالی: حتی توارت بالحجاب تا آنکه پنهان در

(۱) فتح الباری ج ۶ ص ۲۹۵، کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۴.

(۲) الرياض النضرة ج ۲ ص ۲۱۴، تذکره السیوط ص ۱۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۵۱.

ص: ۲۳۱

پشت پرده شد قصد نمود خورشید را و یادی در ظاهر از آن نشده ابو عبید گوید: و من این تفسیر دوم را برگزیدم بر اول.

گویند: و روایت شده از علی رضی الله عنه که آنحضرت یادی از ذی القرنین کرده و فرمود: او خویشان خود را بعبادة خدای تعالی دعوت کرد پس دو ضربت بر جلوی سر او زدند و در میان شما مانند اوست، و ما میبینیم که مقصود آنحضرت خودش بود یعنی من دعوت بحق میکنم تا آنکه بر سرم دو ضربت میزنند که شهادت من در آنست.

یا صاحب دو کوه آن حسن (ع) و حسین (ع) دو سبط و نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این ثعلب روایت شده.

یا صاحب دو شکاف و شکستگی در دو جلوی سر مبارکش یکی از عمرو بن عبدود در روز خندق و دومی از ابن ملجم لعنت الله علیه و ابو عبید گوید و این صحیحترین چیز است که گفته‌اند «۱» اه

و بعد مخفی ماندن آنچه در قرآن و سنت است بر خلیفه ما را نمیرسد که او را مواخذة بجهل و نادانی کنیم بشعر شعراء و مردان دوره جاهلیت و حال آنکه ذو القرنین در شعر امرء و القیس و اوس بن حجر و طرفه بن عبد یاد شده.

(۱) نوادر الاصول حکیم ترمذی ص ۳۰۷، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۳، الریاض النضره ج ۲ ص ۲۱۰، النهایه ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۸، لسان العرب ج ۱۷ ص ۲۰۰، قاموس اللغه ج ۴ ص ۲۵۸، تاج العروس ج ۹ ص ۳۰۷، کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۴.

ص: ۲۳۲

و اعشی بن ثعلبه گفته:

و الصعب ذو القرنین امسی ثاویا بالحنو فی جدث هناک مقیم

و ذو القرنین سر سخت و محکم شام کرد در حالیکه منزل کرده بود با خمیده‌گی در خانه قبر که در اینجا اقامت کند.

و ربیع بن ضبیع گوید:

و الصعب ذو القرنین عمر ملکه الفین امسی بعد ذلک رمیما

و ذی القرنین نیرومند دو هزار شهرش را آباد کرد بعد از آن شام کرد در حالیکه خاک شده بود.

و قیس بن ساعده گوید:

و الصعب ذو القرنین اصبح ثاویا باللحد بین ملاعب الاریاح

و ذو القرنین قهرمان و سخت صبح کرد در حالیکه در لحد قبر منزل کرده میان بازیکردن باها.

و تبع حمیری گوید:

قد کان ذو القرنین قبلی مسلما ملکا تدین له الملوک و تحشد

بتحقیق که ذو القرنین پیش از من پادشاه مسلمانی بود که شاهان باو پیروی کرده و زیر پرچم او بودند.

بلغ المشارق و المغرب یتغی اسباب امر من حکیم مرشد

رسید بتمام مشرقها و مغربها خاور و باختر را و میطلبید

ص: ۲۳۳

اسباب کار را از دانای رهنمائی (چون خضر «ع»).

فرای مغیب الشمس عند غروبها فی عین ذی قلب و ثاط حرم

پس دید محل پنهان شدن خورشید را موقع غروب آن در چشمه‌ای رباینده و گل بد بو و فاسدی.

من بعده بلقیس کانت عمتی ملکتهم حتی اتاها الهدهد

پس از او بلقیس عمه من (ملکه سبا) بود که بر ایشان حکومت کرد تا آنکه هدهد از (طرف سلیمان آمد نزد او).

و نعمان بن بشیر صحابی انصاری گوید:

و من ذا یعادینا من الناس معشر کرام و ذو القرنین مناو حاتم

و کیست آنکه دشمنی کند ما را از مردم که گروهی بزرگوار هستیم و ذو القرنین و حاتم طائی از ماست آنگاه چه مانعی از نام گذاری بنامهای فرشتگانست و چه اندازه زیاداند کسانی که موسوم شده‌اند باسامی بالاترین فرشتگان مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل زیرا که آنها عبری و ترجمه آنها به عربی عبد الله و عبید الله و عبد الرحمن است چنانچه در خبریکه ابن حجر آنرا نقل کرده و در صحیح بخاری از عکرمه آمده که جبرومیک و سراف: عبد، وایل: الله «۱» است و در صحیح آمده که محبوب‌ترین نامها نزد خدای تعالی عبد الله

(۱) صحیح بخاری باب کسیکه دشمن جبرئیل باشد در کتاب التفسیر صحیح ترمذی ج ۱ ص ۳۴۰، فتح الباری ج ۸ ص ۱۳۴.

ص: ۲۳۴

و عبد الرحمن «۱» است و نیز مانعی نیست هر گاه نام‌گذاری باین الفاظ بعبرانیه واقع شود.

۸- خیال کردن او که در اطعام طعام و خوراک دادن به مردم اسراف و زیادروی در مالست پس او را صهیب با دلیل ساکت کرد بگفته رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن و از آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده:

«یا ایها الناس افشوا السّلام و اطعموا الطّعام، و صلوا الارحام»

آی مردم سلام را افشاء و اظهار کنید و اطعام طعام نمائید و ارحام و خویشان را دیدن و صله کنید.

و از عبد الله بن عمرو: روایت شده که مردی سؤال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گفت: ای رسول خدا چه اسلامی خوبست، فرمود: اطعام طعام کنی و بر هر کس که شناختی یا نشناختی سلام نمائی. «۲»

م- و خطیب در تاریخ خود ج ۴ ص ۲۱۲ نقل کرده از طریق ابن عمر قول آنحضرت را افشاء و اظهار کنید سلام را و اطعام طعام نمائید و بنده‌گانی باشید چنانچه خداوند عز و جل شما را توصیف و تعریف نموده.

۹- موآخذ کردن او صهیب را برای لقب و کنیه و نبودن فرزندی برای او در حالیکه فرزند داشتن از شرایط لقب و کنیه نیست

(۱) احمد و ابن حیان در صحیح خود چنانچه در اصابه ج ۲ ص ۳۹۹ یاد شده.

(۲) سنن ابی ماجه ج ۲ ص ۳۹۹، تاریخ خطیب ج ۸ ص ۱۶۹، زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۷۷ گوید: در دو صحیح از او ثابت شده.

ص: ۲۳۵

این عبد الله بن مسعود است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ملقب به ابو عبد الرحمن نمود پیش از آنکه فرزندی برای او تولید شود. «۱»

و این محمد بن طلحه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را کنیه ابو القاسم داد و او طفل شیرخوار بود و این برادر انس بن مالک در جلوی چشمان او بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را مکنّی بابی عمیر نمود او کودکی بود که هنوز بالغ نشده بود و این خود انس است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را کنیه ابو حمزه داد و حال آنکه حمزه‌ای برای او نبود و این همسران پیامبر بودند که همگی جز عایشه کنیه داشتند پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را کنیه ام عبد الله داد و حال آنکه غیر از یکی از آنها فرزندی نداشتند. «۲»

۹۷ حد زدن خلیفه پسرش را بعد از حد

از عبد الله بن عمر روایت شده که گفت: برادرم عبد الرحمن

(۱) مستدرک ج ۳ ص ۳۱۳.

(۲) رجوع کن به دو صحیح بخاری و مسلم و سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۱۰ و مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۹ و زاد المعاد ج ۱ ص ۲۶۱ و استیعاب و اسد الغابه و اصابه را.

ص: ۲۳۶

بن عمر شراب خورد و ابو سروعه عقبه بن حارث هم با او همکاری کرد و شراب خورد در مصر و ما هم در خلافت عمر بن خطاب در مصر بودیم پس هر دو مست شدند و چون از مستی در آمدند و سالم شدند رفتند پیش عمرو بن عاص و او فرماندار مصر بود و باو گفتند: ما را پاک کن و حدّ بزنی چونکه ما مست شدیم از شرابیکه خوردیم عبد الله بن عمر گوید: پس او نفهمید که آنها پیش عمرو بن عاص آمدند گوید:

پس برادر من بمن گفت که او مست بود، پس گفتم: داخل خانه شو تا تطهیر و پاکت کنم، گفت: بدرستی که خود امیر هم شراب خورده عبد الله گوید: پس گفتم قسم بخدا که امروز در جلوی چشم مردم سرت تراشیده نشود داخل خانه شو تا سرت را بتراشم و آنروز با حد سر را هم میتراشیدند پس با من داخل خانه شد.

عبد الله گوید: من سر برادر را با دست خودم تراشیدم آنگاه عمرو بن عاص آنها را حدّ شراب زد پس این خبر بگوش عمر بن خطاب رسید پس نوشت بعمر: که عبد الرحمن بن عمر را بر یک شتر بدون پلاس و جهاز بفرست پیش من پس عمرو او را با این وضع فرستاد و چون عبد الرحمن وارد بر عمر شد او را شلاق زد و شکنجه نمود از جهتیکه پسر عمر و خلیفه زاده است آنگاه او را فرستاد و چند ماهی بسلامتی زنده گی کرد آنگاه اجلش رسید و مرد و عموم مردم تصوّر میکنند که او از شلاق عمر مرد و حال آنکه از شلاق او نمرد.

از عمرو بن عاص حکایت شده در حدیثی که گوینده ای گفت:

این عبد الرحمن بن عمر و ابو سروعه درب منزل اجازه میخواستند گفت:

بیایند، پس وارد شدند در حالیکه سر شکسته و شرمنده بودند و گفتند: بر ما اقامه کن حد خدا را چونکه ما دیشب شرابی خوردیم

ص: ۲۳۷

پس مست شدیم، گفت: پس آنها را راندم، پس عبد الرحمن گفت: اگر ما را پاک نکنی و حد نونی وقتی مدینه رفتیم به پدرم خبر میدهم، گفت: پس رای من بر این شد و دانستم که اگر بر آنها اقامه حدّ نکنم عمر بر من غضب خواهد کرد در این و مرا معزول خواهد نمود، و ما بر آن فکر بودیم که عبد الله بن عمر وارد شده پس برخاستم و او را ترحیب و مرحبا گفتم و خواستم او را جای خود بنشانم نپذیرفت و گفت پدر من مرا نهی کرد که بر تو وارد شوم مگر آنکه چاره نداشته باشم از این برادر را سرش را بر جلوی چشم مردم نتراش و اما شلاق هر چه صلاح میدانی بکن، گفت و بودند که بعد از حد سر را هم میتراشیدند گفت: پس آنها را بصحن خانه برده و بر آنها حد زد، و پسر عمر برادرش را بداخل منزل برده و سرش را با سر ابو سروعه تراشید قسم بخدا که من چیزی در این موضوع بعمر نه نوشتم تا آنکه ناگاه نامه عمر رسید و در آن نوشته بود وقتیکه این نامه من رسید پس عبد الرحمن بن عمر را در عبائی پیچیده و بر شتر بی جهازی بفرست تا معلوم شود چه کار بدی کرده پس همانطوریکه پدرش نوشته بود او را فرستادم و نامه را خواندم برای پسر عمر و نامه ای نوشتم بعمر و عذرخواهی کردم و باو خبر دادم که او را در صحن منزل شلاق زدم و قسم بخدائیکه سوگند یاد نمیشود به بزرگتر از او که

من در صحن خانه ام اقامه حد میکنم بر ذمّی و مسلمان و نامه را با عبد الله بن عمر فرستاد، اسلم گوید: پس عبد الرحمن وارد بر پدرش شد و بر او عبائی بود و نمیتوانست راه رود از صدمه‌ایکه از مرکبش خورده بود، پس گفت ای عبد الرحمن چنان و چنان کردی شلاق شلاق پس عبد الرحمن بن عوف با او سخن گفت و گفت ای امیر

ص: ۲۳۸

مومنان بر او یکبار اقامه حدّ شده پس عمر توجهی باین کلام نکرد و او را شکنجه کرد و عبد الرحمن داد میزد و میگفت من بیمارم و تو قاتل و کشنده منی، پس عمر او را دو مرتبه حد زد و حبس نمود پس از آن مریض شد و مرد. «۱»

و ابو عمر در استیعاب ج ۲ ص ۳۹۴ گوید: عبد الرحمن اوسط بن عمر او ابو شحمه و همان کسیستکه عمرو بن عاص او را در مصر برای شرابخوری زد سپس فرستاد او را بمدینه و پدرش او را زد ادب پدر فرزندش را پس از آن مریض شد و بعد از یکماه مرد، این چنین روایت کرده او را معمر از زهری از سالم از پدرش و اما اهل عراق میگویند: که او زیر شکنجه شلاق و تازیانه عمر مرد و این غلط است و زیبر گوید: بر او اقامه حد کرد پس مریض شد و مرد.

و ابن حجر در اصابه ج ۳ ص ۷۲ یاد کرده کلام ابی عمر را و گفته عبد الرزاق نقل کرده قصه طولانی را از معمر بسند مذکور و آن صحیح است.

و طبری در تاریخ خود ج ۴ ص ۱۵۰ گوید و ابن اثیر در کامل ج ۲ ص ۲۰۷ و ابن کثیر در تاریخ خود ج ۷ ص ۴۸ و در این سال (سال ۱۴) عمر بن خطاب پسرش و جماعتی را در شراب

(۱) بیهقی آنرا در سنن کبری ج ۸ ص ۳۱۲ یاد کرده و ابن عبد ربه در عقد الفرید ج ۳ ص ۴۷۰ و خطیب بغدادی در تاریخ ج ۵ ص ۴۵۵ و ابن جوزی در سیره عمر ص ۱۷۰ و در ۲۰۷ و محب طبری در ریاض النضره ج ۲ ص ۳۲ و قسطلانی در ارشاد الساری ج ۹ ص ۴۳۹ و آنرا صحیح دانسته.

ص: ۲۳۹

خواری زد شلاق زد.

امینی (رزقنا الله شفاعته) گوید: کلام و اشکال بر این مسئله از چندین جهت واقع میشود، چونکه حد کفاره و پاک کننده است پس با او بر محدود و حد خورده بعدا گناهی باقی نماند که دو باره بر او حد خورده شود و این در سنت شریفه شده است.

۱- از خزیمه بن ثابت مرفوعا روایت شده: از پیامبر ص که کسیکه بر او حدّ جاری شد این گناه او بخشیده و آمرزیده شود.

و در عبارت دیگر: کسیکه گناهی مرتکب شود پس بر او حد این گناه جاری شود آن کفاره اوست. «۱»

۲- از عباده بن صامت مرفوعاً روایت شده: کسیکه از شما حدّی بخورد پس تعجیل در عقوبت او شده پس آن کفارہ اوست و گر نه کار او با خداست.

و در تعبیر دیگری برای اوست: کسیکه از شما مرتکب کاری شود از آنچه خدا از آن نهی نموده پس بر او اقامه حد شود پس آن کفارہ اوست و کسیکه حدّ از او تاخیر افتد و اقامه بر او نشود پس کار او با خداست اگر خواست عذاب کند و اگر خواست بر او ببخشد.

و در عبارت سوم از او: کسیکه چیزی از این (گناه) مرتکب

(۱) احمد در مستدرک ج ۵ ص ۲۱۴ و ۲۱۵ نقل کرده و دارمی در سنن ج ۲ ص ۱۸۲ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۳۲۸ و خطیب تبریزی در مشکاة ص ۳۰۸.

ص: ۲۴۰

شود پس عقوبت شود، آن کفارہ برای اوست. «۱»

۳- و شافعی در حدیثی مرفوعاً نقل کرده: نمیدانی تو شاید حدود نازل شده که کفارہ برای گناهان باشد.

۴- از امیر المومنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود کسیکه چیزی را از حدود انجام دهد پس بر او اقامه حد شود پس آن کفارہ اوست (سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۸).

۵- از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت شده: که علی رضی الله عنه بر مردی اقامه حد کرد پس مردم شروع کردند بلعن کردن و بدگوئی از او کردن، پس علی علیه السلام فرمود: اما از این گناهش سؤال نمیشود. سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۹.

۶- از عبد الله بن معقل: روایت شده که علی رضی الله عنه مردی را حدّ زد پس زننده دو تازیانه بر او زیاد زد پس علی علیه السلام (رضی الله عنه) آن دو تازیانه را برگردانید بر جلاد سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۲۲.

و اگر خلیفه خیال میکرد که حدّ عمرو بن عاص ملغی و بی اثر است برای وقوع آن در صحن خانه پس مردی او را خبر داد که این عادت معمولی اوست در اجراء تمام حدود و از شرایط حدود نیست که در انتظار مردم و ملاء عام باشد بلکه کافیهست حدّ زدن در پنهانی چنانچه نسبت داده آنرا قسطلانی در ارشادش ج ۹ ص ۴۳۹ به

(۱) صحیح بخاری ج ۱۰ ص ۲۵، صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۹ صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۷۱، مسند ابی داود ص ۷۹، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۲۹، سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۸.

جمهور و اکثر علماء و اگر این تصوّر درست باشد هر آینه واجبست که دو مرتبه ابو سروعه را هم حد بزند در این قضیه و نیز غیر او را از کسانیکه عمرو بن عاص در صحن خانه‌اش حد زده است.

و اگر قصد نموده باین تعزیر و تادیب او را چنانچه بیهقی در سنن ج ۸ ص ۳۱۳ از طرف خلیفه عذرخواهی کرده و ابو عمر چنانچه گذشت و قسطلانی در ارشاد ج ۹ ص ۴۳۹، پس بدرستیکه او بعد مخالفتش با لفظ حدیث از اینکه او اقامه حد بر او نمود دو مرتبه یک امر زیادیست که باو واگذار نشده برای آنچه ما یاد کردیم از اینکه حد کفاره است و بعد از آن از حدّ خورده سؤال از گناهش نمیشود پس نه حدیست بر او و نه تعزیر و نه گناهی و نه تادیب.

آنگاه اگر تعزیر صحیح باشد پس بدرستیکه در سنتّ زیادتر برده تازیانه نمیشود چنانچه در ص ۳۵۰ ج ۱۱ گذشت پس برای چه خلیفه برابر و یکسان قرار داد میان تعزیر و حدّ.

و عطف کن بر این دستور دادن او عمرو بن عاص را باینکه بفرستد پسرش را بر شتر بی جهازی در یک عبائی پس وارد بر او شود و نتواند راه رود از زحمت مرکبش، پس بدرستیکه تمام اینها اذاء و آزار است حد آنرا رد کرده و شرع آنرا مباح ننموده است.

پس از آن برای چه مانعی نبود برای او از تاخیر انداختن آنچه اجتهاد کرده بود از حدّ جدید بسبب بیماری و کسالت او و آنرا عقب نیانداخت تا خوب شود و حال آنکه آن حکم بیمار حد خورده و یا مستوجب حدّ است در سنت شریفه پیامبر اسلام که صبر کنند تا خوب شود

و اگر تعجب میکنی بعد از همه اینها پس قول ابن جوزی عجیب است در سیره عمر از اینکه سزاوار نیست که گمان برده شود

بعد الرحمن بن عمر که او شراب خورده و جز این نیست که او نبیذ و آب انگور جوشیده خورده بود بتاویل اینکه شراب نیست و گمان اینکه نوشیدن آن مستی نمیآورد و همینطور ابو سروعه، و ابو سروعه از اهل بدر بود پس چون کار آنها بمستی کشید پاک شدن خواستند بسبب حدّ و حال آنکه مجرد پشیمانی و ندامت بر تقصیر در نهی خدا برای آنها کافی بود مگر آنکه برای خدای سبحان غضب کردند بر نفس خودشان که زیاده‌روی کرده و از حد گذشته بودند پس آنرا تسلیم کردند برای اقامه حدّ، و اما تکرار و اعاده زدن عمر فرزندش را این حدّ نیست و فقط او را بعنوان غضب و ادب زده و گر نه پس حد تکرار نمیشود، پایان لفظ او.

و اگر این خیال و تصور درست باشد متوجّه میکند ایراد را بعمر و عمر اگر این را دانسته بودند و بخود حد خورده‌گان و قتیکه خودشان را تسلیم کردند بحد خوردن بدون هیچ موجب و جهتی و برای آنها صرف ندامت کافی بود چنانچه ابن جوزی گمان کرده بود.

و حقیقت اینست که نیازی نیز بندامت نداشتند برای آنکه آنها گناهی مرتکب نشدند بعد از اعتقاد باینکه مستی نمیاورد، پس توبه‌ای از آن نیست هر چند که ایمان کامل ناراحت و دل‌تنگ از مثل آنست.

و بنا بر این پس عبد الرحمن و ابو سروعه مالک نفسشان نبودند که آنرا عرضه کردند بر این درد شدید و زیان زدن دردناک اگر این تشریع و بدعت نبوده باشد.

لکن از کجا این جوی این خواب راست و رویای صادق را

ص: ۲۴۳

آورد و خواست تبرئه و تطهیر کند عمرو و عمر را از آنچه را که مرتکب شدند از گناه با اعتراف و اقرارشان باین بتمام صراحت پس انداختن آن دو را در پرتگاه اضرار بنفس و ضرر بخود زدن که شرعا ممنوع است و بدعت‌گذاری که حرام است در دین اسلام و دروغ صریح و روشنی که آن از گناهان کبیره است.

و ملحق کن بکسی که اول اقامه حد کرد آثار اقامه او را بدون موجبی برای و خشمی را که نسبت بخلیفه داده و حد دومی چه آنها شراب خورده باشند چنانچه اقرار بآن کردند یا نخورده باشند بنا بر آنچه ابن جوزی تحمل آنرا نموده بود و او منفرد و نادر است باین بیان از میان پیشوایان حدیث و تاریخ‌نگاران و این روشن است از بیان آشکار و واضح.

۹۸ جهل خلیفه به آنچه روز عید خوانده میشود

از عبید الله نقل شده که گفت: روز عیدی عمر بیرون رفت و فرستاد پیش ابی واقد لیشی که پیامبر صلی الله علیه و آله چه میخواند در مثل چنین روزی، پس گفت: سوره ق، و اقترب. «۱»

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۴۲، سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۸۰ موطا مالک ج ۱ ص ۱۴۷، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۸۸، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۰۶، سنن نسائی ج ۳ ص ۱۸۴، سنن بیهقی ج ۳ ص ۲۸۴ و بلفظ و عبارت ابن ماجه.

ص: ۲۴۴

امینی (رحمه الله) گوید: این روایتی صحیح است که آنرا امامان حدیث در صحاحشان نقل کرده چنانچه دانستی و نسبت ارسال بآن دادن باینکه عبید الله بن عبد الله عمر را درک نکرده مردود است باینکه روایت در صحیح مسلم از عبید الله بن عبد الله از ابی واقد است و شکی نیست که او ابو واقد را درک کرده و بهمین جهت این (نسبت ارسال) بیهقی و سندی و سیوطی و غیر ایشان مردود است.

و با من بیا تا سؤال و بازپرسی کنیم از خلیفه که برای چه از او دور شده بود علم باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چه میخواند در نماز عیدین (عید فطر و عید اضحی) آیا فراموش کرده بود و میخواست تحقیق کند چنانچه سیوطی در تنویر الحالک ج ۱ ص ۱۴۷ عذر او را خواسته. یا آنکه دلّالی و دست زدن در بازار برای حراجی او را مشغول و غافل کرده بود چنانچه خودش در غیر این مورد باین بهانه عذر خواسته است و گذشت در صفحه ۳۱۶ ج ۱۱ و بعد از این بزودی میاید که او را عده زیادی تعریف بداشتن نسیان کرده‌اند، و حال آنکه فراموشی بعید است چونکه این حکم شایعی است که در هر سال دو بار تکرار میشود در حضور همه مردم و هجوم تمامی مردم که عادتاً فراموش نمیشود.

و اما احتمال دیگر سیوطی از اینکه او میخواست مردم را اعلام کند باین (که چه خوانده میشود) پس ممکن بود که مردم را خودش بفریاد زدن و بلند خواندنیکه همه بشنوند عمل مستمرش که در آن پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد اعلان کند (که من فلان و فلان سوره را میخوانم یا بلند بخواند تا مردم بشنوند) پس

ص: ۲۴۵

نیازی نبوده باینکه عقب ابی واقد بفرستد و از او سؤال کند.

۹۹ خلیفه و معانی الفاظ

۱- از عمر روایت شده که او بالای منبر گفت: چه میگوئید در قول خدای تعالی: او یاخذهم علی تخوّف «۱» یا ایشانرا در حال ترسیدن بگیرد، پس همه ساکت شدند پس پیرمردی از هذیل برخاست و گفت این لغت ماست و تخوّف تنقص است، گفت آیا عرب این را در اشعارش میشناسد، گفت: بلی شاعر ما زهیر، ابو کبیر هذلی توصیف میکند شترش را که راه رفتن بعد از مکه سنام و کوهانش را کوچک و فشرده میکند.

تخوّف الرحل منها تا مکا قردا کما تخوّف عود النبعه السفن

از مرکب و شتر سخت و فشرده شده کوهان بلند و درازش چنانچه محکم شد از چوب (درخت کوهی) پوست.

پس عمر گفت: آی مردم بر شما باد بدیوان شما که گم نشود گفتند: دیوان ما چیست، گفت: اشعار جاهلیّت چونکه در آن تفسیر کتاب شما و معانی کلام شماست. «۲»

(۱) سوره نحل آیه ۴۷.

(۲) تفسیر کشاف ج ۲ ص ۱۶۵، تفسیر قرطبی ج ۱۰ ص ۱۱۰ تفسیر بیضاوی ج ۱ ص ۶۶۷.

۲- از ابی الصلت ثقفی نقل شده: که عمر بن خطاب این آیه را قرائت کرد وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا «۱» و کسی را که خدا بخواهد گمراه کند سینه‌اش را تنگ و دشوار قرار میدهد (بنصب راء) و بعضی از کسانی که نزد او بودند از اصحاب رسول خدا حرجا. بکسر راء خواندند، پس عمر گفت: مردی از کنانه بیاورید که چوپان ولی مدلجی باشد. پس حاضر کردند، عمر باو گفت: ای جوان حرجه چیست، گفت: حرجه در نزد ما درختی است میان درختها که هیچ گله دار و حیوان وحشی و هیچ چیزی بآن نمیرسد، پس عمر گفت: قلب منافق همینطور است هیچ چیزی از خیر باو نمیرسد. «۲»

۳- از عبد الله بن عمر گفت: عمر بن خطاب قرائت کرد این آیه مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «۳» قرار داده نشده برای شما در دین حرجی، سپس گفت مردی از بنی مدلج برای من بیاورید (چون حاضر شد) عمر گفت: حرج در میان چیست گفت: ضیق، تنگی. (کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۷).

۴- حاکم از سعید بن مسیب نقل کرده که عمر بن خطاب بر این آیه برخورد کرد

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۵.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۷۵، تفسیر خازن ج ۲ ص ۵۳ الدر المنثور ج ۳ ص ۴۵، کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵ نقل از عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابی الشیخ.

(۳) سوره حج آیه ۷۸.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ «۱» آنکسانی که ایمان آوردند و ایمانشانرا بستم نپوشانیدند و آلوده نکردند، پس آمد پیش ابی کعب و از او سؤال کرد که کدام یک ما ظلم نکرده است پس ابی گفت ای امیر مومنان جز این نیست مقصود از این ظلم شرک است، آیا نشنیده قول لقمان را به پسرش: يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۲» پسرک من مشرک بخدا مباش بدرستی که شرک ظلم بزرگیست. (مستدرک ج ۳ ص ۳۰۵).

بدرستی که عذر می‌خواهم از خلیفه اگر علم کتاب و سنت از خاطر او دور شده یا کوتاهی از حکم در قضایا و داوری‌ها نموده چونکه خدمت کردن و عملگی کردن در میدان مال و برطشه «۳» و مال کرایه دادن و دلّالی کردن در بازار و فروختن ریسمان و خورده اسباب در تنگدستی و بینوایی نگرداند او را مگر به بحث و خصومت و بد زبانی بسبب آن کارها که مشغولش کند از فراگرفتن علوم لکن او را معذور نمیدانم بر عدم معرفت و شناخت او بلغتیکه آن زبان و لغت اوست که در تمام اوقات شبانه روز زبانش بآن حرکت میکند.

(۱) سوره انعام آیه ۸۲.

(۲) سوره لقمان آیه ۱۲.

(۳) نهاییه ابن اثیر ج ۱ ص ۷۸، قاموس اللغه ج ۲ ص ۲۶۲، تاج العروس ج ۴ ص ۷۲۱ و گوید: او کسیست که بمردم شتر و الاغ کرایه میدهد و مزد میگیرد باین کار.

ص: ۲۴۸

۱۰۰ رأی خلیفه در روزه سال

از ابی عمر شیبانی نقل شده که گفت: عمر بن خطاب ... را خبر دادند بمردیکه هر روز روزه میگیرد پس عمر شروع کرد بزدن او با شلاق مخصوصش و میگفت: بخور ای دهری ای دهری. «۱»

امینی (قدس الله سره) گوید: مرا گنج کرده این مورد نمیدانم بکدام یک از این دو نقل اعتماد کنم، آیا بر این روایت ابن جوزی را حدیث تازیانه یا بر نقل دیگرش در سیره عمر ص ۱۴۶ از اینکه عمر همه روز روزه میگرفت، و طبری و جعفر فریابی در سنن روایت کرده و سیوطی از آن دو حکایت نموده در جمع الجوامع چنان چه در ترتیب او ج ۴ ص ۳۳۲ یاد شده که او پشت سر هم روزه میگرفت و در سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۰۱ نقل شده که عمر بن خطاب همه روزه، روزه میگرفت پیش از آنکه بمیرد، و عبد الله بن عمر در آخرش عمرش هر روز روزه داشت و ابن کثیر آنرا در تاریخ خود ج ۷ ص ۱۳۵ یاد کرده و محب طبری در الریاض ج ۲ ص ۳۸ روایت کرده آنرا و استدلال کرده بآن که هر روز روزه گرفتن بهتر است از یکروز گرفتن و یکروز خوردن.

و در اینجا منعی از این نیست در سنت شریفه و منعی فهمیده نمیشود از ظاهر مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله روزه نیست

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۷۴.

ص: ۲۴۹

کسیکه هر روز روزه بدارد و قول او کسیکه همیشه روزه بدارد نه روزه گرفته و نه افطار کرده پس آن نازل شده بر روزه همیشگی است که مستلزم روزه گرفتن روزهای حرام (چون عید فطر و عید اضحی) که روزه آن حرام است یا بر دو صورت ضعیف و بی بنیه شدن و یا تفویت حقی را کردن و بدون اینها نهی از آن نیست چنانچه در صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۹ و سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۹ و بسیاری از کتب فقه و شرحهای مجموعه‌های حدیثی است و ابن جریر از ام کلثوم نقل کرده که

بعایشه گفتند: تو روزه میگیری همه روز را و حال آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از روزه هر روز گفت: بلی شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی میکرد از روزه دوره سال و لیکن کسیکه روز فطر و روز قربان را افطار کند روزه دهر و سال را نگرفته است «۱»

و نووی در شرح صحیح مسلم حاشیه ارشاد ص ۵۱ گوید:

و در این روایات یاد شده در باب نهی از روزه سال و علماء اختلاف کرده‌اند در روزه سال پس علماء ظاهریه و اهل ظاهر معتقد شده‌اند بمنع روزه دوره سال نظر بطواهر این احادیث قاضی و غیره او گویند و اکثر علماء معتقدند بجواز آن هر گاه روزهای نهی شده را روزه نگیرد و آن دو روز عید فطر و عید قربان و ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم ذی حجه برای آنهایی که در مکه هستند) و مذهب شافعی و اصحاب او اینست که روزه گرفتن دوره سال کراهتی ندارد اگر روز عید فطر و عید قربان و تشریق را بخورد و افطار کند بلکه آن مستحب است بشرطیکه ضرری باو نرسد و حقّی را تقویت نکند پس اگر

(۱) کنز العمال ج ۴ ص ۳۳۴.

ص: ۲۵۰

زیانی وارد کند یا حقّی را ضایع کند پس مکروه است و استدلال کرده‌اند بحديث حمزه بن عمرو و بخاری و مسلم آنرا روایت کرده‌اند که او گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من همه روزه پی در پی روزه میگیرم آیا در سفر هم روزه بگیرم، فرمود: اگر خواستی پس روزه بگیر، و این لفظ روایت مسلم است که آنحضرت او را وادار کرد بر روزه گرفتن پی در پی و اگر مکروه بود او را وادار بر آن نمیکرد خصوصا در سفر و ثابت شده از پسر عمر بن خطاب که او پی در پی روزه میگرفت و همینطور ابو طلحه و عایشه و مردم بسیاری از گذشتگان را که یاد نمودم گروهی از ایشانرا در شرح مهذب در باب روزه مستحبی و از حدیث لا صام من صام الابد، روزه نیست کسیکه همیشه روزه باشد پاسخهایی دادند که یکی از آنها اینست که آن محمول بر حقیقت آنست باینکه با آن روز عید فطر و عید قربان و ایام تشریق را روزه بدارد و عایشه هم همین جواب را داده است.

و دوّم - اینکه آن محمول بر کسیستکه بسبب روزه دهر و پی در پی متضرّر و برایش زیان داشته باشد یا بسبب آن حقّی فوت شود و تائید میکند این را قول رسول خدا صلی الله علیه و آله: که تو توان و قدرت این را نداری پس روزه بگیر و افطار کن و بخواب و برخیز (برای عبادت) و از هر ماه سه روز روزه بگیر که حسنه و کار خوب ده برابر آن خواهد بود و این مثل روزه تمام عمر است.

و نهی هم خطاب بعبد الله بن عمرو بن عاص بوده و مسلم از او یاد کرده که او در آخر عمرش عاجز و ناتوان شد و پشیمان شد که چرا قبول نکرد رخصت افطار کردن روایتیکه او میدانست بزودی او ناتوان شود و حمزه بن عمرو را برقرار داشت برای آنکه میدانست او قدرت

ص: ۲۵۱

و توان روزه همه روز را همواره دارد بدون ضرر.

و سوّم- اینکه معنای لا صام اینست که او میابد از دشواری و زحمت آن آنچه را که غیر او میابد پس آن خیر است نه دعاء ...

و گفت در شرح حدیث یکروز روزه بگیر و یگروز بخور علماء در آن اختلاف کرده‌اند، پس متولی از اصحاب ما و غیر او از علماء گویند آن افضل از پی در پی روزه گرفتن است برای ظاهر این حدیث و در کلام او اشاره بتفصیل روزه متوالی و تخصیص این حدیث است بعد الله بن عمرو و کسیکه در حکم اوست و تقدیر آن اینست که افضل از این نیست در حق تو و تائید میکند این را اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله حمزه بن عمرو را نهی از هر روز روزه گرفتن نکرد و او را ارشاد و راهنمایی کرد او را بروز و روز و اگر افضل در حق تمام مردم بود، هر آینه او را ارشاد بآن کرده و برای او بیان نموده بود زیرا که تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست و الله اعلم و خدا داناتر است.

و شخص کنجکاو و پژوهشگر بسیار میابد از این سخنان در لا بلای تالیفات امامان فقه و شارحین حدیث و از کسانی که نقل شده از آن روزه عمر را، افراد زیر است:

۱- عثمان بن عفان مقتول سال ۳۵ هجری، استیعاب ج ۲ ص ۴۷۷.

۲- عبد الله بن مالک ازدی متوفی ۵۶ / ۵۹، بدایه و نهایه ابن کثیر ج ۸ ص ۹۹، صفة الصفوه ج ۲ ص ۳۶۴.

۳- اسود بن یزید نخعی متوفی ۷۵، نهایه ج ۹ ص ۱۲.

۴- ابو بکر بن عبد الرحمن قرشی متوفی ۹۴، نهایه ج ۹ ص ۱۱۶

ص: ۲۵۲

۵- فقیه ابو خالد مسلم مخزومی متوفای ۱۰۸، طبقات حفاظ ج ۱ ص ۲۳۵.

۶- سعد بن ابراهیم مدنی متوفای ۱۲۵، خلاصه التهذیب ص ۱۱۳، شذرات الذهب ج ۱ ص ۱۷۳.

۷- وکیع بن جرام متوفی ۱۹۶، تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۷ شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۸۲.

۸- مصعب بن عبد الله بن زبیر متوفی ۲۳۳، میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۷۲.

۹- محمد بن علی ابو العباس کرخی متوفای ۳۴۳، المنتظم ج ۶ ص ۳۷۶.

۱۰- ابو بکر نجاد شیخ حنبلی‌ها در عراق متوفای ۳۴۸ المنتظم ج ۶ ص ۳۹۰، نهاییه ج ۱۱ ص ۲۳۴.

۱۱- احمد بن ابراهیم نیشابوری متوفای ۳۸۶، نهاییه ج ۱۱ ص ۳۱۹.

۱۲- ابو القاسم عبد الله بن احمد حربی متوفای ۴۱۲ طبری ج ۱۰ ص ۳۸۲، ظم ج ۸ ص ۴.

۱۳- ابو الفرج معدل احمد بن محمد متوفای ۴۱۵، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۶۷، نهاییه ج ۱۲-۱۸، المنتظم ج ۸ ص ۱۷.

۱۴- ابو العباس احمد ابیوری متوفای ۴۲۵، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۵۱.

۱۵- ابو عبد الله صوری محمد بن علی متوفای ۴۴۱، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۰۳، المنتظم ج ۸ ص ۱۴۳.

۱۶- عبد الملک بن حسن متوفای ۴۷۲، نهاییه ج ۱۲ ص ۱۲۰

ص: ۲۵۳

۱۷- ابو البرکات یحیی انباری متوفای ۵۵۲، نهاییه ج ۱۲ ص ۲۳۷.

۱۸- حافظ عبد الغنی مقدسی متوفای ۶۰۰، نهاییه ج ۱۲ ص ۳۹.

۱۹- فقیه محمود بغدادی حنبلی متوفای ۶۰۹، شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۹.

۲۰- شیخ محی الدین نووی متوفای ۶۷۷، نهاییه ج ۱۳ ص ۲۷۹.

۲۱- عبد العزیز بن دتف حنبلی بغدادی، شذرات ج ۵ ص ۱۸۴.

و این اتفاق ایشان نیست مگر برای آنکه جواز آنرا دانستند در شرع اسلام، تمام اینها را داشته باش و لکن برای تازیانه مخصوص همکار نیست، برای خلیفه هم اجتهادش و شاید که این حکم را مختص باو دیده فقط نه مردم دیگر و گر نه پس دلیل و جهت زدن مردیکه متعبد بروزه بوده با شلاق مخصوص اش چیست.

ان هذا لهو القصص الحق، بدرستیکه این هر آینه قصه‌ها و حکایت‌های راستیست.

و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون و ان الظن لا يغني من الحق شيئا، و هر آینه ما آوردیم ایشانرا کتابیکه تفصیل دادیم آنرا بر علم و نیست برای ایشان علمی باین موضوع و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میکنند، و ان الظن لا يغني من الحق شيئا، و بدرستیکه گمان بینیا از حق چیز را.

ثمرات و نتایج این بحث:

این اندکی از بسیارست از چیزهائی را که ما بر آن اطلاع یافتیم از نوادر اثر در علم عمر و برای ما ممکن است اکنون که بیاوریم چندین برابر آنچه را که یاد کردیم لیکن ما اکتفا نمودیم بر این برای رعایت مقتضای حال و نزد ما بسیارست که تقدیم میکنیم آنرا بخواننده در اجزاء آینده انشاء الله تعالی و آنچه خلاصه میشود از این بحث و پژوهش چند چیز است:

۱- اینکه خلیفه علمش را از چند نفر از اصحاب پیامبر ص فرا میگرفت وقتیکه فاقد بود آنچه را که نزد ایشان بود از فقه و حال آنکه در میان ایشان افرادی بودند که معروف بعلم نبودند و ایشانند

۱- عبد الرحمن بن عوف.

۲- معاذ بن جبل.

۳- عبد الله بن عباس.

۴- زید بن ثابت.

۵- عمار بن یاسر.

۶- ابو عبیده جراح.

۷- عبد الله بن مسعود.

۸- مغیره بن شعبه.

۹- محمد بن مسلمه.

۱۰- ابو موسی اشعری.

۱۱- ابو سعید خدری.

۱۲- ابی بن کعب.

۱۳- صهیب ابو یحیی.

۱۴- ضحاک بن سفیان.

۱۵- حمل بن نابغه.

۱۶- عبد الله بن عمرو بن عاص.

۱۷- ابو واقد لثی.

۱۸- زنی از قریش.

۱۹- جوانی از جوانان انصار.

۲۰- مردی گمنام و ناشناس.

۲۱- برده‌ای سیاه.

۲۲- پیره‌زنی از مدینه.

۲۳- پیره مردی از هذیل.

۲۴- مردی از بنی مدلج.

۲۵- مردی شامی.

و پیش از همه اینها مولا و آقا و امام امیر المومنین علی صلوات الله علیه و خلیفه از آنحضرت بیشتر از دیگران فرا گرفته چنانچه قسمتی از آنرا دانستی و در اینجا قسمتهای بسیاریست که یاد نشده بعدا و برای این قول او: «لو لا علی لهلك عمر» بیشتر است.

۱- و گفته او: «لو لا علی لضلّ عمر» اگر علی (ع) نبود عمر گمراه شده بود، تمهید باقلانی ص ۱۹۹.

۲- و گفته او: «اللهم لا تبغنی لمعضله لیس لها ابن ابی طالب» بار خدایا مرا باقی نگذار برای مشکلیکه پسر ابو طالب برای آن نباشد.

۳- و گفته او: «لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن»

ص: ۲۵۶

خدا مرا باقی نگذارد در زمینیکه ای ابو الحسن (ع) تو در آن نباشی.

۴- و گفته او: «اللهم لا تنزل بی شدیده آلا و ابو حسن الی جنبی» بار خدایا مشکلی برای من پیش نیار مگر آنکه ابو الحسن (ع) در کنار من باشد.

۵- و گفته او: «کاد یهلك ابن الخطاب لو لا علی بن ابيطالب» نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابيطالب (ع) نبود.

۶- و گفته او: «اعوذ بالله من معضلة لا علی بها» پناه میبرم بخدا از مشکله‌ایکه علی علیه السلام در آن نباشد.

۷- و گفته او: «عجزت النساء ان تلدن مثل علی بن ابيطالب لو لا علی لهلك عمر» زنها عاجز و ناتوانند که مانند علی بن ابيطالب (ع) بزایند اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

۸- و گفته او: «ردوا قول عمر الی علی، لو لا علی لهلك عمر» برگردانید قول عمر را بعلی، اگر علی (ع) نبود عمر هلاک شده بود.

۹- و گفته او: «لا ابقانی الله بعد ابن ابيطالب» خدا مرا باقی نگذارد بعد از پسر ابيطالب (ع).

۱۰- و گفته او: «یا ابا الحسن انت لكل معضله و شده تدعی» ای ابو الحسن (ع) تو برای هر مشکله و شدتی خوانده میشوی.

۱۱- و گفته او: «هل طفحت حره بمثله و ابرعته» آیا هیچ زن آزادی زائیده بمانند او و مهارت او.

۱۲- و گفته او: «هیئات هناک شجنه من بنی هاشم و شجنه من الرسول، و اثرت من علم یوتی لها و لا یأتی، فی بیتة یوتی

ص: ۲۵۷

الحکم»: بعید است اینجا شاخه‌ای از بنی هاشم و شاخه‌ای پیامبری و سرمایه‌ای از علم است که باید بیایند بسوی آن و نباید او بیاید در خانه او حکمت داده شده است.

۱۳- و گفته او: «ابا حسن لا ابقانی الله لشدۀ لست لها و لا فی بلد لست فیه» ابو حسن (ع) خدا مرا باقی نگذارد برای مشکله‌ای که شما در آن نباشی و نه در شهریکه تو در آن نبوده باشی.

۱۴- و گفته او: «یا ابن ابيطالب فما زالت کاشفه کل شبهه و موضع کل حکم» ای پسر ابيطالب (ع) همواره تو بر طرف کننده هر شبهه‌ای و مورد و مکان هر حکمی هستی.

۱۵- و گفته او: «لولاک لا فتضحنا» اگر تو نبودی هر آینه ما مفتضح و رسوا میشدیم.

۱۶- و گفته او: «اعوذ بالله من معضله لیس لها ابو حسن» پناه میبرم از مشکله‌ایکه برای آن ابو حسن (ع) نباشد.

۱۷- و گفته او: در حالیکه اشاره بعلی علیه السلام داشت:

این داناتر است به پیامبر ما و بکتاب پیامبر ما تفصیل گذشت و برای وفور و زیادی نیاز او بعلم صحابه و راست کردن آنها کجی و انحراف او را در موارد بیشماری در داوری و فتاوا بود که استفتاء میکرد از بزرگان صحابه و مراجعه بایشان مینمود و مشورت میکرد با آنها در احکام و گفته او: «کل احد افقه من عمر» همه مردم از عمر فقیه‌ترند، پرده بر میدارد از واقعیت حال بحقیقت گفتار از گفته او هر کس از عمر داناتر است.

و گفته او: میشنوید از من که مانند این سخن را میگویم و آنرا انکار نمیکنید بر من تا آنکه زنی مرا رد کند و بمن اشکال کند که از داناترین زنها نیست.

ص: ۲۵۸

و گفته او: «کل احد اعلم من عمر» هر کسی داناتر از عمر است.

و گفته او: «کل الناس افقه منك یا عمر» تمام مردم از تو داناترند ای عمر.

و گفته او: «کل الناس افقه من عمر حتی ربات الحجال» تمام مردم داناتر از عمرند حتی پرده گیان.

و گفته او: «کل الناس اعلم منك یا عمر» تمام مردم داناترند از تو ای عمر.

و گفته او: «کل واحد افقه منك حتی العجائز یا عمر» هر کسی از تو فقیه‌تر است حتی پیره‌زنها ای عمر.

و گفته او: «کل احد افقه منی» هر کسی از من فقیه‌تر است تفصیل همه اینها در نوادر اثر گذشت.

م- براستیکه گرفتن به مجموع این خبرها از نوادر یاد شده و صدها امثال آن بما یک آگاهی میدهد، که خلیفه آراسته نبوده بچیزیکه بزرگان امت درباره امامت لازم و واجب دانسته‌اند از اجتهاد.

امام الحرمین جوینی در (الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد) ص ۴۲۶ گوید از شرایط امام نیست که اهل اجتهاد و استنباط باشد بطوریکه نیازمند باستفتاء از غیرش در حوادث نباشد و این مورد اتفاق همه (و قولیستکه جملگی برآند) ۱۰

پس کجا این شرط واقع میشود بعد از اتفاق امت بر آن مردیکه باو میدان و بسطی از علم داده نشده و آنچه را که هم میدانست او را بینای و مستغنی از مردم نمیکرد، و امت هم مسلماً در بینبازی و توانگری

از ثروت علمی او بود، و حدیث استفتاء او از غیرش پر کرده کتابهای حدیثی و سنتها را و لبریز نموده کتب تاریخی و قصص را، فما ذا بعد الحق الا الضلال، پس نیست بعد از حق مگر گمراهی.

و بتمام آنچه که ما یاد نمودیم شناخته میشود ارزش گفته این حزم اندلسی در کتابش (الفصل) که هر صاحب حسّ و شعوری دانسته بعلم بدیهی که آنچه را که از علم پیش عمر بود چندین برابر علمی بود که نزد علی (ع) بود، تا آخر سخن یاوه یاد شده است در جزء سوم از این کتاب (الغدير) ما ص ۹۵ (متن عربی)

و گفته ابن تیمیه در (منهاج السنه) ج ۳ ص ۱۲۸ و جمع نموده اند مردم داوریهها و فتوهای نقل شده از ابی بکر و عمر و عثمان و علی را پس یافتند که راست تر و با دلیل تر آنرا بر علم صاحب آن امور ابو بکر و پس از آن عمر بوده و برای همین دیده میشود از اموری که نصّی بر خلاف آن یافته شده از عمر کمتر است از آن چه از علی (ع) دیده شده و اما ابو بکر پس نصّی و خبر صریحی بر خلاف آن نیست.

پس گوید: و ابو بکر و عمر و غیر آنها از بزرگان صحابه نبودند که سئوالی بخصوص از علی (ع) کنند و آنچه که معروفست این است علی (ع) علم را از ابو بکر فرا گرفته چنانچه در سنن یاد شده از علی (ع) که گوید من بودم که هر گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی میشنیدم خدا بآن بمن نفعی میداد اگر میخواست که بمن سودی دهد و هر گاه غیر آنحضرت مرا حدیثی میگفت من او را قسم میدادم اگر برایم سوگند میخورد او را تصدیق میکردم، و ابو بکر مرا حدیث گفت و راست گفت ابو بکر که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

میگفت: هیچ بنده مومنی نیست که مرتکب گناهی شود پس وضوی نیکوئی بگیرد سپس برخیزد و نماز بخواند و پس از آن استغفار کند از خدا مگر آنکه خدا ببخشد گناه او را. ا ه

و عجیب اینکه که مردی چون امر بر او مشتبه شده خیال کرده که بر غیر خود او هم مغشوش مانده آیا در حدیث یاد شده بعد فرض صحت آن (در حالیکه عده ای از حفاظ آنرا مجعول و موضوع دانسته) جز این نیست که امیر المومنین علی علیه السلام وثوق و اعتماد بروایت ابی بکر داشته است و این کجا و فرا گرفتن علم از او کجا و یا علم آنحضرت صلوات الله علیه منحصر بر این حدیثست که وارد شده در ادبی از آداب شریعت فقط بوده و آیا مبتنی میشود بر او چیزی از قضایا و فتاوی او و آنچه را که آنحضرت حلّ نمود از مسائل مشکله در فرائض و احکام، و آیا ندانسته آنحضرت علیه السلام مورد این حدیث را پس ابو بکر باو آموخت، یا ابو بکر ندانسته چیز را از آنچه را که زیر بناء احکام و قضایاست پس آنحضرت او را ارشاد نموده چنانچه همه اینها واقع شده در آنچه را که ما پی در پی یاد کردیم از نوادر اثر، و احتمال دارد که تصدیق آنحضرت علیه السلام ابو بکر را در این روایت برای این یاد شده که خود آنحضرت آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ولی واسطه را در این موقع روی مصلحت نیفکنده باشد، و چگونه میشود که امیر المؤمنین (ع) علم را از ابو بکر فرا گرفته باشد و

حال آنکه او باب مدینه علم رسول خدا ص درواز شهر دانش پیامبر است چنانچه ما در (ج ۱۱- از ص ۱۲۳ تا ۱۵۷ یاد نمودیم) و آنحضرت وارث علوم و معارف رسول خداست چنانچه در جزء سوم ص ۱۰۰ گذشت این نمیشود (که علی علیه السلام از ابی بکر

ص: ۲۶۱

جاهل چیزی بیاموزد) هر چه هم این تیمیه اسب دوانی کند در میدان خودش و او ادعاء میکند شیخ الاسلامی را و بنا بر این قیاس کن بقیه آنچه را که در این کلامش ساخته است و بعد از پسران حزم و تیمیه یاوه صاحب (الوشیعه) یاد شده در ص ۱۵۶ جزء ۱۱ و ص ۸۲ متن عربی است.

۲- و نیز معلوم میشود بآنچه را که ما یاد کردیم ارزش تأویل کردن آن مردم حدیث صحیحی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده از قول آنحضرت: بر شما باد بسنت من و سنت خلفاء دانا و راه نمایان پس بآن چنگ بزنید با دندانهای عقل آنرا سخت و محکم نگهدارید، و بر شما باد که حذر کنید از چیزهای تازه در آمد و جدید زیرا که هر تازه و نوئی بدعت و ساختگی و هر بدعت و اختراعی گمراهی است «۱» چونکه نازل کردند آنرا بر کسیکه بالا رفت از کرسی خلافت از بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله بسبب اختیار ایشان و بتصریح ابو بکر بعد از آن (برای عمر) و به شورا گذاردن عمر (میان شش نفر) و چاره نداشتند جز آنکه امیر المومنین علی علیه السلام را با آنها یاد کنند، زیرا که معقول نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرماید به پیروی از سیره و روش کسی که برای او سیره ای نیست جز آنکه در فقه و قرآن و سنت از دهان این و آن فرا گرفته یا برای خود فتوا دهد و بگوید: من برای خودم میگویم پس اگر درست بود از خداست و اگر غلط و اشتباه بود از من

(۱) سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۰، سنن ابی داود ج ۳ ص ۲۶۱، سنن دارمی ج ۱ ص ۴۵، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۹۶.

ص: ۲۶۲

و شیطانست «۱» در این موقع هر آینه پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرموده به پیروی از روش مردم و مجرد رأی در دین خدا و این نیست مثل امر کردن به پیروی از مجتهدینیکه استنباط فتوا میکند از آنچه را که دانسته اند از کتاب و سنت و اجماع یا بگو از قیاس چونکه استنباط میکند همانطور که ما گفتیم از مداریکه شناخته است.

و کسیکه چیزی بلد نیست و نمیتواند پاسخی از مسائل واضح و آشکار دهد و قسم میخورد که نمیداند چه کار کند «۲» و از نظر و خاطر او مسائل شایعه و معمولی دور است با کثرت ابتلاء بان مثل تیمم و شکوک آن و غسل و فروع نماز و روزه و حج و امثال آنها ممکن نیست که او امام امت بوده باشد هر چند که مهار و افسار خلافت را در دست او گذارند.

بنا بر این علماء مخالفت کردند روش عمریرا در مواردیکه قبلا ما یاد کردیم برای مخالفت بودن بیان صریح پیامبر به آن و اگر این تاویل صحیح و درست باشد هر آینه تناقضی میان این حدیث و تصریحاتیست که مخالف با فتوای عمر است که ایجاب کرده اعراض علماء را از گفته او، و همچنین تناقضی میان دو جزء خود این حدیث است و آن گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله است بر شما باد به پیروی کردن بسنت من و سنت خلفاء بعد از من، و فرض ما اینست که سنت آنحضرت مخالف است فی الجمله با روش این مرد (عمر)).

(۱) چنانچه در نوداثر ج ۱۱ ص ۲۵۷ و تفصیل آن در جزء ۳ و ۱۴ خواهد آمد.

(۲) چنانچه گذشت در نوداثر الاثر در چند مورد.

ص: ۲۶۳

و صحیح از معنای این حدیث اینست که آنحضرت اراده و قصد فرموده از خلفاء مگر آنهایی را که همواره تصریح بآنان بنامهایشان میفرمود و آنها را عدل و هم سنگ قرآن کریم قرار میداد در گفته اش:

«أني تارك فيكم الخلفتين»

من برآستی دو خلیفه در میان شما میگذارم، یا

«فخلف فيكم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»

«۱» من میگذارم در میان شما دو چیز گرانبه را کتاب خدا و عترتم خاندانم را که هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند چنانچه لام عهد اقتضاء و ایجاب میکند این را و ایشان را بعلم و هدایت توصیف و تعریف نمود و ایشان آنکسانی هستند که سیره و رفتارشان مطابق بر روش و سیره آنحضرت است قدم بقدم نه کسانی که تعریفشان را نکرد بعدا و قرارشان نداد و سفارشی در باره ایشان و یا بایشان ننمود و یاد نفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله در اینجا عددی را که منطبق بر ایشان شود، و جز این نیست که اوصافی را یاد نمود که منطبق نمیشود مگر با آنهایی که قصد نمود از خلفاء از اهل بیت معصومش و تمسک و دست آویزی باین حدیث نیست در آنچه را که در نظر گرفتند از امر خلافت مگر مثل تمسک بعام در شبهات مصداقیه (که حجت نیست).

۳- در اینجا احادیث ساختگی است که یاد میشود در فضائل عمر که مناسب و مطابق نیست با چیزی از آنچه را که ما آنرا یاد کردیم

(۱) این حدیث از احادیثیست که امامان حدیث و حافظین اتفاق بر صحت آن نموده اند.

با سندهائی مورد اعتمادند و هر يك از آنها تكذيب ميكند آنها را.

از آنهاست: حدیثی كه نسبت بآنحضرت داده میشود: از گفته او كه اگر من در میان شما مبعوث نمیشدم عمر مبعوث میشد.
«۱»

و روایت: اگر من مبعوث نشده بودم هر آینه تو مبعوث میشدی ای عمر. «۲»

و روایت: اگر پیامبری بعد از من بود هر آینه عمر بن خطاب بود. «۳»

و روایت: در امتها محدثینی بوده‌اند پس اگر در امت من یکی باشد آن عمر است. «۴»

و روایت: خدا حق را بر زبان و دل عمر قرار داده. «۵»

و روایت: بدرستیکه خدا زده است حق را بر زبان و قلب عمر. «۶»

و از آنهاست روایت ساختگی و دروغینی كه از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده از گفته: ما بودیم كه بازگو
میکردیم كه فرشته‌ای بر زبان عمر سخن میگفت. «۷»

(۱) رجوع بجزء پنجم ص ۳۱۲ كن.

(۲) رجوع بجزء پنجم ص ۳۱۶ كن.

(۳) الرياض النضرة ج ۱ ص ۱۹۹.

(۴) جزء پنجم ص ۴۲.

(۵) حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۴۲.

(۶) الاموال ابی عبید ص ۵۴۳.

(۷) حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۴۲.

و گفته او: ما نبودیم که بعید بدانیم که سکینه بر زبان عمر سخن بگوید.

و از آنهاست: خبریکه روایت میکنند از بزرگترین صحابه مثل آنچه که نسبت باین مسعود میدهند. «۱»

از گفته او: اگر گذارده شود علم عمر در یک لنگه و کفه ترازو و علم همه مردم در کفه دیگر علم عمر از همه سنگین تر آید.

و امثال این دروغ‌ها، پس بدرستیکه کسیکه باین درجه و پایه باشد تا جائیکه نزدیک باشد به پیامبری مبعوث شود فاقد مسائل واضح و روشن نمیشود در موقع احتیاج خود و نیاز کسانی که رجوع میکنند از امت و مانند او سوره‌ای از قرآن را در دوازده سال نمیآموزد. «۲»

و حق و فرشته و سکینه کجا بودند روزیکه آقای عمر راهی و اطلاعی بمسائل اولیه نداشت پس او را ارشاد و راهنمایی نکردند و جواب را بر زبانش جاری نمودند و حق را در قلبش نگذاشتند.

و چگونه میتواند خیال کند کسیکه بتمام اینها محکم و رهنمونی شده که همه مردم از او داناتر و فقیه‌ترند حتی پرده‌گیان و زنان پرده‌نشین و چطور علم کتاب و سنت را از زنان امت و از مردم پست و اراذل و اوباش مردم فرا میگیرد تا چه رسد از مردان و بزرگان امت.

و چگونه شناخت لفظیکه در قرآن تفسیر شده تکلف و زورگوئی

(۱) الاموال ابی عبید ص ۵۴۲.

(۲) رجوع کن به ۳۹۶ جزء ۱۱.

ص: ۲۶۶

دیده و میگوید: این بخدا قسم همان تکلف و زورگوئی است، و میگوید: چه میشود تو را ای پسر مادر عمر که ندانی (آبا)

چیست «۱»

و چگونه: فرا میگرفت از این گروه بسیار از صحابه و استفتاء میکرد ایشانرا در احکام و چطور از نادانی و جهل خود از واضح ترین مسائل دینی عذر میخواست بقولش که مرا معامله و دلالی در بازار مشغول و غافل کرده بود. «۲»

و چگونه: نمیتوانست که کلاله را بداند و آنرا اقامه کند و متمکن نبود از آموختن صورتهای میراث جد و پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود: نمیبینم او را که بداند و نمیبینم او را که آنرا اقامه کند و میفرمود: بدرستیکه گمان میکنم تو را که بمیری پیش از آنکه آنرا بیاموزی. «۳»

و چگونه: مانند ابی بن کعب بر او خشونت میکرد و او را غافل و سرگرم از آموختن قرآن میدید بواسطه دلالی در بازار و فروش ریسمان و اسباب خورده. «۴»

و چگونه: امیر المومنین علی علیه السلام او را جاهل بتأویل قرآن کریم میدید و چطور و چطور تا صدها چگونه و چطور. بلی برادران تسنن خوش دارند که برای او فضائی بتراشند و درباره او غلو کنند و در لوازم آن اندیشه و تفکر نکردند و خیال

(۱) رجوع کن به ص ۱۹۳ ج ۱۱.

(۲) رجوع کن به ص ۳۱۶ ج ۱۱.

(۳) رجوع کن به ۲۲۹ و ۳۱۶ ج ۱۱.

(۴) رجوع کن به ص ۳۱۶ ج ۱۱.

ص: ۲۶۷

کردند آینده فاش کننده میگذرد چنانچه قرنهای خالی از پژوهشگر یا کاوش گر گذشت یا اینکه موجبات ترسانیدن و تهدید کردن میندند زبان او را که سخن بگوید و میزند بر دست او که بنویسد و مجال ندهد آزادی قلم و مذاهب و افکار علماء را که افشاء و آشکار کنند چیزهائی را که نزد ایشانست، پس داوری و قضاوت کن میان مردم براستی و پیروی از هوا نکن تا تو را از راه خدا گمراه کند.

[ادامه شعراء غدیر در قرن هشتم]

[ادامه سخن درباره شمس الدین مالکی]

برگشت به آنچه شعر شمس الدین مالکی دنبال کرده

۳- و از آنچه شاعر ما مالکی در شعرش یاد کرده از مناقب امیر المومنین علیه السلام حدیث ولایت است

و آن حدیث (الغدیر) موضوع این کتاب ماست.

۴- حدیث منزله:

انت مَنی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نَبی بعدی» تو از من منزله و مرتبه هارون از موسائی جز (نبوت و پیامبری) زیرا که پیامبری بعد از من نیست و باین حدیث اشاره کرد بقولش (مالکی شاعر ما).

و اُنک مَنی خالیا من نبوه کهارون موسی و حسبک فاحمد

و بدرستی که تو از من جز مقام پیامبری مثل هارون هستی از موسی و برای تو کافیست پس شکر کن خدا را.

و ما کلام در اطراف این حدیث را بسط دادیم و اینکه آن حدیث صحیح و ثابت است بتصریح از امامان و حافظین حدیث

ص: ۲۶۸

در جزء سوم ص ۱۹۸ (عربی).

ابن عبد البر در استیعاب گوید: آنرا جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند و آن از ثابت‌ترین و درست‌ترین آثار رسیده از پیامبر است، آنرا سعد بن ابی وقاص روایت کرده و راه‌های حدیث سعد درباره این حدیث جدا بسیار است ابن ابی خثیمه و غیر او آنرا روایت کرده‌اند، و نیز آنرا ابن عباس و ابو سعید خدری، و ام سلمه، و اسماء بنت عمیس، و جابر بن عبد الله و گروهی که نام آنها طولانی میشود روایت کرده‌اند. ۱ ه

۵- حدیث سبقت اسلام امیر المومنین علیه السلام از همه مردم

و بآن اشاره کرده بگفته‌اش:

و کان من الصبیان اوّل سابق الی الدین لم یبع بطائع مرشد

و بود او علیه السلام از کودکان اولین کسی که سبقت بدین گرفت و هفت سال نداشت که مطیع رهبری شد.

و ما تفصیل دادیم گفتار را درباره آن در جزء سوم ۲۱۹ ۲۴۳ (عربی).

۶- حدیث کنیه و لقب دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام را بابی تراب

و در این زمینه گفته است

و جاء رسول الله مرتضيا له

و كان عن الزهراء بالمتشرد

و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالیکه راضی از او بود و او (برای تهی دستی) از زهراء علیها السلام سرگردان شده بود.

ص: ۲۶۹

فمسح عنه التراب اذ مسح جلدہ

و قد قام منها آلفا للتفرد

پس خاک را از چهره او پاک کرد که بدن او را آلوده کرده بود و برخاست از روی خاک در حالیکه مأنوس بتجرد و تنهائیب بود.

و قال له قول التلطف قم ابا

تراب کلام المخلص المتوّد

و باو گفت گفتن از روی مهربانی که برخیز ای ابو تراب و سخنی خالصانه و دوستانه باو گفت.

و این لقب و کنیه در غزوه عشیره‌ای که در جمادی الاولی یا جمادی الثانی یا در هر دو از سال دوم هجرت داده شد و قتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام و عمّار را در روی خاکی نرمی خفته دید پس آنها را بیدار کرد و علی علیه السلام را تکان داد و گفت: برخیز ای ابو تراب آیا من تو را خبر ندهم بدو بدبخت‌ترین مردم، دو مرد احمیر (قدار بن سالف) پی کننده و کشنده ناقه صالح، و آنکه میزند بر فرق تو پس محاسنت از آن رنگین میشود.

مدارک این حدیث:

و این حدیث صحیح السنه از اخباریست که حاکم ابو عبد الله نیشابوری استدراک نموده آنرا در کتابش و هیشمی صحیح دانسته آنرا، امام حنبلی‌ها در مسند ج ۴ ص ۲۶۳، ۲۶۴ نقل کرده و حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۴۰ و طبری در تاریخش ج ۲ ص ۲۶۱ و ابن هشام در سیره نبویّه ج ۲ ص ۲۳۶، و ابن کثیر در تاریخش

ص: ۲۷۰

ج ۳ ص ۲۴۷ و هیشمی در مجمع ج ۹ ص ۱۳۶ و گوید آنرا روایت کرده است احمد و طبرانی و بزار و روایان تمامی مورد اعتماد و وثوقند، و سیوطی آنرا در جامع کبیر چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۳۹۹ نقل از ابن عساکر و ابن النجار و عینی در عمده القاری ج ۷ ص ۶۳۰ نموده‌اند.

و خواننده می‌آید آنرا که از مسلمیات و مورد قبول همگانست در طبقات ابن اسعد ص ۵۰۹ و عیون الاثر ابن سید الناس ج ۱ ص ۲۲۶ و امتاع مقریزی ص ۵۵ و سیره حلبی ج ۲ ص ۱۴۲ و تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۳۶۴ و غیر آن.

و طبرانی در اوسط و کبیر نقل کرده باسنادش از ابی الطفیل گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی (ع) در روی خاک خوابیده بود، پس فرمود: حقیقی‌ترین و صحیح‌ترین و شایسته‌ترین نامهای تو ابو تراب است، تو ابو ترابی، و هیشمی این را در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۰ یاد کرده و گفته راویان آن مورد اعتمادند.

و بزاز و احمد و دیگران از عمار بن یاسر نقل کرده‌اند: که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را ملقب بابی تراب نمود و آن از محبوب‌ترین کنیه‌ها و لقبها پیش او بود، و هیشمی آنرا در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۰ یاد کرده و گفته راویان احمد مورد اعتمادند

و طبرانی در کبیر و اوسط باسنادش از ابن عباس نقل کرده:

که گفت: وقتیکه پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد برادری و اخوت نمود میان اصحابش از مهاجرین و انصار و بین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و کسی از ایشان برادری قرار نداد علی (ع) غمگین و خشمناک بیرون رفت تا آنکه بجدول و نهر کوچکی رسید پس دستش را بالش خود

ص: ۲۷۱

نموده و سرش را روی آن گذارد و باد گرد و غبار بر او افشاند پس پیامبر صلی الله علیه و آله بسراغ او رفت تا او را پیدا نمود پس با پایش اشاره باو نموده و فرمود: برخیز پس شایسته و سزاوار نیست که باشی مگر ابو تراب، بر من خشم کردی وقتی ایجاد برادری میان مهاجرین و انصار نمودم و بین تو و هیچکس از ایشان برادری قرار ندادم آیا راضی نیستی که بوده باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست بدان کسیکه تو را دوست بدارد محفوف و پیچیده شده با من و ایمانست و کسیکه تو را دشمن دارد خدا او را بمردن جاهلیت بمیراند و محاسبه شود بعملش در اسلام «۱».

و ابو علی در مستندش نقل کرده باسنادش از علی علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا طلبید پس در جدولی مرا خوابیده دید، پس فرمود: چه روزیستکه مردم تو را ابو تراب بنامند، پس مرا دید که گویا در خاطر از این چیزی است، گفت: برخیز بخدا قسم که تو را خشنود کنم البته تو برادر من و پدر فرزندان منی قتال میکنی و میجنگی از سنت من و خلاص میکنی ذمه مرا.

کسیکه بمیرد در زمان من پس او خدا را بزرگداشته و الله اکبر گفته، و کسیکه در زمان تو از دنیا رود پس بتحقیق جان سپرده است و کسیکه بمیرد و دوست بدارد تو را بعد از مردنت خدا پایان دهد برای او با یمنی و ایمان مادامیکه خورشید طلوع یا غروب کند و

(۱) مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱، مناقب خوارزمی ۲۲، الفصول المهمه ابن صباغ ص ۲۲.

ص: ۲۷۲

کسیکه بمیرد و دشمن دارد تو را مرده است بمردن جاهلیت و محاسبه شود بآنچه در اسلام عمل کرده است.

سیوطی یاد کرده آنرا در جامع کبیر چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۴۰۴ نقل شده و گوید: که بوصیری گفت تمام راویان آن مورد اعتمادند.

و ابن عساکر باسنادش از سماک بن حرب نقل کرده که گفت:

گفتم بجابر بن عبد الله که این گروه مردم مرا به بدگوئی بعلی بن ابیطالب (ع) میخوانند، گفت: و ممکن نیست تو را که باو بدگوئی کنی و یا چیست که تو بتوانی او را بآن بدگوئی کنی، گفت: او را با کنیه و لقب ابو تراب صدا بزنم، گفت: بخدا قسم نبود برای علی (ع) کنیه و لقبی محبوب تر پیش او از ابی تراب، پیامبر میان مردم برادری انداخت و بین او و کسی برادری نیانداخت پس خشمگین بیرون رفت تا آنکه بتل و تپه از ریگ روان رسید پس بر آن خوابید پس پیامبر آمد نزد او و فرمود:

برخیز ای ابو تراب خشم کردی که من میان مردم برادری قرار دادم ولی بین تو و کسی برادری نیانداختم گفت: بلی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو برادر من و من برادر توام. (کفایه الطالب ص ۸۲)

و در اینجا روایت صحیحی است که مسلم و بخاری در دو مورد از صحیح خود نقل کرده‌اند: ۱- در باب مناقب امیر المومنین (ع) ۲- کتاب نماز در باب خوابیدن مردم در مسجد. و نقل کرده آنرا طبری در تاریخش ج ۲ ص ۳۶۳، از عبد العزیز بن ابی حازم از پدرش گوید: گفتم بسهل بن سعد که بعضی از فرمانداران مدینه میخواستند بفرستند نزد تو که علی علیه السلام را بدگوئی و اهانت بساحت مقدس آن بزرگوار نمائی بالای منبر، گفت: چه بگویم

ص: ۲۷۳

گفت: بگوئی (لعن الله ابا تراب)، گفت: قسم بخدا که او را موسوم باین نام نکرد مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: گفتم و چگونه بود این ای ابو العباس، گفت: علی علیه السلام وارد شد بر فاطمه سپس از نزد او بیرون آمد، پس در سایه مسجد خوابید، گفت: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بر فاطمه (س) و باو فرمود: پسر عمویت کجاست،

پس فاطمه (س) گفت: او اینست که در مسجد خوابیده است، پس رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله آمد نزدیک او و دید که عبايش از پشتش افتاده و خاک بر پشتش رسیده پس شروع کرد بزودن و پاک کردن خاک را از پشتش و میگفت:

بنشین ابو تراب، قسم بخدا موسوم نکرد او را باین نام مگر رسول خدا و بخدا سوگند نبود نامی محبوب تر پیش او از این نام.

و در عبارت بیهقی در سنن کبری ج ۲ ص ۴۴۶ نقل شده که مردی را از آل مروان عامل و فرماندار مدینه نمودند و او سهل بن سعد را طلبید و باو فرمان داد که علی علیه السلام را ناسزا و دشنام گوید پس سهل امتناع نمود، پس باو گفت اما اگر نمیپذیری پس بگو لعن الله ابا تراب، پس سهل گفت: نبود برای علی علیه السلام نامیکه محبوب تر باشد پیش او از ابو تراب و او مسرور میشد هر گاه باین نام خوانده میشد، پس گفت باو: بما خبر بده از قصه آن چرا او را ابو تراب نامیدند ...

معارضه‌ای نیست میان این حدیث و آنچه که گذشت از احادیث صحیحهای که دلالت کننده است بر ملقب شدن امیر المومنین (ع) بابی تراب روز غزوه عسیره یا روز برادری و موآخات و نیست در تمام آنها و این مورد مگر محسوب شدن موقفی از موافقی که رسول خدا صلی

ص: ۲۷۴

الله علیه و آله او را موسوم بابی تراب نمود و شاید سهل بن سعد نمیدانست از موارد مگر همان موردیکه خودش خبر داد آنرا پس مانعی نیست در اینجا از ثبوت همه آنها و کسیکه خیال کرده تعارض میان این «۱» و آن احادیث است و بگمان خودش چیزی بافته و ساخته که جمع کند میان آنها را پس بتحقیق پرده از روی نقصان و کجی رای و اندیشه خود برداشته است.

بلی نزد حافظین حدیث در متن حدیث سهل اضطرابی است که خبر میدهد از تصرف هواها در آن و در بعضی از الفاظ آن ایهام و خیال بیهوده منافرت و خشونت میان امیر المومنین و دختر عموی معصومه و پاکش صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام است چنانچه شاعر مالکی یاد شده ما بآن اشاره کرد بقولش: «و کان عن الزهراء بالمتشدد».

و حال آنکه آن دو بزرگوار منزله و معصوم و دورند از این بسبب آنچه خدای تعالی بایشان از عصمت عطا فرموده بتصریح قرآن کریم

و ابن اسحاق «۲» از برخی از اهل علم روایت کرده که برای او حدیث کرده بود که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله علی علیه السلام را ابو تراب نامید برای اینکه او هر گاه فاطمه علیها السلام را بر چیزی نکوهش میکرد با او سخن نمیگفت و چیزی بآنحضرت نمیگفت که او را ناخوش دارد مگر آنکه خاکی میگرفت و سرش را روی آن میگذارد

(۲) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۳۷، عمده القاری عینی ج ۷ ص ۶۳۰.

ص: ۲۷۵

گفت: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی بر او خاکی میدید میدانست که او بر فاطمه عتاب و تندی کرده پس میفرمود: چیست تو را ای ابو تراب.

امینی (قدس الله سره الزکیه) گوید: اینها نیست مگر زهر کینه و خلط سینه مردمی کینه‌توز و دشمنی که پرت میکند آنرا افکندن سخنی بی مقصود برای آلوده کردن دامن پاک امیر المومنین علیه السلام و فاسد کردن معاشرت پسندیده آنحضرت را با همسر معصومه و مطهره‌اش (سلام الله علیهما) و در آنست پائین آوردن صدیق اکبر (علی علیه السلام) و صدیقه کبری (فاطمه سلام الله علیها) از مقام بلندشان در مکارم اخلاق. و ثمر و نتیجه داده در امروز آنچه در دیروز دست آلوده و دشمن کینه‌توز افشاند بود از این ساختگی‌ها تا آنکه نویسنده امروز سیاه کرد ورقهای تاریخش «۱» را بقولش: و علی (ع) بود که تند میشد و غضب میکرد بعد از هر کراهتی و میرفت که در مسجد بخوابد و پدرزنش دست بر شانه او میکشید و او را نوازش داده و موعظه میکرد و میان او و همسرش تا مدتی جمع مینمود و از آنچه که ساخته (و تهمت به مولای متقیان زده‌اند) پیامبر یکمرتبه دخترش را دید در خانه‌اش گریه میکند از مشت زدن علی (ع) او را. اه.

و حاکم ابو عبد الله نیشابوری گوید: بنو امیه کارشان پائین آوردن و عیب‌جوئی کردن از علی علیه السلام بود باین نام (ابو

(۱) جزء سوم الغدير عربی ص ۱۷.

ص: ۲۷۶

تراب) که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نامیده بود و او را بر منبرها بعد از خطبه در مدت حکومتشان لعن کرده و دشنام میدادند و آنحضرت را بکنیه و نام ابو تراب مسخره میکردند و البته استهزاء و مسخره میکردند آنکسی را که او را موسوم بآن نموده بود و حال آنکه خداوند تعالی فرموده: قُلْ أَلَا بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ... «۱» بگو آیا بخدا و آیات او و پیامبر استهزاء و سخریه میکردید. عذر نخواهید که بتحقیق کافر شدید بعد از ایمانتان.

و سبط ابن جوزی گوید: در تذکره ص ۴، و آنچه حاکم گفته صحیح است زیرا که ایشان تحاشی و وحشت و ترسی از این کار نداشتند بدلیل آنچه از مسلم از سعد بن ابی وقاصّ روایت شده که او داخل بر معاویه بن ابی سفیان شد پس معاویه (علیه الهاویه) باو گفت چه چیز تو را باز داشته و منع کرده از ناسزاگوئی ابو تراب ... «۲»

منقبت و فضیلتی در اطراف حدیث مذکور:

شیخ علاء الدین سکتواری در (محاضرة الاوائل) ص ۱۱۳ گوید: اوّل کسیکه مکنی و موسوم به ابو تراب شد علی بن ابیطالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله او را موسوم نمود وقتیکه دید او را خوابیده و بر پهلوی و پشتش خاک است پس از روی مهربانی باو فرمود: برخیز ای ابو تراب پس بهترین لقبهای او بود

(۱) سوره توبه آیه ۶۶، ۶۷.

(۲) جزء سوم الغدير عربی ص ۲۰.

ص: ۲۷۷

و بعد از این برای او کرامتی بود به برکت نفس محمدی که خاک برای او بازگو کند هر چه بر آن جاری شده و میشود تا روز قیامت پس بفهم راز آشکاریرا. دلائل النبوه. ا ه «۱»

و بتحقیق که ابداع و انشاء کرد شاعر ماهر و استاد عبد الباقي افندی عمری در قولش:

يا ابا الاوصياء انت لطفه
صهره و ابن عمّه و اخوه

ای پدر جانشینیان تو برای طاهّا (رسول خدا) داماد و پسر عموی و برادر اوئی.

انّ الله في معانيك سرّا
اکثر العالمين ما علموه

بدرستیکه برای خدا در معانی و مراتب تو را زیست که بیشتر جهانیان آنرا ندانستند.

انت ثاني الآباء في منتهی الدو
روآبواه تعدّ بنوه

تو دومین پدرانی در پایان روزگار و دوره‌ها و پسران فرزندان محسوب میشوند.

(۱) رازی گوید: اشاره به تفسیر و تاوئل آیه شریفه سوره زلزال است و قال الانسان مالها يومئذ تحدث اخبارها و انسان یعنی علی بزمین و خاک گوید: تو را چه میشود در آنروز بازگو میکند آنچه بر آن واقع شده است.

ص: ۲۷۸

خلق الله آدم من تراب فهو ابن له و انت ابوه

خدا آدم را از خاک آفرید پس آدم پسر خاک و تو پدر او هستی (ابو تراب).

۷- و از آنچه را که شاعر مالکی ما در شعرش بآن اشاره کرده از مناقب مولای ما امیر المومنین علیه السلام حدیث سوره برائت و ابلاغ آنست
گوید.

و ارسله عنه الرسول مبلغا و خصّ بهذا الامر تخصیص مفرد

و ارسال کرد آنرا از او پیامبر در حالیکه مبلغ و رساننده باشد و اختصاص باین امر پیدا کرد تخصیصیکه ویژه او بود فقط.

و قال: هل التبلیغ عنی ینبغی لمن لیس من بیتی من القوم فاقتدی

و فرمود: آیا تبلیغ از طرف من سزاوار است برای کسیکه از این مردم از خاندان من نیست پس پیروی کن.

و این: چنین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرستاد برای مکه که آیاتی از اول سوره برائت را برای مردم مکه بخواند، پس جبرئیل از نزد خدای عزیز آمد و گفت: هرگز اداء نمیکند از تو مگر خودت یا مردی از تو، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد با شتر و ناقه غضباء یا (جد عاء) در پی ابو بکر و فرمود: او را دریاب و هر کجا باو رسیدی نامه را از او بگیر و برو بسوی مکه و بر آنها قرائت کن، پس علی علیه السلام در عرج یا در الخلیفه یا در ضجنان یا جحفه باو رسید و

نامه را از او گرفت و حج کرد و تبلیغ نمود و اذان گفت (یا اعلان کرد).

این خبر تاریخی را بسیاری از امامان و حافظین حدیث براه‌های متعدد و زیاد صحیحی که کمتر آن امکان تواتر و قطعیت پیش‌جمعی از برادران تسنن دارد نقل کرده‌اند و برای تو است امت و گروه بسیاری که آنرا نقل کرده‌اند:

- ۱- ابو محمد اسماعیل سدی کوفی، فوت شده در سال ۱۲۸.
- ۲- ابو محمد عبد الملک بن هشام بصری، فوت شده در سال ۲۱۸.
- ۳- ابو عبد الله محمد بن سعد زهری، فوت شده در سال ۲۳۰.
- ۴- حافظ ابو بکر بن ابی شیبیه عیسی کوفی، فوت شده در سال ۲۳۹.
- ۵- حافظ ابو الحسن ابن شیبیه عیسی کوفی، فوت شده در سال ۲۳۹.
- ۶- امام حنبلی‌ها احمد بن حنبل شیبانی، فوت شده در سال ۲۴۱.
- ۷- حافظ ابو محمد عبد الله دارمی صاحب سنن، فوت شده در سال ۲۵۵.
- ۸- حافظ ابو عبد الله بن ماجه قزوینی صاحب سنن، فوت شده در سال ۲۷۳.
- ۹- حافظ ابو عیسی ترمذی صاحب صحیح، فوت شده ۲۷۹.
- ۱۰- حافظ ابو بکر احمد بن ابی عاصم شیبانی، فوت شده

- ۱۱- حافظ ابو عبد الرحمن احمد نسائی صاحب سنن، فوت شده ۳۰۳.
- ۱۲- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، فوت شده ۳۱۰.
- ۱۳- حافظ ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری فوت شده ۳۱۱.

۱۴- حافظ ابو عوانه یعقوب نیشابوری صاحب مصابیح، فوت شده ۳۱۶.

۱۵- حافظ ابو القاسم عبد الله بغوی صاحب مصابیح، فوت شده ۳۱۷.

۱۶- حافظ عبد الرحمن ابن ابی حاتم تمیمی، فوت شده ۳۱۷.

۱۷- حافظ ابو حاتم محمد بن حبان تمیمی، فوت شده ۳۵۴.

۱۸- حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، فوت شده ۳۶۰.

۱۹- حافظ ابو الشیخ، فوت شده ۳۶۹.

۲۰- حافظ علی بن عمر دارقطنی، فوت شده ۳۸۵.

۲۱- حافظ ابو عبد الله حاکم نیشابوری صاحب مستدرک، فوت شده ۴۰۵.

۲۲- حافظ ابو بکر بن مردویه اصبهانی، فوت شده ۴۱۶.

۲۳- حافظ ابو نعیم احمد اصفهانی صاحب حلیه، فوت شده ۴۳۰.

ص: ۲۸۱

۲۴- حافظ ابو بکر احمد بن حسین بیهقی صاحب سنن، فوت شده ۴۵۸.

۲۵- فقیه ابو الحسن علی بن مغازلی شافعی، فوت شده ۴۸۳.

۲۶- حافظ ابو محمد حسین بغوی شافعی، فوت شده ۵۱۶.

۲۷- حافظ نجم الدین ابو حفص نسفی سمرقندی حنفی، فوت شده ۵۳۷.

۲۸- حافظ ابو القاسم جار الله زمخشری شافعی، فوت شده ۵۳۸.

۲۹- ابو عبد الله یحیی قرطبی صاحب تفسیر کبیر، فوت شده ۵۶۷.

۳۰- حافظ ابو المویّد موفق بن احمد خوارزمی حنفی، فوت شده ۶۵۸.

۳۱- حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی شافعی، فوت شده ۵۷۱.

۳۲- ابو القاسم عبد الرحمن خثعمی سهیلی اندلسی، فوت شده ۵۸۱.

۳۳- ابو عبد الله محمد بن عمر فخر رازی شافعی، فوت شده ۶۰۶.

۳۴- ابو السعادات بن اثیر شیبانی شافعی، فوت شده ۶۰۶.

۳۵- حافظ ابو الحسن علی بن اثیر شیبانی، فوت شده ۶۳۰.

ص: ۲۸۲

۳۶- ابو عبد الله ضیاء الدین محمد مقدسی حنبلی، فوت شده ۶۴۳.

۳۷- ابو سالم محمد بن طلحه قرشی نصیبی شافعی، فوت شده ۶۵۲.

۳۸- ابو المظفر یوسف سبط حافظ ابن جوزی حنفی، فوت شده ۶۵۵.

۳۹- عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی، فوت شده ۶۵۵.

۴۰- حافظ ابو عبد الله گنجی شافعی، فوت شده ۶۵۸.

۴۱- قاضی ناصر الدین ابو الخیر بیضاوی شافعی، فوت شده ۶۸۵.

۴۲- حافظ ابو العباس محب الدین طبری شافعی، فوت شده ۶۹۴.

۴۳- شیخ الاسلام ابو اسحاق ابراهیم حموی، فوت شده ۷۲۲.

۴۴- ولی الدین محمد خطیب عمری تبریزی صاحب مشکاة المصابیح، فوت شده ۷۳۷.

۴۵- علاء الدین علی بن محمد خازن صاحب تفسیر، فوت شده ۷۴۱.

۴۶- اثیر الدین ابو حبان اندلسی صاحب تفسیر، فوت شده ۷۴۵.

۴۷- حافظ شمس الدین محمد ذهبی شافعی، فوت شده ۷۴۸.

۴۸- نظام الدین حسن نیشابوری صاحب تفسیر، فوت شده

ص: ۲۸۳

...

- ۴۹- حافظ عماد الدین اسماعیل بن کثیر دمشقی شافعی فوت شده ۷۷۴.
- ۵۰- حافظ ابو الحسن علی بن ابی بکر هیشمی شافعی، فوت شده ۸۰۷.
- ۵۱- تقی الدین احمد بن علی مقریزی حنفی، فوت شده ۸۴۵.
- ۵۲- حافظ ابو الفضل بن حجر احمد عسقلانی شافعی، فوت شده ۸۵۲.
- ۵۳- نور الدین علی بن محمد بن صباغ مکی مالکی، فوت شده ۸۵۵.
- ۵۴- بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی، فوت شده ۸۵۵.
- ۵۵- شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی ساکن حرمین فوت شده ۹۰۲.
- ۵۶- حافظ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی، فوت شده ۹۱۱.
- ۵۷- حافظ ابو العباس احمد قسطلانی شافعی، فوت شده ۹۲۳.
- ۵۸- حافظ ابو محمد عبد الرحمن بن ربیع شیبانی شافعی فوت شده ۹۴۴.
- ۵۹- مورخ دیار بکری صاحب تاریخ (الخمیس) فوت شده ۹۶۶ / ۸۲.
- ص: ۲۸۴
- ۶۰- حافظ شهاب الدین احمد بن حجر هیشمی شافعی، فوت شده ۹۷۴.
- ۶۱- متقی علی بن حسام الدین قرشی هندی، ساکن مکه، فوت شده ۹۷۵.
- ۶۲- حافظ زین الدین عبد الروف مناوی شافعی، فوت شده ۱۰۳۱.
- ۶۳- فقیه شیخ بن عبد الله عید روس حسینی، یمنی، فوت شده ۱۰۴۱.
- ۶۴- شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی صاحب وسیله، فوت شده ۱۰۴۷.
- ۶۵- ابو عبد الله محمد زرقانی مصری مالکی، فوت شده ۱۱۲۲.

۶۶- میرزا محمد بدخشی صاحب مفتاح النجا، فوت شده

۶۷- سید محمد بن اسماعیل صنعانی حسینی، فوت شده ۱۱۸۲.

۶۸- ابو العرفان شیخ محمد صبان شافعی صاحب اسعاف، فوت شده ۱۲۰۶.

۶۹- قاضی محمد بن علی شوکانی صنعانی، فوت شده ۱۲۵۰.

۷۰- ابو الثناء شهاب الدین سید محمود آلوسی شافعی، فوت شده ۱۲۷۰.

۷۱- شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حسینی، حنفی، فوت شده ۱۲۹۳.

ص: ۲۸۵

۷۲- سید احمد زینی دحلال مکی شافعی، فوت شده ۱۳۰۴.

۷۳- سید مومن شبلینجی مؤلف (نور الابصار)

ما در جلوتر ترجمه و بیوگرافی بسیاری از این اعلام را در جزء اول ص ۷۳، ۵۱ (عربی) یاد کردیم که اسانید و مدارکشان منتهی میشود در شاهکاری اعلان برائت و تبلیغ آنرا بجمعی از صحابه اول که از ایشان:

۱- امیر المومنین علی علیه السلام رضی الله عنه از طریق زید بن یثیع گوید: چون ده آیه از برائت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد ابو بکر را طلبید تا آنها را بر مردم مکه بخواند سپس مرا خواند و بمن فرمود: برو هر کجا برخوردی بادی بکر نامه را از او بگیر و برو با آن بمکه و آنرا بر مردم مکه قرائت کن، پس من حرکت کردم و در جحفه ای بکر را دیدم و نامه را از او گرفتم و ابو بکر ... برگشت و گفت: ای رسول خدا درباره من آیه ای نازل شده، فرمود: نه و لیکن جبرئیل آمد نزد من و گفت: هرگز نباید برساند از طرف تو مگر خودت یا مردی از تو. «۱»

(۱) عبد الله بن احمد در زوائد مسند نقل کرده و حافظ ابو الشیخ و ابن مردویه و سیوطی آنرا در الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ از آنها حکایت نموده، کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۷، شوکانی در تفسیرش ج ۲ ص ۳۱۹، الریاض النضره ج ۲، ص ۱۴۷، ذخایر العقبی ص ۶۹ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۳۸، ج ۷ ص ۳۵۷، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۳، مناقب خوارزمی ص ۹۹، فرائد السمطین حموی، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۹، شرح صحیح بخاری عینی ج ۸ ص ۶۳۷ وسیلة المال ابن باکثیر، شرح مواهب اللدنیة زرقانی ج ۳ ص ۹۱ تفسیر المنار ج ۱۰ ص ۱۵۷.

ص: ۲۸۶

صورت دیگر:

فرمود: سوره براءت نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرستاد سپس علی (ع) را فرستاد پس نامه را از ابو بکر گرفت و چون برگشت گفت: آیا درباره من چیزی نازل شده، فرمود: نه و لیکن من مامور شدم که یا خودم آنرا تبلیغ کنم یا مردی از خاندانم پس علی علیه السلام رفت بسوی مکه و در میان ایشان (با ربع) ایستاد. (و آیات مذکوره را برایشان قرائت نمود.) «۱»

صورت سوم از زید:

بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را با سوره براءت فرستاد بسوی اهل مکه پس از آن عقب او علی (ع) را فرستاد و باو گفت: نامه را بگیر و برو بسوی مردم مکه، گوید: پس علی (ع) ابو بکر را دیده و نامه را از او گرفت و ابو بکر برگشت در حالیکه غمگین و محزون بود و برسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت آیا درباره من آیه‌ای نازل شده، فرمود: نه، جز اینکه مامور شدم که آنرا خودم ابلاغ کنم یا مردی از خاندان و اهل بیتم برساند.

(۱) تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۶، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۳.

ص: ۲۸۷

خصائص نسائی ص ۲، الاموال ابی عبید ص ۱۶۵.

صورت چهارم:

از امیر المؤمنین علی علیه السلام از طریق حنش بلفظ و عبارت یاد شده اول از الفاظ زید بن یثیع کلمه بکلمه. «۱»

صورت پنجم از حنش از امیر المؤمنین:

گوید: بدرستیکه پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامیکه او را فرستاد با سوره براءت، گفت: ای پیامبر خدا من سخن گو و خطیب نیستم، فرمود: چاره نیست از اینکه یا من خودم بروم یا تو با آنها بروی، گفت: پس اگر چاره‌ای نیست من بزودی میروم، فرمود: برو که خدا زبانت را ثابت و قلبت را هدایت میکند، گفت: پس از آن دستش را بر دهانش گذارد. «۲»

صورت ششم از ابی صالح از امیر المؤمنین:

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرستاد با سوره براءت بسوی مردم مکه و او را برای موسم حج فرستاد پس از آن

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۱۵۱، کفایه گنجی ص ۱۲۶ نقل از احمد و ابن عساکر و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۹.

(۲) مسند احمد ج ۱ ص ۱۵۰، الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۴ تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۳، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۱۰ نقل از ابی الشیخ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۷.

ص: ۲۸۸

مرا در پس او فرستاد پس من باو رسیده و آنرا از او گرفتم، پس ابو بکر گفت: چیست مرا فرمود: تو رفیق غار منی و صاحب منی بر حوض جز اینکه نباید تبلیغ کند از من غیر من یا مردی از من، طبری آنرا نقل کرده چنانچه در فتح الباری ابن حجر عسقلانی ج ۸ ص ۲۵۶

۲- ابو بکر بن ابی قحافه گوید: بدرستیکه پیامبر صلی الله علیه و آله مرا با سوره براءت بسوی مردم مکه فرستاد که بعد از امسال مشرکی نباید حج کند و برهنه‌ای نباید طواف خانه نماید و داخل بهشت نمیشود مگر شخص مسلمان، کسیکه میان او و رسول خدا پیمان نیست آنرا تاخیر اندازد تا مدتش سپری شود و خدا و پیامبر از مشرکین بیزارند پس سه روز (یا سه میل) راه رفت سپس بعلی علیه السلام فرمود: خود را بابی بکر برسان و او را برگردان بسوی من و براءت را تو ابلاغ کن، گفت: پس علی (ع) بفرمان رسول خدا عمل کرد و چون ابو بکر وارد شد بر پیامبر گریست و گفت: ای رسول خدا درباره من چیزی آمده، فرمود: نیامده درباره تو مگر خیر و لیکن مامور شدم که ابلاغ نکند آنرا مگر من یا مردی از من «۱»

۳- ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را بفرستاد پس همانطور که ابو بکر در بعضی از راه بود که شنید صدای شتر قصواء رسول خدا را پس ابو بکر با ترس بیرون آمد بگمان آنکه او رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس ناگاه دید علی رضی الله

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳، و ابن خزیمه و ابو عوانه و دارقطنی در افراد چنانچه در کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۶ و گنجی در کفایه ص ۱۲۵ نقل از احمد و ابی نعیم و ابن عساکر و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۳۵۷.

ص: ۲۸۹

عنه است پس نامه رسول خدا را باو داد و بعلی (ع) گفت که آن سخنان را اعلان کند (پس بدرستیکه شایسته نیست که تبلیغ کند از من مگر مردی از اهل من پس اتفاق کردند) «۱» پس با هم رفتند پس علی علیه السلام در ایام تشریق (۱۰-۱۱ ذی حجه) ایستاد و فریاد میکرد که ذمه خدا و پیامبر او بیزار است از هر مشرکی «۲»

صورت دیگری از لفظ ابن عباس:

گوید: که رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله ابو بکر را فرستاد بسوره براءت پس از آن علی (ع) را در پی او روانه کرد و گرفت از او سوره را پس ابو بکر گفت: ای رسول خدا درباره من چیزی رسید، فرمود نه تو یار منی در غار و بر حوض، ولی نباید به برساند از من مگر خودم یا علی (ع) «۳»

(۱) آنچه ما بین دو هلال است در بعضی از مصادر نیست.

(۲) ترمذی نقل کرده آنرا در جامعه خودش ج ۲ ص ۱۳۵ سنن بیهقی ج ۹ ص ۲۲۴، مناقب خوارزمی ص ۹۹، مطالب السؤل ابن طلحه ص ۱۷، تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۱۹ نقل از ترمذی و ابن حاتم و حاکم و ابن مردویه و بیهقی بلفظ کوتاه‌تری و ابن حجر در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ بآن اشاره نموده.

(۳) تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۶.

ص: ۲۹۰

حدیث دیگری از ابن عباس

گوید: در حدیث طولانی که در آن جمله‌ای از فضائل امیر المومنین علیه السلام ذکر شده از مناقبیکه مورد قبول همه امت است اینستکه: رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله فلانی را با سوره توبه فرستاد پس از آن علی علیه السلام را پشت سر او فرستاد پس آنرا از او گرفت و فرمود: نباید به برد آنرا مگر مردیکه از من و من از اویم.

و این حدیث ابن عباس را بسیاری از امامان و حافظین حدیث در مسانیدشان با اسناد صحیحیکه تمام روایانش مورد اعتماد و مصَرِّ بصَحّت و روایانش موثق هستند نقل کرده‌اند و ما آنرا در جزء اوّل (عربی) ص ۴۹، ۵۱ یاد نموده و گذشت بحث در اطراف آن در جزء سوم ص ۱۹۵، ۲۱۷.

حدیث دیگر از ابن عباس

ابن عساکر باسنادش از طریق حافظ عبد الرزاق از ابن عباس نقل کرده گوید: من با عمر بن خطاب در برخی از کوچه‌های مدینه راه میرفتیم پس عمر گفت: ای پسر عباس گمان میکنم که مردم کوچک یا ناچیز گرفتند صاحب شما (علی (ع)) را که او را متولّی امور شما نکردند پس گفتم: قسم بخدا که رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله او را ناچیز و کوچک نگرفت و قتیکه او را برگزید برای سوره براءت که بر اهل مکه بخواند، پس عمر بمن گفت: سخن راست را تو گفتی قسم بخدا که شنیدم رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله میفرمود: بعلی بن

ص: ۲۹۱

ایطالب (ع)

«من احبک احبنی و من احبنی احب الله و من احب الله ادخله الجنة مدلاً»

«۱» کسیکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و کسیکه خدا را دوست دارد او را نوازش شده وارد بهشت نماید.

۴- جابر بن عبد الله انصاری گوید: بدرستی که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که از عمره جعرانه برگشت ابو بکر را برای حج فرستاد پس ما با او آمدیم تا آنکه بودیم ما بعرج آمده شد برای نماز صبح و چون ایستاد برای تکبیر گفتن صدای ضجه شنید از پشت سرش پس تکبیر نگفت و گفت این صدای شتر جدعاء رسول خدا است هر آینه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حج بدا و تبدیل رائی واقع شده پس شاید که رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد پس با او نماز میگذاریم پس ناگاه دید علی رضی الله عنه است بر ناقه آنحضرت پس ابو بکر باو گفت شما فرماندار و امیر هستید یا قاصد و پیام آور، فرمود: نه بلکه رسولم مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد بسوره براءت که در مواقع حج آنرا بر مردم قرائت کنم، پس ما وارد مکه شدیم پس چون یکروز پیش از ترویبه بود ابو بکر برخاست و برای مردم خطبه ای خواند و مناسک حج برای آنها گفت تا آنکه فارغ شد علی علیه السلام برخاست پس سوره براءت را بر مردم خواند تا پایان آن سپس با او بیرون رفتیم تا آنکه روز عرفه شد ابو بکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و از مناسک برای

(۱) کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۱، شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۰۵ یاد کرده آنرا تا گفته او (پس گفت مرا).

ص: ۲۹۲

آنها حدیث کرد تا فارغ شد علی رضی الله عنه برخاست و بر مردم سوره براءت را خواند تا تمام کرد پس چون گروه اوّل حرکت کردند ابو بکر برخاست و خطبه خواند و بیان کرد چگونه کوچ کنند یا چطور (در منی) سنگ بیاندازند و مناسک شان را بایشان آموخت و چون خلاص شد علی رضی الله عنه برخاست و سوره براءت را بر مردم خواند تا پایان آن.

دارمی آنرا نقل کرده در سننش ج ۲ ص ۶۷، و نسائی در خصایص ص ۲۰، و ابن خزیمه نقل کرده و آنرا صحیح دانسته و ابن حبان از طریق ابن جریج و طبری و محب الدین طبری در الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۳، از طریق ابی حاتم و نسائی و دیده میشود در تیسیر الوصول ج ۱ ص ۱۳۳، تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۶۷، المواهب اللدنیه قسطلانی، شرح المواهب زرقانی ج ۳ ص ۹۱، تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۱۴۱، سیره زینی دحلان ج ۲ ص ۳۶۵، تفسیر آلوسی روح المعانی ج ۳ ص ۲۶۸، تفسیر المنار ج ۱۰ ص ۱۵۶ نقل از پنج حافظ یاد شده از دارمی تا محب الدین طبری.

۵- انس بن مالک گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد با ابو بکر سوره براءت را برای مردم مکه، سپس او را خواست و فرمود: سزاوار نیست که این را برساند مگر مردی از اهل من پس علی علیه السلام را طلبید و آنرا باو داد.

و در لفظ دیگری برای احمد

بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برانگیخت ابو بکر صدیق را با سوره براءت پس چون بذی الحلیفه رسید فرمود:
نباید

ص: ۲۹۳

این را تبلیغ کند مگر من یا مردی از خاندان من پس آنرا با علی (ع) فرستاد.

طریق حدیث: تمام راویانش صحیح و مورد اعتماد و وثوقند آنرا احمد در مسندش ج ۳ ص ۲۱۲، ۲۸۳ نقل کرده و ترمذی در جامعه ج ۲ ص ۱۳۵ طبع هند و نسائی در خصائصش ص ۲۰ و ابن کثیر در تاریخش ج ۵ ص ۳۸، از ترمذی و احمد در تفسیرش ج ۲ ص ۳۳۳، و خوارزمی در مناقب ص ۹۹ و قسطلانی در شرح صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۳۶، و ابن حجر در شرح صحیح ج ۸ ص ۲۵۶ و عینی در شرح صحیح ج ۸ ص ۶۳۷ و ابن طلحه در مطالب السؤل ص ۱۷ و سیوطی در الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ نقل از ابن ابی شیبہ و احمد و ترمذی و ابی الشیخ و ابن مردویه و در کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۹، از ابن ابی شیبہ و زرقانی در شرح المواهب ج ۳ ص ۹۱ و شوکانی در تفسیرش ج ۲ ص ۳۱۹ نقل از کسبیه سیوطی در الدر المنثور از او نقل کرده و آلوسی در تفسیرش ج ۳ ص ۲۶۸ نقل از احمد و ترمذی و ابی الشیخ و صاحب المنار در تفسیرش ج ۱۰ ص ۱۵۷.

۶- ابو سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر ... را فرستاد که از طرف او براءت را برساند پس چون او را روانه کرد علی رضی الله عنه را فرستاد و گفت: ای علی نباید برساند از من مگر خودم یا تو، پس او را بر ناقه و شتر غضباء خود سوار کرد و روانه نمود، پس علی علیه السلام رفت تا بابی بکر ... ملحق شد و براءت را از او گرفت، پس ابو بکر آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در حالیکه از این موضوع ترسی بر او راه یافته بود که شاید برای

ص: ۲۹۴

او آیه‌ای نازل شده باشد پس چون رسید نزد آنحضرت گفت: چیست مرا یا رسول الله فرمود: خیر است تو برادر من و یار منی در غار و تو با منی بر حوض جز اینکه نباید تبلیغ کند از من غیر من یا مردی از من.

نقل کرده آنرا ابن حبّان و ابن مردویه چنانچه در الدر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۲۰۹ و روح المعانی آلوسی ج ۳ ص ۲۶۸ و در طبع منیریه ج ۱ ص ۴۰ و ابن حجر اشاره کرده بآن در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ از طریق عمرو بن عطیه از پدرش از ابی سعید.

ابو رافع گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد ابو بکر را بسوره براءت بسوی موسم حج، پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: که نباید هرگز برساند از تو مگر خودت یا مردی از تو، پس برانگیخت علی رضی الله عنه را در پی او تا آنکه بین مکه و مدینه باو رسید و آنرا از او گرفت و در موسم برای مردم قرائت نمود.

ابن مردویه و طبرانی نقل کرده آنرا باسنادشان چنانچه در الدر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۲۱۰ و فتح الباری ابن حجر ج ۸ ص ۲۵۶ یاد شده است.

۸- سعد بن ابی وقاص گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرستاد بسوره براءت تا آنکه در بعضی از راه علی رضی الله عنه را فرستاد پس آنرا از او گرفت سپس رفت با آن بسوی مکه، پس ابو بکر در خاطر خود چیزی دید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نباید برساند از من مگر خودم یا مردی از من

خصایص نسائی ص ۲۰، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ نقل از ابن مردویه، تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۱۹ و ابن حجر در فتح

ص: ۲۹۵

الباری ج ۸ ص ۲۵۵ بآن اشاره نموده است.

حدیث دیگر از سعد:

ابن عساکر نقل کرده باسنادش از حرث بن مالک گوید: آمدم بمکه پس ملاقات کردم سعد بن ابی وقاص را و گفتم: آیا برای علی (ع) منقبتی شنیده‌ای، گفت: برای او گواهی میدهم چهار فضیلت را که اگر یکی از آنها برای من بود محبوب‌تر بود نزد من از دنیا که در آن مانند نوح (دو هزار و پانصد سال) زنده‌گی کنم، به درستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرستاد با براءت بسوی مشرکین قریش پس یکشنبه روز رفت سپس بعلی علیه السلام فرمود: برو در پی ابو بکر و آنرا از او بگیر و ابلاغ کن بمردم مکه و ابو بکر را بمن برگردان، پس ابو بکر برگشت در حالیکه گریه میکرد و گفت ای رسول خدا درباره من چیزی نازل شده، فرمود: نه مگر خیر اینکه نباید ادا کند از من مگر خودم یا مردی از من یا فرمود: از اهل بیت من تا پایان حدیث رجوع کن جزء اول ص ۴۰.

۹- ابو هریره گوید: من با علی بن ابیطالب رضی الله عنه بودم وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرستاد پس فریاد زد بچهار موضوع تا آنکه صدایش چون شیهه اسب طنین انداز شد.

دارمی آنرا در سنن خود ج ۲ ص ۲۳۷ نقل کرده و نسائی در سنن ج ۵ ص ۲۳۴ با اختصاریکه مخّل با مطلب نبوده چنانچه سیوطی آنرا در شرح آن گفت و حدیث ابی هریره را بسیاری از حافظین نقل کرده‌اند جز آنکه دستهای هوی با آن بازی کرده و آماده ساخته برای یاوه‌سرایان و بیهوده‌گویان میدان باطل گوئی و دروغ‌سازی

ص: ۲۹۶

اطراف این حدیث سودمند.

و حافظ محب الدین طبری در الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۳ و ذخایر العقبی ص ۶۹، از طریق ابی حاتم از ابی سعید یا بابی هریره نقل کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد ابو بکر را پس چون بضجنان رسید شنید صدای شتر علی علیه السلام را و شناخت آنرا و آمد پیش او گفت کار من چیست، گفت خیر است بدرستی که رسول خدا مرا فرستاد بعنوان پرائت، پس چون ما برگشتیم ابو بکر رفت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و گفت: ای رسول خدا چیست مرا، گفت: خیر تو صاحب منی در غار جز اینکه نباید تبلیغ کند غیر من یا مردی از من یعنی علی (ع).

۱۰- عبد الله بن عمر ابن حجر عسقلانی یاد کرده در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ آنچه گذشت از امیر المومنین از طریق ابی صالح سپس گفت: و از طریق عمری از نافع از ابن عمر همینطور.

۱۱- حبشی بن جناده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی (ع) از من و من از اویم نمیرساند از من مگر خودم یا علی (ع).

حدیث صحیح است که روایانش تمامی مورد اعتمادند احمد بن حنبل بچهار طریق آنرا در مستندش ج ۴ ص ۱۶۴ و ۱۶۵ نقل کرده و ترمذی در صحیحش ج ۲ ص ۲۱۳ و آنرا صحیح و حسن دانسته و نسائی در خصائص ص ۲۰ و ابن ماجه قزوینی در سنن ج ۱ ص ۵۷ و بغوی در مصابیح ج ۲ ص ۲۷۵ و خطیب عمری در مشکاة ص ۵۵۶ و فقیه ابن مغزلی در مناقب و گنجی در کفایه ص ۵۵۷ و نووی در تهذیب الاسماء و اللغات و محب طبری در الریاض ج ۲ ص ۷۴ از

ص: ۲۹۷

حافظ سلفی و سبط بن جوزی در تذکره ص ۲۳ و ذهبی در تذکره الحفاظ در ترجمه سوید بن سعید و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۳۵۶ و سخاوی در المقاصد الحسنه و مناوی در کنوز الدقائق ص ۹۲ و حموی در باب هفتم از فرائد السمطین و جلال الدین سیوطی در جامع صغیر و در جمع الجوامع چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۱۵۳ و ابن حجر یاد کرده آنرا در صواعق ص ۷۳ و متقی هندی در کنز العمال از یازده حافظ و بدخشانی در نزل الابرار ص ۹ نقل از ابن ابی شیبه و احمد و ابن ماجه و ترمذی و بغوی و ابن ابی عاصم و نسائی و ابن قانع و طبرانی و ضیاء مقدسی و جارودی و فقیه شیخ بن عیدروس در العقد النبوی و امیر محمد صنعانی در الروضه النديه و قندوزی در ینابیع الموده و شبلخی در نور الابصار ص ۷۸ و ابن حبان در اسعاف حاشیه نور الابصار ص ۱۵۵.

امینی (قدس الله روحه القدسی) گوید: این جمله روایت شده از حبشی بن جناده و عمران و ابی ذر غفاری از حدیث تبلیغ گرفته شده و آن قسمتی و جزئی از آنست چنانچه تصریح بر آن کرده صاحب لمعان و مرقاه و سندی حنفی در شرح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۷ و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود این جمله را برای بزرگداشت علی (ع) و عذرخواهی از ابی بکر ...

۱۲- عمران بن حصین در حدیث مرفوعا گوید: فرمود: علی (ع) از منست و منم از علی (ع) و نمیرساند از من مگر علی (ع)، ترمذی آنرا نقل کرده و گفته حدیثی خوب و عجیب است در تذکره سبط ص ۲۲ هم چنین است.

۱۳- ابو ذر غفاری مرفوعاً گفته: علی (ع) از من و من از علیّ و

ص: ۲۹۸

نمیرساند مگر خودم یا علی (ع)، مطالب السئوال ص ۱۸.

مرسلات:

۱- از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) گوید چون سوره براءت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و ابو بکر مامور شده بود که برای مردم اقامه حج کند، بآنحضرت گفته شد: ای رسول خدا سوره را با ابو بکر ارسال نمائید، فرمودند: نباید برساند از طرف من مگر مردی از خاندان من، آنگاه علی بن ابیطالب رضوان الله علیه را فرا خوانده و باو گفت: برو با این حکایت از اوائل سوره براءت نقل کن و آنرا در روز عید قربان وقتیکه مردم در منی اجتماع کردند و اعلان کن:

أنه لا یدخل الجنة کافر. کافر داخل بهشت نمیشود.

و لا یحج بعد العام مشرک. و بعد از امسال مشرکی حج نخواهد کرد.

و ان لا یطوف بالیت عربان. و برهنه طواف خانه نباید کند.

و من کان له عند رسول الله صلی الله علیه و آله عهد فهو له الی مدته. و کسیکه برای او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته آن برای او تا مدتش خواهد بود، پس علی بن ابیطالب رضوان الله علیه بر ناقه عضباء رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و بیرون رفت تا در راه به ابو بکر رسید و چون ابو بکر او را در راه دید، گفت:

امیری یا ماموری، فرمود: بلکه مامورم، آنگاه با هم رفتند پس ابو بکر برای مردم اقامه حج نمود و عرب در این سال بر منازلشان بهمان روش جاهلیت حج میکردند تا آنکه روز قربان شد علی بن ابیطالب

ص: ۲۹۹

رضی الله عنه ایستاد و در میان مردم اعلان کرد آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمان داده بود ... «۱»

۲- روایت شده که ابو بکر چون در قسمتی از راه رسید جبرئیل علیه السلام فرود آمده و گفت: ای محمد (ص) نباید رسالت تو را ابلاغ کند مگر مردی از تو، پس علی (ع) را فرستاد و ابو بکر برگشت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت: ای رسول خدا آیا چیزی درباره من از آسمان نازل شده فرمود: بلی، پس تو برو برای موسم و علی (ع) آیات براءت را اعلان میکند ... نظام الدین نیشابوری در تفسیر مطبوعش در حاشیه تفسیر طبری ج ۱ ص ۳۶ یاد کرده است.

۳- از سدی روایت شده گوید: چون این آیات تا چهل آیه (از سوره براءت) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا با ابو بکر فرستاد و امر کرد او را بر حج پس چون روانه شد و بدرخت ذی الحلیفه رسید علی (ع) را در پی او فرستاد و آنها را از او گرفت و ابو بکر برگشت بطرف پیامبر صلی الله علیه و آله و گفت ای رسول خدا پدر و مادرم بفدایت آیا درباره من چیزی نازل شده گفت: نه و لکن نباید تبلیغ کند از من غیر از خودم یا مردی از من، آیا تو راضی نیستی ای ابو بکر که در غار با من بودی و تو صاحب من بر حوضی گفت: آری یا رسول الله، پس ابو بکر حرکت کرد برای حج و علی

(۱) سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۰۳، تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۷، تفسیر کشاف ج ۲ ص ۲۳، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۴ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۳۷، عمده القاری ج ۴ ص ۶۳۳.

ص: ۳۰۰

علیه السلام اعلان نمود سوره براءت را «۱» ...

۴- بغوی مفسر در تفسیرش گوید: در حاشیه تفسیر خازن ج ۳ ص ۴۹ گوید: چون سال نهم شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست حج کند، سپس گفت: مشرکین حاضر میشدند و برهنه طواف میکردند پس ابو بکر را در این سال امیر حاج فرستاد برای موسم که برای مردم اقامه حج کند و با او چهل آیه از اول براءت فرستاد تا در موسم برای مردم قرائت کند، سپس علی (ع) که خدا چهره‌اش را سرافراز کند فرستاد بر ناقه و شتر عضباءش تا آنکه اول سوره براءت را برای مردم بخواند و او را فرمان داد که در مکه و منی و عرفات اعلان کند: که ذمه خدا و پیامبر او از هر مشرکی بیزار و نباید برهنه‌ای طواف خانه کند، پس ابو بکر برگشت و گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم قربان شما آیا درباره من چیزی نازل شده است، گفت: نه و لیکن برای کسی سزاوار نیست که این را تبلیغ کند مگر مردی از اهل من آیا خشنود نیستی که تو با من در غار باشی و بدرستیکه تو صاحب من بر حوضی، گفت: چرا ای رسول خدا، پس ابو بکر رفت بعنوان امیر حاج و علی رضی الله عنه برای اینکه ابلاغ و اعلان براءت کند «۲»

(۱) تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۷، تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۵۴.

(۲) و این را بطور مرسل و ارسال مسلم و مورد قبول بلفظ مختصر و یا مفصل میبینی در طبقات ابن سعد ص ۶۸۵، تفسیر ابی حیان ج ۵ ص ۶، تفسیر کشاف ج ۳ ص ۲۳، تفسیر خازن ج ۲ ص ۲۱۳، تفسیر بیضاوی ج ۱ ص ۴۸۸، تفسیر نسفی حاشیه خازن ج ۲ ص ۲۱۲، تفسیر نیشابوری حاشیه طبری ج ۱۰ ص ۳۶، تذکره سبط ص ۲۲، امتناع مقریزی ص ۴۹۹، الروض الانف ج ۲ ص ۳۲۸، کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۱، تفسیر رازی ج ۴ ص ۴۰۸، شرح نهج ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۴۰، شرح مواهب زرقانی ج ۳ ص ۹۱، الاصابه ابن حجر ص ۵۰۹، تاریخ الخميس ج ۲ ص ۴۱، الصواعق ص ۱۹، السیره النبویه زینی دحلان ج ۲ ص ۳۶۴.

ص: ۳۰۱

و خبر از اتفاق صحابه پیشین می‌دهد بر این منقبت و فضیلت برای امیر المومنین سوگند دادن آنحضرت علیه السلام بآن اصحاب شورا را در آنروز بقول خودش: آیا در میان شما کسی هست که مورد اطمینان بر سوره برائت شده که برای او بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بدرستی که نباید برساند از من مگر خودم یا مردی از من غیر از من بوده، گفتند: نه.

و ما در پیش حدیث سوگند دادن روز شورا را در جزء اول ص ۱۵۹ تا ۱۶۳ یاد کردیم و اینکه این جمله یاد شده را ابن ابی الحدید صحیح و قسم دادن روز شورا را از روایات مستفیضه نزدیک بتواتر دانسته است.

و خلاصه از تداوم این احادیث تواتر معنوی یا اجمالی آن منقبت استفاده میشود برای وقوع اصل قضیه از پس گرفتن آیات را از ابی بکر و تشریف امیر المومنین (ع) بتبلیغ آن و نازل شدن وحی صریح و روشن باینکه نباید تبلیغ کند از آنحضرت صلی الله علیه و آله مگر او یا مردی از او واجب نیست بر ما که خود را هلاک کنیم برای بعضی از خصوصیاتیکه برخی از راویان و یا متون به تنهائی یاد کرده‌اند چونکه آنها آن اخبار را خبر واحد نمیکند و در این قصه اشاره است

ص: ۳۰۲

باینکه کسی را که وحی روشن و صریح شایسته و صالح نمیداند برای تبلیغ و رسانیدن چند آیه‌ای از قرآن چگونه اطمینان و اعتماد میکند باو بتمام دین و تبلیغ همه احکام و مصالح.

شاعر کیست؟

او ابو عبد الله شمس الدین محمد بن احمد بن علی هواری مالکی اندلسی نحوی معروف ابن جابر اعمی است از اهل مرّیه (شهر بزرگ‌یست از اندلسی اسپانیا) یکی از قهرمانان شعر و ادب و استاد ماهر متبحری در علم نحو و تاریخ و تراجم و حدیث بوده و در سال ۶۹۸ بدینا آمده و قرآن و نحو را هم در نزد محمد بن یعیش خوانده و فقه را پیش محمد بن سعید زندی آموخته و حدیث را بر ابی عبد الله زواوی قرائت کرده سپس بسوی مشرق مسافرت و با ابو جعفر احمد بن یوسف البیری طلیطلی مشهور به بصیر متوفی سال ۷۷۹ مصاحبت نموده هر دو آستین خود را برای آموختن علم و ادب بالا زده و دو دست خود را بسوی تاریخ دراز کردند پس مترجم و قهرمان بحث ما مردی بود که تالیف میکرد و بنظم می‌آورد و دیکته میکرد و رفیق و مصاحب او بر او قرائت کرده و مینوشت تا آنکه در ادبیات استاد و نابغه‌ای شده و بر دیگران برتری یافت جز اینکه ترجمه شده بیشتر بشعر پرداخته و همواره در دوره عمرشان بر این منوال بوده و در مصر از ابی حیان حدیث شنیده سپس با هم بحج رفته و بعد بشام برگشته و از ابی الحجاج مزّی دمشقی متوفی ۷۴۲ و جندی و ابن کامیار استفاده کرده آنگاه اقامت در حلب نموده و در آنجا حدیث

ص: ۳۰۳

گفته پس از آن بسوی بیره (اندلس) حرکت و مستمر در آنجا حدود پنجاه سال شده تا آنکه پسر جابر با دیگری ازدواج کرده پس مهاجرت کردند، جماعتی از وی روایت نموده که از ایشانست محمد بن احمد حریری قاضی حلب و بکسانیکه او را در زندگیش ادراک کردند اجازه داده و در جمادی الآخر سال ۷۸۰ وفات نموده است

تألیفات او:

۱- شرح الفیه ابن مالک. سیوطی در بغیه گوید: کتاب سودمند است که توجه باعراب ابیات نموده و آن مهم است جدّ او برای تازه‌کاران و تازه واردین سودمند است.

۲- نظم الفصیح برای ثعلب ابو العباس شیبانی متوفی ۲۹۱.

۳- نظم کفایه متحفّظ.

۴- شرح الفیه ابن معطی در ۸ مجلد، بگفته سیوطی و در (بغیه الوعاه) و (شذرات الذهب) سه جلد یاد شده.

۵- دیوان شعرش که بسیار متنوع است.

۶- مقصوده‌ای در مدح پیامبر اعظم در ۲۹۶ بیت که اولش اینست:

بأدر قلبی للهوی و ما ارتای لَمَّا رآی من حسنہا ما قد رآی

قلب من شتاب کرد بر عشق و اندیشه نکرد وقتی دید از جمال و زیبائی و قشنگی او آنچه را که دید.

۷- قصیده بدیعیه مشهوره او بنام عمیان موسوم به (الحله السیرا فی مدح خیر الوری) اولین بیت آن و اشاره بشرح آن در ترجمه

ص: ۳۰۴

صفی الدین حلّی گذشت، شنیده از او آنرا شرف الدین ابو بکر محمد ابن عمر عجلونی متوفی ۸۰۱ و شنیده آنرا از او ابن حجر چنانچه در شذرات ج ۷ ص ۱۰ مذکور است.

بیوگرافی و شرح زنده‌گی او در الدر الکامنه ج ۳ ص ۳۳۹، بغیه الوعاه در طبقات النحاه ص ۱۴، شذرات الذهب ج ۶ ص ۲۶۸ نفح الطیب ج ۴ ص ۳۷۳، ۴۰۸ موجود یاد کرده جمله بسیاری از شعرش را و یاد کرده برای او قصیده‌ای را که بآن مدح میکند پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را و در آن. قصد نموده آنحضرت را به سوره‌های قرآنی و آن اینست:

فی کل فاتحه (۱) للقول معتبره

حق الثناء علی المبعوث ... بالبقره (۲)

در هر فاتحه (سوره حمد) (۱) برای سخن گفتن آن معتبر است کمال مدح و حقیقت ثناء بر آنکسیکه مبعوث شد بسوره بقره (۲)

فی آل عمران (۳) قد ما شاع مبعثه

رجالهم و النساء (۴) استوضحوا خبره

در سوره (آل عمران) (۳) از دیر زمانی شهرت یافت مبعوث شدن او از مردان ایشان و سوره النساء (۴) افشاء کردند خبر او را.

من مد للناس من نعماء مائده (۵)

عمّت فلیست علی الانعام (۶) مقتصره

کسیکه گسترش داد برای مردم از نعمتها خوان طعام را که شامل همه شد پس بر احسان کردن او تقصیری نیست.

ص: ۳۰۵

اعراف (۷) نعماء ما حل الرجاء بها

الا و انفال (۸) ذاک الجود مبتدره

شناخت نعمتهای او آزاد نکرد امید بآنرا مگر اینکه قسمتهای این بخشش پیش افتاده است.

به توسل از نادى بتوتیه (۹)

فی البحر یونس (۱۰) و الظلماء معتکره

توسّل بآنحضرت نمود وقتیکه اعلان بازگشت نمود در دریا یونس در حالیکه تاریکی او را پریشان کرده بود.

هود (۱۱) و یوسف (۱۲) کم خوف به امنا

و لن یروع صوت الرعد (۱۳) من ذکره

هود و یوسف چه ترسهای را که بسبب او ایمن شدند و هرگز بوحشت نیاندازد صدای رعد کسی را که یاد کند او را.

مضمون دعوه ابراهیم (۱۴) کان و فی

بیت لاه و فی الحجر (۱۵) التمس اثره

مضمون دعاء حضرت ابراهیم علیه السلام بود و در خانه خدا و در حجر (اسمعیل) بطلب اثر و نتیجه آنرا.

ذو امّه کدوی النحل (۱۶) ذکرهم

فی کان قطر فسبحان (۱۷) الذی فطره

صاحب امتیحه مانند زمزمه (مگس غسل) است ذکر و دعاء ایشان در هر کجا پس منزّه است آنخدائیکه او را ایجاد کرد.

بکھف (۱۸) رحماء قد لا ذالوری و به

بشری ابن مریم (۱۹) در انجیل مشتهره

رحمت و پناهنده شد همه عالم را و باو بشارت پسر مریم در انجیل

ص: ۳۰۶

شهرت یافت.

سماء طه (۲۰) و حضّ الانبیاء (۲۱) علی

حج (۲۲) المكان الذی من اجله عمره

خدا او را طاهّا نامید و پیامبران اصرار و ترغیب کردند بر حجّ و قصد مکانیکه بخاطر آن اقامت کرد.

قد افلح (۲۳) الناس بالنور (۲۴) الذی عمروا

من نور فرقانه (۲۵) لما جلا غره

بتحقیق رستگار شدند مردم بسبب نور چنانیکه زنده‌گی کردند از نور قرآن او وقتیکه روشنی آن نمایان شد.

اکابر الشعراء (۲۶) اللسن قد عجزوا کالنمل (۲۷) اذ سمعت آذانهم سوره

بزرگان شاعران زبانهایشان عاجز و ناتوان شد مانند مورچه وقتیکه گوشهایشان شنید سوره‌های او را.

و حسبہ قصص (۲۸) للعنکبوت (۲۹) اتی اذحاک نسجا بیات الغار قد ستره

و کافیسث او را قصه‌هایی مر عنکبوت را وقتیکه آمد و درب غار ثور را تار تنیدند که آنرا مستور دارند.

فی الروم (۳۰) قد شاع قد ما امره و به لقمان (۳۱) وفق للذرّ الذی نثره

در روم بتحقیق که از دیر زمانی امر او شایع شد و بسبب او لقمان حکیم موفق شد سخنان حکیمانه خود را پراکنده کند.

کم سجده (۳۲) فی طلی الاخراب (۳۳) قد سیوفه فاراهم ربّه عبره
سجدت

ص: ۳۰۷

چه سجده‌هاییکه در طلایه و برخورد باولین گروه حزیها خم شد شمشیرهای او پس خدا بایشان نشان داد پند او را.

سبا (۳۴) هم فاطر (۳۵) السبع العلا کرما لمن بیاسین (۳۶) بین الرسل قد شهره

سبأ ایشان را ایجاد کننده هفت آسمان بلند نعمت داد از کرم خویش بکسیکه بنام یاسین در میان پیامبران شهرت یافته است.

فی الحرب قد صفت (۳۷) الاملاک تنصره
فصار جمع الاعادی هازما زمره
(۳۸)

(۳۹)

در جنگ فرشتگان صف کشیدند که او را یاری کنند پس تمام دشمنان گروه گروه فرار کردند و رفتند.

لغافر (۴۰) الذنب فی تفضیله سور
قد فصلت (۴۱) لمعان غیر منحصره

برای بخشنده گناه در فضیلت دادن او سوره هائیسست که برای معانی غیر منحصر او تفصیل داده شده است.

شوراء (۴۲) ان تهجر الدنيا فزخرفها (۴۳)
مثل الدخان (۴۴) فیعشی عین من نظره

مشورت و رهنمونی او اینست که دنیا و زخارف آنرا ترک کنی مانند دود که نابینا میکند چشم کسیکه آنرا نظر کند.

عزت شریعتہ البیضاء (۴۵) حین اتی
احقاف (۴۶) بدر و جند الله قد نصره

(۴۷)

غالب شد شریعت نورانی او هنگامیکه آمد احقاف بدر در حالی که ارتش و لشکر خدا او را یاری کرده بود.

ص: ۳۰۸

فجاء بعد القتال الفتح (۴۸) متصلًا
و اصبحت حجرات (۴۹) الدین متصره

پس بعد از جنگ و کشتار فتح پی در پی آمد و صبح کرد حجره های دین که یاری شده بود.

بقاف (۵۰) و الذاریات (۵۱) الله اقسام فی ان الذی قاله حق کما ذکره

بسوره قاف و ذاریات خدا سوگند خورده در آنیکه آنچه را که گفته است حقست چنانچه یاد کرده است.

فی الطور (۵۲) بصر موسی نجم (۵۳) سود ده و الافق قد شق اجلالا له قمره

(۵۴)

در کوه طور موسی دید ستاره عظمت او را و آسمان بتحقیق شکافت و دو پاره کرد برای او ماه خود را.

اسری فنال من الرحمن (۵۵) واقعه (۵۴) فی القرب ثبت فیه ربّه بصره

در شب او را باآسمان برد پس از خدای بخشنده بمقامی در قرب رسید که در آن پروردگارش بینائی او را تثبیت کرد.

اراه اشباء لا یقوی الحدید (۵۷) لها و فی مجادله (۵۸) الکفار قد ازره

چیزهائی باو نشان داد که آهن برای آن قوی نیست و در مجادله با کفار او را تقویت نمود.

فی الحشر (۵۹) یوم امتحان (۶۰) الخلق یقبل فی صف (۶۱) من الرسل کل تابع اثره

در روز حشر روز آزمایش آفریده‌ها قبول میکند در صفی از

ص: ۳۰۹

پیامبران هر کسی را که پیروی کرده اثر آن پیامبر را.

كفَّ يَسْبَحُ (٦٢) لله الحِصَّةُ بها

فاقبل اذا جاءك (٦٣) الحق الذي قدره

کفیکه تسبیح میگوید برای خدا سنگ ریزه بسبب آن کف پس پذیر هر گاه آمد تو را حقیکه تقدیر نموده است.

قد ابصرت عنده الدنيا تغابنها (٦٤)

نالت طلاقا (٦٥) و لم يصرف لها نظره

بتحقیق که نزد او دنیا نشان داد زیان و خسراش را برای این آنرا طلاق داد و بآن نگاه نکرد.

تحریمه (٦٦) الحب للدنيا و رغبته

عن زهره الملك (٦٧) حقا عند ما نظره

حرام کردن او محبت و رغبت بدنیا را از شکوه و بهجت ملک است نزد کسیکه درباره آن تامل کند.

فی نون (٦٨) قد حقت (٦٩) الامداح فيه بما

اثني به الله اذ ابدى لنا سيره

(٧٠)

در سوره نون محقق شده تمجیدهایی در آن بآنچه که خدا تعریف نمود وقتیکه برای ما روشن شد روش او.

بجاهه سال نوح (٧١) فی سفینته

سفن النجاه و موج البحر قد غمره

نوح علیه السلام بمقام او از خدا در کشتی خود مسئلت نمود کشتیهای نجات را در حالیکه موج دریا او را فرا گرفته بود.

و قالت الجن (٧٢) جاء الحق فاتبعوا

مزملا تابعا (٧٣) للحق لن يذه

و جنیان گفتند حق آمد آنرا پیروی کنید پیامبر گلیم بخود پیچیده را که پیروی حق هرگز واگذار نشود.

مدثرا (۷۴) شافعا يوم القيمه (۷۵) هل
اتی (۷۶) نبی له هذا العلا زخزه

پیامبریکه شفیع است در روز قیامت آیا پیامبری را برای او این مقام و رتبه پیش آمده است.

فی المرسلات (۷۷) من الکتب انجلی نباء
عن بعثه سائر الاخبار قد سطره
(۷۸)

در فرستاده شده‌های از کتب خبری افشاء شده از بعثت آنحضرت و اخبار دیگری نیز مسطور شده است.

الطافه النازعات (۷۹) الضیم فی زمن
یوم به عبس (۸۰) العاصی لما ذعره

مهرهای او کننده ظلم و ستم است در زمان و روزیکه گنهکارتر شر و شود و گرفته شود برای سختی آن.

اذ کورت (۸۱) شمس ذات الیوم و انفطرت
سماوه و دعت ویل (۸۳) به الفجره
(۸۲)

وقتیکه خورشید در آن روزی تیره شد و آسمان پاره پاره گشت گنهکار ویل وای گوید در آنروز.

و للسماء انشقاق (۸۴) و البروج (۸۵) خلت
من طارق (۸۶) الشهب و الافلاک مستتره

و برای آسمان شکافتنیست و ستاره‌گان خالی شود از آمدن ستارگان شب و فلکها مستور کننده آنست.

فسبّح (۸۷) اسم الذی فی الخلق شفعه و هل اتاک حدیث (۸۸) الحوض اذ نهرة

پس تسبیح کن بنام آنخدائیکه در خلق شفاعت اوست و آیا آمدتر را حدیث حوض وقتیکه منع کند آنرا.

کالفجر (۸۹) فی البلد (۹۰) المحروس غرته و الشمس (۹۱) من نوره الوضاح مستتره

مانند صبح صادق در شور حفظ شده است طلوع او و خورشید از نور بسیار روشن او نورانی شده.

و اللیل (۹۲) مثل الضحی (۹۳) اذ لاح فیہ الم نشرح لک (۹۴) القوه فی اخباره العطره

و شب مانند روز شد وقتیکه در آن درخشید (الم نشرح لک) که سخن در اخبار آن خوشبو است.

و لو دعا التین و الزیتون (۹۵) لا ابتدرا الیه فی الحین و اقراء (۹۶) تستبن خبره

و اگر بخواند انجیل و زیتون را هر آینه فوراً در نزد او حاضر شوند و بخوان تا ظاهر سازی خبر او را.

فی لیلة القدر (۹۷) کم قد حاز من شرف فی الفخر لم یکن الانسان (۹۸) قد قدره

در شب قدر چه بسا مردمیکه جایز شرافتی شدند در فخر که انسانی فکر و تقدیر آنرا نکرده بود.

کم زلزلت (۹۹) بالبیاد العادیات (۱۰۰) له ارض بقارعه (۱۰۱) التخويف منتشره

چه زلزله‌هائی که بسبب اسبهای دونده برای آن رومینی است

ص: ۳۱۲

است که بکوبه ترسانیدن پراکنده شده است.

له تکاثر (۱۰۲) آیات قد اشتهرت فی کل عصر (۱۰۳) فویل (۱۰۴) للذی کفره

برای او معجزات بسیار است که در هر زمانی مشهور شده پس وای بر کسیکه کافر باو شود.

الم تر الشمس (۱۰۵) تصدیقا له حبست علی قریش (۱۰۶) و جاء الروح اذ امره

آیا ندیدی که خورشید برای تصدیق کردن او بر قریش حبس شد و روح الامین آنرا آورد و قتیکه او را امر نمود.

ارایت (۱۰۷) ان اله العرش کرمه بکوثر (۱۰۸) مرسل فی حوضه نهره

آیا دیدی که خدای عرش او را احترام نمود بکوثریکه روان است در حوض آن جوی آن.

و الکافرون (۱۰۹) اذا جاء الوری طردوا عن حوضه فلقد تبّت یدا

(۱۱۰) الکفره

و کافر وقتی بیایند در آن عالم رانده شوند از حوض او چونکه دستهای کفار بریده است.

اخلاص (۱۱۱) امداحه شغلی فکم فلق للصبح اسمعت فیه الناس (۱۱۳) مفتخره
(۱۱۲)

خلوص مدح کردن او کار و حرفه منست پس چه بسا صبحیکه شکافته شده و مردم در آن شنیدند منقبت او را.

ازکی صلاتی علی الهادی و عترته
و صحبه و خصوصا منهم عشره

ص: ۳۱۳

پاک‌ترین درود و صلوات من بر پیامبر رهنما و خاندان او و اصحاب او و خصوصا ده نفر از ایشان.

پس از آن نام ده نفری را که بآنان بشارت بهشت داده شده یاد کرد و بعد از آن اختصاص داد باید حمزه و عباس و جعفر و عقیل و خدیجه و دخترش زهراء سلام الله علیهم و با او مسابقه گذاشتند در این قصیده پیشوایان ادب در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله که از ایشانست شیخ قلقشندی بقصیده‌ایکه ۵۱ بیت و اول آن اینست:

عوذت حبّی برب الناس و الفلق
المصطفی المجتبی الممدوح بالخلق

سپر دم حبّ و دوستی خودم را به پروردگار مردم و شکافنده دانه‌ها پیامبر برگزیده را که مدح شده تمام آفریده‌هاست.

و شیخ ابو عمران موسی فاسی بقصیده‌ایکه ۱۵۴ بیت و اولش اینست:

بدات باسم الله فی اول السطر
فاسماوه حصن منیع من الضّر

شروع کردم بنام خدا در اوّل سطر پس نامهای او در محکم و بلندبست که مصون از زیانست.

و برای غیر آن دو نفر قصیده‌ائیست که ۴۰ بیت و آغازش این است:

بحمد الاله استفتح القولا

و فی آیه الكرسي استمنح الطولا

بشکر خدا آغاز میکنم سخن را و در آیه الكرسي میطلبم عمر دراز و نعمت فراوان را.

ص: ۳۱۴

و برای دیگری قصیدئست که ۳۷ بیت و مطلعش اینست:

بسم الاله افتتاح الحمد و البقره

مصلیا بصلاه لم تنزل عطره

بنام خدا شروع میکنم سوره حمد و بقره را در حالیکه درود فرستندهام بصلواتیکه همواره معطر و خوشبوست.

و برای (مترجم) یاد شده در پخش بوی خوش گفته اوست:

جعلوا الاءناء الرسول علامه

ان علامه شان من لم یشهر

قرار دادند برای فرزندان پیامبر علامتی بدرستیکه علامت و نشانه‌شان و مقام کسبستکه مشهور نباشد.

نور النبوه فی کریم وجوههم

یعنی الشریف عن الطراز الاخضر

نور پیامبری در چهره‌های نجیب ایشان بینیا می‌کند شریف را از گلدوزی کردن بسبز (یا عمامه سبز گذاردن).

حافظ قسطلانی در (المواهب اللدینه) چنانچه در شرح آن ج ۷ ص ۲۱ موجود است گوید: پس این خاندان پاک اختصاص یافته‌اند بمزایا و ویژه‌گیهای شرافت و همه آنها رسیده‌اند بواسطه سیده فاطمه سلام الله علیها بفضلیت زیادتری و پوشیده‌اند لباس شرف و بزرگواری و عطا شده‌اند بزیادی احترام و هدایا و بتحقیق واقع شده اصطلاح و نشانه‌ای بر اختصاص ایشان از میان شرفاء مثل عباسی‌ها و جعفریها (ذریه جعفر بن ابیطالب) بشطفه خضراء دستار سبزی برای زیادی شرافتشان و سبب چنانچه گفته‌اند این استکه مامون خلیفه عباسی خواست خلافت را در اولاد فاطمه سلام

ص: ۳۱۵

الله عليها قرار دهد پس برای آنها علامت سبز را انتخاب کرد و به آنها لباس سبز پوشاند برای آنکه سیاهی شعار و نشانه عباسی‌ها بود و سفیدی علامت و شعار سایر مسلمین در اجتماعاتشان و مثل آن و سرخی را اختلاف کرده‌اند در کراهت آن و زردی هم شعار یهود است.

پس قصدش برگشت از این و خلافت را در بنی عباس قرار داد و این سبزی پوشی باقی ماند برای اشراف و بزرگان علویین از اولاد زهراء ع ولی آنها اکتفا کردند از پوشیدن سبز بیک قطعه از جامه سبز که بر عمامه‌های خود می‌گذارند بنام (شطفه) که نشانه سیادت ایشان باشد سپس این شعار منقطع شد تا اواخر قرن هشتم گوید در حوادث ۷۷۳. (من ابناء الغمر ببناء العمر) از اعلان کردن شخص ناآزموده و بی تجربه باولاد عمر، و در این سال امر کرد سلطان اشرف که ممتاز و شناخته شوند فرزندان عمر از میان مردم بدستار سبزی بر عمامه‌هایشان پس در مصر و شام و غیر آنها این را کار را کردند و در این باره ادیب ابو عبد الله ابن جابر اندلسی میگوید (و آن دو بیت یاد شده را هم یاد کرده) و ادیب شمس الدین دمشقی گوید:

اطراف تیجان اتت من سندس خضر باعلام علی الاشراف

اطراف عمامه از حریر سبزی آورده بود که نشانه‌ای باشد برای اشراف و اولاد فاطمه علیها سلام.

و الاشراف السلطان خصهم لها شرفا لیغرقهم من الاطراف

ص: ۳۱۶

و سلطان اشرف تخصیص داد ایشان (اولاد عمر را) بآن برای شرافت تا اینکه جدا و مشخص باشند از دیگران و اشرف شعبان بن بن حسن بن ناصر است (اختناق سال ۷۷۸).

ص: ۳۱۷

۷۱ علاء الدین حلی

قرن هشتم

آیا آهوان نگذاشت که دیده‌گان تو بخواب رود در گلزار بابل یا نونهالان زیبا تو را از خواب باز داشتند،

و مهربانیهاییکه برگردانید تو را یا شاخه‌ها تمیزیکه بر پشته‌ها و بلندیه‌ای آن متمایل شده بود.

و برقه‌ای ابر بامدادی تو را محزون کرد و باریدن آن یا این درّها در دهانها پهلوی هم چیده شده است،

و چشمان برنده و تیز آهوان مفتون کردند تو را بسحرشان یا موی سفیدی که بر تو است عاری کرد تو را.

(۵) ای شب زنده‌دار درازیکه ستاره شب هم کمک میکند او را بر طول و درازی شب،

و ای دوری کننده از خواب شیرین که قلب او از غم و غصّه بر آتش سختی مشتعل است،

ص: ۳۱۸

آیا بس نشد چشم تو را وقتیکه طلوع کرد ستاره‌گان بخت به نیکبختی تو و خوشبخت شدی،

تسلیم کردی خودت را برای عشق و دلدادگی و همینطور در محبت رسوائی و پستی همیشگی است،

و برانگیختی چشم خود را بعنوان کنجکاوی و حال آنکه چه بسا که جوان پیش از رسیدن بمورد سرنگون شود،

(۱۰) پس صبح کردی در دام انداختن آهوان و هم چنین آهوان شکار میکنند شکار کننده خود را،

پس بازی میکنند چند زمانی بقلب تو که مشغول میکنند آنرا بجمال خود پس حسودان نزدیک تو میشوند،

تا وقتیکه علاقه بستی بآنها دور میشوی از نزدیک بودن بخدا پس آیا برای تو بعد از کمک راهی هست،

میروند پس دیگر برای بدن تو بعد از رفتن آنها جائی نماند و نه پوستیکه زنده‌گی کنی،

افسوس بجان تو وقتیکه بدنت مبتلی بتب میشود و دلت بسته به متاع و تعلقاتست،

(۱۵) عشق و اندوه مألوف بعیادت تو شده و عیادت کننده‌گان از طول بیماری تو اعراض کردند،

و گمان کردی که دوری تعقیب میکند سرگرمی را و همینطور سرگرمی با دوری دور میشود،

ای خواب رفته از شب عاشقیکه مژگان او بیدار است وقتیکه تمام دیده‌ها در خواب فرو روند،

خوابیدن عجیب نیست از خفته‌ایکه نداند عشق و محبت را بلکه

ص: ۳۱۹

نخواهیدن او عجیب است،

کسیکه خالی از علاقه و عشق است میخوابد چشم کسیکه عاشق و دلباخته است بیدار است،

(۲۰) آیا میبینی که بهم رود چشمان عاشقیکه دلش در اسارت معشوقه‌اش بسته شده است،

خورشیدی بر شاخه‌ای طلوع کرده که نزدیک شده از هیبت جمالش ماه‌ها فرود آمده و او را سجده کنند،

کاسته شد از سردی مثل آنکه مروارید آن سرد و آن بآب تازه و سرد خنک شده است،

و مرا مانع شد از بوسیدن آن آتشیکه از ناله‌های نفسهای من شعله‌ور گشته بود،

کیست که مرا نزدیک کند به خورشید تابانیکه در چهره‌اش صبح است که روشن میشود از آن شب تاریک،

(۲۵) قصد میکنم برای او ذلت را پس با ناز اعراض میکند از عشق و من باو نزدیک میشوم و او دوری میکند،

پرهیز میکند از بیننده خود از ترس دیدن گونه‌اش که بسیار گلگون و زیباست،

ای خال چهره او که همواره در آتشی خیال نمیکردم که پیش از تو در دوزخ کسی جاودانی باشد،

مگر آنکه انکار نمود وصی را و آنچه که حکایت کرد در فضیلت او در روز (غدیر) محمد (ص)،

وقتیکه برخاست و برای خطبه و آشکارا میگفت در حالیکه دست علی در دست او بود بالای جهازهای شتران،

ص: ۳۲۰

(۳۰) و میگفت و فرشتگان اطراف او را گرفته بودند و خداوند آگاه باین بود و شهادت میداد،

من کنت مولاه فهذا حیدر مولاه من دون الانام و سید

هر کس که من مولای اویم پس این حیدر مولا و آقای اوست از میان مردم.

یا رب وال ولیّه و اکبت معا دیه و عاند من لحیدر یعند

پروردگار من دوست بدار دوست او را و هلاک کن دشمنان او را و دشمن باش هر کسی را که با حیدر دشمنی میکند،

(۳۵) قسم بخدا دوست نمیدارد او را مگر مومن نکوکار و او را رها نمیکند مگر زندیق مرتد،

برای یار بوده باشید و از یاری او کناره‌گیری نکنید و از او صلاح بخواهید ارشاد شوید،

گفتند: شنیدیم آنچه را که گفتی و آنچه را روح الامین آورد برای تو تاکید میکند آنرا،

این (علی (ع)) امام ما و ولی ماست و بوسیله او براه هدایت ارشاد میشویم،

تا آنکه پیامبر از دنیا رفت و هنوز در میان لحدش مدفون نشده بود،

(۴۰) که خیانت کردند پیمانهای را که با پیامبر بستند و مخالفت کردند آنچه را که بهترین مخلوق «احمد» گفته بود،

و تبدیل کردند بجای رشد و صلاح گمراهی را بعد از آنکه

ص: ۳۲۱

شناختند صوابرا و در گمراهی رفت و آمد نمودند،

و پسر ابی قحافه رئیس و آقا شد بر ایشان و حال آنکه پیش از این سید و آقا نبود،

ای وای بر مردانی از امت فریفته شده‌ایکه آقائی کند بر سادات و بزرگان آنان بنده‌گان و برده‌گان آنها،

بیگانه و بعید بآن مقرب و نزدیک گردید و مقرب نزدیک از آن رانده و دور شد،

(۴۵) برای چه او را مقدم نداشت بامداد سوره براءت و قتیکه او را برگردانید و او شدیداً غمگین و خشمناک بود،

و میگفت در حال عذرخواهی (اقیلونی) مرا واگذارید و در رسیدن بخلافت از دیر زمانی کوشش میکرد،

آیا میشود که از خلافت کناره‌گیری کند و حال آنکه در دیگری وصیت کند و تاکید نماید،

سپس پیروی کرد ...

پس از دنیا رفت در حال خشونت و تندى که درشتى کلام او ولى را خوار و مفسد را عزیز میکرد،

و اشاره بشوراء (شش نفری) کرد (عمر) و عثمان را مقدم و نزدیک داشت پس چه اندازه بد است خیانتکار حسود،

پس مال خدا را تماما در میان خویشان خود عمدا قسمت و پخش نمود،

(۵۰) و ابو ذر را تبعید و فاسقی چون (حکم بن ابی العاص عموی خود را) نزدیک کرد در حالیکه پیامبر او را آواره و تبعید کرده بود،

ص: ۳۲۲

چند زمانی بازی کردند با خلافت و هر کدامشان در حکمشان سرگردان و مردّد بودند،

و اگر پیروی کرده بودند بامام و ولّی امرشان خوشبخت شده بودند باو و او است ولّی سفارشی خدا و پیامبر،

ولی بدبخت شدند همیشه برای مخالفت او و رستگار نشدند و حال آنکه او وصّی سعادتمند بود،

همتای پیامبر و جان او و امین او ولّی مهربان و دوست او بود،

(۵۵) نام آن دو بر عرش عظیم خدا نوشته بود در حالیکه در ایام پیشین آدمی وجود نداشت،

دو نور پاک و منزّه بودند که جمع بلندی آنها از شبیه الحمد (عبد المطلب) بن هاشم اصیل بود،

کسیکه هرگز روی خود را بسوی بت و لات و عزائی که از قدیم سجده میشدند بلند نکرده است،

و اگر شمشیر او نبود دین اسلام از جهت شرافت بلند نمیشد و شرک و بت پرستی از میان نمیرفت،

از او سؤال کن جنگ بدر را وقتی که با شبیه برخورد کرد که بر او صدای زنان نوحه گر بسیاری بلند شد،

(۶۰) ولید بن عتبه بشمشیر او بخاک هلاک مکان کرد که بر او لباسهای آغشته بخون بود،

و در روز (احد) در حالیکه نیزه های کشیده شده بود و سر نیزه ها در گلوها فرو رفته و بیرون میآمد،

قاتل طلحة ابن طلحه کیست وقتی که در جنگ احد چون شیر آمد و برای جنگ فریاد کرده و کف بدهن آورده بود،

ص: ۳۲۳

و پرچمداران را هلاک کرد که صبح کردند و مثل بآنها زده و قصه آنها را بازگو میکردند،

این یک را کشیده و آن دیگر را سرش بر نیزه بلند نموده و آن یک را بند اسارت بر او گذارد،

(۶۵) و در روز (خیبر) هنگامیکه به پرچم (احمد ص) ابو بکر پشت کرد و مردم همه حاضر بودند،

و دوّمی پرچم را گرفت و رفت ولی برگشت در حالیکه پرچم را میکشید از خواری و خود را ملامت و توبیخ میکرد،

تا آنکه هر دو برگشتند نمایان شد غضب و خشم پیامبر و شایسته بود بر او که باین جهت غضب کند،

و در بامداد بعد فرمود در حالیکه اطرافیان همه شنیدند و سخن از او کامیاب و موید بود،

که من هر آینه می‌دهم پرچم را بمردی وفادار شجاعیکه بگرفتن جانها معتاد است،

رجل یحبّ الله ثم رسوله و یحبّه الله العلی و احمد

مردیکه دوست دارد خدا و سپس پیامبر او را و دوست دارد او را خدای بزرگ و پیامبر پسندیده او،

تا آنکه تاریکی شب همه را فرا گرفت و بشتاب گذشت و صبح آن نمایان شد،

قال: ائت یا سلمان لی باخی فقا له الطهر سلمان: علی ارمده

فرمود: ای سلمان بیاور برادر مرا پس سلمان پاک گفت علی

ص: ۳۲۴

مبتلا بدرد چشم شده است.

و رفت و برگشت و دست علی را میکشید بدانکه بلندست شرافت کشیده شده و عزّت کشانیده،

پس بهبودی یافت درد چشمش بیک آب دهان پیامبر و پوشانید او را زره‌گشادی که رشته‌های فولادین بهم پیوسته داشت،

(۷۵) پس با دستی آن پرچم را گرفت و با دست دیگرش زره آهنین را پوشید،

و رفت با آن پرچم به پیش و پیروزانه برگشت در حالیکه بشارت دهنده بیاری و موید بود،

و فرو آورد شمشیرش را بر فرق سر مرحب و او را کشت و او کافر سرکشی بود،

و نزدیک قلعه محکم شد و درب آن بسته و خطر مرگ در کمین او بود،

پس آن در را کنده و پرتاب کرد و حسان بن ثابت در مجالس آنرا انشاد و با شعر خود بازگو میکرد،

(۸۰) بدرستیکه مردیکه برداشت درب بزرگ خیبر را روز یهود هر آینه شرافت و مقام او جاودانیست،

برداشت درب بزرگ را و تکان داد درب قلعه قموص را مسلمین و اهل خیبر تمامی حاضر بودند،

و از غزوه (حنین) سؤال کن وقتیکه جرول (پرچمدار هوا زن در روز حنین) با شمشیر کشیده بمیدان دوید و انتظار فرصت داشت،

تا آنجا که امکان داشت او را در لشکر عظیمی محاصره کرد

ص: ۳۲۵

مسلمین را که حکایت از دریای مواجی مینمود،

و ایمن (بن ام ایمن) کشته بر زمین افتاد و شتاب کردند گمراهان و لشکر کفر بقصد کشتن پیامبر،

(۸۵) و تمام یاران او از اطراف او پراکنده شده از ترس که گویا شتر مرغان گریزانند،

این یکی بیک نشیبی گریخته و آن دیگری از ترس مرگ بیک تل و بلندی بالا میرفت،

آیا نه پرسیدی بامدادیکه تمامشان فرار کردند از ترس هلاکت اگر بودی چه کسی ارشاد کرد و برگردانید آنان را،

چه کسی بود کشنده جرول (ابن ابی جرول) و خوار کننده لشکر هوازن جز ولی راهنما (علی بن ابیطالب) علیه السلام،

همه آنها پیامبر را تنها گذاردند و در رفتند مگر ابو الحسن علی علیه السلام که حاضر بود و پیامبر را تنها نگذارد،

(۹۰) و خوابیدن او بالای فراش (رسول خدا) برای جهاد کردن که رختخواب بهترین پیامبران بود،

و غیر او (ابو بکر) غمگین میشود در میان غار از ترس مرگ و جانش بالا میرود،

و آنرا منقبتی برای او حساب میکنند در حالیکه آن یکی از گناهان بزرگ است پیش کسیکه کنجکاوی کند،

و حرکت کردن آنحضرت بالای ابر برای سخن گفتن با اصحاب کهف و رقیم فضیلتیست که انکار نمیشود،

و برای او خورشید برگشت و پیامبر سر بر زانوی او گذارده و به خواب وحی فرو رفته بود،

ص: ۳۲۶

(۹۵) و برای او مرتبه دوم خورشید برگشت در سرزمین بابل (حلّه کنونی) و در این موضوع حدیث مسند صحیحی وارد شده است،

و اوست ولیعهد و جانشین محمد آیا دیدی کسی را غیر از او که پیامبر او را ولیعهد خود کرده باشد،

و قتیکه فرمود تو وارث من و خلیفه منی و تو غسل دهنده من و گذارنده منی از مردم در میان قبرم،

آیا دیده‌ای در میان تمام جهانیان بشری را جز او که در خانه خدا بدنیا آمده باشد،

در شبیکه جبرئیل آورد او را با گروه قدسیان که در اطراف او عبادت میکردند،

(۱۰۰) پس از جهت بزرگی (علی (ع)) موسوم شد چنانچه مسجد الحرام از جهت شرافت برتری یافت بسبب ولادت او پیش مساجد دیگر،

آیا جز او جوانمردی در حال رکوع تصدق داده و قتیکه بینوای مستمندی پیش او آمد،

اوست ایثار کننده و تصدق دهنده و احسان کننده و تمسک جوینده و عبادت کننده پارسا،

اوست سپاسگذار و اوست پیشقدم و اوست گریه کننده دلشکسته و اوست خشوع کننده شب زنده‌دار،

اوست شکیبای متوکل و اوست توسل جوینده بحق و لایه کننده و پیچنده بخود و پرستنده خدا،

(۱۰۵) مردیکه بزرگان سرگردان او میشوند از جهت فضائل و

ص: ۳۲۷

آقا است و قتیکه سیادت باو نسبت داده میشود،

اگر بر بلندی مقام او حسد ورزیدند پس جز این نیست که اشرف خلق خدا هم مورد حسد قرار گرفت،

و پیروی کردند پسران ایشان فرزندان او را که هر یک بهر یک قصد ایذاء و آزار نمودند،

حسد باو ورزیدند زیرا که مقام و فضیلتی نبود مگر بآنچه که او پیش آنها یکتا و بیهمتا بود، سوگند یاد میکنم بخدا و پیامبر و خاندان او سوگندیکه دوست بآن رستگار و خوشبخت شود، (۱۱۰) اگر اولی‌ها عهد و پیمان پیامبر را بعد از او نشکسته بودند و بر جانشین و وصی او سرکشی نمیکردند، نمیتوانستند خاندان (کثیف) امیه روز عاشوراء دستی بر فرزند فاطمه علیها السلام دراز کنند، پدرم فدای آنکشته مظلوم و کسبیکه برای او آتش دلم هرگز حرارتش سرد نشود، پدرم قربان آن غریب آواره که هتک حرمتش شده و از کنج خانه‌اش دور و تنها مانده بود، پدرم فدای آنکه نزدیک شده برای زیادی مصیبت‌هایش کوه‌های بزرگ از حسرت ریز ریز شود، (۱۱۵) نوشتند باو فریفته‌گان بنی امیه از نادانی و نبود در میان ایشان بزرگواریکه ستوده شود، بنامه‌ها و کتابهاییکه مانند چهره‌هایشان سیاه بود و قاصدهای آنها با آن نامه‌ها رفت و آمد میکرد،

ص: ۳۲۸

تا آنکه باعتماد پیمانها و نامه‌های آنان متوجه کوفه شد و جاسوسان آنها برای انتظار او در کمین بود، گردیدند کسانی که آنها را دوست حساب میشدند یکپارچه برای دشمنانشان لشکر بزرگی که بر علیه او متشکل و بسیج شده بودند، و شتاب و عجله کردند برای جنگ او و لشگری جلو فرستاده و گروه دیگری از پی آنان جمع میشدند، (۱۲۰) تا آنکه دو گروه از ایشان در دره‌ای با هم برخورد نمود و پیوست بایشان در آنمکان سربازانی بسیار، یافتند او را غیر متکی بغیر خدا و نه رونده زیر بار مذلت و خواری و نه آنکه در قصدش مردّد باشد، عازم بود بر قصدش که میبرد به تیزی عزمش حدود و لبه شمشیر را وقتیکه برهنه میشد، مسرور و خرسند بجنگ بود چون میدانست که جای او فردوس برین و بهشت است وقتیکه کشته شود، در میان گروهی علوی از اولاد هاشم که اصیل بود نژادشان و پاک بود زادگاهشان،

(۱۲۵) و بزرگان انصار شیران شرزهای بودند که هراس و بیم روزهای جنگ را دیده بودند،

شتاب میکردند بسوی کارزار و میدان جنگ و پیران کهن سال بر جوانان و نونهالان پیشی میگرفتند،

پس مثل اینکه این دلها برگشته و یک قطعه آهن ضخیم شده که بر آنها شمشیر پهن میخورد،

و خیال میشد که در پیشروی آنان قدمهایشان اسطوانه ایستکه

ص: ۳۲۹

بر سنگ سخت خورده و جرقه میزد،

فدا کردند جانهای خود را در جلوی امامشان و بخشیدن جان عزیز بهترین بخششهاست،

نصحوا غنوا غرسوا جنوا شادوا بنوا قربوا دانوا سکنوا النعیم فخلدوا،

(۱۳۰) اندرز دادند در حال رجزخوانی و توانگری و کشتند بستان و نهالهای تازه‌ای و بنا کردند خانه‌ای و نزدیک شدند

جواریرا و ساکن شدند بهشت و پر نعمت را پس مخلص و جاودانی شدند،

تا آنجا که جانهای آنها را بغارت برد سوسماران در پیش آقای ایشان و خوشبخت اندک و کم بود،

دور او را که تنها بود گرفتند و جدا کرد دست او را شمشیر تیزیکه از آهن هندی ساخته شده بود،

شمشیر برنده‌ای بدون غلافیکه سرهای دشمنان را در روز جنگ میبرد و تیزی آن غلاف کند نمیشد،

حمله کردند بر او سخت دلانیکه مانع بودند کسی را که عزم قاطعی داشت و زره فولادین بر تن نموده بود،

(۱۳۵) کسی را که سریع بود در جواب دادن وقتیکه او میخواندند حمله کننده بود و شیرها در طلب شکار حمله کننده‌اند،

پس میترسیدند از تیزی عجیب شمشیر او ضربتی را که بریده میشد بآن کله‌های یهود صفتان،

ای دلیکه در روز عاشورا چون پاره‌های آهن سرشته شده یا تو سنگ سختی هستی،

ص: ۳۳۰

پس مثل اینکه او و مرکبش و نیزه‌اش و شمشیرش چون شب تار و تاریک بود،

آسمانی که ماهی بآن پشت سر آن ستاره دنباله‌داری بود و در پیش روی آن در تاریکی شب ستاره‌ای درخشنده‌ای،

(۱۴۰) در تنگنای میدان جنگ کناره گرفت از پیش روی او به زمین خالی و بی آب و علفی رفت،

پس گویا که در آن محل جاری شدن خون آن بود دریائیکه بادهای آنرا موج نموده و کف میکرد،

پس مثل آنکه زره و زین اسبها کشتیهائی هستند که سیر میکند بآن طوری و گاهی هم از رفتن کند میشود،

تا آنکه فرو نشاند بسبب شمشیر جوشش سینه او را و از آب صاف گوارائیکه سرد نیست،

افسوس من برای او که از دنیا میرفت و در پیش او آب فرات بر او حرام شده و او را منع میکردند،

(۱۴۵) نظری بگوشه چشمش بفرات نموده و نزدیک و رود بآن آتشی بود که بسبب سر نیزه‌ها افروخته میشد،

و هر آینه بتحقیق که او را فرا گرفتند پس بعضی با شمشیر میزدند و برخی با تیر و بعضی هم با نیزه قصد او میکردند،

تا آنکه افتاد مثل کوهی بر روی زمین بدون سرزنتشی از کسی که از غصه جان میداد و جهاد میکرد،

افسوس من بر او که آغشته بخونش بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود و سر روی زمین گذارده بود،

اسبها با سمهایشان سینه‌ئی را پامال کردند که مدت‌ها برای

ص: ۳۳۱

درس گفتن و علوم رفت و آمد با او میشد،

(۱۵۰) افکند بر او بادهای از خاک نرم پوششی پس او را پوشانید در حالیکه او برهنه از لباس بود،

رنگین نمود چهره‌اش را خون او پس خیال شد از محبت باو که روز جنگ چهره‌اش گلگونست،

افسوس من بر جوانانی که خاموش بر خاک افتاده و خونشان بالای خاک جاری گشته است.

پس مثل اینکه جریان خون بر گونه‌هایشان عقیق سپس بعضی از آن زبرجد است،

افسوس من بر زنان و بانوان او که سر برهنه بیرون دویند و رخسارشان از اشگشان مجروح شده بود،

(۱۵۵) آن یکی سر برهنه بود از پوشیه و این را از سرش بخواری کشیده و میکشیدند عبا و او را،

و بمرکب او فریاد زده و میگفتند هر آینه سقوط کرده از بالای تو بخشنده‌ترین بخشنده‌گان،

ای روز عاشوراء پس است تو را که تو روز نامبارک بلکه روز زشت و پر محنتی هستی

در روز تو حسین کشته روی ریگ مکان گرفت وقتیکه یاورش نایاب و سعادت‌مند کم شده بود،

وقتیکه توبه کننده‌گان سپاسگذاران خداپرستان شب زنده‌داران رکوع کننده‌گان سجده کننده‌گان نبودند،

(۱۶۰) نمایان شد سرهای مقدس آنان در پیش روی و برابر چشم زنانشان که بر نیزه‌ها سنگینی کرده و آنها را خم مینمود،

ص: ۳۳۲

و سید سجّاد (علی بن الحسین (ع)) را با خواری در غلها و زنجیرها حمل نموده پاهایش را بزنجیر بسته بودند،

نه دلسوزی داشت که مصیبت خود را باو شکایت کند در شهر غربت و نه دوستی که از او دیدن کند،

او را و سر شریف پدرش را هدیه و پیشکش میبردند برای مرد پست گنهکار کافر سرکشی (چون یزید)،

خیری نبود در مردان نادان قومیکه غلامشان پادشاه فرمانروا و آزادشان در قید بندگی و اسارت بود،

(۱۶۵) ای دیده اگر اشکت تمام شود پس خون ببار و خیال نمیکنم که اشکت تمام شود،

افسوس و اندوه بر خاندان رسالت و کسانیکه پایه و زیر بناء هدایت شرفش بایشان و بسبب آنان ساخته و محکم بود،

که بعضی از ایشان را کشته و پناه ندادند و برخی را هم مسموم و دیگری هم از منزل و شهرش آواره و در بدر نمودند،

تنک شد شهرهای خدا بر ایشان و حال آنکه زمین خدا وسیع و نبود بر ایشان زمینیکه نشیمن کنند،

ایشانرا بهر جای بی آب و مونسى تبعید و شهید مینمودند (و برای همین) بهر زمین مشهد و زیارتگاه‌هیست،

(۱۷۰) بنا کردند مشاعر (مشعر الحرام و منی و عرفات) و حطیم را و ایشان حجت‌هائی هستند که بسبب مخالفت ایشان مردم بدبخت و با طاعتشان خوشبخت میشوند،

سوگند خوردم که اندوهم هرگز برای شما تمام نشده و آتش درونیم خاموش نشود،

ص: ۳۳۳

قسم بجان شما که در دیده‌گانم غیر از اشکم بر شما میله غم و اندوه جاری میسازم،

زمان فانی میشود و روزهایش سپری میشود و بر شما غمگین دل‌تنگ ناله بلند میکند،

پس بر جسم او حله‌های بیماری پوشش و بر چشم او حرارت و سوزش اشک روان مرگز و معدنیست،

(۱۷۵) و اگر من از دیده‌ام استمداد و کمک ریزش خون کنم و از چشم خون کمک شود کم است،

و ادا نکرده باشم حق شما را بر خودم و چگونه میتواند بنده و غلام ادا کند حق مالکین خود را،

ای برگزیده‌گان خدای توانا ای سپرده شده‌گان اسرار و رازهای آفرینش ای کسانیکه هدفم سایه لطف شماست،

پیمان بستم با شما در عالم (ذر) از جهت شناخت و وفا کردم بآنچه که بآن پیمان بسته و سوگند خورده بودم،

و شما هم وعده فرمودید مرا در معاد و فردای قیامت بر صراط شفاعت کنید صحیح است وعده شما،

(۱۸۰) پس مرا در وقت حساب دیدن کنید و دریابید که من اعتمادم بشماست و بآبروی شما قصد میکنم،

چه اندازه مدح و ثناء من درباره شما در ضمن آن حکمت‌هایست که همراهان بآن رستگار شده و یاری میشوند،

و دختران اندیشه‌ها برتری میجویند صفات دوشیزه‌گان را که برای آن شاعر ارزشمند یا بی ارج میشود،

برای جوهر طلای خالص ماندنی نیست بلکه آن در ناسفته

ص: ۳۳۴

است نه طلای مغشوش،

این را داشته باش و بدان که اگر همه مردم مناقب و فضائل شما را بازگو کرده و بشمارند،

ادراک نکنند مگر اندکی را و شما در بالاترین بلندی‌ها هستید از آنچه گفته‌اند و زیاده‌تر از آنید که بگویند،

درود خدا بر شما مادامیکه پلبلان در بامداد بر برگ شاخه‌ها چهچه زده و خوش‌خوانی کنند،

و برای وی قصیده‌ئیسست که بآن مدح میکند مولای ما امیر المومنین علیه السلام را و در آن از بدیع و شگفتیهائیکه در خور

تحسین و آفرین است جناس و تشابه در لفظ است نه در معنی در قافیه‌ها در ۵۶ بیت گوید:

یا روح قدس من الله البدی بدا

و روح انس علی العرش العلی بدا

ای روح پاکیکه از خدای آغاز کننده ظاهر شدی و روح انسیکه بر عرش بلند نمایان گشتی،

یا عله الخلق یا من لا یقارن خیر

المرسلین سواه مشبه ایدا

ای علت آفرینش ای کسیکه جز او ماندی نزدیک بهترین پیامبران هرگز نخواهد بود،

یا سر موسی کلیم الله حین رای

نارا فانس منها لظلام هدی

ای راز موسی کلیم هنگامیکه آتشی دید پس دریافت از آن بر تاریکی رهنمائی را.

ص: ۳۳۵

یا وسیله ابراهیم حین خبت

نار ابن کنعان بردا و الضرام هدی

ای وسیله ابراهیم خلیل وقتیکه آتش (نمرود) پسر کنعان سرد و افروختگی رهنما شد،

انت الذی قسما لو لا علاک لما کلت لدی النحر عن نحر الذبیح مدی.

تو آنچنانیکه سوگند میخورم اگر مقام و رتبه تو نبود هر آینه موقع قربانی کردن از قربانی اسمعیل ذبیح چاقو کند نمیشد.

و لا غذا شمل یعقوب النبی مع الصدیق مشتملا من بعد طول مدی.

و جمع یعقوب پیامبر با یوسف صدیق بعد از مدت طولانی جمع نمیشد.

اللّٰه بک لو لا انت ما کشفتم

مسرّه الا من عن قلب النبی صدی

قسم قسم بتو اگر نبودی تو بر طرف نکرده بود خوشحالی ایمنی زنک اندوه را از قلب پیامبر،

و لا غدت عرصات الکفر موحشة

ییکی علیهن من بعد الانیس صدی

و میدانهای کفر وحشتناک صبح نکرده بود که بر ویرانه‌های آن از بعد آبادی بوم گریه کند.

یا من به کمل الدین الحنیف و للا

سلام من بعد و هن میله عضدا

ای کسیکه دین پاک بولایت او تکمیل و برای اسلام از بعد از

ص: ۳۳۶

سستی رکن و پایه‌اش نیروئی بودی.

و صاحب النص فی خم و قد رفع النبی علی رغم العدا عضدا.

و صاحب بیان صریح در غدیر خم در حالیکه پیامبر بلند کرده بود بر کوری چشم دشمنان بازوی او را.

انت الذی اختارک الهادی البشیر اخا و ما سواک ارتضی من بینهم احدا.

توئی آنکسیکه پیامبر رهنما و بشیر برگزید تو را به برادری و غیر از تو کسی را از میان ایشان نه پسندید.

انت الذی عجت منه الملائک فی

بدر و من بعدها از شاهد و احدا

توئی آنکسیکه فرشتگان از او در بدر تعجب نموده و بعد از آن در احد وقتیکه مشاهده کردند شجاعت و ایثار او را.

و حق نصرک للاسلام تکلوه

حیاطه بعد خطب فادح وردی

و شایسته یاری تو بر اسلام اینست که آنرا تو حمایت و نگهبانی کنی بعد از مصیبت سنگین رحلت پیامبر و خانه نشینی.

ما فضل المجد جلبابا لذی شرف

ألا و کان لمعناک البهیج ردا

مشخص نمیکند مجد و بزرگواری را جامه گشادی برای صاحب شرف مگر اینکه برای حقیقت دلپذیر تو عبائی است.

یا کاشف الكرب عن وجه النبى لدی

بدر و قد کثرت اعداوه عدا

ای بر طرف کننده غم و غصه از چهره و رخسار پیامبر در روز بدر

ص: ۳۳۷

در حالیکه دشمنان او از جهت عدد بسیار بودند.

استشعروا الذلّ خوفا من لقاک و قد

تکاثروا عدا و استصحبوا عدا

ادراک و احساس خواری کردند از ترس دیدن تو و حال آنکه بسیار بودند از جهت عدد و با خود سلاح‌ها و کمک‌ها آورده بودند.

و یوم عمر و بن ودّ العامری و قد

سارت الیک سراپا جیشه مددا

و روز عمرو پسر ودّ عامری که آمده بسوی تو سربازان لشگرش از جهت کمک‌رسانی بآنان.

اضحكت ثغر الهدى بشرا به و بكت

عين الضلال له بعد الدماء مددا

خندانیدی دهان و دندان هدایت را از جهت بشارت به هلاک او و گریست دیده گمراهان برای او بعد از خون مدتّها.

و فی هوازن لما نارها استعرت

من عزم عزمک یوما حرّها بردا

و در جنگ (حنین) با هوازن وقتی که آتش آن خاموش شد از قاطعیت قصد تو در آنروز حرارت آن سرد شد.

اجری حسامک صوبا من دمائم

هدرا و امطرتهم من اسهم بردا

روان ساخت شمشیر تو از خون ایشان نهر و جوئی را و بارید بر ایشان از تیرها تگرگی.

اقدمت و انهزم الباقون حین راو

علی النبی محیطا جحغلا لبدا

ص: ۳۳۸

پیشروی کردی تو و دیگران فرار کردند وقتی که دیدند لشکر بزرگ دور تا دور پیامبر را گرفته اند.

لولا حسامک ما ولّوا و لا اطر حسوا

من الغنائم مالا و افرا لبدا

اگر شمشیر تیز تو نبود آنها روی کار نمیآمدند و از غنائم جنگی مال فراوان بسیاری اندوخته نمیکردند.

تا آخر قصیده

شاعر کیست؟

او ابو الحسن علاء الدین شیخ علی بن حسین حلّی شهبی معروف باین شهبیّه دانشمندی فاضل و ادیبی کامل و جمع کرده بود بین دو فضیلت علم فراوان و ادبیت تمام را باندیشه فوق العاده و بینش درست و مهارت ظاهر و فضیلت نمایانی و او در جلوداران و مقدم از شعراء خاندان رسالت علیهم السلام در آمده و قصاید او طنین انداز و روان و پر از حجتها و دلیلهای رخشنده به نازکیها لبریز از اندیشههای باریک آراسته و نمایان بمحسنات شگفت آمیزی بنا بر بسیاری در لفظ و روشن بینی در معنا و متانت در اسلوب و نیروئی در مبنا و سنگینی در مرتب کردن خوش اندامی در ترتیب در مدایح امیر المومنین و نوحه سرائی و سوگواری فرزندش امام شهید نوه پیامبر بهترین شاهد است برای نبوغ و برجستگی آن و مقدم بودن او در زیباییهای شعر و پایداری و استقامت او بر نوامیس مذهب و پیروی و تبعیت او از امامان دین علیهم السلام و از برای استاد ما

ص: ۳۳۹

شهید اوّل (محمد بن محمد مکی صاحب لمعه) معاصر او مقتول در سال ۷۸۶ شرح یکی از قصائد اوست و آن غدیریه دوّم یاد شده است و چون مترجم (ناظم قصیده) مطلع و آگاه بر این شرح شد افتخار بآن نموده و شارح را بقطعه مدح و تعریف نموده است.

قاضی (نور الله شهید) در کتاب (المجالس) او را یاد و بعلم و فضل و ادب تمجید و ستوده است و نیز استاد ما شیخ حرّ عاملی در امل الآمل و میرزا (عبد الله افندی) صاحب ریاض العلماء و آقای ما مولف ریاض الجنّه و ابن ابی شبانه در تتمیم امل و غیره ایشان هم ویرا یاد و توصیف کرده اند.

[قصائد هفتگانه علاء الدین حلّی]

و قصاید هفتگانه طولانی او که اشاره بعدد آن در برخی از آن شده است و آن همانستکه صاحب (ریاض العلماء) آنرا بخط علامه شیخ محمد بن علی بن حسن جباعی عاملی شاگرد ابن فهد حلّی متوفی ۸۴۱ دیده و ما مطلع شدیم از آن بر چندین نسخه که یکی از آن غدیریه اول یاد شده او بود و برای توسّست شش غدیریه باقی مانده.

قصیده اول

دوران کودکی رفت و عمری سپری شد و حرکت نزدیک و سفر تحلیل رفت،

و ارکان و پایه های نیرویم و این شکوفائی جوانیم سست و پشتم خمیده شده است،

و کبوتران درخت کهنسالم از حسرت و افسوس گریستند وقتی طراوت سبزی آن پژمرده شد،

و خالی شد از میوه تازه پس نه میوه ئیست که چیده شود و نه گلی در آن،

ص: ۳۴۰

(۵) و تبدیل شد برفتن سندس (سبز) آن رفتنیکه برگهای آن زرد است،

و محبوبه‌ام خورشید تابان غایب شد و برای سفیدی موی وطنم از جماعت خالی گردید،

و ستم کردند مرا بعد از وصال پس نه پیشکشی است که مرا نزدیک کند و نه قربانی،

و دوری کردند از خانه من که بگردند بآن و برای آنان در دوری آن عذر و بهانه‌یست،

زیبائی منظر و رخساره‌ام رفت و در تاریکی شب چهره‌ام صبح نمایان شد،

(۱۰) و هر گاه جوانرا جوانیش سپری شود در مضرات و زیانها پس سود او هم زیانست،

و بر ضرر و زیان اوست آنچه دستهایش تحصیل کرده وقتیکه ساکن لحد شده و قبر او را بخود گرفت،

و هر گاه عمر جوان منقضی شود در زیاد روی در کسب گناه پس عمری نیست برای او،

عمر و زنده‌گی نیست مگر آنکه زیاد شود باو حسنات و کارهای خویش و پاداشش مضاعف گردد،

و من بتحقیق ایستادم بر منازل کسانیکه داشتم آنها را و حال آنکه ریزش اشکهایم فراوان بود،

(۱۵) و سؤال کردم از آن اگر سخن میگفت آیا چگونه سخن گوید منزلیکه خالیست،

ای خانه آیا برای تو از کسانیکه اوّل رفتند خبر داری و آیا

ص: ۳۴۱

برای خانه‌ها آگاهیست،

کجاست ماه‌های تمام ماه‌های خوشی تو ای خواننده و کجا رفتند ستاره‌گان فروزان،

کجاست کفایت کننده‌گان و در سختیها چه کسی آنها را پاداش میداد و به تهی دست که کمک میکرد،

کجاست خانه‌های بزرگ آباد پر حاصل وقتیکه سالخورده‌گی مانع و انسانی فقیر و تهی دست شد.

(۲۰) کجاست بارانهای شدید وقتیکه ابر و ستاره‌گان از باریدن امساک کند،

رفتند پس نیست بجان پدرت سوگند بعد از آنها برای مردم نه ماه بارانی و نه سبلی،

این زیباییها در گورها بر گذشت روزگار بی سر و صدا و نابود است،

گریه میکنم از جهت شوق دیدار آنان هر وقت که یاد شوند و برادر دلباخته و دوست را یاد او تحریک میکند،

و امید داشتم ایشانرا در پایان عمرم که بعد از من باشند پس روزگار مخالفت کرد گمان و امید مرا،

(۲۵) پس من غریب و بیگانه‌ام در وطنم و بر غربت و بیگانگیم عمرم سپری شد،

ای کسیکه در خانه متفکر ایستاده‌ای آرام باشی که بتواندیشه تباه شود،

اگر از میان آنها با غمگین و محزونی تماس گرفتی پس در پی هر افسرده‌گی پناهنده‌ئیست..

ص: ۳۴۲

چرا بر آنچه بایشان رسیده صبر نکردی که صبر کردن بر مصیبت پسندیده است،

و چرا مصیبت را بر حسین علیه السلام قرار ندادی که در مصیبت پسر فاطمه برای تو اجر و ثواب باشد،

(۳۰) اهل نفاق (مردم کوفه) باو حيله کردند و آيا حيله کردن برای منافق بعيد است،

پنامه‌هائی که مانند رخسارشان سیاه بود و مضمون کلامشان مهاجرت آنحضرت بود،

تا آنکه آنحضرت فرود آمد در زمین آنان از روی اعتماد و اطمینان پس حبله و نقشه آنان محقق شد،

و شتاب کردند گروهی برای کشتن او که عدد آنان بیحساب و بیشمار بود،

گردیدند دور کسیکه زیبایی و شجاعت و شگفت‌انگیز بود که حمایت میکرد از میهمان و ایمن میکرد مرز و حدود را،

لشگر بزرگی بودند در روز کارزار و برای روز صلح و سلامتی تنها طاق بودند،

(۳۵) پس مثل اینکه ایشان گروهی بودند که از روی دوستی و انس اجتماع کرده بودند پس اجتماعشان را لاش خوری
پراکنده کرد،

یا مثل آنکه قهرمان دلیر و شیر ژبانی بود که از حمله او در میدان پهلوانان و خوک صفتان ناتوان شدند،

ای قلبیکه دشمنان او بهراس و ترس افتاده و دلهایشان لبریز از وحشت شده بود،

آیا از سخت‌ترین و محکم‌ترین محکم‌ها یا پاره قطعه آهنی سرشته

ص: ۳۴۳

شده‌ای که در لابلايش قير مالیده شده،

و مثل آنکه بالای اسب و در متن شمشیر خونشان از بین رفته است،

(۴۰) شیری بود که بر فلکی سوار و در دستش ستاره مریخ نیزه سرخ رنگی بود،

تا آنکه اجل نزدیک باو شده و دشمنان دور او را گرفته و عمر کوتاهی کرد،

او را برو زمین افکندند در حالیکه خون از دهان او بیرون میریخت،

اسبها سینه و پشت او را پامال کردند و بر گونه خاک آلود او نشانه لگدمالی آنان بود،

تشنکامیکه‌تر میکرد شدت تشنگی او را خونیکه از گلویش جاری بود،

(۴۵) امتناع و خودداری میکردند از او از جهت بزرگداشت او و زجر میکرد او را گروهیکه شمر فرمانده آنها بود،

پس بر سینه‌ای نشست و گردش کرد که آن سینه بر علم پیامبر احاطه و اطلاع داشت،

پدرم فدای این کشته و کسیکه بکشته شدن او هدایت ضعیف و کفر قوی شد،

پدرم فدای آنکه کفنش بافته گرد و غبار و حنوطش خاک کربلا بود،

پدرم قربان آنکه بخون دلش غسل داده شد که نه آبی او را بود و نه سدری،

ص: ۳۴۴

(۵۰) ماهیکه از بخت و اقبالش سقوط کرد پس ماه آسمان بر غروب نور جمالش گریست،

لاشخورها بر او یکمرتبه حمله کردند و ستاره نسر در آسمان موقع طلوعش گریه کرد،

دست آزاد شده‌گان کلاه خود و عمامه او را غارت کرد پس زمین برای غارت رفتن عمامه او گریست،

و فرشتگان آسمان از اندوه و حزن بر او گریستند و نیز زمین بر او گریه کرد،

و روزگار عبایشی شکافته شد و شگفتی ندارد که دنیاپرستان عباء او را دریدند،

(۵۵) و خورشید سر برهنه و مو پریشان شد و بر او پریشان کردن موی قباحتی ندارد،

بیرون آمد برای او در هیئت و زئی مادر داغیده که لباسهایش از خون سرخ بود،

و بر او معاصرین و همزمانان او خون گریستند پس گونه و روی زمین قرمز گردید،

در نزد من عذری برای آسمان نیست که امساک کرد از باریدن و برای بخیل عذری نیست،

خون میگرید و قتیکه تشنه لب از دنیا رفت پس برای چه از روی محبت بر او اشک نبارد،

(۶۰) و دختر بزرگوار (حسین علیه السلام) بر لباسهایش نشانه خون او دیده میشد،

پدرم بفدای دختران حسین که برای آنها حجاب و پوشیه‌ای

ص: ۳۴۵

از بیننده‌گان نبود،

نه سایه پرده‌ای بود که بآن خود را از نظر هر گنهکار بیش‌تری حفظ کنند و نه خیمه و سراپرده‌ای بر ایشان گذارده بودند،

آنان در بینیکه سر برهنه و پریشان موی بودند ظاهر شده که مویشان یکدهم آنها را میپوشانید،

ناله میکردند بر بهترین آقائیکه کمترین و پست‌ترین برده‌گان و غلامان بر او غالب شده بود،

(۶۵) و بصدای بلند باسبیکه قصد خیمه‌ها را نموده بود میگفتند ای اسب مجروح و بی صاحب شده‌ای،

ای اسب برای چه زین تو از برادر بزرگوار من خالیست،

افسوس بر آن بی بی که در سینه من آتشی افروخته که حرارت آن خاموش نمیشود،

آیا حسین تشنه بمیرد و حال آنکه در هر دو دستش دریائی از آبست،

و فرزندان او در تنگنای زنجیرها بسر برند و از سنگینی آهن بر ایشان فرو رفتگی بود،

سوار شدند بر شتران برهنه و بیجهاز غبارآلود و برای شکست آنان جبرانی نبود،

(۷۰) شبانه آنها را میبردند سواران پست و فرومایه و برای آزاد شده‌گان در پی آنان شکنجه و آزار بود،

نه دلسوزی برای ایشان بود که رقت کند بآنها و نه در آنچه بایشان میرسانیدند انکار و قباحتی داشتند،

و یزید (لعین) در بالاترین کاخها نشسته و رقاصان برای

ص: ۳۴۶

او آوازه خوانی کرده و شراب میریختند،

و از روی نادانی میگفت در حالیکه از چوب خیزران او لب و دندان حسین علیه السلام خونین شده بود،

(۷۵) ایکاش پدران پیشین من که در بدر کشته شدند حاضر بودند و میدیدند بزرگان بنی هاشم را که اسیر شدند و در میانشان ماه است،

میدیدند حسین و بخشی از خاندان او را که اسیر شده و قسمتی از ایشان هم هلاک شده‌اند،

در این وقت آغاز خوشحالی میکردند مثل پدرم (معاویه) که جنگ کرد با ایشان بسر (بن اوطاه یکی از افسران خبیث معاویه بود)

و بگوید جنایت و گناه است که هجوم و حمله کردی بایشان هر آینه این گناه از او سهل و سبک است،

پندارند باینکه دو مرتبه خواهیم برگشت و قسم میخورم بجان پدرت که نه قیامت‌یست و نه برگشتن و زنده شدنی،

(۸۰) ای فرزند رهنمایان بزرگوار و کسیکه بزرگان بایشان شرافت یافته و حال آنکه شرفی نداشتند،

سوگند بخوابگاه و مکان با شرف و قسم بزمینیکه منی و رکن و حجر (الاسود) و یا حجر اسمعیل را در برگرفته است،

پس آنها در جلالت یکسانند زیرا بسبب ایشان همه مردم محل شده و یا تقصیر میکنند،

قصد میکند او را خردمندان در حال لبیک گفتن و طواف میکند اطراف حجره او را حجر (اسمعیل) یا (حجر الاسود)،

پرنده‌ئی نیست که جوجه خود را گم کرده باشد و پس از جوجه‌اش در آشیانه‌ای منزل نکند،

ص: ۳۴۷

(۸۵) حزن من بر تو زیادت‌تر از حزن خنساء (خواهر) صخر (بن عمرو بن شدید) است بر برادرش که همواره بر او نوحه کرده و میگریست،

و هر آینه من دوست داشتم که تو را دیدار کنم در حالیکه یاورت کم و یارانت شهید شده‌اند،

تا آنکه من قربان تو باشم چنانچه از روی بزرگواری حر بن یزید رباحی جان خود را فدای تو کرد،

و هر آینه اگر میان ما و یاری تو زمان تفاوت و جدائی انداخت و زمان شما پیش افتاد،

پس مادامیکه زنده باشم بر تو از حسرت و اندوه گریه میکنم تا آنکه قبر استخوان مرا بپوشاند،

(۹۰) و البتّه عطا میکنم هر نوحه سراینده‌ای که قصد کند بر تو شعر گوید و نوحه‌گری نماید،

اندیشه‌های بکر من در محاسن و زیبایی آن ترتیب ولی ریزش اشکهای من پراکنده است،

و روز مصیبت تو ای فرزند فاطمه (ع) روز میعاد ما و تسلیّت ما در روز حشر خواهد بود،

یا سروریکه بظهور قائم شما (حضرت مهدی روحی فدا) حاصل شود که در آن برای ما خوشبختی و بشارت است،

روزیکه آفتاب از مغرب خندان برمیگردد که انکاری برای آن نیست

(۹۵) و فرشتگان در آنروز (الله اکبر) میگویند که همه میشنوند مگر آنکه در گوشش کری و پنبه غفلت است،

فریاد میزنند که امام و رهنمای عالم یگانه نیکوکار پرهیزگار پاک و

ص: ۳۴۸

پاک کننده ظهور کرد،

از جلوی رکن (حجر الاسود) خانه خدا که دربانش عیسی مسیح و خضر ستوده خصالست،

در لشکر بزرگی که شاید از زیادی و انبوهی آنان زمین تنگ شود،

پس ایشان ستاره‌گان تابانی هستند که ظاهر میشوند که در میان تمام آنها ماه کامل ولایت روحی فدا نمایانست،

(۱۰۰) تعجیل فرما آمدنت را ای فرزند فاطمه که شیعیان تو را بدی‌ها و زیان فرا گرفته است،

دانشمندان ایشان در گمنامی و افسرده‌گی بسر می‌برند که بر وجود آنها نه سودیست و نه زیان،

تظاهر میکنند بغیر آنچه اعتقاد و اندیشه دارند برای ایشان نه نیروئی است و نه پشتیبانی،

شیرین شد بر ایشان تلخی آزار پس رسید با آنها و در زمینه شما هر تلخی شیرین و گواراست،

پس ایشان کمترین از میان بسپارند و از پروردگار بنده‌گان نصیبشان فراوانست،

(۱۰۵) آنها بزرگان دینند که در نشر و تبلیغ هر فضیلتی سینه آنها استوار و پا برجاست،

پس ایشانرا افتخاریست هر گاه افتخار کنند که مادامیکه دنیا و زنده‌گی باشد فخر در میان آنهاست،

روز شانرا بشب رسانیدند در حال فکر و اندیشه و برای وصال و پیوست آنها هجرانی نیست،

ص: ۳۴۹

و بر دردها و غصه‌های درونی خود صبر نموده و بخود پیچیدند و برای باز شدن و تاب آن چاره‌ای نداشتند،

تا آنکه مهر آن شکسته شود و بسبب شما شدیدترین شعله‌های آن خاموش شود،

(۱۱۰) ای پنهان شده‌گان از دیده چه وقت به نزدیک شدن بشما شکستگی‌ها جبران و ترمیم شود،

غنایم در میان غیر شما تقسیم شده و دستان شما از حق خودتان خالی و تهی گشته است،

و مال برای گنهکاران حلال شده و بر بزرگان سادات بزرگوار حرام گردیده است،

پس حظّ ایشان از مال بر گنهکاری آنان فراوان و حظّ شما بسیار ناچیز و اندک است،

شام میکنند در حال امنیّت و سلامتی و برای ایشان از دزد شبانه که ناگهان آنها را بکشد هیچ ترسی نیست،

(۱۱۵) و نزدیک شد از ترس و ناراحتی صحرا و دریا بر شما تنگ شود،

و بعد از هفت بیت دیگر گوید:

و هر گاه شما در مجالس آنان باد شوید پس چهره‌های آنها گرفته و زرد میشود،

شناخته میشوند که از نام شما بخشم آمده و زیر چشمی نگاه میکنند،

و بر بالای منبرها در خانه‌های شما برای گمراهان و نابینایان نام و تعریف است،

ص: ۳۵۰

حالتیست که صاحبان خرد و عقل را ناراحت کرده و نادانان گمراه بآن مسرور میشوند،

(۱۲۰) و از خوشحالی کف میزنند هر گاه ایام ده روز عاشوراء محرم پیش آمد،

قرار میدهند آنرا از گواراترین اوقات خود آفرین بر تو مباد ای ماه محرم،

این انگشتان است که از خونهای شما در روز عاشوراء سرخ و رنگین است،

پس مردم عوام و نادان آنها این خضاب را بمیراث برده پس از کافری این کافر بوجود آمده است،

ما گریه میکنیم ولی مصائب شما آنها را میخنداند و خوشحالی ایشان بمصائب شما قبیح است،

(۱۲۵) بخدا قسم که پیامبر مسرور نشد و برای وصی هم بسرور آنها سرور و خوشحالی نبود،

پس تا چه وقت این انتظار باشد و در آخر دهان ما از صبر ما حنظل و زهر هلاهل است،

لکن چاره‌ای از انتظار فرج نیست و بعد از هر چیزی چیز دیگر خواهد بود،

آیا مقام و سازمان بزرگان و کسانی که برای آنان آن مقام بلند شده به بلندی ستاره سهی خواهد بود،

نامه‌های شما در قرآن آشکار که برای ما روشن میکند محاسن آنرا بیان (خاندان رسالت)،

(۱۳۰) گواهی میدهد بآن سوره اعراف از جهت معرفت و سوره

ص: ۳۵۱

نحل و انفال و حجر،

و سوره براءت شهادت داد بفضل و برتری شما و نیز سوره نور و فرقان و سوره حشر،

و بزرگ میدارد تو راه (موسی) مقام شما را پس هر گاه سفری و سوره‌ای تمام میشود سفر دیگری حکایت میکند،

و برای شما مناقیبیست که انجیل عیسی بر آن احاطه نموده که بر تعریف آن اندیشه حیرانست،

و برای شما علوم نهانیها و آینده است که از آن علم جامع و جفر جامع است،

(۱۳۵) این را داشته باش و بدان اگر درختان عالم قلم و هفت دریا مرکب شود،

و تمام سطح زمین از دریا و صحرا و کوه و دشت کاغذ شود،

و تمام فرشتگان و آدمیان و جنیان نویسنده باشند تا عمر دنیا سپری شود،

که بخواهند در آن بشمارند آنچه صاحب عرش بشما اختصاص داده تا روزگار پایان یابد،

یاد نکنند ده یک از فضائل شما و آیا سنگریزه‌ها شمرده شوند یا ذرات بحساب آیند،

(۱۴۰) پس من مقصّر و گناه کار در مدح شمایم و برای مقصّر عذری نیست،

و من مبتلا و گرفتار زمان شدم و برای من در هر تجربه‌ای بسبب ایشان آگاه‌یست،

و یافتم تهی دست و بینوا را کوچک و زیر دست و برادر توانگر

ص: ۳۵۲

را که پیران او را بزرگ میدارند،

پس از آنکه ثروت و نعمت از او برگشته قطع رابطه میکنند و برای صاحب شکوه و ثروت تعریف و سپاس میگویند،

و همراهان و ملازمین بسوی شما تعظیم میکردند پس نه زیدی بود که او را قصد کنیم و نه عمر وی،

(۱۴۵) تا آنکه هر گاه قصد کنند شما را از شعریکه حمل و بار آن درّ است،

برگشتم در حالیکه از حسنات گرانبار بودم پس من بسبب شما توانگرم نه فقیر و بینوا،

ای فرزندان فاطمه شنیدم از جان و دل و مدح میکنم شما را با بیانیکیه الفاظ آن از نرمی و ملایمی سحر است،

بوی خوشی میدهد مناقب شما بسبب آن پس در هر طرف برای آن عطر است،

امیدوار (علی (ع)) است که بسبب آن مناقب نجات یابد و قتیکه صراط کشیده و گذشت از آن مشکل شود،

(۱۵۰) آن مناقب را آماده کردم که برای من در روز قیامت اندوخته باشد و نزد شما چه خوب ذخیره‌یست،

پس آنرا قبول نمائید از دوستان فردای قیامت پس چه خوبست بامداد فردا،

پس پذیرفتن شما خوب قرین است برای آن و آن عروس است پس مبارک است دامادی،

قبول کردن شما بر من کمال زینت آنست و مرا قلبیست که برای شما مهر و صداق آنست،

ص: ۳۵۳

من غلام و بنده شما و پناهنده بشمایم و بر منست از نشاط عشق شما قید و زنجیری،

(۱۵۵) پس از روی کرم بر من مهربانی کنید و محققا مهربان احسان و نیکی میکند،

و در حساب مرا دریابید چنانچه مالک آزاد بنده خود را تفقد میکند،

درود خدا همواره بر شما باد مادامیکه شب همه را تاریک یا صبح تمامی را روشن میکند،

و بر شماست از تحیت و درود مادامیکه درود و سلام جاری و گلها شکوفا شود،

قصیده دوم

آیا برقی از سمت راست مرز آن ظاهر شد یا آنکه تبسم و لب خندی از مروارید دندانهایش نمایان شد،

و بما گذشت باد خنک نم داری در میدان او چون نسیم یا نفحه و بوی خوشی از عبیر او بما رسید،

و صورت ماهی طلوع کرد یا از پشت تل و صحرای (بنی سلیم) بر چشمانت لیلی نمایان شد از میان خیامش،

بلی این لیلی و اینهاست برای تو خانه او در کنار وادی که تابیدن نورش چشمش را فرو میندند،

(۵) درود بر خانه‌ایکه مدتها بچشم من گوهری از گوهرهایش پی برده نمایان شد،

ص: ۳۵۴

و تمایل نکردم بعشق میلی باشتیاق و آرزوی باو از جهت دل باختگی مگر ظهور صورتان آن،،

گذراندم بآن دوران جوانی را که شخص من بری از شک بود با صاحبان آن سراپرده‌ها،

تمام کرده بود جمال را از زیبائی و سیادت و برای بلندی بیشتر از بیشتر تحصیل کرده بود،

و من شب را گذرانیدم در حالیکه بری و پاک بودم از نزدیک شدن به فرومایگی که سرزنش شوم از منع و خطر آن،
(۱۰) برای علمم باینکه در روز قیامت مناقشه و کشمکشی در حساب هست بر کم و زیاد آن،
و من نبودم کسیکه جان نفیس و ارزنده خودم را ببخشم پس قیمت آن را پائین آورم بسعیر و آتش افروخته دوزخ،
و خلاصه چیز را که به بزرگی و شرافت منسوب میشود فردای قیامت چهره شاداب او را زردگونه کنم،
آیا عذریست برای سفیدرویان هر گاه دلباخته شود و بزرگترین حسرت و نفرت از جهت عشق از بزرگ است،
کافیست برای ترسانیدن مو سپیدی از جهت نهی برای خردمندان و در سفیدی مو بینش است از جهت رهنمونی برای بیناء
آن،

(۱۵) و من مویم سفید نشد مگر از وقوع مصائبی که برای کوچکتر آن موی خردسال هم سفید میشود،
و اگر نبود مصیبت سبط (نوه پیامبر) در کربلا چهره من چنین آشفته و دگرگون نشده بود،

ص: ۳۵۵

افکنده او را بجنگ بنی امیه و بسوی او آمدند گروهی در رقم بسیار زیادی،
فرستادند بسوی او فرماندهانی را در لشکر بزرگی برای غارت کردنیکه آماده شده بود از غارتگاه آن،
و عدالت در حکم و داوری نکردند بلکه برگردانیدند بآنحضرت وقایع صفین و حادثه لیلة الهیر را،
(۲۰) و کمک کرد او را در گمراهی بدترین امت بر کفر و سعید نشد برای راهنمای آن،
خلاف سطرها و خطهائیکه در ورقهائی ظاهر شد که پیش آهنگ خدعه و نیرنگ بود در لابلای خطوط آن،
پس وقتیکه آن نامه‌ها آمد باطمینان دل صبح کرد در حالیکه نویسنده‌گان آن قلابی و ساختگی که بعید بود دروغ بودن آن،
پس توسعه‌ای در دین نداد از نادانی و سعی و کوشش نکرد برای ظلم آن مگر برای ترک پاداش آن،
جانم فدای او وقتیکه برخورد کرد با گنهکاران گروهیکه لبه شمشیرشان از فریب و نیرنگ تیز شده بود،
(۲۵) پر سخنان برای یارانیکه نزد او بودند و خاندانیکه برای صاحب عرش رازی سپرده شده بود در سپینه‌های آنها،

پناه میدهم شما را بخدا که مرگ را بچشید بروید بآمرزش پسندیده از آمرزنده آن،

پس اظهار کرد در پاسخ دادن هر صاحب صدائی که رقابت میکرد از نفسی بآنچه در ضمیر و باطن آن بود،

آیا از گروهیکه طلب جدائی کرده و خود را بثنهائی گرم میکند

ص: ۳۵۶

بدون کمک بدترین شرور آن،

و نیست عذری در روز بسیار گرم برای گروهیکه روزی پاسدار آن پیمان شکنی کرد،

(۳۰) و آیا ساکن شود روحی در راحتی بهشت در حالیکه مخالفت کرد در دین فرمان امیر دین را،

خدا نخواست مگر ریخته شدن خونهای ما و ما صبح میکنیم در حالیکه غارت شده در دست لاشخورانیم،

و پریدند از جا برای تحصیل ثواب و پاداش که گویا ایشان شیران شرزه‌اند در حمله و فریادشان،

شتاب و عجله کردند به پیش روی برای علم ایشان که منزل میکنند در محل قدس وقت پایان کارشان،

شهید شدند پس رسیدند از بهشت جاودان بآرزویشان و آقا شدند بر بزرگان بسبب سرورشان،

(۳۰) و آسان شد بر آنها دشواری وقتیکه نظر کردند (در شب عاشوراء) بحوریّه‌ها کوتاه چشم از میان قصورشان،

و فراموش نمیکنم (حسین) علیه السلام را در حالیکه جهاد میکرد بجانیکه خالی شده بود از دوست و فامیل آن،

می‌پرید هر گاه تیرها بر او اصابت میکرد و آه میکشید برای سر نیزه‌ای که میخواست از بدنش بیرون کشد،

میبینی اسبها را در پیش روی آنها از او آنچه دیدی برای احتیاط اگر قصد کند شکست او را،

پس برمیگشتند از جنگ از ترس هیبت او چنانچه دسته مرغ قطا از بازان شکاری میگریزند،

ص: ۳۵۷

(۴۰) میشکافد شمشیر او سران بسیاری از شجاعان را که برای او بدل بود از ظرفها و جعبه‌های آنان،

پس گروهی نبود مگر آنکه شمشیر او میبرد فرق آنرا یا آنکه آنرا پراکنده و متفرق میکرد،

یا انکار کرد معاشرت زنده‌گی را گرانی نفوس شما پس تبدیل کرد بمعشرت حوران بهشت را،

جانم بفدای مجروح الاعضاءیکه ناامید از یاری و پشتش از پشتیبان و یاران خالی بود،

(۴۵) جانم قربان رگ بریده‌ایکه در حالت تشنگی از بالای سنگ‌های داغ بر روی خاک افتاده بود،

آرزوی آب فرات میکرد و در جلوی لب‌های تیز شمشیر یا سر نیزها بود که دور چشم او را گرفته بود،

تشنه لب جان داد و آب در برابرش موج میزد و خشمگین کشته شد نزدیکی برکه آب،

ماهیکه تاریک کرد روز را بغروب کردنش غروبیکه بلندیها و پستیهای زمین را تاریک کرد،

پس ای وای بر تو کشته‌ایکه تاریکی بسبب قتل او بر شکوه روشنی غالب شد،

(۵۰) و نزدیک شد که خورشید منکسف و گرفته شود و ممکن نشد دیدن آن از غم و اندوه برای فقدان نظیر آن،

و فرشتگان نوحه سر کردند و جتیان در گودالها و ویرانه‌هایشان بر او ناله و زاری کردند،

و نزدیک شد زمین از زیادی اندوه نوسان پیدا کند بر سبط اکبر

ص: ۳۵۸

اگر نبود رحمتی از نگه دارنده آن،

و گذشت بر ایشان باد تندی که بچشاند ایشانرا تلخی عذاب هلاک کننده‌ای به بوزیدن آن،

افسوس خوردم که دوستی خالص را منع کردند از آب و نوزید بر ایشان بادیکه ریشه آنها را بوزیدنش قطع کند،

(۵۵) و عجیب‌تر اینکه وقتی بلند شد صدای آقای آن برای تکبیر گفتن آن در قتل او برای بزرگی آن،

پس ایکاش برای تو چشمی بود که اشکش نمیخشکید و آتشی بود که سوزش شعله آن دل را آب میکرد،

بر مثل این مصیبت گریه نیکوست و میکند از ما سرور و خوشی جانهای ما را،

آیا کشته شود بهترین انسانها از جهت مادر و پدر و شریف‌ترین خلق خدا و فرزند پیامبر آن،

و منع میشود از آب فرات و حال آنکه از آن استفاده میکنند وحشیان صحرا و سیراب میشوند از آب فراوان آن،

(۶۰) بزرگ میدارم (حسین را) که شخص او مثله شود (قطعه قطعه شود) بطوریکه شایسته و سزاوار آن نبود،

سر مبارکش را بر سر نیزه‌ها سنان (بن انس) میگردانید آیا بریده نباد دست گرداننده آن،

و آوردند زین العابدین را در حالیکه اسیر و بسته بزنجیر بود بدان که جانم فدای آن اسیر باد،

میکشیدند او را در حال ذلت که بسته بزنجیرها بود برابر ناسپاس‌ترین خلق خدا و پسر کافرترین آنان،

ص: ۳۵۹

و یزید شام میکرد در حالیکه در لباسهای حریرش میخرامید و شام میکرد حسین در حالیکه برهنه در روی زمین داغ افتاده بود،

(۶۵) و خانه اولاد صخرین حرب مانوس و آباد بود بسراپندگی رقاصه‌ها و شرابخور،

همواره بر صدای تبه‌کاران زنان بی عفتی بود که سرگرم بودند بخواننده‌گی و نوازنده‌گی،

و خانه علی و زهراء و پیامبر و شبّر (آن حضرت حسن) و شبیر (آن حضرت حسین) مولای جهانیان،

و خانه‌ها و دورنماها گریه میکرد بر علماء و صاحبانش و زائر آن میگریست برای نبود مزورش،

منازل وحی خالی شده بود از بزرگان آن و بوحشتش گریه میگرد برای نبود بزرگان آن،

(۷۰) همواره اهل آن منازل روزه داشتند و افطارشان تلاوت قرآن و سحورشان تسبیح و ذکر خدا بود،

وقتی تاریکی شب فرا میرسید نمازشان آنرا زینت میداد نمازیکه عدد کمش بشمارش نمیآمد،

بایست تا سؤال کنیم خانه‌ای را که ارکان و نشانه‌های آنرا بلیات ویران کرده بعد از درس گفتن زبور آن،

چه وقت غروب کرد خورشیدهای روز آن و افق آنرا تاریک کرد تاریک شدنی از ماه‌های تمام آن،

(۷۵) ماه‌هائی در زمین کربلا بود که مرگ دور آنها گردیده و آنها را از روی زمین بقبرهایشان فرود آورد،

لاشخورهای بزرگ شکننده‌ایکه دنبال میکردند پرنده‌هائی را که

ص: ۳۶۰

کند در پرواز بوده و از آشیانه‌هایشان دور مانده بودند،

تشنه از دنیا رفت و آب موج میزد پس راهی بآن پیدا نکرد مگر خون گلویشان،

برهنگانی که وحشت آنها را برهنه کرده و روی زمین داغ انداخته پس چشاند بایشان شدت گرما را،

نوحه میکرد بر آنها حیوانات وحشی از طول وحشت و ناله میکرد بر آنها جغدها در اوّل روزشان،

(۸۰) بزودی (تیم) و (عدی) از آنها پرسیده میشوند از بزرگان آنان چون ابو بکر و عمر آنچه را که تاکید برای پسینشان نمودند،

و سؤال میشود از ظلمیکه بوسی و آل پیامبر نمود راهنماء گمراهان قوم از راه جویان آن،

و جاری نساخت در روز عاشوراء ستم بنی امیه را بر سبط (نوه پیامبر) مگر جرئت فرزند مزدور آن (یزید بن معاویه)،

لباس خلافت را از روی ستم در بر کرد پس از پی آمد ظلم او که دنبال کرد ظلمی در دلهای خر صفتان،

پس ای روز عاشوراء بسست تو را که تو روز نامبارکی هستی هر چند که طول بکشد مدتی از روزگار آن،

(۸۵) هر آینه تو و اگر چه مرتکب شدی بزرگترین مصیبت را ولی پیش من مشهورترین ماهی هستی از ماه‌ها از جهت بدعت،

پس مصائب دنیا هر چند که بزرگ باشد بده یک از مصائب تو شباهت ندارد،

بنا گذارد وحی از بعد خبر دان خدا بمدح شما مدح و تعریفی را برای آگاه آن،

ص: ۳۶۱

کافیست آنچه در سوره هل اتی آمد از توصیف شما و نیز در سوره اعراف و طور برای عارفین آن،

در این موقع خواستم که نشان بدهم جمال قشنگ و زیبای شما را و آیا محصور میتواند بپایان رساند صفات بشمار آنرا،

(۹۰) تنگی میکند بسبب شما از جهت ذرع میزان وزن‌های شعری و حسد میورزد بشما از جهت بخل پهنای دریا‌های آن،

تقدیم کردم بشما سپاس خود را و ضرری ندارد بناقد مدح پیشکشی و هدیه‌ای از سپاسگذار آن،

شفاعت کنید لغزشهای مرا روزیکه در آن خوشی نیست هر گاه گفته شود که برای لغزش و گناه او شفاعتی نشد،

برای من گناہانی است که از ترس فاش شدن آن بر بیم و هراس میخوابم و میترسم عذاب قیامت آنرا، پس مرا مالک دوزخ در روز قیامت مالک نیست هر گاه شما سپری برای من از آتش آن باشید، (۹۵) و من براستیکه مشتاق هستم بنور تابنده‌ای که برق طلوع آن روشن کند تاریکی گناہان را، ظهور برادر عادل را که نشانه‌اش طلوع آفتاب از مغربست که برای معجزه بودن ظهور او ظاهر میشود، کی میشود که خدا جمع کند پراکنده‌گی‌ها را و جبران کند دلہائی را که جابری برای شکست آن نیست، چه وقت ظاهر میشود (مهدی (ع)) از خاندان هاشم بر روشیکه باقی نماند جز روش آئین او، کی میرسد پرچمها از مکه معظمه و مرا میخنداند از خوشحالی و

ص: ۳۶۲

مسرت آمدن و رسیدن بشیر آن،

و ببیند دیده‌گان من شکوه علویین را و مسرور شود روزی دیدگان من از شادابی آن، (۱۰۵) و فرشتگان آسمان فرود آیند بعنوان پیش آهنگان و مقدم جبهه برای یاری او از نیروی خدای توانای آن، و جوانان راستگویی از (لوی بن غالب) که سیر میکند پیک مرگ و بیم و ترس در راه آن، خیال میکنی ایشان را که ماههائی هستند که بالای اسبهایشان از آسمان ظهور کردند بالاترین ظهور را، در اینجا بلند میشود همتیکه طول کشیده عزیمت آن برای گرفتن خون ریخته شده از ریزنده آن، و اگر سپری شود اجل من پیش از این و نباشد برای من (علی (ع)) یاری کردن یاوران او، از دنیا رفت در حالیکه صابر بود تا رسیدن بمرادش و خدا ضایع نمیکند پاداش صابر آنرا،

قصیده سوم

- ۱- ای دیده اشکهای خونینت بر گونها جاری نگشت مگر برای عشق و دوستی زیبا صنمان که بتو الهام شد،
- ۲- و بقدری انس با کوهها گرفتی که بگمانم میرسد مانند ماههائی هستی که بر شاخه‌های درخت اراک بتابد،

۳- اشکهای جاری نگشت هنگامی که عشق برایت پسندیده شد، مگر بخاطر امری که خواست تو را بیازارد،

ص: ۳۶۳

۴- تو بهر عضوی دیده عشق دوخته و از برای رسیدن به آرزوهای تو را به تعویق می‌اندازد،

۵- چقدر دیده به طرف گذشته‌ها برگرداندی که نتوانستند دردت را درمان کنند،

۶- خواستی گلی بچینی ولی گلی چیدی که نابود کننده بود و در مقابل شفای تو قوی از بین رفت،

۷- ای پری رو شمشیرت از نیام بیرون نیامد مگر از چشمان چون آهوانت که بر وی من کشیده شد،

۸- قلبم را در راه تو آهوان چند قطعه نمودند چنانکه دلها کور شوند با نگاه‌های کشنده آن،

۹- مانند ماه شبانگاه میدرخشد و بچه آهوان را مینگرد و با ناز و کرشمه در پناه تو برقص در می‌آید،

۱۰- آفتابی که در دلها جای‌گزین شد و به آنها عوض افلاک انس گرفته است،

۱۱- در دلها قرار گرفته و حال آنکه آرامش وی حرکت می‌باشد و بدن‌ها ضعیف شد و نمی‌توانند حرکت کنند،

۱۲- از طرف پدر منتسب به بنی اسد می‌باشد ولی دایه‌هایش به فرزندان ترکها نسبت داده میشوند،

۱۳- ای بلند پایه حسب و نسب آیا ممکن است دیداری دست دهد تا عافیت یابد از درد قلب پر درد،

۱۴- ای آهوی بابل چه ضرری برای تو دارد که نیکو کاریت مانند نیک روئیت شود،

۱۵- آیا انکار می‌کنی که عاشقی را کشته‌ای و حال اینکه گونه‌هایت

ص: ۳۶۴

گواهی می‌دهند آنچه را چشمانت انجام داده است،

۱۶- از خون او انگشتان خود را آلوده‌ای و همین بس که دست‌هایت به این امر شهادت می‌دهند،

۱۷- تو را از شیر، شیران بیشه‌اش نگاه داشته و نگاه‌های تو، تو را از شیران اطرافت حمایت کرده‌اند،

۱۸- تو را از دیدگان من پنهان نمودند ولی چقدر از قلب من نزدیک و چه اندازه دوری،

۱۹- بخل ورزید دیدگانم از اینکه تو را در خواب به بینم، تو دور نبودی بلکه دیدگان تو را دور دیده است،

۲۰- آرزو دارم که در عالم خیال تو را به بینم هنگامی که نمیتوانم در عالم واقع به دیدارت نائل گردم،

۲۱- از خاک جامعین (حله) دور شدم در حالتیکه درد عشق نیکو نبود و گوشه ابرها گریان نبودند،

۲۲- نه، پارچه‌های کله‌ها بدست ابرهای پر بار بافته نمی‌شود و کبوترها هم دردی نمی‌کنند،

۲۳- با قافله‌ای وداع گفتم و حال آنکه چقدر دور شده گریان بوده و همراهی کنندگان خود را بحال گریه کنندگان در می‌آوردند،

۲۴- از برای فراق شما هر دوری گریه می‌کرد و دیده‌گان آنها که شکایت نزد آنها برده شده از برای شکایت کنندگان اشک‌ریزان است،

۲۵- ما و تو از فراق دور بودیم تا اینکه روزگار ما و تو را عمدا به تیر جفائشان کرد،

۲۶- و همچنین گذشتگان به دنیای خود اطمینان داشتند و

ص: ۳۶۵

و حالی که آنها را از برای نقال‌ها داستانی قرار داد،

۲۷- ای نفس اگر دارای شانس فراوان باشی هر آینه عقلت تو را از زشتی‌ها باز می‌دارد،

۲۸- و درک می‌کنی که کی تو را از عدم به وجود آورد و کی تو را بیافرید،

۲۹- و سپاس‌گذاری می‌نمودی متنی که بر تو نهاده و نعمتهائی که مولایت بتو انعام نموده است،

۳۰- بتو ارزانی داشته دوستی محمد (ص) بهترین مخلوقین و وصیش را، چه نعمت نیکوئی ارزانی داشته است،

۳۱- بجان تو سوگند این دو این را در دنیا بتو پیاموختند و در آخرت راهنما تو می‌باشند،

۳۲- این دو برای تو امانند در روز رستاخیز و به دادت می‌رسند هنگامی که دادرسی نداری،

۳۳- هنگامی که صحایف اعمال در قیامت گشوده گردد اینان عیوبت را پنهان می‌کنند چون پرده از روی کارهایت برداشته شود،

۳۴- چون بر پل صراط بایستی این دو تو را رهبری می‌کنند و لذا پایت نمی‌لرزد،

۳۵- و چون نزد بهشت برسی این دو تو را به بهشت بشارت می‌دهند و چه نیکو بشارتی است،

۳۶- این پیامبر گرامی خدا بس است برای تو در روز واپسین روز حساب و هنگامی که دوست از تو روی برگرداند،

۳۷- و وصی این پیامبر ابو الحسن تو را سیراب می‌کند هنگامی بسوی او تشنه می‌روی،

ص: ۳۶۶

۳۸- اوست شفاعت کننده در معاد و بهترین کسی که بعد از پیامبر دست بدو دراز کنی،

۳۹- اوست که تو را به دین راهنمایی کرده و بواسطه او آرائت تهذیب شده است،

۴۰- اگر او نبود راه هدایت آشکار نمی‌شد و از تنگ‌نای دامها خلاص نمی‌شدی و از شدت رهائی نمی‌یافتی،

۴۱- او کشتی نوح است که هر کس به او چنگ زند نجات یافته و هر کس رها کند هلاک می‌گردد،

۴۲- چقدر مارق بی عقل که از تیزی شمشیر کشنده او پاره شدند،

۴۳- از (بدر) پیرسی هنگامی که دو نیم کننده پادشاهان و راهنمایی گروه ملائکه به میدان جنگ رفت،

۴۴- کی خون ولید را به زمین ریخت و از میدان داران پر دل میدان را خالی کرد،،

۴۵- و از شجاعانشان پیرس که کی در (احد) روی مرگ را نشان داد و وقتیکه با شما روبرو شد،

۴۶- کی طلحه را بر زمین افکند هنگامی که نیزه‌ها در هم شد و و در هم شکست با زور خود چون پرچم سرنگون گشت،

۴۷- و همچنین از گذارش دهندگان (خیبر) پیرس که کی آثار آن را از بین برد و شما را از صفحه روزگار برانداخت،

۴۸- کی مرگ را به مرحب چشاند و در تنگ‌نای جنگ قرار داد و تیزی شمشیرها تان را به کندی مبدل ساخت،

۴۹- از (احزاب) جويا شو هنگامی که شمشیر خود را از نیام بیرون کشیدند و بر رگهای گردن گردنگشان نهاده شد،

ص: ۳۶۷

۵۰- و هنگامی که ترس به گروه‌ها مستولی شد و متفرق شدند و فرار کردند، کی آنها را دنبال کرد،

۵۱- بتحقیق که گفتی هنگامی که گروهی بر او پیشی گرفتند و حقوق او را نادیده گرفتند،

۵۲- خوشحال نباشید چون همان قدر که در دنیاتان خوش بودید در آخرتتان معذب خواهید بود،

۵۳- ای امتی که از وصیتهای پیامبر خود رو گردان شدید آیا کسی شما را به این کار دعوت کرده بود،

۵۴- شما را وصیت نمود که با وصیش نیگوئی کنید، کار شما مانند این بود که به بغض وی وصیت کرده باشد،

۵۵- آیا پیامبر درباره وی نگفت: این علی (ع) شماست که در بزرگواری بسیار بزرگ است،

۵۶- این است امین وحی الهی پس از من، و اوست در درک هر قضیه‌ای داناتر از شماها،

۵۷- این است آنکه دیگران را بر خود مقدم می‌کند صدقه دهند و بخشنده است هنگامی که شما را مشغول کرده بود گرد آوری مال دنیا،

۵۸- به پرهیزد از اینکه از وی پیش افتید و حال آنکه او در هر قضیه‌ای بهترین قضاوت کننده‌گان است،

۵۹- اطاعت کردید ولی فقط به زبان از ترس شجاعت ولی در قلب از غدر و کنیه بر وی آگاه آکنده بودید،

۶۰- هنگامی که پیامبر از این جهان چشم بر بست دیدی که روزی نگذشت که دم شمشیر بر آن خود را برای وی تیز نمودید،

۶۱- از وی به دیگری روی برگردانید و گمراه شدید و از نادان

ص: ۳۶۸

پای از حد خود فراتر گذاشتید،

۶۲- فرزند احمد (پیامبر) را از ارثش، کنار زدید و به شوهرش بسیار آزار دادید،

۶۳- ای فرزند پیامبر راهنما سوگند بحق کسی که تو را برتری داد و نامت را مقدس قرار داد،

۶۴- از آتش جهنم رهائی ندارد کسی که با تو ستیزه‌گی کند و تو را از ارث پدرت جدا سازد،

۶۵- آیا می‌بخشد خدا گناه کسی را که تو را از حقت دور کرد و پدرت را آزرده،

۶۶- نه، و به سعادت نمی‌رسد کسی که گمراه شد و از تو روی برگرداند و به ریسمان دشمنی تو چنگ زد،

۶۷- ای تیم (خویشان ابی بکر) تو بسعادت نرسی و تو را بسوی شقاوت فرا خواند شقاوتت،

۶۸- اگر تو نبودی گوساله‌های بنی امیه دست رسی نداشتند به عترت حضرت پیامبر،

۶۹- بخدا سوگند به سعادت نرسیدی بلکه تو را در آتش جهنم افکند هوی پرستی تو،

۷۰- تو لباس خلافت را از خود دور می‌کنی و حال آنکه آنرا به دیگری می‌دهی، آیا چنین کسی در ادعای خود راست گفته است،

۷۱- و بدرستی که تو ای عدی (خویشان عمر) دشمنی شما بیشتر است، و بخدا سوگند با نفاق کسی هم پیمان نشد مگر شما،

۷۲- نباشد روزی که تو باشی و نه ساعتی که نفیل (جد عمر) ختم صهاک (مادر پدر عمر) گشود و مهر او را شکست،

ص: ۳۶۹

۷۳- بر تو خزی و عار باد ای امیه و این خزی همیشگی باد چنانچه همیشه در دوزخ خواهی بود،

۷۴- آیا بهتر این نبود که از حسین و خویشانش در گذری همین طور که وصی پیامبر پدرش از پدران شما در گذشت،

۷۵- روز طف (در کربلا) هی دست بخونشان نمی‌آلود چنانچه جدش چنین کرد روز فتح مکه با اجداد آزاد شده‌گان تو،

۷۶- آیا دستی که از کنیزان شما غنیمت گرفت مانند دست شما است که حرمسرایان با کرامت حسین علیه السلام را به غنیمت برد،

۷۷- آیا کنیزان شما در فتح مکه بدون معجز شدند مانند زنان آنحضرت در روز طفوف (کربلا)،

۷۸- ای امتی که بقتل هدایت کننده گانش بازگشت، آیا کسی شما را به کشتن آنان راهنمایی کرد،

۷۹- یا کدام شیطان شما را به پرتگاه بد کاری فرستاد تا اینکه گمراه شدید و ریسمان عقل شما را از هم گسیخت،

۸۰- بد جزائی به احمد (پیامبر گرامی) دادید درباره خاندانش در روز طف،

۸۱- اگر خوشنود شدی به خدعه‌ای که پنهان کرده در کشتن حسین هر آینه گنجی تو را فرا گرفته است،

۸۲- در غنیمت گرفتن تو ملک و زعامت فرزند فاطمه را، تو را کفایت نمی‌کند اگر روزی کفایت کننده بود،

۸۳- درد و آه بر جسمی که در صحرا افکنده شده و تیزی شمشیرهای شما آنرا این رو و آن رو می‌کند.

۸۴- دردا بر آن گونه‌های خون آلودی که سفهای شما آن را پاره

ص: ۳۷۰

می‌کنند،

۸۵- دردا بر آل تو ای پیامبر خدا که در دست طغات گرفتار و گریه و زاری می‌کنند،

۸۶- بعضی ندبه می‌کنند و بعضی بیمناک و در اسارت هر معاند گنهکاری بسر می‌برند،

۸۷- بخدا سوگند ای زینب تو را فراموش نمی‌کنم در حالتیکه دشمنان گوشه دامنیت را بطرف خود می‌کشند،

۸۸- فراموش نمی‌کنم بخدا سوگند صورتت را که دستت با آستین آن را پوشاند،

۸۹- هنگامی که خواستند تو را به اسارت بگیرند پدرت را خواندی و پس از او برادرت را،

۹۰- دردا برای زاری کردن تو بجهت برادرت در حالتیکه اعضایش مجروح و در حال جان کندن تو را می‌دید،

۹۱- او را می‌خواندی از درد و بیچارگی و چقدر بروی سخت گذشت که نمی‌توانست تو را پاسخ گوید،

۹۲- بخدا سوگند اگر پیامبر اکرم و پدرت در عرصه کربلا روزی تو را می‌دیدند،

۹۳- تو را هتک نمی‌توانستند بکنند و ریسمانهای خیمه تو را نمی‌توانستند پاره کنند،

۹۴- ای دیده اگر اشک می‌ریزی گریهات برای سبط پیامبر باشد،

۹۵- از برای کشته شده که ظلم بدو شده گریه کن آنکه برای او ملائکها در افلاک گریستند،

۹۶- سوگند یاد کردی ای نفس حسین که در هنگام امتحان بلا

ص: ۳۷۱

را با صبر تحمل کنی،

۹۷- اگر جدت در طفوف می‌دید که بر خاکها گونه‌هایت خاک آلود بود،

۹۸- اختیار نمی‌کرد که بر زمین هموار راه روی و سم ستوران تو را پایمال کنند،

- ۹۹- یا اگر پدرت وصی پیامبر تو را روزی در کربلا روی آن رمل‌ها می‌دید،
- ۱۰۰- خود را فدای تو می‌نمود و آرزو داشت که از تنگ‌نای دام آزادت کند،
- ۱۰۱- آرزوند تو را چون دیدند از همه برتری، آه از جنایتی که بر تو روا داشتند،
- ۱۰۲- تو آفتابی بودی که بنورت روشنائی طلبیده می‌شد و تو بر افلاک برتری،
- ۱۰۳- تو پناه‌گاه بودی که بتو پناه می‌برد هر بیمناکی و تو دریای گوارائی بودی که پیش از درخواست از تو سیراب می‌کردی،
- ۱۰۴- به جسم تو گرمی خاک آسیبی نمی‌رساند چون خاک قبرت از مشک می‌باشد،
- ۱۰۵- اگر از فرات و آشامیدن آب آن محروم شدی از حقیق گوارا تشنگی تو مرتفع می‌شود،
- ۱۰۶- اگر از نعیم فانی دنیا محروم شدی نعمتهای دار بقا برای تو چند برابر شد،
- ۱۰۷- اگر زنان پاک سیرت (آل رسول) برای تو گریستند از وحشت حور العین برای لقای تو خنداق شدند،
- ص: ۳۷۲
- ۱۰۸- میانه روز گلگون لباس نشدی مگر اینکه شبانگاه سبز پیراهن بودی،
- ۱۰۹- مرا رنج می‌دهد آرزوی اینکه نتوانستم در طف از جمله شهدای راه تو باشم،
- ۱۱۰- تا اینکه تیزی دم شمشیر را عوض تو بجان قبول کنم و فدای تو شوم در هنگامی که یارانت کم بودند،
- ۱۱۱- اگر پس از درگذشت تو فاصله بین ما بسیار شده و سعادت نداشتم که تو را کمک و یاری کنم،
- ۱۱۲- برای تو گریه می‌کنم آنچه بتوانم با اندوهی که یادآور باشد عجائبی که بسر تو آمد،
- ۱۱۳- با زبان گویا که سخت‌تر از هر لشکر باشد بر دشمنانت فضائلت را بیان می‌کنم،
- ۱۱۴- من محققا می‌دانم که در آخرت سعید خواهم بود با قبول ولایت تو،
- ۱۱۵- و همچنین ولایت جدت و مادرت بتول و پدرت حیدر و نه نجیب از فرزندان،

۱۱۶- گروهی که در معاد توکل من بر آنهاست و از اسارت شدید آزاد می‌شوم،

۱۱۷- خوش باشد بنده شما (علی (ع)) به این فوزی که نصیبش شده و در بهشت برین در سایه شما باشد،

۱۱۸- خدا بر تو درود فرستاد تا هنگامی که ملائکه قدس در اطراف قرارگاه شما طواف می‌کنند،

ص: ۳۷۳

قصیده چهارم

۱- نمایان شد موهای تازه به گونه‌اش و بهم پیچیده بود و دربار داشت این مکیدن‌ها لبها آب سلسبیل را،

۲- ماهیکه خون حرام مرا مباح و حلال دانسته در هنگامیکه از مقابلم میگذرد در لباس بلندش که بآن ناز میکرد،

۳- آهویی که در جمال خود را پوشانید و برای عاشقیکه در عشق او میسوزد صبر نگذاشته است،

۴- جمال بر گونه‌های او نوشته است با دستیکه زیبایی را بر او افزوده است،

۵- ظاهر گشت باد و نون ابروانش بر فراز چشمان و خود را نشان داد و نهان گشت،

۶- پس کمک خواست که بالای گونه را نشان داد و مرا بعد از همیشه گرفتار کرد،

۷- از او تعجب کن که خواست نقطه‌ای بالای ابر و قرار دهد پس پائین آن قرار گرفت،

۸- در حاء (حمره) سرخی خالی ایجاد شد و عشقش قلب گرفتار مرا فرا گرفت،

۹- من ماه آسمان را میبینم اگر او ظاهر شود مانند اینکه عقرب در برج مریخ باشد،

۱۰- اما اگر ماه من ظاهر شود و مقارن دو عقرب گونه‌هایش باشد سعادت بآن کامل شود،

ص: ۳۷۴

۱۱- من بین زلفایه‌هایش و مژگان سحر کننده گانش در حال مرگم،

۱۲- چشمم بطرف او گشت تا نور گونه‌هایش را ببیند چشمان فریبده‌اش را دید،

۱۳- آمد که سحرش را باطل کند ولی دلها را سحر کرد و سحرش باطل نشد،

- ۱۴- تعجب کن از دو شریک در خون عاشقی که یکی بآرزویش نرسید و دیگری حرامی بود که حلال نشد،
- ۱۵- بسوی من آمد و چون نزدیک قلب من شد قلبم را بسیار ناراحت نمود،
- ۱۶- و از برای کشتن من نیزه کشید من با او مقابله کردم در حالتیکه سلاح بدست بودم و او سوار بر مرکب سفیدروئی بود،
- ۱۷- لباس سبزی بر تن داشت که مليله‌های آن میدرخشید،
- ۱۸- ماهی را دیدم بالای شاخه سبزی که ریزش باران آنرا با طراوت نموده بود،
- ۱۹- گویا نور پیشانی‌اش با موهایش مانند لؤلؤ‌هاییست که بر سر بسته میشود،
- ۲۰- رخشنده‌ای بود بر آسمان که نمایان و آشکار شد برای بیننده پس بر طرف کرد تاریکی شب تار را،
- ۲۱- تا آنکه خواست تیراندازی کند و خم شد او را خطاب کردم در حالیکه برایش داستانی را نمایش میدادم،
- ۲۲- برای توست آنچه نیابت از سلاح میکند بمثل آن ای آن کسیکه از دوست قتلی باو رسیده است،

ص: ۳۷۵

تا آنجا که گوید:

پس حکم منسوب به پدران او عدل است و مرا در حکم فرمان او هرگز عدول نیست،

نزدیک میشوم پس برمیزد در حالیکه ناز اعراض میکند از من پس من برایش مطیعانه تواضع و کرنش میکنم،

گریه میکنم پس در حال خنده خوشروئی کرد و بمن گفت جای تعجب نیست اگر رخسار مرا روبروی خود دیدی،

(۳۵) من باغی هستم و باغ نورش در حال مزدگانی لبخند میزند هر گاه ابر از روی شادمانی اشک بیارد.

و همینطور عجیب نیست فروتنی تو چونکه شیران بیشه هم برای صید بچه آهو مدتها کرنش و شکسته نفسی کنند،

سوگند میخورم بفاء فتور و جیم جنون مژگان او (اشاره به خماری چشمان مست او) هر آینه مخالفت میکنم بر عشق او سرزنش کننده‌گانرا،

و وامیدارم البته بر محبت نفسی را که بالا رفته و گرائقدر شده و ارزان کرده در محبت آنکه گران شده بود،

و نیکی میکنم هر چند که بدی کند و نرمی میکنم بطور رغبت اگر سختی کند و افزون میکنم دوستی را اگر او رها کند،

نائل نشدم بحاجتم از آنچه که امید رسیدن آنها داشتم هر چند که دلم از محبت او پر بود،

(۴۰) اگر من او را برای گناه دوست میداشتم پس در سرای جاودانی منزلی نخواهم داشت،

ای مرحبا بر دو دوستیکه عمری با هم مرتبط باشند و دامنشان را بگناه آلوده نکرده باشند،

ص: ۳۷۶

هیچ چیزی زیباتر از عفتی نیست که پرهیزگاری آنها زینت دهد و کسیکه لباس عفت پوشد آراسته است،

باطن‌های ما بر تقوی سرشته شده و کسیکه باطن و ضمیرش بر تقوی سرشته شد بالا رود،

دوست دارم او را نه برای خیانت دور است برای کسیکه منع کتاب را خوانده است اینک نادانی کند،

(۴۵) مرا در آن سرزنش کننده‌یست بآنچه را که خالص کردم آنها برای پیامبر و برادرش از پیمان دوستی،

پس آن دو بزرگوارند بجانت سوگند علت حقیقی موجودات در میان علتها اگر بشناسی بزرگانرا،

ایشانند پیشینیان پسینیان باطنان ظاهران سپاسگذاران برای پروردگار عالم،

آنانند پارسایان عبادت کننده‌گان و رکوع و سجود کننده‌گان و گواهان بر همه آفریده‌ها،

آفریده شدند و حال آنکه عالمی بوجود نیامده بود و آن دو دو نور از نور خداوند که جدا شده‌اند،

در علم محفوظ خدا آن دو باهمند و هرگز جدا نبوده و هیچ وقت جدا نشوند،

(۵۰) پس به پرس از نوریکه آنها در سوره نور مسطور می‌آیی و سؤال کن از کسیکه آنها تلاوت کند،

و سؤال کن از کلمات وقتیکه آنها را آدم دید پس آنها را پذیرفت

سپس برگزید آن را پس در پشت او ودیعه گذارد برای شرافت و گرامت و بزرگواری آن،

ص: ۳۷۷

و آن دو بزرگوار سیر کردند در صلب خداپرستان و آن دو سپرده شدند در پاکترین رحمها سپس منتقل شدند،

(۵۵) تا آنکه نور آنها یک نور در شبیه الحمد (عبد المطلب) بن هاشم مستقر و نمایان شد،

تقسیم شدند بفرمانیکه پسندیدند آنرا پس این بهترین وصی و آن شریفترین پیامبران شد،

پس علی (ع) جان محمد و جانشین او و امین او و غیر او امین است نه،

و جفت و پاره اصالت او و بهترین کسیستکه او را پیروی کرد و باو اقتدا نمود و در کنار او قرار گرفت،

باو اشاره کرد آدم پیش از این وقتیکه دعا کرد و باو در اول خلقت توسّل نمود،

(۶۰) و بسبب او کشتی در طوفانش آرام گرفت موقعیکه نوح دعا نمود و توسّل باو پیدا کرد،

و به برکت او آتش ابراهیم خلیل خاموش و سرد شد و حال آنکه آن برافروخته و سوزنده بود،

و بنام او یعقوب دعا کرد و قتیکه باو رسید از فقدان یوسف چیزیکه او را نگران و ناراحت کرده بود،

و باسم او یوسف صدیق دعا کرد موقعیکه در چاه افکنده و در انتهای آن قرار گرفت،

و بسبب او برطرف کرد خدا بیماری پیامبرش ایوب را در حالیکه او بیچاره و گرفتار بود،

(۶۵) و عیسی بن مریم بنام او دعا کرد پس مرده‌ای را زنده کرد

ص: ۳۷۸

از قبرش و از او دور کرد خاک قبر را،

و موسی بن عمران باسم او خدا را خواند پس عصای او شکافت راه‌هایی را در حالیکه دریایش موج و خروشان بود،

و بنام او داود دعا کرد هنگامیکه جالوت آنها را با لشگر انبوهی محاصره کرده بود،

و انداخت سنگی بر او پس او را بزمین افکند و تمام لشگریانش ترسیده و فرار کردند،

و باسم او دعا کرد داود و قتیکه دو نفر متخاصمین در محراب نماز او وارد شده و از او داوری خواستند،

(۷۰) پس بر یکی از آنها بستم داوری کرد در حکم گوسفندان و بود قضاوتش پایان دهنده نزاع،

پس خدا بخشنده او را برای بزرگواریش بخشید و به برکت او آهن بر او نرم و آسان شد،

و بنام او سلیمان خدا را خواند پس باد مسخرّ او شده و برای او سیر میکرد و بالا میرفت،

و برای او حکومت چنانی مستقرّ شد هنگامیکه بنام او دعا کرد پس در آن زنده‌گی کرد با حشمت سلیمانی،

و آصف برخیا باسم او خدا را خواند و قتیکه خواست تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند پس فوراً حاضر شد،

(۷۵) اوست عالم یگانه و خشنود پسندیده و نور هدایت و شمشیر بلند خدا برادر پیامبر والا مقام،

کسیکه نزد اوست علم قرآن و حکم آن و برای اوست تاویل محکم و متشابه قرآن،

ص: ۳۷۹

و هر گاه هاشمی از جهت شرافت و بزرگواری بالا رود علی علیه السلام عمو و یا دایی او باشد،

نه اینکه جدا و تیم پسر مره و نه اینکه مادرش از نسل و دودمان نفیل (جد عمر) بوده باشد،

و شکنند بتهائیکه هرگز برای آنان سجده نکرد و روی خواری در برابر آنها ب خاک نگذارد،

(۸۰) ولی بتهای از ترس هیبت او سجده کردند و قتیکه بر شانه پیامبر بالا رفت برای شکستن آنها،

این فضیلت را از جهت شرافت بآن نرسیده مگر پدرش خلیل الرحمن در زمان گذشته،

وقتی بتهای را شکست موقعیکه بآنها در پنهانی دست یافت و از ترس بشتاب فرار کرد،

پس این دو فعل میان آن دو مشخص شد و مقایسه کن و به بین که علی علیه السلام شجاع و افضل است،

و نگاه کن تا ببینی بهترین مردم را از جهت زادگاه که در فعل پیروی کرد اولین پدران خود را،

(۸۵) و اوست گوینده و سخن او راست چنانستکه شکی نیست در آن برای آنکه گوش داده و تأمل کند،

قسم بخدا اگر برای من مسند گسترده شود در جائیکه بالا رفتن را منع و مرا آزاد گذارند،

هر آینه در قوم موسی کلیم حکم کنم بمقتضای توراتشان حکمیکه فصیح و قاطع خصومت باشد،

و داوری کنم در قوم مسیح بمقتضای انجیلشان و مستقیم کنم منحرف

ص: ۳۸۰

و کج از آنرا،

و حکومت کنم میان مسلمانها بحکم قرآنشان حکمیکه رسان و فصل نزاع کند،

(۹۰) تا آنکه کتابها بسخن آمده و اقرار کنند که علی (ع) امین راست گفت در آنچه تشریح کرده و تعلیل آورد،

پس مرا خبر دهید از قرنهاى گذشته از پیش از آدم در زمانیکه گذشت،

پس آیا گذشته‌گان و آینده‌گان احاطه بعلم او پیدا نموده‌اند،

و نگاهی به نهج البلاغه کن آیا خواهی دید برای صاحبان بلاغت از آن بلیغ‌تر سخنی باشد،

حکمائیکه برابر آن دیگران گنگ و واپس مانده و سخنور فصیح را ساکت نموده است،

(۹۵) شرمنده شدند صاحبان اندیشه‌ها از آن پس هرگز نخواهی دید برتر از آن کتابی جز قرآن نازل شده،

و برای اوست قصه‌ها و داوریهائیکه بازگو شد پیش آن پس مشکل آنرا حل نمود،

و در روز فرستادن مرغ بریان شده وقتیکه برای پیامبر آوردند و پاکترین خوراک بود،

هنگامیکه پیامبر گفت بار خدایا بیاور مرا محبوب‌ترین کسیکه او را دوست داری و من او را دوست دارم،

این قصه‌ئیستکه انس بن مالک آنرا روایت کرده و آنچه او روایت کرده ساختگی و عوضی نیست،

(۱۰۰) و گواهی دشمن سرسخت فضیلتی است برای طرف پس

ص: ۳۸۱

پیروی کن سهل‌ترین راه‌ها را،

و بست درهای صحابه را (بسوی مسجد) غیر از درب او را برای دانائیکه بشناسد هدایت را و جوینده آن باشد،

وقتیکه گوینده ایشان گفت پیامبرتان گمراه شده درباره شوهر دخترش و معذور است اگر غلو کند،

قسم بخدا که وحی بسوی او نشده و بجز این نیست که بجهت شرافت و فضیلت او را بر مردم ترجیح داد،

تا آنکه ستاره روشنی فرود آمد که تکذیب کند کسی را که در حق پیامبر یاوه‌سرائی کرده و نسبت ناروا داده است،

(۱۰۵) آیا بخانه او تا صبح ماند یا در سرای حیدر فرود آمد و منزل نمود،

این منقبتها را هیچکس غیر از او بمانندش واجد نشده که مورد پسند و ترجیح قرار گیرد،

ایکاش میدانستم چه فضیلتی برای مدعی منصب خلافت بوده ... و اوّلی (ابو بکر) را چه چیز مقدم داشت،

آیا بکنار زدن و واپس زدن او موقع نماز شایستگی خلافت را پیدا کرد و اگر پیامبرش او را پسندیده بود هرگز او را عزل نمیکرد،

یا به برگردانیدن او را بسرعت در روز فرستادن سوره براءت بعد از طی کردن مسافتی این مقام را سزاوار شد،

(۱۱۰) وحی کرد خداوند جل جلاله به پیامبرش وحیی که بر او نازل شده بود،

که نباید غیر از تو سوره براءت را برساند پس انتخاب کن مرد بزرگواری از خودت که خوب و با فضیلت باشد،

ص: ۳۸۲

آیا پس رفت بآن مقصدیکه متوجه بآن شده بود مگر علی (ع) ای دوستان من سؤال کنید،

یا در روز خیبر وقتیکه با پرچم پیامبر بجان تو سوگند از ترس و هراس فرار کرد،

و دوّمی با پرچم رفت و برگشت از ترس مرگ در حالیکه پرچم را به زمین کشیده و فریاد زنان میگریخت،

(۱۱۵) آیا سؤال نکردی از آن دو نفر چرا پیمان را شکسته و با خواری پشت بچنگ کرده و برگشتند،

و جز ابو الحسن علی (ع) که بود که بسوی مرگ رفته و در جای خطر و هولناک با پرچمش بایستاد،

و هلاک کرد مرحب خیبر را و دستش را دراز و درب سنگی قلعه را کنده و زلزله بقلعه انداخت،

ای علت موجودات و سببیکه معنایش دقیق و صفاتش قابل ادراک نیست،

مگر برای آنکه پرده از جلوی برداشته شده و کسیکه به تنهایی پرده را پاره کرده رسیده است،

(۱۲۰) برای تو کافیت از جهت افتخار که اگر نبود کمال تو نقص دین محمد هرگز کامل نمیشد،

و نمازهای واجب اگر مقرون بیاد تو نشده بود فرض آن هرگز قبول نمیشد،

ایکسیکه هر گاه مناقب غیر او ذکر شود مناقب او فزونی یافته و برتر باشد،

من عذر میخوامم از حسودان تو بر آنچه را که پروردگار صاحب

ص: ۳۸۳

جلال تو تو را مقدم داشت و برتری داد،

اگر حسد ورزیدند بر بلندی مقام تو پس جز این نیست که کسانی که در مراتب پائین هستند رشک میورزند بکسیکه بالای آنهاست،

(۱۲۵) مرده زنده کردن تو و خبر دادنت به نهانیها معذور میدارد کسی را که درباره تو غلو کرده است،

و به برگردانیدن تو خورشید تابان را بعد از غروب کردنش که همه گواهی به بازگشت آن دادند،

و به نفوذ فرمان در فرات در حالیکه آبش بالا آمده و لبریز شده بود و صبح کرد در حالیکه آبش پائین رفته و کم شده بود،

و بآمدنت در شبی بمدائن برای غسل دادن سلمان وقتیکه از دنیا رفته بود،

و حکایت اژدها موقعیکه آمد نزد تو برای کشف قضیه‌ای که ندانسته بود آنرا،

(۱۳۰) پس حل کردی مشکل او را و برگشت بخوشحالی برای علم آن که مجمل آنرا تفصیل داده بودی،

و شیری آمد نزد تو در روزی و شکایت از سختی زایمان همسرش کرد پس دعا کردی برایش تا آسان شد بر او درد زایمان،

و بلند شدی از بالای بساط در حالیکه اهل رقیم را خطاب میکردی پس بشتاب پاسخ تو را دادند،

ای خطاب کننده گرگ‌ها در صحراها و سخن گوی با مرده‌گان در زیر توده‌های خاک،

ایکاش در میان زنده‌ها شما حاضر بودی و میدیدی که حسین تو در زمین کربلا افتاده است،

ص: ۳۸۴

(۱۳۵) برهنه‌ایکه خاک کربلا میپوشانید او را بجای لباس جانم قربان او که لباس او را بغارت برده بودند،

افتاده روی سنگهای داغ در حالیکه آغشته بخون و پیشانی‌ش بخاک و شن آلوده بود،

تشنه‌ایکه اعضایش مجروح بود و غیر از خون بدنش آبی برای او نبود،

و اسبها روی سینه‌اش را پامال کردند در حالیکه مدتها جبرئیل موکل تخت و گهواره او بود،

کشته شد آیا ندانستی برای چه گناهی پامال کردند سینه‌ئی را که برای علم قصد او را میکردند،

(۱۴۰) و بدن‌ان او در زنجیر اسارت طاغیان ناله‌کنان بودند و با شلاق آنان را پاسخ میدادند،

و فرزندان او در زنجیر اسارت طاغیان ناله‌کنان بودند و با شلاق آنان را پاسخ میدادند،

و زنان او از اطرافش گریه میکردند پدرم فدای زنان داغ‌دیده ناله کن باد،

ناله میکردند بهترین سید و آقا را از ساداتیکه مهاجرت کردند از منازلشان و مانوس شدند با وحشیان صحرا،

پدرم قربان ماه‌هائی باد که در مدینه طلوع کردند و در زمین غاضر به غروب نمودند،

(۱۴۵) شیران جنگیکه پاکدامنی آنها را شدت گرسنگی لمس نکرد و کسیکه بآنها وارد شود هرگز درمانده نگردد،

کسیکه برخورد کند بایشان بیاران تن‌دی برخورده از جهت بزرگواری

ص: ۳۸۵

و بخشنده‌گی و اگر چه برابر شود با شیر بچه‌ای،

دستهای دشمنان کند ایشانرا از منازلشان پدرم قربان گروهیکه از منازلشان در بدر و آواره شدند،

سیر کردند باصرار و اجبار در حالیکه مرگ اطرافشان حرکت میکرد و چاره‌ای از آن نمیدیدند،

وطنشان برایشان تنگ شد پس کنار فرات را از میان اماکن جایگاه خود ساختند،

(۱۵۰) دست طاغوتیان بر ایشان پیروز شد و خیال نکنم و تو هم قبول نداری که گنجشک دریائی باز را شکار کند،

منع کردند از ایشان آب فراتیکه در نزدیک او بود بشمشیرهایشان و خونشان حلال گونه ریخته میشد،

دور شد سرهایشان از بدنهایشان پس بر نوک نیزه‌ها نصب و پژمرده شده بودند،

گریه میکرد اسیرشان برای غصه فقدان گشته‌هایشان و در حقیقت هر یک گرفتار بود،

این یکی بر طرف راست آغشته بخون رگهایش افتاده و آن دیگری را بسته بزنجیر میبرند،
(۱۵۵) و از عجایب است که شیرانرا باسارت بسته و سگها بچه شیرانرا پاره پاره میکرد،
قلب میسوزد برای زین العابدین که در زیر سنگینی غل و جامعه دست و پا بسته میبرند،
بیتاب بود در زیر زنجیر گران و برای مصیبتهایش ناراحت و بیمناک بود،

ص: ۳۸۶

جانم فدای اسیری باد و ایکاش صورت و گونه‌ام برای او در میان محمل‌ها محملی بود،
سوگند میخورم بخدای بخشنده قسم راستی که اگر فرعونهای و طاغوت‌های اوّل نبودند،
(۱۶۰) قلب محمد درباره نوه‌اش مضطرب و پریشان نمیشد و قلب علی هم از مصیبت فرزندش بدرد نمی‌آمد،
خیانت کردند پیمانهای را که با پیامبر بستند و آتشی جنگی افروختند که هرگز شعله آن خاموش نشود،
ای صاحب اعراف ایکسیکه بر او عرض میشود هر مخلوقی خواه حق باشد خواه باطل،
ای صاحب حوض کوثریکه برای حزیش مباح و حلال و منع میکند از آن گناهکاران گمراه را،
ای بهترین کسیکه لبیک گفت و طواف کرد و سعی نمود و دعا کرد و نماز خواند و در حال رکوع صدقه داد،
(۱۶۵) دست یافتم از شما بحظّ فراوانی منزّه است، کسیکه بخشید بخشش را و بسیار نمود،
فرزندان دنیا مشغول شدند بمدح پادشاهانشان و منم آنکه هرگز بمدح غیر شما مشغول نشوم،
و آنها رفت و آمد کردند برای ورود بر آنها لیکن ایشان برگشتند در حالیکه تحصیل کرده بودند بر گفته‌هایشان چیز کمی را،
و من اختصاص دادم بشما مدح خود را پس دفینه‌های من پر بگران‌ترین ثوابها و حسنات است،
و من به برکت شما بینیازم و احتیاجی برایم نیست و کسیکه مالک و

ص: ۳۸۷

لبریز شد توانگری را بینیازی شود که از غیر شما هرگز سؤال نخواهد کرد،

(۱۷۰) مولای من پیشکش توسست از (علی) مدیحه عربیّه الفاظی که دوستیش صادقانه است،

نیست طلائی مانند آن لیکن مرواریدیستکه نظم و ترتیب آنرا مکمل نموده و جدا کرده است،

پس از من جستجو کن عروس نوجوان دوشیزه‌ای که زیبایش برای غیر تو هرگز معلوم نشود،

پس صدق و مهریه آن قبول و پذیرفتن شماست پس برای آن ای فرزند بزرگواران شنوا و پذیرا باش،

و بر شماست از من درود مادامیکه دعا کننده حی علی الفلاح برای نماز بصدای بلند دعا کند،

(۱۷۵) درود خدا بر شما باد مادامیکه زنده‌گی جریان داشته باشد و برای گریه او دندان عمر لبخند زند،

قصیده پنجم

گشاده شود بر تو گره‌های ابر ای محلّه محبوب من و مصافحه کند با تو دستهای شبنم ای باقیمانده منازل.

تا آنکه گوید،

میل کرد بدوری کردن بعد از وصال و زمان سراینده‌گان مثل سایه شاخص است که حرکت کرده و دور میشود،

از گروهیکه عدول کردند از پیمان علی علیه السلام و او را بعداوت و دشمنی برخورد کردند و نپذیرفتند او را،

ص: ۳۸۸

و عوض کردند قولشان را در روز (غدیر) باو (که میگفتند بخ بخ لک یابن ابیطالب ...) از روی کینه و در حبّ عدول نکردند بلکه از ولایت او برگشتند،

تا آنجا که پیامبر رهنما و بشارت دهنده در بینشان از دنیا رفته و هنوز او را غسل نداده و دفن نکرده بودند،

(۳۰) که بشتاب و عجله برگشتند بسوی ملک در حالیکه بفقدان و مصیبت پیامبر برگزیده سرگرم و مشغول بودند،

و طوق خلافت را بر گردن ابو بکر انداختند آن بی‌پدران و کجا شده که ول بیکاره بر شیران بیشه آقائی کند،

و او را خطاب بامیر المومنین کردند و حال آنکه یقین داشتند که او در سمت و مقام خلافت غاصب است،

و اتفاق کردند که امر خلافت در میان آنان باشد و ایده و نادانی و آرزو ایشان را فریب داد،

که آتش بزنند منزل فاطمه زهراء (ع) را پس ای وای بر او از این حادثه و مصیبت مشکل و بزرگ، خانه‌ایکه در آن پنج نفر بود و ششمین آنان جبرئیل شد بدون هیچ سببی بآتش مشتعل گردید، و بیرون آوردند مرتضی را از میان منزلش در میان مردم پستیکه اطراف او را گرفته بودند، ای مردم فریاد رسید دینی را که یارانش کم شده و دولتی را که مردان پست و فرومایه صاحب و مالک آن شده‌اند، مزدور پسر جدعان (ابو بکر) دست بکار خلافت شد که مقرون و متصل بمقام وحی است،

ص: ۳۸۹

پس فرزندان تیم کجا و خلافت و حکومت الهی کجا اگر مردم نادانی نبودند، (۴۰) مردمیکه دارای افتخار و زهد و پارسائی و متانت و علم و دانش و عمل نبودند. و بعضی از آنها گفتند (اقیلونی) مرا واگذارید که من مرد خوبی نیستم و حال آنکه او خوشحال بود بخلافت و شادی میکرد، و همانکه اقاله میکرد واگذار کرد آنرا بدومی پس در کدام یک از دو قولش آنمرد راست گفته است، سپس پیروی کرد او را عدی (عمر) از عداوتش و از شکافتن خلافت باب دشمنی و مجادله را گشود، روش او نشان داد هدف و سیره او را که بآن حرکت میکرد پس رخنه و سوراخی را از حوادث مسدود نکرد، (۴۵) جمع کرد مشورت در شوراء (۶ نفری را) پس پسر امیه (عثمان) آنرا بگردن گرفت و همینطور کینه‌ها منتقل شد، دست بدست گردانیدند خلافت را بر ستمکاری وارث گذاردند بعضی برای برخی دیگر پس بد حکومت و دولتی بودند، و صاحب امر و کسیکه درباره او تصریحی باذن خدا شده بود از حکومت الهی دور و معزول گردید، و او برادر پیامبر و بهترین جانشینان و کسیکه پارسائی او در میان مردم ضرب المثل بود، و پیشقدم‌ترین مردم در اسلام از جهت پیشی گرفتن در حالیکه مردم همگی مشغول پرستش «لات و عزی» بودند. (۵۰) و بلندکننده حق بعد از فرود آمدنش هنگامیکه عمود

ص: ۳۹۰

دین سست و منحرف و کج شده بود.

پارساء بزرگوار و دلیر وقتیکه آنان عهد شکنی کردند و شیر شرزه و قهرمان شجاع بود.

کسیکه زنده گی نکرد در میان گمراهان نادان و ستمکاران و اقتدا نکرد اندیشه‌های او بت را،

معاف داشتند او را و حال آنکه او در کودکی سالم‌ترین مردم بود در میان آنان و بالاترین محل درس کهولت،

و اینکه او همواره دارای حلم و کرامت بود بدی را بخوبی تلافی نموده و تحمّل بدی مینمود.

(۵۵) تا آنکه از دنیا رفت و او مظلوم بود و بعد از او بحسین ظلم کردند و ستم متّصل بود.

از بعد از آنکه او را وعده یاری دادند و نامه‌ها بسوی او نوشته و قاصدها رفت و آمد میکردند.

پس ایکاش نگه میداشت دست خود را روزی از رعایت ایشان و شتری از ایشان نزدیک او نمیشد.

مردمیکه بازار نفاق بایشان گرم و پر خریدار بود و از سرشتشان تقلّب و فریب دریافت میشد.

قسم بخدا که یکروز صله نکرد قرابت و خویشاوندی او را ولی به کسانی که بدی بآنها کردند صله نمودند.

(۶۰) و حرام کردند آب فرات را بر او و برای سگها راه‌های وسیعی بود برای ورود بفرات.

و او را نگه داشتند در حالیکه زمین بر او تنگ شده بود از ایشان بر وعده‌ای که از پیش داده بودند.

ص: ۳۹۱

تا وقتیکه جنگ در میان ایشان از بامداد از پای آن پرده برداشت و افروخت از روشن کردن آن شعله‌هایی.

پیشی گرفتند جوانان روشن ضمیری از پیش روی او که بزرگ منش بودند نه میل بدنیا کردند و نه عهدشکنی نمودند.

مثل آنکه حلوائی برای خودشان جمع کردند از قبل مرگ از کندوهای عسل.

(۶۵) پوشیدند در متن مسابقات لباس کامل را و از گناه خود را نگهداشتند.

و طلاق گفتند در مقابل او دنیای پست را و رفتند بسوی بهشت فردوس و کوچ کردند از این جهان.

دیدند حور العین را در بالای بهشتهایی که برای آن نمایان شد پس جان دادن بر ایشان آسان شد.

جاری شد بر روی زمین خونهای پاک و گرانقدر ایشان پس از جهت مقام والا شدند بآنچه کردند.

اگر کشته شدند چه اندازه که در هر معرکه‌ایکه جنگ کردند و برای شماسست که چه اندازه از دین بر کشته‌گان را که کشتند.

(۷۰) افسوس بر سبط پیامبر خدا در حالیکه تنها در میان سرکشان مانده و راه‌ها بر او بسته شده بود.

میانداخت دشمنانرا بقلبیکه شکی در آن نبود بیم و ترسی و بیمی برای او نبود.

مثل آنکه هر وقت با اسبش حمله میکرد سیلی است که در پیش امواجش کوهی استوار است.

انداخت شمشیر را برایشان در حال رکوع پس بر خاک فرود آمد بحالت سجده از بالای بلندیا

ص: ۳۹۲

برید لبه‌های تیز شمشیر او سرهای ایشان را پس ...

(۷۵) و بتحقیق که روایت کرده آنرا حمید بن مسلم که صاحب سخن راست و براستگوئی مثل زده میشد.

وقتیکه گفت: من ندیدم کسی را که بسیاری از خاندانش کشته و بخاک افتاده و برخی از ایشان آغشته بخون باشد.

تا آنجا که گوید: او را مانند کوهی از پشت اسب ستوده نام بزمین افکندند که نه خواری او را رسید و نه سستی.

افسوس من بر او که اسبش خبر مرگ او را برای خیمه‌ها برد در حالیکه باو از تیرها لنگی شدیدی بود.

افسوس و اندوه من بر زینب که میدوید بسوی او و برای او دلی آکنده از شوق و اضطراب داشت.

پس وقتیکه دید او را که بدنش عریان بر روی خاک افتاد و از وزش باد شمال بر او لباسی از خاک است.

(۸۵) افتاد بر او که محاسنش را ببوسد در حالیکه حسین از او بمصیبت مرگ مشغول بود.

با دست راستش شمشیر را از حسین دور میکرد و با دست چپش صورت عفیف خود را مستور میکرد.

میگفت: ای شمر عجله و شتاب بر او نکن که در کشتن پسر فاطمه عجله پسندیده و ستوده نیست.

آیا نیست این پسر علی و بتول و کسیکه پیامبری در امت بجد او پایان یافت.

(۹۰) اینست امام چنانیکه منتهی بشرافت ذریه میشود که ستاره زحل نزدیک به بزرگواری آن نمیشود.

حذر کن از لغزشیکه میاندازد تو را برای همیشه بآتش دوزخ و جدّا لغزشها جوان را ساقط و پست میکند.

شمر بدبخت خودداری نکرد بر آن مگر مخالفت را و آیا شایسته است نکوهش اهل کفر اگر سرزنش شوند.

و رفت که جدا کند سری را که مدّتها پیامبر خدا لبانش را مکیده و بدندانهایش بوسه میداد.

تا آنکه مشاهده کرد او را خواهرش از نزدیکی که گاهی میافتد و گاهی برمیخیزد.

گذارد از زیادی غصّه و اندوه از آن حادثه دست را بر قلبیکه از غم و داغ مضطرب و پریشان بود.

(۹۵) میگفت: ای یگانه‌ایکه ما عمری بتو امید داشتیم پس امید و آرزوی ما در آن ناکام شد.

و ای ماهیکه در بخت و اقبالش از شرافت بالا رفت و پنهان شد از مادر خاک و حال آنکه او کامل بود.

برادرم تو خورشیدی بودی که باو روشن میشدند پس پیش رویش کودکی از پیش ما رها شد.

تو پایه شرف بودی که از اساس آن بزرگی نمایان بود و اکنون اسطوانه بزرگی ویران و منتقل شده است.

و تو کریم‌الطرفین (پدر و مادر) بودی در پیشی گرفتن که اسب با سرعتش بآن نمیرسید از اوّلیکه ادراک بزرگی کرد در گذشته و او نگهدار شرف بود.

(۱۰۰) خیال نکرده بودم از پیش که در میان مردم پست گرفتار و راه‌ها از جلویت بسته باشد.

اینکه شتاب کند جغد در شاهین اگر پیروز شود پیروز شدنی و نه شیریرا که بزغاله او را غافل گیر کند.

نه چنین فکری نمیکردم و خیال نمیکردم دریائی از تشنگی بمیرد و حال آنکه از آن آبیاری به تندرستان اتّصال داشت.

پس ایکاش چشم تو بعد از محبوب شدن ما را اسیر میدید که اشرار و فرومایگان ما را میکشند.

ما را سیر میدادند بر شتران بی جحاز و راننده شتران نه مدارا میکرد و نه مهلت میداد.

(۱۰۵) پس ایکاش ندیده بودی کوفه را و ما را نمیدیدی که با سرعت بسوی ابن زیاد لثیم با خواری میبرند.

آیا سبط پیامبر تشنه لب کشته شود و از خون او شمشیرها و گل - های پژمرده زمین سیراب شوند.

و روی خاک منزل نمود بدون غسل و کفن ولی برای او از خون گلو غسل بود.

و اسیر شدند بزمین داغ کربلا زنان او و در جلوی زنان بنی امیه پرده‌ها آویخته بود.

(۱۱۰) قسم میخورم بخدا و پیامبر هادی و بشیر و خانه خدا که طواف آن نمایند پا برهنه و با نعلین.

اگر اولی‌ها پیمان وصی را نشکسته بودند و از قدیم اولی ستم نکرده بود.

قومی فرزندان علی (ع) را شدیداً منع نکرده بودند از آبشخوارهایی که تشنگان بآن سیراب میشوند.

ای رفیق من طواف بده مرا هر گاه بکربلا آمدی بر این قبرها و

ص: ۳۹۵

نشانه‌هایی ای مرد.

و گریه کن بر این ماه‌هایی که در خاک غروب کرده بعد از کمالش که نورشان تاریکی‌ها را فرا میگرفت.

(۱۱۵) و گریه کن لبهایی را که از تشنگی تر نشدند ولی بر آنها از جریان خون تری و رطوبت بود.

ای آل احمد ای کشتیهای نجات و کسانیکه بعد از پروردگار عرش بر ایشان اعتماد دارم.

و حق شماست که ماه محرم بر من طلوع نکند مگر آنکه مرا چشمانی باشد که به بیخوابی سر مه شود.

و طلوع نکند بما مگر آنکه از مژگانم اشک در گونه‌ام شروع و چون باران تند جاری باشد.

برای اندوه و مواسات با شما و برای مملوک و غلام بخلی در ریختن اشک بر مالکینش نباشد.

(۱۲۰) پس اگر یاری من از شما فوت شد پس مدح و ثنای من به بزرگی شما همواره مادامیکه زنده باشم متصل است.

پس پیشکش شما از (علی (ع)) بنده غلام شما این قصیده ممتازیکه مدح و غزل دلپذیر است.

رقیق و روانست پس معنای نیکو و روان دارد که شبیه نیست بهفت قصیده طولانی.

من آنرا مهیا کردم برای اینکه سپری باشد از سوزش آتش بر افروخته و بآن امیدوارم بهشتی را که جوی‌هایش عسل است.

درود خدا بر شما باد مادامیکه بلبلی بر گلی از خوشی نغمه سرائی کند و شب بر جهان پرده تاریکی افکند.

ص: ۳۹۶

قصیده ششم

امید است موعدی اگر درست باشد از تو پذیرفتن که آنرا برسانی اگر پیام‌آور عزّت گذارد به قبول کردن،

پس چه بسا باد صبا که پیامی بمن آورد برای آن از تو اگر افتخار رسیدن واصل شود.

مدّت گلایه میان ما ای عتبه طول کشید و راهی برسیدن آنچه تو میپسندی و دوست داری نیست،

آیا در هر روزی: برای گلایه نامه‌ها قاصد هست که تجدید کند آنچه میان ماست.

(۵) نامه‌های گلایه جواب ندارد و خلط خونین سینه‌ها (مقصود ناراحتیهای درونی است) در سطرهای نامه طولانی میشود،

که دلالت میکند بر آن از وسایل پرسنده فروتنی و از گلایه جدائی فصل‌هائی است.

چه بسا گوش شنوائی که توجه میکند بسخن گوینده‌ای پس نرم میکند دل سخت و مهربان مینماید قلب متنفر و آزردہ‌ای را،

و شگفت‌ترین چیز اینست که ببینم تو را که واداشته‌اند بدوری از من و عجیب‌تر از آن اینست که تو سخن خبرچین و سعایت‌گر را قبول کنی.

عادت نفس من بر وعده دادن بدشمن است و هر سخاوتمندی بوعده دادن بخیل است.

(۱۰) تو را معذور دارم اگر اعراض کردی یا خسته شدی به درستی که من خیال میکنم که تو شاخه‌ای هستی و شاخه‌ها سرازیر و

ص: ۳۹۷

تمتایل میشوند.

و تو برای گروه آهوان آفریده نشده‌ای و جز این نیست که خلق تو از آنها در کمال از عدول است.

و من بودم که گریه می‌کردم و خانه‌ها مأنوس و آباد بود و سیر نکرد برای رونده‌گان برگشتنی از سفر.

پس چگونه و حال آنکه مزار دور است و ترسیدند گروهی نزدیک شدن و جدائی و رفتن را.

هر گاه غایب شدید از خانه حله بابل پس نکشد مرایری در آن دامنش را.

(۱۵) و لپهای ابر خندان نشود در آن و از شبنم آن باقیمانده‌های منازل سبز نشود.

و نوزید نسیم تندى و سیر نکرد در شبى بر این ویرانه‌ها شب نمى.

و صادر نشد از آن ملالتى و ظاهر نشد بآن چرانده‌ای که میان فصل‌های آن کودک از شیر گرفته‌ای باشد.

و نمایان نشد در لباس سبز برای کبوترها در شاخه‌ها بغغو و چهچه‌ای.

و چه سودی در آنست و حال آنکه اهلی نیست و انجمن آن از آنکه پیمان بستى خالى است.

(۲۰) و مخفی میکند از آن آشنای آن پس اهل آن بیگانه و در آن بیگانه آشناست.

رعایت کرد خدا را در ایامی در سایه جنابش و ما در سمت شرقی ائیل منزل کرده بودیم.

ص: ۳۹۸

شبهائی که نه برگشت بهار پژمرده‌گی آنرا برطرف میکرد و نه برگشت بمنزل رفع خستگی مینمود.

بآن حال عشق میورزیدم و باد صبا هم برای من مساعد بود و دشواری عشق را آسان و پیش من آرام بود.

و هنگامیکه ما در طى بودیم و نبود چشم وعده‌ای از دیدار و دیده اقبال هم خسته و فرسوده نبود.

(۲۵) ما میخواستیم و غیر از عفت و پاکدامنی شعاری نداشتیم و برای ایمنی از سخن‌چین بر من پرده بود.

مثل دو روحیکه در یک جسم پر وفای پاکدامنی اقامت کنند و فرزندان عقیف و نجیب بسیار اندکند.

تا آنکه اعلان بجدائی کرد گروه شما و جمع کرد شما را حدی خوان و قصد نمود رهنمائی را.

از من تقاضای عشق درخواست رهنمویی کرد پس نیست برای گمراه آن گوینده‌ای و نه از آن خطائی که مرتکب شده نگاه دارنده‌ای.

پس کافیت مرا وقتیکه ستم نمود بشما دوری از منزل علاج ناتوانی را که نزدیک نیست برگردد.

(۳۰) میخواهم از باد تند صبا شفاء بیماریم را و عجیب است که بیماری شفاء دهد بیماری را.

شاید باد صبا اگر منزل دور یا نزدیک باشد مانند شما باشد یا از تو در مثال کمیاب‌تر.

دروء میگویم ابر را اگر از ناحیه زمین شما عبور کند و بصداق کردن دارای رعد و برق باشد.

ص: ۳۹۹

مروء میکند در شب بما آرام آرام بیاریدنش که سیراب میکند تشنه یا شفا میدهد بیماریرا.

شبانہ سیر میکند آن ابر و برق میزند لبهای آن بارامی مثل اینکه نزد من آب دهان تو بدل از آنست.

(۳۵) و ایجاد کرد شمال گودال مرا از تو تکاملی که شاید آن برای وامانده باد شمال باده خنکی باشد.

آیا قلب من متهم است در از بین سرگرمیها و آیا اهل تهامه کسی در قافله هست که برنگردد.

آیا مغرور میکند تو را که من پنهان کننده‌ام از تو سوز و گدازی را که برای آن درد و ناراحتیست میان پهلوهائیم.

پس خیال نکن که من فراموش کردم عهد و پیمان شما را ولی صبر من ای «امیم» نیکوست.

اعتماد من بدوست من است که ترک نمیکند دوستش را بخيانتی و منصرف نمیکند او را از تو ملامت کنی.

(۴۰) نیکو هستند دوستانیکه ناراحت نمیکند دوست خود را ظاهر شود در کنار دوست دوستی.

اخلاق او بکارهای نیکو شایسته است و هر نیکو سرشتی بنیکوئی زیباست.

آرایش میدهد سخنان راست از او افعال او را و هر سخنرانی نزد تو فعال نیست.

دیده‌گان خود را میبست و قتیکه زنهای سفیدپوست زیبائی میدید که در رفتن در لباسهای خود قامت‌هایشان بسمت راست و چپ مایل شده و تلو تلو میخوردند.

پس در چشمان او نسبت بدیدن زنها کوتاهی و در دست او از

ص: ۴۰۰

احسان مکرمتها بسط ید و دراز دستی بود.

(۴۵) آگاه باش: قسم بعفتیکه آنرا آلوده دامن نکرده و قسم بود از گلایه که زایل کننده آنرا از بین نه برده اوست.

هر آینه تو برای قلب من هر جا باشی موجب مسرت و خوشحالی هستی و گرامیترین کسی هستی نزد من که از او خواسته شود.

کوتاه میکند آرزوی مرا دوری و قهر تو و امید من بتو آرزوی مرا زنده نموده پس طولانی و دراز میشود.

و آرزوهای من بقرب شما موجب رو سپیدی و سر بلندی میشود چنانچه روزی در کربلاء کشته‌ای (حسین علیه السلام) موجب سر بلندی و رو سفیدی شد.

کشته‌ایکه آسمان از غصه بر او گریه کرد و بر آن اشک فراوانی ریخت.

و زمین پهناور بر فقدان او لرزید و ظاهر شد برای آن اندوه و حزنی بآن و نیز زمین‌های نرم بر او گریستند.

آیا فراموش کنم حسین را که هدف تیرها قرار گرفته بود و اسبهای دشمنان ظالمانه بر او جولان میکردند.

آیا از یاد ببرم او را وقتی که زمین باو از رفتن تنگ شده بود و اشاره بیارانش کرده و میگفت.

پناه میبرم شما را بخدا اینکه برگردانید رانده شده را و طمع کند در جان عزیز ذلت و خواری را.

بدانید که شب تاریکیش را کشیده پس بروید و هم اکنون راه برای رونده‌گان باز و گشاده است.

(۵۵) پس برجست بسوی او در حالیکه گوینده هر سخن بود که آیا واگذارد فروع، پاکترین اصول و خاندان را.

ص: ۴۰۱

میگفتند و شمشیرها در این وقت کشیده و برای شمشیر از خوردن بیدیگر چکاچک و صدا بود.

آیا ما تسلیم کنیم آقای خود را تنها بدشمن و جوانان و پیران برای ما سلامت باشد.

و ما از ترس مرگ از راه هدایت منحرف شویم و از عدل خدای کریم کجا عدول کنیم.

دوست داریم باینکه ما کشته شویم و باز برای کشته شدن مکرر زنده شویم و نیستیم که ما از بلندی تو برگردیم.

(۶۰) و قیام کردند برای خونخواهی از قدیم که گویا ایشان شیرانی هستند در منازلشان که بچه‌هایشان همراه آنهاست.

تا آنجا که گوید:

برای او از علی علیه السلام در جنگها شجاعت و دلیری و از احمد (پیامبر خدا) در موقع خطابه سخنوریست.

هر گاه هاشمی از پله‌کان شرافت بالا رود پس عموهای او جعفر و عقیل خواهد بود.

برای او کافیت از جهت بلندی نسب در میان خلق خدا که او برای احمد و بتول فرزند پاک است.

پس هر جدی در میان مردان چون محمد نیست و هیچ مادری در میان زنها همچون فاطمه نمیشود.

حسین برادر بزرگی و وقار و کسیکه برای او افتخار است هر گاه بزرگی و افتخار شمرده شود ریشه‌دار و استوار است.

میبینیم مرگ را که در ذائقه تو گوارا و برای غیر تو ناگوار و ناسازگار و وخیم است.

ص: ۴۰۲

پس نگذشت نیرومندی بسوی تلخی بشدت و سختی او بر کندی و آهستگی مگر آنکه تو شتاب داشتی.

مثل اینکه دشمنانت هنگامیکه حمله کردی برای جنگ توده ریگ بودند که باد آنها را پراکنده کرده و آن جای هولناکیست.

جانم و خاندانم فدای گونه‌هائیکه خاک‌آلود در اطراف او در زمین کربلاء از خاندان پیامبر افتاده بودند.

مثل اینکه حسین در میان آنها ماهیست که ستاره‌گان آن اطراف آسمان تو حلول کرده‌اند.

تشنه از دنیا رفت و آب لبریز نمود و بدترین مردم مانع بودن از آشامیدن او.

و بریدند رگهای سبط را پیش از سیراب کردن او و غولی بنامردی او را کشت.

و اسب او برگشت در حالیکه خبر مرگ او را با صدای بلند میداد و صحراء از صدای شیعه او پر شده بود.

پس چون بانوان طاهرات خبر مرگ او را شنیدند از اسب او و دیدند زین آن واژه‌گون است.

از سرا پرده‌ها بیرون ریخته و در حالیکه لباسهایشان را غارت کرده بودند آنها بر مرگ حسین بزرگوار ناله و گریه میکردند.

جانم فدای خواهر سبط شهید که با صدای بلند ناله میکرد و بر ناله‌اش غمگین بود و میگفت.

برادرم ای ماهیکه بعد از طوعت نهان گشتی و در موقع کمالش غروب نمودی.

برادرم خورشیدی بودی که خورشید از نور او تیره میشد و چشم

ص: ۴۰۳

از دیدن او خسته و کم سو میگشت.

و شاخه‌ای بودی که بیننده‌گان را از جهت تری و سبزی مسرور می کردی که پس از سبزی پژمرده‌گی آنرا فرا گرفت.

تا آنجا که گوید:

آیا حسین تشنه کشته شود و حال آنکه جدش از پروردگار بنده‌گان بسوی مردم پیامبر است.

و از نوشیدن آب ممنوع شود در حالیکه همه گروه ایمن بودند بر آشامیدن آن چه بنوشند و چه بردارند.

و خاندان پیامبر در سرای ویران بیگانه و خاندان زیاد در قصرها منزل کرده بودند.

و خاندان علی در زنجیرها رنگ پریده بودند و هر وقت اسیری ناله می‌کرد داغ‌دیده بر او میگریست.

و خاندان ابی سفیان را در اوج دولت لشکریان در زیر سایه بآنها حرکت میدادند.

صدمه‌ایکه از آن بدین رسیده نزدیک بود که از سنگینی آن کوهها از هم پاشیده شود.

بر تو است ای فرزند بهترین پیامبران اندوه و غصّه من هر، چند که (زمان طولانی شود) اندوه من طولانی خواهد بود.

بزرگی تو پس مصیبت تو بر عالم بزرگ است و همینطور هر بلائی برای بزرگ بزرگ است.

پس درباره تو اندوه من نافع نیست و گریه هم مفید نباشد و صبر هم نیکو نیست.

هر گاه سبک شود غصه داغ‌دیده‌گان برای سرگرمی و فراموشی پس

ص: ۴۰۴

اندوه من بر گذشت روزگار سنگین است.

و اگر گریه کننده‌گان گریه خود را درباره تو در معرض فروش گذارند برای خستگی پس من بر گریه کردن ادامه میدهم.

پس افسوس من تخفیف ندهد اندوه مرا بر تو و نخشکد اشک من بر تو از دیده‌گان من.

و انکار میکند گریه مرا درباره تو کسیکه قلبش خالی از محبت خوابیده و اشک شیرین فراوان نیست.

و آن اشک نیست مگر درباره تو نفس گرانقدری که سوزش اندوه آنرا باز نموده پس جاری میشود.

درباره تو گوینده‌گان جدا شدند پس خود پسندها و خودبین‌ها بسیار و صاحبان اندوه بر تو اندک است.

پس پاداش فرزندان دنیا بر تو برای کارشان کم و پاداش مخلصین فراوانست.

پس اگر فوت شد از من ادراک روز تو ای آقای من و مرا از یاری تو کردن یاران تو روزگار بتأخیر انداخت.

پس مرا در حق تو اشعار بکریست که برای توافق جناس آن قواعدیست که برای شماتت کننده تیرهایست

برای آن رقت غمگین است درباره تو و ناگواری آن بزرگ و خطرناک است بر اهل نفاق.

فریفته و دلباخته میشود بآن قلب دوست از خوشحالی و دشمنی میکند از آن دشمن کینه‌توز و نادان سیه روز.

بآن از (علی (ع)) در والائی تو مناقیبیست که اقامه دلیل میکند برای آن در کتاب خدا (قرآن).

ص: ۴۰۵

ظاهر میشود از سوره اعراف پاکی شناخت آن پس آویخته میشود بآن عقول دانایان.

هر گاه آیات قرآن بفضیلت شما سخن گوید پس چه چیز ممکنست در آنچه میگویم بگویم.

زبان من بر تقصیر شرح وصف شما کوتاه و شرح عذرخواهی طولانی است.

بر شما باد سلام و درود خدا مادامیکه روشنائی روز نمایان و مادامیکه خورشید اصیل را غروب در پی باشد.

و علّامه سید احمد عطار در جزء دوم از کتاب خودش بنام (الرائق) قصیده‌ای یاد کرده و گفته که آنرا در مرض مرگش گفته است و:

و آن اینست:

نزدیک شد رحیل و رفتن و درست است درباره ما آنچه میبینی و سیر کردم برای پیمودن بیابان دوری بین صحرا را.

و کوچ کردم از کسیکه دوست داشت روز حرکت من اگر آنرا بسبب مرا عوضی بود که دیده شود.

و منتقل شدم از قصرهای وسیع و روح آن بتنهایی بتاریکیهای توده‌های خاک.

و سپری شد روزهای ما پس مثل اینکه او و ما بودیم که در خوابمان سیر میکردیم عالم را.

و وحشت زده بود در میان که نزدیک بود قلب او از ترس روز جدائی شکافته شود.

و میگفت وقتیکه حرکت، نزدیک شد در حالیکه اشکش بتحقیق که

ص: ۴۰۶

خطی در گونه چین خورده‌اش مسطور کرد.

ای کسیکه منزل کردی در احشاء من و میگذاری مرا در معرض هراس و گرسنگی و برهنگی.

پس بسوی چه کسی جز تو پناهگاه برای ماست اگر پیش آمدهای روزگار از حد بگذرد یا بلیه‌ای عارض گردد.

پس پاسخ دادم او را و چشم کوبه جدائی او بود که میبارید بر گونه‌ام دانه‌های اشک سرخی را.

شما امانت خدائید چنانچه شخص من امانت سپرده حیدر بهترین خلق خدا هستم.

ای مونس من در تنهائی من وقتیکه مشاهده کند نکیر و منکر را در قبر.

من امید بتو دارم نمیبینم آن دو شخص را مگر اینکه بشیر و مبشر پرسنده من باشند.

پس بحق مردمیکه امین دانستم ایشان را بر مکنون سرت از جهت معرفت و خبر دادن.

اینکه ببخشی گناهان بنده‌ای را که فرود آمده پناه کسیکه لازم و واجب کردی طاعت او را بر همه عالم.

منیکه نه پارساء پرهیزکار بوده و نه دوری کننده از گناه و نه روزی به بینوائی کمک کرده‌ام ..

لیکن دستم بریسمان ولایت و محبت شما بند شده برای اعتماد بشما و برای ما باین افتخار است.

ای یاری کننده اسلام هنگامیکه پایه‌های آن کج شده بود پس استوار شد بدون شک و تردیدی.

ص: ۴۰۷

و ذلیل کننده عزت کفر بعد از نگهداری سخت و بلندی اطراف و پایه‌ها.

شما را قسم میدهم بخدا درباره بنده‌ایکه به پناه شما آمده و متحصن بولایت شما گردیده است نظر فرمائید.

بدرستیکه من بعنوان میهمانی و پناهنده‌گی آمدم شما را و برای هر پناهی میهمان حقّی بر میزبان و پناهنده است.

تمام شد جزء ۱۲ (بخش دوم) جزء ششم عربی از کتاب الغدیر و در کنار آن جزء هفتم متن و ۱۱ و ۱۲ ترجمه خواهد آمد.
انشاء الله

و نیست توفیقی مگر بخدا که بر او توکل نموده و بسوی او بازگشت میکنم.

«محمد، شریف رازی»